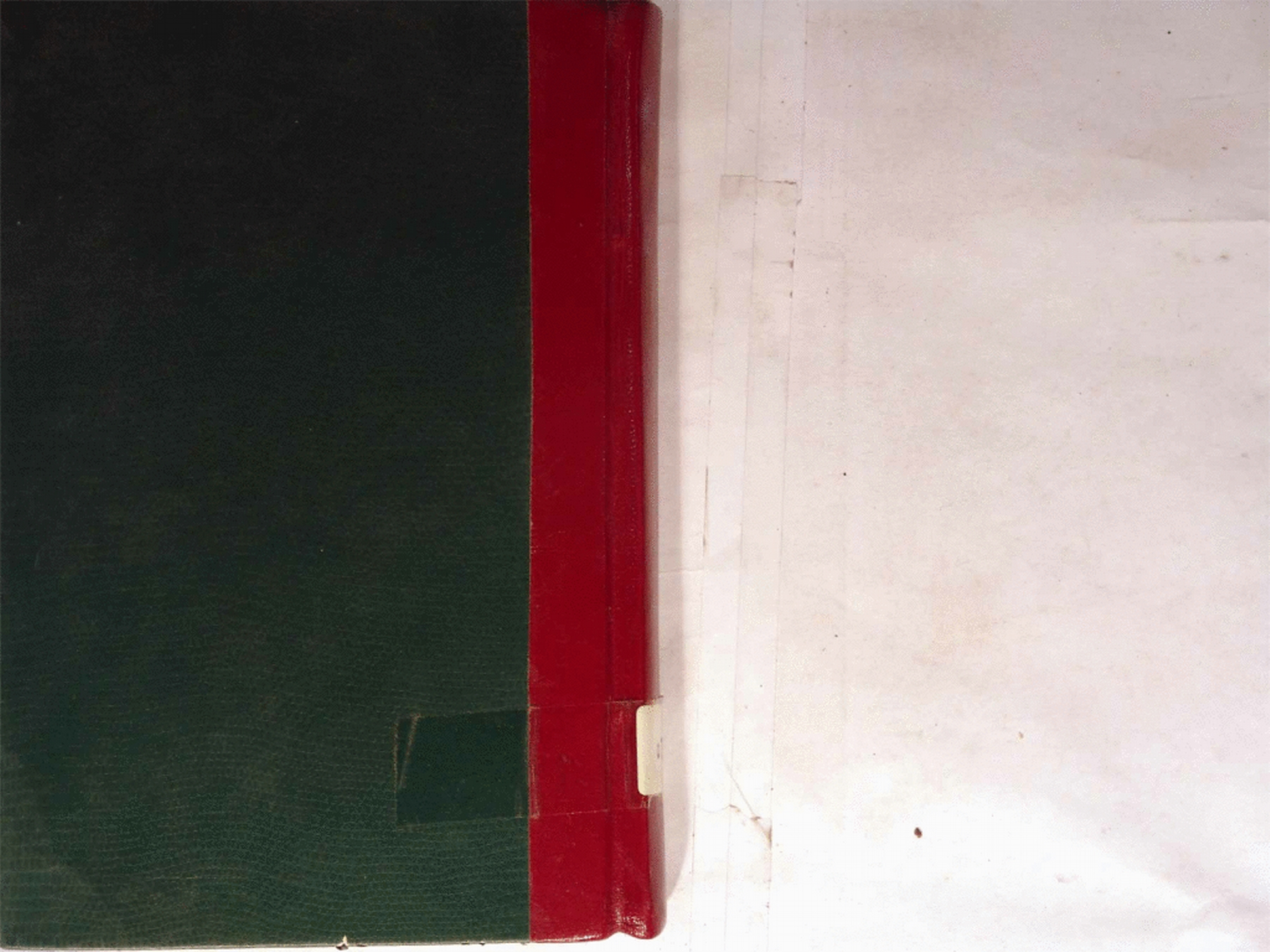


کتاب تحفة الرضویه

۱

شماره
۵۶۷
فهرست

[illegible]
۱۲۳۰



۸۲۷

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعلنا من المجاورین لروضة الرضویة ووفقنا لتقبیل عتبتها العالیة وحضر لحیاتها الشریفة
بکرة وعشیة والصلوة والسلام علی محمد واله اشراف البریة ما دام الخلایق مخلوقة بخلقه الوجود
بهیة سیما امام الامة وثامن الائمة البررة الزکیة الذی کان من خاصته ان نفوس القدسیة
عنه راضیة ونفسه الزکیة الشریفة عندهم مرضیة ویکون حضور مشهده ومرقده ذریعة الی السعادة
الابدیة والتوطن فی جواره وحضرته وسیلة الی الکرامة السرمدیة اما بعد چونکه جمعی از شیعیان
خلص اثنا عشری وبعضی از مؤمنین وخلان روحانی ازین مستغرق بحر عصیان وناقد... نور دو علی
ابن محمد بن قطب الدین ... خواهش نمودند که در خصوص فضل زیارت امام همام ومقتدای انام پیشوای جن وعالم عارف اسرار
لاهوت وکاشف اسرار ناسوت ... افزای نفوس شرف نجات خاک پاک طوس ضامن مهاجرین وغریبان ومشکل
انیس هدی سلطان علی ابن موسی الرضا علیه الاف التحیة والثنا وسبب آمدن آن سرور بسیع جود
وجهان بسبب حرآن وپاره از معجزات آن راهنمای گمراهان دوران اوان وغیرآن وبعد از
دفن آن سرور جهانیان دران آستان عرش نشان ومحل از ثواب زیارت آن شافع گناهکاران
وکیفیت توجه زائرین بعتبه بوسی آن فخر راکعین وآداب جدین وآداب وسنت وشرائط زیارت

السرور عالمین

السرور عالمین وبرخی از معجزات ووقایعات که بعد از دفن آنحضرت دران ارض فیض وزن
مشهور وناظرین گردیده ودر کتب معتبره مسطور است مختصری نوشته شود ودیگر برادر بیست مطالب آن
نموده بودند لهذا بجهة استجاب اجابت برادران ایمانی وزیادتی شوق شیعیان وزائران آن ...
عالمیان شروع دراین مختصر نمودیم وسمی نمودیم تحفة الرضویة امیدوارم که پسند درگاه خدام آستان ...
عرش نشان ملایک پاسبان روضه رضویه گردد وسرمایه نجات این عاصی تبه روزگار بود وچون
شروع در تصنیف این وجیزه شریفه وتالیف این صحیفه منیفه در زمان دولت ابد مدت شهریار جهان
دار داوران سلطنت شاهنشاه کامکار فریدون فری که فرمانروای ازطلعت همایونش فروزان
وسلیمان قدری که آثار ملک آرائی از برگ جمیونش عیان دارای دارا در بار وکسری کسری پایان که
شکوه دارا درهم شکسته وشیر دلان دوروش جگرگاه شیردلان را چون جگرگاه دارا درهم خسته
صلابتش لرزه افکن جان خواقین روزگار وسطوت باهیبتش باعث انهدام هستی وبود سلاطین نامدار
دارا خدم واسکندر سلیمان حشم قیصر روش وخاقان هیبت عاشیه بردوش بهرام ولا در رزم دل وران
رزم آموز وبرجیس دانش در رزم آزمایش ودرکاهش دانش اندوز حکمتش آسمان صنعت بر همه عالم ...
مورش در تعمیر جهانیان چون کشیره جان ترامان وتسخیر ممالک محروسه از فتوحات مرتبش چون باد
روان ودر روزگارش یکی از بندگان نافذ الفرمان حکمش روان چه باد بر اطراف بگردد
مهرش بهمان چه روح در اعضای نفس وجان ... پادشاه ملکی در هر جا که سروری چون سایه از فتوحات تو
دولت بود روان ... مروت نهادی که در عهد همایونش رسم بیداد از جهان رفته وعهد دولت
بنیادی که در زمان همایون دولت مسعودش فتنه بیدار در چشم خوبان خفته تاج وری که تاج دارا ان
کامکار زمان ... تاج فرق افتخار کرده گردنکشان سمند قضا سپار رفتارش را طوطیای دیده اولو
الابصار نموده اعدل الملوک والسلاطین غیاث الاسلام والمسلمین والملتجی بدرگاهی اعلاء کلمة

الدین صدر الدنیا والدین کهف الثقلین ظل الله فی الارضین سلطان البرین و خاقان البحرین
السلطان ابن السلطان ابن السلطان الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان محمد شاه قاجار
خلد الله ملکه و دولته میسر شد و باختتام پیوست متوقع از زوار آن رحمانی و افلاکی روحانی
چنانم که چون بفیض عتبه بوسی آستان ملایک پاسبان روضه رضویه مشرف گردند در تحت بقعه
عرش درجه آنحضرت مستدعی دوام دولت ابد مدت آن شاهنشاه عالم پناه خلد الله ملکه
از جناب اقدس احدیت اله بوده باشند زیرا که همت بلند آن شاهنشاه کامکار
در لیل و نهار مصروف در رفاه حال عباد و معموری امصار و بلاد است خصوص منازل و طرق
که زوار این روضه رضویه مرحله پیما میشوند و لله الحمد و المنه که از اوایل دولت ابد مدت آن شاهنشاه
کامکار تا بحال شنیده نشده است که زوار و [illegible] ساکنان این ارض فیض قرین و مجاوران
و طرقی که در ازمنه سابقه فوج فوج اسیر دست گیر طایفه ترکمانیه میشدند و در آن اوان
آسیبی بایشان رسیده باشد خصوص در سنه [illegible] و بیابان الهاک که دو دشت عباس اباد [illegible] از ازمنه
سابقه از خطره [illegible] انعام و رحمت آن شاهنشاه با عدل و داد روز بروز در ازدیاد و [illegible]
خسارت [illegible] و در ذیل حدیث [illegible] ام که در خصوص فضیلت زیارت [illegible]
اشاره بمعموری آن [illegible] خواهد شد و بر کافه [illegible] ساکنان این ارض فیض قرین [illegible] دعای
آن شاهنشاه کامکار خلد الله ملکه و دولته الی یوم القرار واجب و لازم است اللهم
هدایا نزد آن شاه [illegible] که آسایش خلق در ظل اوست [illegible] بنده دار
موفق طاعت ولیش زنده دار [illegible] این خادم شریعت مطهره در آن آستان عرش
آشیان بدعا و طلب مغفرت یاد آوری نمایند و این وجیزه شریفه مشتمل بر چهار باب
و خاتمه باب اول در بیان ولادت با سعادت آن بزرگوار است و بیان سبب

تشریف آوردن

تشریف آوردن آنحضرت بخراسان و ذکر بعضی از معجزات که از آن حضرت [illegible]
در بین راه خراسان و ورود ببلده مرو بوقوع پیوسته و ذکر شمه از معجزات و
و شهادت آنحضرت باب دوم در بیان ذکر احادیثی که مشتمل است بر فضیلت
زیارت آنحضرت و ذکر اخباری که مشعر است بر اینکه زیارت آنحضرت افضل است
از زیارات ائمه هدی بلکه از زیارت سید الشهداء روحی و روح العالمین له الفدا
باب سیم در ذکر وقایعی که بعد از دفن آن نور از بقعه متبرکه آن نور بظهور رسیده
و مشهود ناظرین گردیده و در بیان ملقب شدن آنحضرت برضا و معنی الثامن الضامن و قبله هفتم
باب چهارم در بیان آداب و کیفیت زیارت آن نور و ادعیه که در آن بقعه عرش درجه
رعایت لازم است و بیان بر احسان بر الدین و استقبال زائرین و حاجیان خاتمه
در بیان اینکه چنانچه شریفه انبیا و اولیا و اوصیا و ائمه هدی علیهم السلام در برابر قد خود
مرحوم شدند و وجه جمیع این اخبار متعارضه در مقام و مجملی از احوال ربیع بن خثیم که مدفن
آنجناب که در یک فرسخی مشهد مقدس رضوی قرب رودخانه شهر طوس واقع
شده و بیان باقی قبه متبرکه عرش درجه و اشخاصی که تعمیر آن روضه عرش آشیان
و عمارات متصله را از آن نموده اند باب اول در بیان ولادت باسعادت
آنحضرت و بیان سبب تشریف آوردن آن نور بخراسان و مجملی از معجزات و کرامات
آنحضرت در مدینه طیبه و در بین راه خراسان و ولایت مرو بظهور رسیده و در کتب
عیون اخبار الرضا [illegible] اسم [illegible] حضرت امام رضا روایت نموده که از [illegible]
تکتم و نجمه و طاهره و سکن [illegible] و اروی و سمانه و بکنیه ام البنین بودند
و تکتم آخر اسمهای اوست و در آن کتاب مرویست که حمیده مصفات که از

عیون [illegible]

اشراف عجم بود و مادر امام موسی کاظم بود و حکیمه را که صاحب عقل و دین و حیا
و عفت بود خرید و گفتم در مقابل بی بی خود هرگز نمی نشست بجهت احترام و جلالت او
و حمیده مصفات در خواب دید که رسول خدا صلعم به او فرمود که ای حمیده این نجمه را به فرزند خود موسی ببخش
زیرا که به تحقیق زود باشد که متولد شود از او بهترین روی زمین پس حمیده او را هبه نمود به فرزند خود
امام موسی کاظم و در آن کتاب از امام در حضرت امام رضا مرویست که چون حامله شدم بان سرور
ثقل حمل در خود نمی دیدم و پیوسته در خواب صدای تسبیح و تهلیل و تحمید را از آن طفل که در رحم من
می بود می شنیدم و بخوف و فزع می افتادم و چون بیدار می شدم هیچ نمی شنیدم پس چون که آن سرور
متولد شد دستهای خود را بر زمین نهاد و سر خود را بجانب آسمان بلند نمود و لبهای مبارک خود را
حرکت میداد گویا تکلم بکلامی می نمود فدخل الیّ ابوه موسی بن جعفر فقال هنیئاً
لک یا نجمة کرامة ربک فناولته ایاه فی خرقة بیضاء فاذن فی اذنه الیمنی و اقام
فی الیسری و دعا بماء الفرات فحنکه ثم رده الیّ و قال خذیه فانه بقیة
الله فی ارضه و در آن کتاب روایت نموده که تولد آن سرور در روز پنجشنبه در مدینه
طیبه یازدهم ربیع الاول بود در سال صد و پنجاه و سه از هجرت بعد از وفات حضرت
امام جعفر صادق به پنج سال و وفات حضرت امام رضا در طوس در قریه سناباد که از قریهای
نوقان بود واقع شد و مدفون شدن آن سرور در خانه حمید بن قحطبه طائی در قبه در آن قبه قبر هارون
الرشید بود در بیست و یکم شهر رمضان و سن مبارک آن سرور در آن زمان چهل و نه سال و شش ماه بود
و با پدر بزرگوارش حضرت امام موسی کاظم بیست و نه سال و دو ماه زندگانی نموده بعد از پدر
بزرگوارش امامت آن سرور بیست سال و چهار ماه بود و پاره از زمان امامت آن سرور
در زمان هرون الرشید بود و بعد از هرون محمد امین بود که از زبیده است سه سال و

یازده روز

یازده روز خلافت نمود و بعد خلع شده ابراهیم بن شکله عموی او بجای او چهارده
روز نشست و بعد از آن باز محمد امین را از حبس بیرون نموده اند به او بیعت نمودند
و یکسال و شش ماه و سیزده روز بر تخت خلافت نشست و بعد از آن مأمون مالک
امر شد و مدت بیست سال و بیست و سه روز غصب خلافت نمود و انقضا در آن کتابست
سی و سه حدیث نقل نموده که حضرت امام موسی کاظم تصریح بخلافت و امامت
و وصایت امام رضا ع نموده اند و در آن کتاب در آخر نص نهم حضرت امام
موسی کاظم بزید بن سلیط زیدی فرمودند یا زید انی اوخذ فی هذه
السنة و علی ابنی سمی علی بن ابی طالب و سمی علی بن الحسین
اعطی فهم الاول و علمه و نصره و ردائه و لیس له ان یتکلم الا
بعد هارون باربع سنین فاذا مضت اربع سنین فاسئله عما
شئت یجیبک ان شاء الله و حلیه مبارکش گندم گون و معتدل القامه بود
و علمای ما رضوان الله علیهم اجمعین در تاریخ ولادت باسعادت آن سرور
اختلاف نموده اند ابن بابویه چنانچه از او نقل گردید روایت کرده است
که گروهی از اهل مدینه می گفتند که علی ابن موسی رضا در مدینه در روز پنجشنبه یازدهم
ماه ربیع الاول در سال یکصد و پنجاه و سه سال از هجرت بعد از وفات جدش
حضرت امام جعفر به پنج سال متولد گردیده و این شهر الوثیق منقول از او
گفته لیکن گفته است که مقتضی در سال یکصد و پنجاه گفته اند و شیخ مفید در سال
یکصد و چهل و هشت ذکر کرده است و صاحب کشف الغمه قولی نقل نموده است
که در یازدهم ماه ذی الحجه سال یکصد و پنجاه و سه بود و شیخ شهید در یازدهم

ماه ذی الحجه سال یکصد و پنجاه و سه بوده و صاحب روضة الواعظین نیز همین قول را پسندیده
و کفعمی نیز همین قول را نقل نموده و اسم مبارک آنسرور علی است باتفاق جمیع اهل اخبار
و در تواریخ مسطور است که در انجیل راضی است و در کتاب زند [illegible] و در کتاب
براهمه [illegible] و در کتاب انکلیون برگزیده و کنیتش ابو الحسن است و بعضی ابو علی گفته اند
و مشهورترین القاب آنحضرت رضاست و سبب ملقب شدن آنسرور برضا در اخبار
باب سیم ذکر خواهد شد و ابن بابویه القاب دیگر جهت آنسرور نقل نموده
مانند صابر و رضی و فاضل و قرة العین المؤمنین و غیظ الملحدین و صاحب کشف
الغمه رضی الله عنه [illegible] بر آنها افزوده و ابن شهر آشوب گفته که القاب آنسرور
سراج الله و نور الهدی و قرة عین المؤمنین و مکیدة الملحدین و کفو الملک
و کافی الخلق و رب السریر و [illegible] و فاضل و صابر و صدیق و وفی و نقش خاتم آنسرور
بنا بروایت کلینی ما شاء الله لا قوة الا بالله بود و بروایت دیگر حسبی الله و در
روایت دیگر لا حول و لا قوة الا بالله و در روایت دیگر العزة لله و در روایت دیگر
ولی الله و ممکن است که آنسرور چندین خاتم داشته باشد بر هر یک از این
کلمات کلمه را نقش نموده باشند و در اولاد آنسرور خلاف است مشهور
این است که اولاد آنسرور منحصر با امام محمد تقی و مؤید این قول است حدیثی
که از کشف الغمه نقل شده که راوی گفت که از حضرت امام رضا پرسیدم
آیا میتوان بود که امام را عقب نباشد فرمود مرا عقبی نخواهد بود مگر یکی و لکن او
منشأ ذریه بسیاری خواهد بود ابو حداش میگوید این حدیث را سی سال قبل

ازان

از آن حضرت شنیده ام و چنان شد که آنحضرت فرموده بود و بعضی گفته اند که آنسرور سه پسر داشت
و برخی گفته اند شش پسر و بارۀ پنج پسر و یک دختر گفته اند به این تفصیل محمد و قانع و حسن
مکنی بابو محمد و جعفر و ابراهیم و حسین و عایشه و نام مادرهای اینها را ذکر ننموده اند
و به این قول با امام محمد تقی شش پسر می توان گفت و آن سرور دو زن را به نکاح خود
در آورد یکی شرف فراش آنسرور را دریافت ولی نام و نسبش معلوم نیست و دیگری
ام حبیب دختر مأمون بود که در مرو شاهجهان بعد از آنکه مأمون آنسرور را ولیعهد کرد دختر
خود را بوی نکاح کرد اما زفاف اتفاق نیفتاد و در کتاب [illegible] نقل کرده
که سن مبارک آنسرور در پنجاه و پنج سال بود و بعضی پنجاه و سه سال گفته اند و بارۀ
چهل و نه سال و [illegible] روایت کرده اند و در روز وفات آنسرور اختلاف است
جمعی در روز ماه آخر صفر در سال دویست و یکم و بعضی در سال دویست و دوم و بعضی
سال دویست و سیم و بعضی هفتم ماه رمضان و بعضی غره ماه رمضان و بعضی چهاردهم
ماه صفر و بارۀ یازدهم ذی القعده و بعضی هفدهم ذی القعده و بعضی بیست و یکم ماه رمضان
نقل نموده اند والعلم عند الله [illegible] مأمون ملعون چون بر سریر حکومت و فرمان
روائی نشست و آن ملعون مراتب آباء لعین خود بنای بیرحمی و اذیت اولاد
رسول خدا را پیش نهاد خود نمود و [illegible] جفا [illegible] از [illegible] شاه کشور
رضا به بیرحمی در آورده چون در اوان [illegible] از هر طرف جمعی از سادات به طمع خلافت
و ریاست بر خاسته بودند و مردمان را از اطراف و جوانب بسوی خود دعوت
می نمودند بعد از مشورت و چاره اندیشی این خبر [illegible] مأمون رسید در انجمن
با وزیر خود که فضل بن سهل که او را ذو الریاستین می گفتند مجلس مشورت آراسته نمود

نبرابند مرتبت و درایت شی تمام نقد آن طمطمنی با فرجام گفت که امروز در میان ذریه
رسول خدا افضل و اعلم و اکمل و اتم از حضرت امام رضا نیست و از جمیع ذریه رسول
خدا بهتر است صواب آنست که آنحضرت را از مدینه بخراسان طلب نمائی
و او را ولیعهد خود گردانی و دختر خود را هم بنام کرام او تزویج فرمائی
و این خبر را بگوش خاص و عام در اطراف عالم منتشر نمائی که بعد از آن فرقه
دیگر از شورش و لشکرکشی سادات سودی نخواهد داشت و کسی را دیگر به زعیمی ایشان
نخواهند داشت چرا که چراغ پیش آفتاب پرتوی ندارد مأمون رای فضل را
پسندیده و مکتوبی بخدمت آن سرور عالم ارسال نمود و درخواست قدوم میمنت لزوم
آن سرور را بخراسان استدعا نمود آن دانای رازهای نهانی چون بر مضمون نامه مطلع شده آورده اند
و اباء از آمدن بخراسان نمود و موافق حدیثی که در کتاب عیون اخبار الرضا مسطور است مأمون مکرر
عرایضه بخدمت آنجناب نوشت و در انکار و امتناع های آمدن بخراسان از آن قبله عالمیان نمود تا وقتی
آنحضرت دانسته که دیگر چاره نیست و مأمون دست بر نمیدارد و در حدیثی دیگر که در عیون
منقول است اینست که آنحضرت در جواب آن دنی خطا کرد با جمعی به مدینه طیبه مبارکه فرستاد
که بنزد آن سرور روند آن بزرگوار را از قسم با شتاب بخراسان روانه نمایند و جواب آن دنی خطی گوید
در وقتی که آنحضرت را مأمون بمدینه طیبه فرستاد مرا امر نمود که آن بزرگوار را از راه قم بخراسان
نیاورم بلکه براه بصره و اهواز و فارس بخراسان آورم و امر نموده بود شب و روز پیوسته
در خدمت ملازم رکاب همعنان آن امام باشم و لحظه از آن سرور جدا نشوم و از مدینه طیبه
تا مرو در خدمت آنحضرت بودم و هیچ وقت از اوقات آن مخزن اسرار ربانی در رکوع و سجود و مناجات نبود
و تفصیل کیفیت عبادات و مناجات آن سرور در عیون مذکور است از آن عبادت بنده کی

عباد و زهاد

عباد و زهاد را ارشاد و هدایت و در هر منزلی از منازل که آنحضرت
مشرف میشدند معالم و معارف دین خود را استفسار می کردند و آن سرور ایشان را با جوابهای
شافیه شان بهراه هدایت دعوت می نمود و در کتاب روضة الصفا مسطور است که در وقتی که
فرستادگان بمدینه طیبه رسیدند و بشرف حضور ساطع النور آن سرور مشرف گردیدند و مقصود
خود را بآنحضرت اظهار نمودند و تمنای مأمون را بعرض در آوردند آنحضرت اولا
از سفر خراسان ابا کردند و تمنای مأمون را مکرر معروض داشته و مبالغه از حد گذرانیدند
و آنقدر اصرار کردند که آنحضرت راضی شده آن سرور رفتن خود را بطرف خراسان قبول نمود
و بعد تمامی عیال و اولاد و اقارب را جمع نمودند و آن خبر را با ایشان اظهار داشت و خبر داد
که در این سفر مشقت بسیار خواهم کشید و بزهر جفا مسموم خواهم شد و در عیون اخبار است
که حسن ابن علی شاه روایت کرده که حضرت امام رضا فرموده که در وقتی که میخواستند
این غریب را از مدینه طیبه در روضه جدم بخراسان برند عیال و اطفال خود را بدور خود جمع نمودم
و امر نمودم ایشان را بر من نوحه و زاری نمایند تا آواز گریه و زاری ایشان را بشنوم و بعد
از آن دوازده هزار دینار بایشان در میان عیال خود قسمت نمودم و بایشان گفتم که آگاه
باشید که این غریب دیگر بسوی شما بر نمی گردم و در خراسان بزهر جفا شهید خواهم شد علمای
شیعیان از این حدیث معلوم میشود که چون آن امام غریب می دانسته که در خراسان غریب
و از شهید میشوند نوحه کننده ندارند و کسی به بالین آن غریب مظلوم دلسوزی نخواهد نمود
لهذا عیال خود را در آن حال امر به نوحه و زاری نمودند و مؤید این حدیث است فقره زیارت
جوادیه که زائرین در مقام آنحضرت بعرض میرسانند السلام علی من امر اولاده و عیاله
بالنیاحة علیه قبل وصول القتل الیه باری آن سرور بعد از آن بروضه جد مطهر خود مشرف شده

و عرض حال و درد دل پر ملال خود را بدان بزرگوار خود نمودند چنانچه در عیون اخبار الرضا از رجل
سجستانی منقول است در روضه قدسیه سادات کرام اثنی عشری در طلب آن بزرگوار در مدینه آمدند من
در مدینه بودم و دیدم که آن امام متقی مکرر بر روضه مطهر جد خود مشرف میشدند و صدا بگریه
و تضرع بلند می کردند و شکایت غصه امت را با آنحضرت عرض مینمودند من که بخدمت آنحضرت
مشرف میشدم و سلام نمودم حضرت رد سلام فرمودند تهنیت و مبارک آنحضرت را گفتم
بجهت تشریفی که در پیش داشتند آنحضرت بکاینات ملتفت نشدند و فرمودند مرا بحال خود بگذارید
تهنیت میگوئی مرا از جوار روضه جدم جدا میکنند و در غربت شهید خواهم شد و در جنب هارون
مدفون میشوم من در خدمت آن امام مظلوم در آن سفر بودم و آنچه فرمودند چنان شد و چون آن امام
بروضه جده خود سیده النساء مشرف شدند و درد دل مهجور خود با آن مظلومه عرض نمودند به
اراده روانه کعبه معظمه شده و بنیت طواف بیت الله الحرام احرام بسته
و نور دیده و سرور سینه خود امام محمد تقی را با خود بطواف کعبه معظمه بردند و در عیون منقول است
که آن حضرت شریف جواد در آن زمان هفت ساله بود چون از طواف فارغ شدند و روزها در
مسجد الحرام بعزم بندگی کمر بسته آن خجسته مقام از شادی سر خویش را افراشت
و چون نور دیده آن جمال برگزیده ذوالجلال بر آن فیض بنیان تابید آنچه در جهان لازمه اوست
ظاهر شده بود ... دیدند و از طلیعه جمال حرم شده مثال چشم نظاره گیان خیره می نمود
و آن حجت خداوند عالم در خانه معبود حقیقی چنان مستغرق عبودیت و طاعت
گردیده بود که قدسیان عالم بالا لب از تسبیح و تقدیس بسته بودند و از کثرت
عیون نقل شده است که چون آن شهریار کشور رضا و تسلیم مشغول طواف وداع بودند
و در مسجد الحرام بساط تضرع بدرگاه حق تعالی گسترده بودند جناب امام محمد تقی بر دوش موفق

غلام آنحضرت

غلام آنحضرت بود و آنحضرت را در مطاف حرم طواف میداد چون که آن امام زاده
معصوم بحجر اسمعیل رسید از دوش موفق بزیر آمد و در آن مکان نشست و سیل
سرشک از جوی دیده گان جاری نمود چون مدتی گذشت آنحضرت از گریه
و زاری فارغ نشد موفق عرض کرد فدایت شوم برخیز دانستم که و زاری ممکن
حضرت فرمودند ای موفق از اینجا برنخیزم تا آنقدر که خدا خواهد موفق بخدمت امام
رضا آمد و کیفیت امام محمد تقی را عرض نمود آنحضرت گریان و به نزد نور دیده
و سرور سینه خود آمد و فرمود ای نونهال گلشن ولایت و هدایت چرا اینقدر
گریانی و از این مکان بر نمیخیزی آنحضرت گفت فدایت شوم چه گونه برخیزم و چگونه دل را
تسلی دهم و حال آنکه می بینم که خانه خداوند عالم را بنوعی وداع می نماید که گویا
دیگر اینجا برنخواهد گشت و گویا نخواهید در این سفر محنت اثر را تمام نماید حضرت
فرمودند ای نور دیده بقضای باری تعالی راضی باش و آنچه اتفاق می افتد صابر
و شاکر باش آنحضرت را در بر کشیدند و بسیار گریستند و از آن مکان روانه حج آن شهریار شدند
و معجزاتی از آن سرور در آن سفر بظهور رسید بسیار است از آن جمله حکایتی است
که در کتاب روضة الحسینیه مسطور است که روزی آن بزرگوار در کنار دیواری
بودند که ناگاه گنجشک ضعیفی فریاد کنان خود را بقدم آنحضرت افکند و مضطر
انه ی پریشانی آغاز نمود و لب شکایت باز نمود و بزبان گنجشکی بعضی
از تظلمات معروض آنسرور نمود آنحضرت بیکی از اصحاب خود فرمودند
که این گنجشک میگوید که من در این خانه آشیانه دارم و در آن کاشانه بجهت
نشانه چند جوجه بجای جگر پرورده حال ماری قصد آن نموده که در آن

اشیانه در آید و بزهر جفا هلاک نماید و مرا بدرد محنت و بداغ فراق آنها
مبتلا نماید تو امام زمان و پناه بی پناهان هستید بفریاد دل مظلوم برسید و جوجهای مرا
ضعیف مرا از زهر جفای این مار برهان بعد از آن آنسرور بمن فرمودند که
در این کاشانه داخل شو و شر آن مار را از این گنجشک رفع نما من بفرموده
آنسرور داخل کاشانه شدم دیدم ماری قصد آن جوجهای او کرده و ایشان
در اضطراب و زاری بوده اند من آن مار را کشتم و رفع اذیت او را از گنجشک
نمودم ایضا در عیون اخبار الرضا منقولست که اباصلت هروی روایت
کرده که جناب امام رضا ع متکلم میشد با مردم بلغات ایشان و قسم بخدا آنحضرت
که آنسرور داناترو فصیح ترین مردم بودند بهر زبانی و لغتی پس من روزی
بآن حضرت عرض نمودم یابن الرسول الله من تعجب دارم از معرفت شما بآن
زبانها و لغتهای مختلف فرمودند ای ابو صلت منم حجت خدا بر خلق و خدا حجتی که بر خلق
و خدا حجتی که بر خلق قرار میدهد باید دانا و عارف باشد بزبانها و لغتهای
ایشان آیا نرسیده است بتو از قول جدم امیرالمؤمنین که فرمودند عطا کرده
است خداوند عالم بما فصل الخطاب روایتست فصل الخطاب معرفت
بزبانها و لغتها و مؤید این حدیثست فقره زیارت جوادیه که المتکلم
مع اهل کل لغة بلسانهم واز جمله معجزات آنسرور بعالمیان صدقی است
که در عیون اخبار الرضا منقولست که حبیب نباجی میگوید که روزی رسول خدا
را در خواب دیدم که در مسجد نباج که محل نزول حجاج است تشریف داشتند
بودند من از شوق و شعف بخدمت آنحضرت در آن مسجد شتافتم و در مقابل
آنحضرت

آنحضرت بنده وار ایستادم و سلام کردم و دیدم در نزد آنحضرت طبقی از برگ درخت خرمای
خرما بافته بودند و در آن خرمای صیحانی بود و در نزد آنسرور عالمیان که نشسته بودند
آنحضرت گویا از آن قبضه خرما گرفته بودند و بمن مرحمت فرمودند من آن خرما
ها را شمردم هیجده دانه بود و شکر منعم حقیقی نمودم و تاویل این خواب را پیش خود خیال
نمودم که بعدد هر خرمای یکسال زندگانی خواهم کرد بعد از گذشتن بیست روز شنیدم از بزرگی
حضرت امام رضا ع از مدینه مطهره تشریف آورده اند و باین مسجد نزول اجلال ارزانی
فرموده اند من در آن اوان مشغول زراعت بودم چون این خبر را شنیدم دست
از زراعت برداشتم و دوان گشتم تا بمسجد رسیدم دیدم که مردمان فوج فوج که بزیارت
کثیر السعادت آنسرور مشرف میشوند من نیز رفتم چون نظر بجمال انور آنسرور در
رسیدم دیدم در همان موضعیکه رسول خدا نشسته بود نشسته است و در زیر آنحضرت حصیری
پهن کرده اند چنانچه از بهر رسول خدا گسترده بودند و در نزد آنحضرت طبقی از خرمای
صیحانی بود ملاحظه نمودم چنانچه در خدمت رسول خدا دیده بودم پس بر آنحضرت
سلام کردم پس از رد سلام آن برگزیده ملک علام بانواع تلطفات و الطافات
مژده رستگاری و فلاح بمن داد و مشتی از آن خرمای لطیف مرحمت فرمودند پس شمردم
بعدد آنها موافق بود با آنچه جناب ختمی مآب مرحمت فرموده بودند پس عرض نمودم
زیادت کنم زیاده بر این مرحمت بفرمایید آنحضرت فرمودند هرگاه جدم رسول زیاده از این مرحمت
میفرمودند من هم نیز زیاده بر تو عطا می کردم صاحب عیون بعد از نقل حدیث میفرمایند
و مثل همین حکایت بجهة حضرت صادق ع اتفاق افتاده است و ما ذکر نمودیم در دلائل
سابقه واز جمله اعجاز آنحضرت پیدا شدن چشمه آب است در سفر خراسان کیفیت این

در عیون به این قسم است که یکی از علمای امام موسی کاظم میگوید که من با جماعتی در خدمت
کثیر سعادة امام رضا کردم ناگاه به بیابانی رسیدیم که از شدت عطش و تشنگی نزدیک
بآن شد که ما و چهارپایان ما بهلاکت رسیم با آنسرور عالم کیفیت را معروض داشتیم
آن سرور فرمودند در آن موضع که تصفیه به این وصف است بروید و در آنجا آب
خواهید رسید ما بسوی آن موضع که امام فرموده بود روانه شدیم پس چشمه آبی دیدیم
و آن آب خوشتر از آب حیوان بود نوشیدیم و چهارپایان خود را سیراب کردیم
هرکس با ما بود از اهل قافله از آن آب نوشیدند و از آن مکان روانه شدیم
همینکه مرحله از آن آب دور شدیم آنحضرت مرا امر نمود که ما را باز گردید و آن
آب را طلب نمایید پس ما بطلب چشمه آب رفتیم هر قدر تفحص کردیم اثر نیافتیم
واز جمله اعجاز آنسرور در حکایات اهوازست که از نواحی شیراز است طریقه
در عیون اخبار الرضا چنین مذکور است که ابی الحسن صانع از عم خود روایت نموده است
که من در سفر خراسان در خدمت کثیر السعاده آنسرور بیرون شدم که بآن حضرت نسبت
تمام در خصوص کشتن رجا ابن ابی ضحاک که محصل آنسرور بود آنجناب را از اندیشه خراسان:
می کرد پس آن بزرگوار مرا نهی از قتل آن نمود فرمودند که آیا میخواهی بقتل او رسی
نفس مومنی را بعوض نفس کافری و میگوید که ما که در خدمت آنسرور بودیم تا باهواز
رسیدیم آنجناب به اهل اهواز فرمودند که قدری نیشکر از برای من طلب نمایند پس
بعضی از اهل اهواز گفتند که از آن اشیا چیکه که در حق امام عارف نبودند که اعتراف نداشت
و نمیدانند که نیشکر در فصل صیف یافت می شود در فصل شتا یافت نمیشود در خدمت
عرض نمودند که شما طلب آن نمایید که زهد باشد شما آن پیدا کنید اسحق بن محمد میگوید که رفتیم

نمی خواهند

نمی خواهند طلب نمی کند چیزی را مگر آنکه موجود باشد پس شما در طلب آن بیرون
روید و آدم بجمع نواحی روانه نمایید پس آمدند و عرض کردند قدری از نیشکر نابت
که ذخیره نموده بودیم بجهة بذر که زراعت کنیم و آن یکی از جمله برایشان آنسرور بود و در اثنا خدمت
آنسرور بودم تا بقریه رسیدیم و آنحضرت مشغول عبادت شده شنیدیم که آنحضرت
در سجود خود این دعا را میخواندند که لک الحمد ان اطعتک ولا حجة لی ان عصیتک
ولا صنع لی ولا لغیری فی احسانک ولا عذر لی ان اسات ما اصابنی من مصیبة
فمنک یا کریم اغفر لمن فی مشارق الارض ومغاربها من المومنین والمومنات
و میگوید مدت بیگاه نماز با آنسرور در بجا آوردم پس زیاد نظر نمودند و در فرایض خود در
سوره حمد و انا انزلناه فی لیلة القدر و در رکعت اول حمد و قل هو الله احد
و در رکعت ثانی یعنی در این مدت این قسم را نماز بجا می آوردند دیگر
واز جمله اعجاز آنسرور در شفا یافتن آن شخص است که اهل قافله دهن او را از برف پر کرده بودند
و بسته بودند عیون [illegible] منقول است که قافله از سمت خراسان بسوی کرمان
می رفتند در بعضی راه گروهی بر ایشان راه مسدود نمود و اهل قافله را از میان خود شان
که بکثرت مال و منال متهم کرده بودند گرفتند و آن شخص مدتی در دست ایشان
باقی بود و او را اذیت میکردند که مال از او بگیرند و او را رها نمایند بمرتبه او را
اذیت نمودند که او را در میان برف و آب انداختند و دهن او را از برف پر نموده
بودند و بعد بسته زنی از اهل قافله بر آن مرد ترحم شده و دلش بر او بسیار سوخت
پس او را از دست ایشان خلاص کرده و آن مرد فرار نمود و لکن زبان و دهان او
ضایع شده بود بحدی که قادر بر تکلم صحیح نبود و آن مرد بسوی خراسان آمد و شنید که در آن

از قوت شفابخش دردهای پنهان امام انس والجان بخراسان تشریف فرما شده و وارد
نیشابور گشته پس دید در عالم رؤیا که گویا گوینده میگوید که آنحضرت بخراسان آمده اند
برو بخراسان و درد خود را به آنحضرت اظهار نما که دوا تعلیم نماید در دفع درد از تو شود
آن شخص میگوید در عالم خواب دیدم که گویا بخدمت آنحضرت مشرف شدم و شکوه بسیار به
آنجناب نمودم درد خود با آنحضرت اظهار نمودم و مستدعی شفای درد شدم آنسرور
فرمودند که کمی زیره و سعتر و نمک را با هم مخلوط نما و بکوب و در دهان خود دو مرتبه یا سه مرتبه
نگهدار تو از این درد فارغ میشوی آن شخص میگوید از خواب بیدار شدم و تأمل و تفکر ننمودم
در آنچه در خواب دیده بودم و اعتقادی بخواب نکردم تا بدروازه نیشابور رسیدم
پس شنیدم حضرت امام رضا علیه السلام از نیشابور کوچ فرموده در رباط سعد نزول
اجلال ارزانی داشته پس در قلبم خیالی افتاد که بخدمت آنسرور مشرف شوم و درد خود
اظهار نمایم شاید فرمایشی فرمایند که دافع درد شود پس به این قصد روانه رباط سعد شدم
خدمت آنحضرت شرفیاب گشته و عرض نمودم یا ابن الرسول الله حکایت من چنین و چنان
بوده و تحقیق که زبان و دهن من ضایع شده و نمی توانم درست تکلم نمایم تعلیم بفرمایید
دوائی که نفع دهد مرا حضرت فرمودند آیا ترا تعلیم ننمودم درد همان دوا را استعمال نما
که در خواب ترا تعلیم کردم پس آن شخص عرض کرد یا ابن الرسول الله میخواهم اعاده بفرمایید
آنرا از زبان گوهر افشان شما بشنوم آنسرور او را فرمودند که کمی زیره و سعتر و نمک را بکوب
و نگهدار در دهن خود دو مرتبه یا سه مرتبه که هرگاه چنین می نمائی عافیت می یابی پس
آنمرد میگوید چنین کردم و از برکت کلام وحی نظام آنسرور شفا یافتم و دیگر از جمله
اعجاز آنسرور غرائب حکایتی است که نیز در اهواز بظهور رسیده است و کیفیت آن بطریقه
[illegible]

شیخ حر عاملی بخط خود در نصوص معجزات از قطب راوندی نقل نموده در کتاب خرایج
و جرایح در حدیث طویلی که بعضی از آن حدیث این است که آنسرور در عالم در اهواز
مریض شده طبیبی بخدمت آنحضرت آمد پس حضرت بکشف سبزی به او مرحمت نمود
پس مرد طبیب گفت ندیده ام کسی که بروی زمین بداند اسم این سبزی غیر از تو
پس آنسرور فرمودند قدری نیشکر بیاورید آن طبیب عرض نمود حال زمان نیشکر
نیست حضرت فرمودند این سبزی و نیشکر در همین سرزمین شما موجود است و شما بروید در طلب
آن تا بکنار رفتان جوی آب پس هنوز عبور نکرده باشید قدری از آن جوی آب را
که بندی بر شما ظاهر خواهد شد پس شما بسوی آن بند بروید می آید بسوی شما مرد سیاه
چرده به آن مرد بگوئید که محل روئیدن نیشکر در کجا است و کجاست محل روئیدن فلان
سبزی مخصوص راوی حدیث میگوید بهمان قسم که آنسرور فرموده بودند چنان شده بود بدون
کم و زیاد و در کتاب روضة الجنة مسطور است در زمانی که حضرت امام رضا از مدینه
طیبه بخراسان مرحله پیما بودند هر منزلی از منازل معجزه از آنحضرت بظهور رسیده
قریب بچهار صد اعجاز از آنسرور بظهور پیوست در السنه و افواه
مشهور است در آن منازل آنسرور ضامن آهوی شدند و او را از دام صیاد رها کردند
باز آن آهو عود نمود ولاکن در کتاب بحرالانساب چنین روایت شده که چون
آنسرور بنواحی اصفهان رسید که الحال به اهل ایران مشهور است آهوی خدمت
آنحضرت آمدند و عرض نمودند یا ابن الرسول الله محمد افغان قصد کشتن شما را دارند
اگر بجانب حرم جد خود معاودت فرمائی اولی و انسب است آنسرور در جواب
فرمودند که از اجل نتوان گریخت و به قضا نتوان آمیخت ایشان را دعای خیر کرده

در دروازه شده و آن موضع از آن جهت به آهوان مشهور است و لاکن این روایت غیر از حکایت
آهوان است و هم چنین باز مشهور است که در بیابان الهاک مرده شده او را زنده
نموده‌اند و هم چنین بیماری که به استقبال آنحضرت روان شده و هم چنین آنکه شخص ولد الزنائی را
منظر شخص منظر طلب نموده‌اند و آن آنکه در مقابل شخص کوری بازدار نشسته در حال به برکت
آنحضرت بینا شده و چون که این معجزات در کتب معتبری که محل وثوق فقها باشد نبود لهذا
به تفصیل آنها نپرداختیم و آنچه در کتب معتبره ثبت شده مثل عیون اخبار الرضا
که از مصنفات ابن بابویه و نصوص معجزات که از تصنیفات شیخ حر عاملی است
و غیرهما از کتب معتبره اختصار نمودیم **دیگر از جمله** معجزات آن بزرگوار قصه‌ای است که در
عیون منقول است از خدیجه بنت حمدان بن پسنده که او گفت وارد شد آنحضرت در
به نیشابور وارد شد در خانه جد من تشریف فرما بودند و دانه بادامی در جانبی از آن
سرای زرع کردند و بعد از آن روئید و درخت شد و در همان سال میوه داد پس
چون مردم مطلع شدند از آن کیفیت استشفا می‌جستند به سبب خوردن بادام و هر
کسی را علتی رو میداد خوردن بادام در دفع علت مفید شده به برکت آنحضرت از آن
علت شفا می‌یافت و هر کس درد چشم داشت از آن بادام بچشم می‌کشید شفا یافته
می‌شد و هر زنی که ولادت بر او مشکل بود از آن بادام میخورد و سهل میشد
و هر حیوانی را باد قولنج می‌گرفت از شاخ آن درخت بر شکم آن می‌مالیدند
فی الفور برطرف میشد تا آنکه مدتی از آن شجره میمونه چنین بود و بعد خشک شد تا آنکه
جد من شاخه‌های درخت را قطع کرد و به همین سبب کور شد و پسر همان شخص که ابو عمر
آن درخت را از روی زمین قطع کرد جمیع اموال او را باب العارض ملحق کرد

و مقدار مال او هشتاد هزار درهم تا هشتاد هزار درهم و از برای او هیچ چیز باقی
نمانده بود و از برای ابو عمرو پسر بود و هر دو کاتب محمد بن ابراهیم ابن سیمجور بودند
ایشان اراده نمودند که آن سرا را تعمیر نمایند و بیست هزار درهم خرج کردند
و از آن درخت آنچه باقی بود قطع نمودند و نمی‌دانستند چه تاثیر در این است پس یکی از آن
دو برادر متوجه شد املاک امیر خراسان را پس برگشت به سوی نیشابور در محملی
در حالی که پای راستش سیاه شد و قطع نمودند و بعد از یکماه به همان علت مرد و دیگری
در دیوانخانه پادشاهی می‌نوشت شخصی گفت خدا چشم بد را از این خط محافظت
نماید در همان ساعت رعشه بدست او افتاد و قلم از دستش بر زمین شد و خوشنویسی‌ها
از دستش بیرون آمد به منزل خود برگشت ابو العباس کاتب با جمعی به عیادت او رفتند
و گفتند این رعشه دست تو از حرارت است و فصد کن در آن روز فصد نموده
روز دیگر او را فصد کردند بعد از آن دست او سیاه گشته و بمرد و این دو برادر
کمتر از یک سال بعد از قطع باقی آن درخت بود **و از جمله** وقایعی که در نیشابور
واقع شده این است که در کتاب عیون اخبار الرضا از ابو صلت هروی روایت
نموده است که با جناب امام رضا بودیم در وقتی که از نیشابور تشریف می‌آوردند
بر قاطر اشهبی سوار بودند در آن وقت با جماعتی از اهل علم آمدند و لجام
قاطر آنحضرت را گرفتند و عرض کردند بحق حدیث بزرگوارت از برای ما
حدیثی بفرما که از پدران بزرگوار خود شنیده باشی آنحضرت سر مبارک خود را
از عماری بیرون آوردند و حال آنکه در بر آنحضرت جبه خزی بود که دو رو داشت
و فرمودند که خبر داد پدر بزرگوارم [illegible] از پدر بزرگوار خود حضرت صادق علیه السلام

داد هم چنین آنحضرت رسالت پناه فرمودند که شنیدم که جبرئیل گفت حضرت الهی
فرموده است که منم خداوندی که نیست خدای سوای من پس مرا عبادت نمایند
پس هرکس بیاید بشهادت ان لا اله الا الله با اخلاص داخل میشود حصن من و
کسی داخل شود در حصن ایمن میشود در عذاب من در روز قیامت و روایت دیگر
بعد از نقل این مضمون میفرماید بعد از آنکه آن بزرگوار این حدیث را از برای
آن جماعت نقل نمود قدری راه رفته فریاد برآوردند بشرطها و شروطها وانا من
شروطها و مراد این است فقره زیارت جوادیه که در آن سئل عن کلمة التوحید
فقال نحن والله من شروطها و در بعضی از کتب معتبره از ابو القاسم زمخشری نقل شده
که بگوید این حدیث را یکی از سلاطین سامانیه این اسناد را با آب طلا نوشت
وصیت نمود که با او بقبر دفن نمایند بعد از دفن او را در خواب دیدند که در بهشت است
سرور و خوشحالیست از او پرسیدند که حق تعالی با تو چه کرد گفت بواسطه تلفظ
من بتکلم لا اله الا الله و تصدیق محمد رسول الله و اقرار بائمه اثنا عشر و احترام
این حدیث را که با آب طلا نوشتم بموجب فرموده آن امام نجی مرا بخشیدند در
حصن امن و امان خود داخل نمود **و حدیث** دیگر در عیون باین قسم روایت است که
حضرت امام رضا فرمودند که جناب پیغمبر از جبرئیل و جبرئیل از میکائیل و او از اسرافیل
و او از لوح و لوح از قلم روایت نموده که قلم گفت که جناب اقدس الهی فرموده که
ولایت علی ابن ابی طالب حصنی است من داخل حصنی ایمن من عذابی بار دیگر
از جمله وقایع که در نیشاپور زمان ورود آنسرور واقع شده است آنکه در عیون
منقول است که آنسرور در محله از محلات نیشاپور نزول اجلال فرمودند که آن محله را

غرونی می گفتند و حمامی در آن محله بود صاحب عیون میگوید که حال آن حمام
معروف بحمام رضا و در آنجا چشمه کم آبی بود پس واداشتند بر سر آن چشمه
کسی را که کار کنند در آن چشمه تا آب آن چشمه زیاد شود و در خارج آن
راه گذری بود فرمودند حوضی در نزدیکی آن چشمه بنا نمودند که آب آن چشمه بحوض
رود و چون آن چشمه در گودی بود مردمان به نردبان و مثل آن بر آن چشمه و حوض
میرفتند حضرت امام رضا داخل آن حوض شد و غسل نمودند و بیرون آمدند و در
پشت بام الحوض نماز نمودند و بعد از آن مردمان بسوی حوض می رفتند
می ایستادند و غسل می کردند تیمناً و تبرکاً و در پشت بام حوض نماز میخواندند و حوایج
خود را از درگاه قاضی الحاجات مسئلت مینمودند و جمیع حوایج ایشان از برکت
آنحضرت برآورده می شد و صاحب عیون بعد از نقل این حدیث میفرماید
آن چشمه معروف است بعین کهلان و مردمان در این زمان نیز بآنجا میروند و در
میجویند **واز جمله** اعجاز آنسرور حکایت ده سرخ است صاحب عیون روایت
نموده از عبد السلام بن صالح هروی که چون آنسرور از نیشاپور تشریف فرما شدند
و روانه بجانب مامون دوان شدند چون به نزدیکی ده سرخ آنحضرت رسید
بآنجناب عرض شد یا ابن رسول الله وقت نماز ظاهر شده است با شما نماز
بجا می آوریم حضرت پیاده شدند و فرمودند آب بیاورید که وضو بسازیم
عرض نمودند که آب تمام شده و هیچ باقی نیست در آن وقت آنسرور
بدست مبارک خود زمین را کاویدند فی الحال آب از زمین جوشید و از آن
آب وضو ساختند و هر کس به آن سرور بود از آن آب وضو ساختند

و صاحب عیون بعد از نقل حدیث مذکور میفرماید که اثر آن چشمه تا این زمان
باقی است و در بعضی از کتب معتبره از علی بن اسباط روایت شده
است در وقتیکه آنسرور عالمیان بجانب خراسان تشریف فرما شدند
مردمان از اطراف و جوانب با هدایا و تحف بسیار بخدمت آنحضرت
مشرف می‌شدند من نیز با هدایا و تحف و تدارک بسیار اراده
خدمت آنسرور نمودم از قضا قافلهٔ ما را دزد زد و اسباب و امتعه
ایشان را بغارت بردند و دزدان چند ضرب بر دهان من زدند
که دندانهای پیشینم افتاد پس چاره و علاجی ندیدم و خود را بدهی رسانیدم
و در آنجا با غم و غصه و الم خوابیدم و در خواب حضرت امام رضا را
دیدم که بمن فرمودند که ای علی غم مخور که تحف و هدایای تو بمن رسید
و اگر از برای دندانهای خود علاج میخواهی بگیر سعد را و بکوب بجای دندانها
خود پس بیدار شدم و بسیار خوشوقت شدم چون سعد را از نجیم
خداوند دندانهای مرا بمن شفقت فرمود و چون بخدمت آنسرور
رسیدم فرمودند ای علی سعد خوب دوائی است دیدی که چه کرد
بدندانهای تو پس فرمودند که داخل خانه شو چون داخل خانه شدم جمیع
هدایا و تحف خود را در آنجا دیدم بسیار خشنود شدم
اعجاز آنسرور در حکایت کوه سنگ تراشان است که در نزدیکی
مشهد مقدس رضوی واقع است و از آن کوه الآن ظروف
سرقلیان و دیگ و اسباب دیگر از آن کوه بعمل می‌آید مثل فنجان
و دیگها

و بشقاب چای بسیار نازک مرغوب ببرکت آنحضرت هنوز تا این زمان
باقی است صاحب عیون نقل می‌کند که چون آنسرور در جبل سناباد رسیدند تکیه
مبارک بکوهی زدند که ظروف از آن کوه بعمل می‌آورند در آن وقت آنسرور
دست بدعا برداشتند و بدرگاه قاضی الحاجات عرض نمودند که خداوندا نفع ده
باین کوه مبارک تا آنچه از این کوه بعمل می‌آورند بعد خود آنسرور امر فرمودند که
از آن کوه دیگها از برای آنحضرت ساختند و آنچه طبخی داشتند در آن دیگها
طبخ مینمودند و از آن روز مردمان راه یافتند به آن و از برکت آن
کوه ظاهر شد از کتاب بحر الانساب نقل شده که دو جبل بکوه سنگین اشتهار
دارد بر یمین و یسار آن امام ابرار روانه شدند و در سناباد توقف نمودند
بعد از آن آنسرور عالمیان از آن مکان بسوی نوقان روانه گردیدند که متعلق
بن قحطبه بود و ظاهر است الحال یکی از دروازهای مشهد مقدس رضوی که مسمی
بنوقان است بجهة مکان آنقریه باشد و چون بنوقان رسیدند رختهای مبارک
خود را از بدن مطهر بیرون نمودند و بحمید دادند که شسته و شوی نمایند حمید آن
لباسها را بکنیزک خود داد که بشوید بعد از لمحه کنیزک آمد و موافق روایت عیون رقعه
بدست حمید داد و گفت این رقعه را در جیب امام رضا یافتم حمید بخدمت آن
محمود فریقین عرض نمود که این رقعه چیست آنسرور فرمودند که این حرزیست
که همیشه با من است حمید عرض کرد مرا بشرافت این حرز مشرف گردان آنسرور
فرمودند که این حرز نگاه میدارد همه اشخاص را از مکاره و آفات و از شر شیطان

هرگاه در جیب او باشند آن حرز را بجمید رحمت فرمود و آن حرز بهمین قسم است
بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا او غیر
تقی اخذت بالله السمیع البصیر علی سمعک و بصرک لا سلطان لک
علی و لا علی سمعی و لا علی بصری و لا علی شعری و لا علی بشری و لا علی لحمی و لا علی
دمی و لا علی مخی و لا علی عصبی و لا علی عظامی و لا علی اهلی و لا علی مالی و لا ما رزقنی ربی
سترت منی و منک بستر النبوة الذی استتر به انبیاء الله من سلطان الفراعنة
جبرئیل عن یمینی و میکائیل عن یساری و اسرافیل من ورائی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم
امامی و الله مطلع علی یمنعک منی و یمنع الشیطان عنی اللهم لا یغلب جهلک اناتک
ان یستفزنی و یستخفنی اللهم الیک التجأت اللهم الیک التجأت اللهم الیک
التجأت پس بعد از آن عنان توجه بسمت بقعه مطهر و مضجع منور خود که مشهور
به بقعه الهارونیه بود نمودند پس بعد از دخول در آن بقعه شریف عرش درجه بدست
مبارک خود خطی بجانب از آن بقعه کشیدند و فرمودند این تربت من است و در همین
جا مدفون خواهم شد و زود باشد که جناب اقدس احدیت این مکان را آمد
شد شیعیان من را قرار دهد و قسم بخدا که زیارت نمی کند مرا از زیارت کننده
و سلام نمی کند بر من سلام کننده از زوار من مگر آنکه مستوجب مغفرت و رحمت
خداوند عالمیان شود شفاعت ما اهل بیت علیهم السلام و بعد از آن روی
مبارک بجانب قبله نمودند و چند رکعت نماز بجای آوردند و دعا خواندند و سجده
طولانی کردند و متوجه بسوی مأمون شدند در کتاب عیون اخبار الرضا مذکور است
که شخصی در خدمت آن بزرگوار بود و مشغول خدمات آنحضرت بود تا وقتیکه از
نیشاپور

نیشاپور مرحله پیمای جانب مرو شدند آن شخص میگوید در وقتیکه آنجناب از حرم
بیرون شدند باز در خدمت آنحضرت بر سبیل مشایعت روانه شدم چون مرحله
از راه رفتند آن هادی راه شریعت و معرفت سر مبارک خود را از عماری
بیرون آوردند و بجانب آن شخص نظر التفات فرمودند و گفت ای بنده خدا
از برای مشایعت نهایتی هست برگرد و بقدریکه بر تو واجب بود بجا آوردی
آن شخص عرض کرد خداوند شوم تحقیق جدت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله و سلم و جناب امیر المؤمنین و جده ات فاطمه زهرا صلوات الله علیهما
حدیثی از زبان گوهربار بیان فرما که باعث شفای قلب این مهجور گردد و از
خدمت سراسر سعادت برگردم آن هادی راه ثقلین چون آن شخص را طالب
معرفت و هدایت دید به ارشاد آن لب بگشود و فرمود که خبر داد مرا پدر
بزرگوارم از پدر بزرگوارش و هم چنین تا جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت
فرمودند که جناب اقدس احدیت فرمود لا اله الا الله اسم من است کسی بگوید
این کلمه طیبه را به اخلاص قلبی داخل حصن من شود و کسی که داخل حصن من
شد ایمن است از عذاب مؤلف گوید از حدیث علیه السلام که
صالح هروی که در عیون مذکور است چنین معلوم میشود که آن حضرت در کجاوه اقدس
را در سرخس محبوس نموده بودند و ظاهر این است که حبس نمودن آنحضرت در سرخس
قبل از ورود مرو و اتفاق افتاده باشد علی ای تقدیر مدت حبس از حدیث
معلوم نمی شود و احتمال دارد آنحضرت را در آن مکان نگاه داشته باشند تا از مأمون
دوران خبر رسد که چه امر می نماید در عیون مذکور است که ابا صلت هروی

روایت نموده است که مأمون بجناب امام رضا عرض کرد یابن رسول الله
بتحقیق من شناختم علم ترا و فضل ترا و زهد ترا و ورع ترا و عبادت ترا
و می بینم ترا سزاوارتر به خلافت از خودم پس آنجناب فرمودند که به بندگی
جناب اقدس احدیت فخر می نمایم و بزهد در دنیا امیدوارم نجات را
از شر دنیا و بسبب ورع از محارم امیدوارم فوز بغنایم را و بسبب تواضع
در دنیا امیدوارم رفعت را در نزد باری تعالی پس مأمون عرض کرد پس بدرستی
و بتحقیق می بینم اینکه عزل نمایم خود را از خلافت و قرار دهم از برای جناب تو آن را و بیعت
نمایم شما را پس آنجناب فرمودند اگر بوده است این خلافت از برای تو و خدا قرار
داده است بجهة تو پس جایز نیست از برای تو اینکه خلع کنی لباسی را که پوشانیده
است خدا آن لباس را در تو قرار دهی او را برای غیر خود و اگر نبوده است
خلافت از برای تو پس جایز نیست از برای تو اینکه قرار دهی از برای من چیزی را
که نیست از برای تو پس عرض کرد مأمون یابن رسول الله لابد است از برای تو
از قبول این امر پس فرمودند این امر طوعا قبول نمیکنم پس آن ملعون چند روز در این باب
جهد بسیاری کرد تا مأیوس شد پس بعد از یأس عرض کرد اگر قبول خلافت نمیفرمایند
که من با شما بیعت نمایم باید ولیعهدی را قبول کرد تا بعد از من خلافت بشما منتقل گردد
حضرت فرمودند قسم بخدا که پدر بزرگوارم حدیث کرد مرا از آباء طاهرین خود از
جناب امیر المؤمنین از رسول خدا که من پیش از تو از دنیا بیرون خواهم رفت در حالتی
که بزهر جفا شهید خواهم شد و گریه خواهند نمود بر من ملائکه آسمان و زمین و مدفون
میشوم در زمین غربت در جنب هرون الرشید پس مأمون گریه نمود و عرض کرد

یابن رسول الله

یابن رسول الله کیست که بکشد شما را و جفا در باشد بدی نماید ما اگر من زنده باشم
پس جناب امام رضا فرمودند هرگاه خواسته باشم اینکه بگویم هر آینه میگویم که کیست
آنکسی که بکشد مرا پس مأمون عرض نمود یابن رسول الله از این گفتگو ها دست از تو بر
نمیدارم و به این کلمات اراده دارید که این امر از تو رفع شود تا اینکه مردم بگویند
در دنیا زهد داری پس آنحضرت فرمودند والله هرگز از زمانی که مرا خدا خلق نموده
دروغ نگفته ام و زهد ننموده ام بجهة دنیا و هر آینه میدانم توجه اراده داری پس مأمون
عرض کرد اراده من چیست حضرت فرمودند ایا در راستی امانی فعل میکنی پس مأمون
عرض کرد بلی حضرت فرمودند که قصد تو این است که مردم بگویند که پسر موسی زهد
ننموده بود در دنیا بلکه دنیا ترک او کرده آیا که نمی بینید چگونه قبول نمود ولایت
عهدی را بجهة طمع در خلافت پس غضب نموده مأمون از این کلام و عرض نمود
که شما همیشه می اندازی مرا در چیزی که ناخوش دارم آنرا از سطوت من ایمن شدید
قسم بخدا اگر ولایت عهد را قبول نمودی فبها و الا گردنت را می زنم پس در آن
وقت آنجناب فرمودند که جناب اقدس احدیت مرا نهی کرده از اینکه خود را
بدست خود در تهلکه اندازم هرگاه امر چنین است بکن آنچه خواهی و من
قبول مینمایم ولایت عهد را بشرط اینکه منصوب ننمایم احدی را و معزول
نکنم هیچ شخصی را در امورات مداخله نداشته باشم پس راضی شد مأمون
از آنحضرت به این شروطها و قرار داد آنحضرت را ولیعهد خود در حالی که آنحضرت
ناخوش داشته مرا و را بعد از این حدیث صدوق علیه الرحمه حدیث دیگر از
محمد بن عرفه نقل نموده که میگوید عرض نمودم بجناب امام رضا که یابن رسول الله چه واداشت ترا

بر دخول در ولایت عهد مامون آنحضرت فرمودند آنچه مرا داشت حضرت امیرالمومنین را
بر دخول در شوری و در کتاب [illegible] روایت نموده است که بعضی از خواص مامون
و دشمنی که نمیخواستند آنحضرت ولیعهد شود و می ترسیدند مبادا ملک و خلافت
از دست مامون بیرون رود در اوایل امر هر وقت آنسرور در عالم وارد میشد
ایشان مبادرت مینمودند در سلام نمودن بر آنسرور و پرده را بر میداشتند تا آنسرور
داخل شود بعد از مدتی آن اشخاص با خود چنین قرار دادند که هر وقت آنسرور
بر مامون داخل شود سلام ننمایند و پرده را نگیرند و عزم جزم نمودند تا اینکه
روزی نشسته بودند که آنحضرت بر ایشان وارد شد بی اختیار سلام کردند و پرده را
نگاه داشتند چون حضرت گذشت یکدیگر را ملامت نمودند که چرا چنین کردید باز
بر این عزم متفق شدند که هرگاه نوبت دیگر آنسرور بیاید پرده بر ندارند چون
آنسرور بار دیگر بر مامون وارد شد بی اختیار برخاستند سلام کردند لاکن پرده را
بر نداشتند حق تعالی بادی تند برانگیخت که پرده از خود بلند شد تا آنحضرت
داخل گردید بعد از ورود حضرت باد ساکت شد و پرده بجای خود عود نمود چون
آنسرور اراده بیرون آمدن نمود باد دوباره عود کرده و پرده را بلند نموده تا حضرت
گذشت پس با همدیگر گفتند که دیدی که حق تعالی چه منزلت و جلالت به این سرور
عطا فرموده و باد را مسخر او فرموده چنانچه از برای حضرت سلیمان علیه السلام و ایشان
از عقیده خود برگشتند و بخدمت آنسرور آمدند و طلب عفو از آن جناب در جرأت کردند
و عقیده ایشان بر آن بزرگوار زیاده شد از جمله در عیون بطریق دیگر مرویست که در
زمانیکه انعقاده اهل ایمان مبرور دارد که دیدند ظاهر مامون نهایت تعظیم و تکریم
[illegible]

آنسرور نمود و از جناب امام رضا مستدعی شد که قبول ولیعهدی آنسرور نماید
آنسرور قبول نمی نمود تا اینکه دو ماه میان آنسرور و او مقول این حرف بطول انجامیده
و آنسرور از این حرف ابا و امتناع نمود و چون آن جناب بالاخره لابد شدند
از روی قبول قیام بشروطی که از جمله آن شروط اینست که امر و نهی ننمایم و حکم نکنم و تغییر
و تبدیل در امورات ندهم نمایند و مامون دون قبول نموده و بعد از آن امر
نمود بشورسات عساکر او همه خود را یک لباس پوشانیدند و مردمان لباس سیاه که شعار
بنی عباس بود متروک ساخته و به لباس سبز پرداخته و در جمیع قلمرو خود امر نمود
دراهم و دنانیر را بنام شریف آنحضرت مزین فرمایند و دختر خود ام حبیب را به آنسرور
تزویج کرده و خانه از برای آن بزرگوار در جنب خانه خود ترتیب داده و هر روز
آنحضرت بخانه مامون تشریف می بردند یک روز مامون و روز دیگر آنحضرت
می آمدند انشاء الله تعالی و در بعضی از کتب معتبره نقل شده که مامون بعد از تقبل
نمودن آنسرور ولایت عهد را به این قسم رقمی نوشت انشاء ولایت العهد
بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب کتبه عبدالله بن هرون الرشید امیرالمؤمنین لعلی بن
موسی الرضا بن جعفر علیه السلام اما بعد فان الله عز و جل اصطفی الاسلام دینا و اصطفی له
من عباده رسلا دالین علیه و هادین الیه یبشر اولهم باخرهم و یصدق تالیهم ماضیهم حتی
انتهت نبوة الله الی محمد بن عبدالله علی حین فترة من الرسل و دروس من العلم
وانقطاع من الوحی و اقتراب من الساعة فختم به النبیین و جعله شاهدا لهم و مهیمنا
علیهم و انزل علیه کتابه العزیز الذی لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل
من حکیم حمید بما احل و حرم و وعد و اوعد و حذر و انذر و نهی و امر لتکون له الحجة

البالغة على خلقه ليهلك من هلك عن بينة ويحيى من حي عن بينة فبلغ عن الله رسالته
ودعا الى سبيله بالحكمة والموعظة الحسنة والمجادلة بالتي هي احسن ثم بالجهاد والغلظة
حتى قبضه الله اليه واختار له ما عنده فلما انقضت النبوة وختم الله تعالى بمحمد صلى الله عليه واله
الوحي والرسالة جعل قوام الدين وتمام امر المسلمين بالخلافة واتمامها وعزها ونظامها
والقيام بحق الله تعالى بالطاعة التي يقام بها فرائض الله تعالى وحدوده وشرائع
الاسلام وسننه ويجاهد بها عدوه فعلى خلفاء الله تعالى طاعته فيما استحفظهم واسترعاهم
من دينهم وعباده وعلى المسلمين طاعة خلفائهم ومعاونتهم على اقامة حق الله تعالى
وعدله وامن السبيل وحقن الدماء وصلاح ذات البين وجمع الالفة وفي خلاف ذلك اضطراب
حبل المسلمين واختلاف ملتهم وقهر دينهم واستعلاء عدوهم وتفرق الكلمة وخسران
الدارين فحق على من استخلفه الله تعالى في ارضه وائتمنه على خلقه ان يجهد لله تعالى نفسه
ويؤثر ما فيه رضاء الله تعالى وطاعته ويعتمد لما الله تعالى موقفه عليه وسائله عنه ويحكم بالحق
ويعمل بالعدل فيما حمله الله تعالى وقلده فان الله عز وجل يقول لنبيه داود عليه السلام
يا داود انا جعلناك خليفة في الارض فاحكم بين الناس بالحق ولا تتبع الهوى
فيضلك عن سبيل الله ان الذين يضلون عن سبيل الله لهم عذاب شديد
بما نسوا يوم الحساب وقال عز وجل فوربك لنسألنهم اجمعين عما كانوا يعملون
وبلغنا ان عمر ابن الخطاب رضي الله عنه قال لو ضاعت سخلة بشاطئ الفرات
لتخوفت ان يسألني الله تعالى عنها وايم الله ان المسؤول عن خاصة نفسه الموقوف
على عمله فيما بينه وبين الله تعالى ليعرض على امر كبير جامع وعلى خطر عظيم فكيف بالمسؤول
عن رعاية الامة وبالله الثقة واليه المفزع والرغبة في التوفيق والعصمة والتسديد
والهداية الى ما فيه ثبوت الحجة والفوز من الله تعالى بالرضوان والرحمة وانظر الامة

لنفسه

١٧

لنفسه وانصحهم لله تعالى في دينه وعباده من خلائقه في ارضه من عمل بطاعة الله تعالى
وكتابه وسنة نبيه صلى الله عليه واله في مدة ايامه وبعدها واجهد رايه ونظره
فيمن يوليه عهده ويختاره لامامة المسلمين ورعايتهم بعده وينصبه علما لهم ومفزعا في
جمع الفتهم ولم شعثهم وحقن دمائهم والامن باذن الله تعالى من فرقتهم وفساد ذات بينهم
واختلافهم ورفع نزغ الشيطان عنهم فان الله عز وجل جعل العهد بعد الخلافة من
تمام امر الاسلام وكماله وعزه وصلاح اهله والهم خلفاءه من توكيده لمن يختارونه له من
بعدهم ما عظمت به النعمة وشملت به العافية ونقض الله تعالى بذلك مكر اهل الشقاق
والعداوة والسعي في الفرقة والتربص في الفتنة ولم يزل امير المؤمنين منذ افضت اليه
الخلافة فاختبر بشاعة مذاقها وثقل محملها وشدة مؤونتها وما يجب على من تقلدها
من ارتباط طاعة الله تعالى ومراقبته فيما حمله منها فانصب بدنه واسهر عينه
واطال فكره فيما فيه عز الدين وقمع المشركين وصلاح الامة ونشر العدل
واقامة الكتاب والسنة ومنعه ذلك من الخفض والدعة ومهنأ العيش
علما بما الله تعالى سائله عنه ومحبة ان يلقى الله تعالى مناصحا له في دينه وعباده ومختارا
لولاية عهده ورعاية الامة من بعده افضل من يقدر عليه في ورعه ودينه وعلمه وارجاهم
للقيام في امر الله تعالى وحقه مناجيا لله تعالى بالاستخارة في ذلك ومسألته الهامه
ما فيه رضاه وطاعته في اناء ليله ونهاره معملا في طلبه والتماسه في اهل بيته من ولد عبد الله
بن عباس وولد علي بن ابي طالب فكره ونظره مقتصرا ممن علم حاله ومذهبه منهم على علمه وبالغا
في المسألة عمن خفي عليه امره جهده وطاقته حتى استقصى امورهم معرفة وابتلى اخبارهم
مشاهدة واستبرأ احوالهم معاينة وكشف ما عندهم مسائلة وكانت خيرته بعد استخارته الله

رجاء نفعه في قضاء حقه في عباده وبلاده في البيتين جميعا علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين
بن علي بن ابي طالب لما راى من فضله البارع وعلمه النافع وورعه الظاهر وزهده الخالص وتخليه
من الدنيا وتسلمه من الناس وقد استبان له ما لم تزل الاخبار عليه متواطئة والالسن عليه متفقة
والكلمة فيه جامعة ولما لم يزل يعرفه به من الفضل يافعا وناشئا وحدثا ومكتهلا فعقد له بالعهد والخلافة
من بعده واثقا بخيرة الله تعالى في ذلك اذ علم الله تعالى انه فعله ايثارا له وللدين ونظرا
للاسلام والمسلمين وطلبا للسلامة وثبات الحجة والنجاة في اليوم الذي يقوم الناس فيه
لرب العالمين ودعا امير المؤمنين ولده واهل بيته وخاصته وقواده وخدمه فبايعوه مسرعين
مسرورين عالمين بايثار امير المؤمنين طاعة الله تعالى على الهوى في ولده وغيرهم ممن
هو اشبك رحما واقرب قرابة وسماه الرضا اذ كان رضا عند امير المؤمنين فبايعوا معشر اهل
امير المؤمنين ومن بالمدينة المحروسة من قواده وجنده وعامة المسلمين لامير المؤمنين وللرضا
من بعده علي بن موسى الرضا على اسم الله تعالى وبركته وحسن قضائه لدينه وعباده بيعة مبسوطة اليها
ايديكم منشرحة لها صدوركم عالمين بما اراد امير المؤمنين بها واثر طاعة الله تعالى والنظر لنفسه
ولكم فيها شاكرين لله تعالى على ما الهم امير المؤمنين من قضاء حقه في رعايتكم وحرصه
على رشدكم وصلاحكم راجين عائدة ذلك في جمع الفتكم وحقن دمائكم ولم شعثكم وسد ثغوركم
وقوة دينكم ورغم عدوكم واستقامة اموركم فسارعوا الى طاعة الله تعالى وطاعة امير المؤمنين
فانه الامن ان سارعتم اليه وحمدتم الله تعالى عرفتم الحظ فيه ان شاء الله تعالى وكتب بيده عبد الله
المأمون في يوم الاثنين لتسع خلون في شهر رمضان سنة احدى ومائتين

قبول الرضا لولاية العهد بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الفعال لما يشاء لا معقب
لحكمه ولا راد لقضائه يعلم خائنة الاعين وما تخفي الصدور وصلى الله على محمد واله وخاتم النبيين

واله الطيبين الطاهرين اقول وانا علي بن موسى بن جعفر عليه السلام ان امير المؤمنين عضده
الله تعالى بالسداد ووفقه للرشاد عرف من حقنا ما جهله غيره فوصل
ارحاما قطعت وامن نفوسا فزعت بل احياها وقد تلفت واغناها اذ
افتقرت مبتغيا رضا رب العالمين لا يريد جزاء من غيره وسيجزي الله الشاكرين
ولا يضيع اجر المحسنين انه جعل الي عهده والامرة الكبرى ان بقيت بعده فمن
حل عقدة امر الله تعالى بشدها وقصم عروة احب الله تعالى ايثاقها فقد اباح حريمه واحل
محرمه اذ كان زاريا بذلك على الامام منتهكا حرمة الاسلام بذلك جرى السالف
فصبر منه على الفلتات ولم يعترض بعدها على العزمات خوفا من شتات الدين واضطراب
حبل المسلمين ولقرب اهل الجاهلية ورصد المنافقين فرصة تنتهز وبائقة تبتدر وقد
جعلت الله تعالى على نفسي ان استرعاني امر المسلمين وقلدني خلافة العمل فيهم عامة وفي
بني العباس خاصة بطاعته وطاعة الرسول صلى الله عليه واله ان لا اسفك دما
حراما ولا ابيح فرجا ولا مالا الا ما سفكته حدود الله تعالى واباحته فرائضه وان اتحرى
الكفاءة جهدي وطاقتي وجعلت بذلك على نفسي عهدا مؤكدا يسألني الله تعالى عنه
فانه عز وجل يقول واوفوا بالعهد اذا عاهدتم واوفوا بالعهد ان العهد كان مسئولا
وان احدثت او غيرت او بدلت كنت للغير مستحقا وللنكال متعرضا واعوذ
بالله من سخطه واليه ارغب في التوفيق لطاعته والحول بيني وبين معصيته في عافية
لي وللمسلمين والجامعة والجفر يدلان على ضد ذلك وما ادري ما يفعل بي ولا
بكم ان الحكم الا لله يقضي بالحق وهو خير الفاصلين لكن امتثلت امر امير المؤمنين واثرت
رضاه والله يعصمني واياه واشهدت الله تعالى على نفسي بذلك وكفى بالله شهيدا وكتبت

بخطّی بحضرة امیر المؤمنین اطال الله بقاءه و الفضل بن سهل و سهل بن فضل و یحیی
بن اکثم و عبد الله بن طاهر و ثمامة بن اشرس و بشر بن المعتمر و حماد بن نعمان فی
شهر رمضان سنه احدی و مأتین و کتب یحیی بن اکثم شهادته علی ان الامین
و کذلک عبد الله بن طاهر و حماد بن نعمان و بشر المعتمر و کتب الفضل بن الفضل
بن سهل علی الجانب الایسر رسم امیر المؤمنین اطال الله بقاءه قراءة هذه الصحیفة
التی هی صحیفة المیثاق نرجوا ان یجوز بها الصراط بحرم سیدنا رسول الله صلی الله علیه و آله
بین الروضة و المنبر علی رؤس الاشهاد بمرئ و مسمع من وجوه بنی هاشم و سائر الاولیاء
و الاجناد بعد استیفاء الشروط البیعة علیهم بما اوجب امیر المؤمنین الحجة به علی جمیع المسلمین
و لتبطل الشبهة التی کانت اعترضت اراء الجاهلین ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما
انتم علیه و کتب المأمون بذلک الی الآفاق و طرح السواد و لبس الخضرة و ضرب الدراهم
باسمه و زوجه ابنته ام حبیب و در کتاب شرح قصیده ابو نواس در خبر است از محمد
بن یحیی فارسی منقول است که وقتی ابو نواس نظر کرد بحضرت امام رضا که بیرون آمد از نزد
مأمون بر استری سوار بود پس بنزدیک آنحضرت رفتم سلام کردم و عرض کردم
یا ابن رسول الله ابیاتی در مدح تو گفته ام میخواهم آن را از من بشنوی آنحضرت فرمود بخوان
پس ابو نواس این ابیات را انشا کرد مطهرون نقیات ثیابهم تجری الصلوة
علیهم اینما ذکروا یعنی شما مطهر می باشید از هر نقصی و جامه های شما نقی و پاکیزه است هرگاه
که ذکر کنند صلوات بر ایشان میفرستند من لم یکن علویا حین تنسبه فماله من قدیم الدهر مفتخر
کسی را که در نسب او ملاحظه کنی علوی نباشد پس کیست او و در ازمنه قدیمه فخری نخواهد بود فالله
لما ابدع خلقا فاتقنه صفاکم و اصطفاکم ایها البشر خدا چون آفرید و خلق عالی و محکم کرد از شما را

برگزید از میان

برگزید از میان ایشان را فانتم الملأ الاعلی و عندکم علم الکتاب و ما جاءت
به السور یعنی شمائید ملأ اعلی و در نزد شماست علم کتاب و علم آنچه سورهای قرآن آورده است
در مرو شنیدی که شعری گفتی که سبقت نگرفته بر تو کسی در آن احدی پس فرمود ای غلام آیا از
نفقه چیزی در نزد تو است گفت سیصد دینار یعنی سیصد مثقال طلا فرمود
که اینها را به او بده بعد فرمود شاید او را کم شمارد این استر را نیز به او بده و وقتی
عبد الله بن مطرف بن ماهان در نزد مأمون رفت و حضرت امام رضا در آن مجلس حاضر
بود مأمون بعبد الله گفت چه میگویی در اهل بیت عبد الله گفت چه گویم در طینتی
که خمیر شده است به آب رسالت و کاشته شده است به آب وحی آیا می وزد
از آن چیزی بغیر مشک هدایت و عنبر تقوی پس مأمون حقه را طلبید که در آن لؤلؤ
بود دهان عبد الله را از آن لؤلؤ پر کرد و از کشف الغمه از ابو صلت هروی منقول است
که وقتی دعبل بن علی خزاعی در شهر مرو بخدمت حضرت رضا رسید عرض کرد یا ابن
رسول الله من قصیده در شأن شما گفته ام و بر خود قرار داده ام نخوانم آنرا قبل از
تو در نزد احدی پس حضرت فرمود بخوان دعبل این ابیات را انشاد نمود
تجاوبن بالارنان و الزفرات نوائح عجم اللفظ و النطقات حاصل معنی آنست که جواب
میدادند یکدیگر را بانواع صداها و نغمه ها و ناله ها در آن شب تاریک عاشقی که تشبیه نمودند
بزنهای نوحه گر که این صفت دارند که الفاظ و اصوات آنها از یکدیگر ممتاز نمیشود
بسبب تغنی و ترجیع اصوات ایشان و مراد از نغمه برای ایشان است با انواع نغمات
و ترنمات و نغم مقاطع الحروف یخبرن بالانفاس عن سر انفس هوی اساری
اعوی ماض و آخر آت خبر میدهند با نفسها از نفوس عشاق گذشته و آینده

فاسعدن واسعفن حتی تقوضت صفوف الدجی اما الفجر منهن اناه
یعنی پس آن مرغان اعانت نمودند یک دیگر را و دیگر شدند در نغمه برای در آوردند
حاجت و آرزوی خود را در نزهه گری تا آنکه متفرق شدند و در هم شکست صفوف
تاریکیهای صبح در حالیکه آن تاریکیها مثل لشکر شکسته در گریز بودند و بعضی گفته اند که
جواب اسعفن است از وصف الطایر در وقتی که نزدیک شود در طیران
خود بزمین پس معنی چنین میشود که آن مرغان طیران میکردند یک مرتبه صعود و گاهی
هبوطاً تا آنکه متفرق شد تاریکیها بنور صبح علی العرصات الخالیات من المها
سلام تشیح صب علی العرصات در حالیکه آن مرغان نزهه گر بودند بر فضای عرصاتی
که خالی بود آن عرصات از خوبان سفید رنگی مثل در و لولو و درخشنده که داشته باخالی
بود آن عرصات از گاو وحشی و پس سلام عاشق و مشتاق خون بار و بر آن عرصات
فعهدی بها خضر المعاهد الفاً من العطرات البیض والخضرات و معهود در آن زمین
حضرت و نیری آن اماکن بود در حالیکه الفت گیرنده بودم با سفیدان مطرب صاحب جمال
لیالی بعد بین الوصال علی القلی ویعدلی تد ائینا علی القربات ده شبها که
یاری وای نت میکردند وصال را بهجران و قرب ما را به بعد و دوری واذ هن
یلحظن العیون سواخراً ویسترن بالایدی علی الوجنات و آن محبوبها را گاه ملاحظه میکردند
بچشمها خود و نگران بودند با دیدهای خود می پوشانیدند رویهای خود را بدستهای خود
واذ کل یوم لی بلحظی نشوة یبیت بها قلبی علی نشوات و در هر روزی از برای من
بسبب نگاهی معشوق نشوه خطی است که شب من بسبب آن نگاه شب را روز می آوردم
نشوهای بسیار و خطرها بشمار فکم حسرات هاجها بمحسر وقوفی یوم الجمع من عرفات

دم لی حزنه

ودر بسیار حسرات و اندوهی برانگیزاند و هیجان آورد و بنفس مراد از وادی محسر
که بقرب عرفاتست و در حسرتهای که وارد بر نفس من میشود در وقتی که توقف
نمودم در روزی که جمع میشوند خلایق در عرفات الم تر ایام ما جب
جور بها علی الناس من نقض وطول شتات آیا نظر نمیکنی بسوی روزگار که
کشیده است و باز نموده خود را با خیانت خود را با مردمان از نقضها و
بسیاری تفرقه امورها ومن دول المستهترین ومن غدا بهم ظالماً
لنور فی الظلمات آیا ملاحظه نمی نمائی بدولت اشتهار کننده گان باباطل
و نیکان و نظر نمیکنی بکسی که صبح میکند نزد ایشان در حالیکه طالب است
نور و هدایت از ظلمات اما مان خوانندگان بسیار نکیف ومن انی یتعاطی
زلفة الله بعد الصوم والصلوة پس چگونه و از کی طلب کرده میشود نزدیکی
بخدا بعد از روزه و نماز سوی حب ابناء النبی ورهطه وبغض بنی
الزرقاء والعبلاة سوای دوست داشتن اولاد پیغمبر و خویشان نزدیک او
و دشمن داشتن پسران ازرق که آل مروان باشند و بغض الوان نزد اعرابست
ازرق بود است و نیز عبلات و عبله اسم امیه صغری است که ایشان از
قبیله قریش اند و ایشان را عبلات میگویند وهند وما ابنه سمیة
وابنها اولو الکفر فی الاسلام والفجرات و بغض هند و کسیکه ترا لد شد از اینها
که معاویه و زیاد باشد و سمیه که مادر زیاد است و پسر او که زیاد باشد و محتمل
عبارت شامل عبد الرحمن زیاد و پسر هم می باشد که همه ایشان در اسلام از کفار و فجار
فجوری باشند هم نقضوا عهد الکتاب وفرضه ومحکمه بالزور والشبهات

ایشان شکستند عهد قرآن و فرض از او محکم از او بتکذیب شبهات فلم تك الا
محنة کشفتهم بدعوی ضلال من هن و هنات و نبود امتحانی که رسید
با ایشان و کشف نمود کفر و نفاق ایشان را الببت دعوی ضلالتی که کردند از
شئی و اشیای از قبایح و هن و هنات کنایه اند از شئی قبیح تراث بلا
قربی و ملك بلا هدی و حکم بلا شوری بغیر هداة ادعای ارث
نمودند بدون قربت و ادعای ملک نمودند بدون هدایت و ادعای حکم
نمودند بدون مشورت بغیر از هدایت نه از قبل خدا و رسول او رزایا ارتنا خضرة
الافق حمرة و ردت اجاجا طعم کل فرات مصیبتهای که نمودند بما سبزی افق را
سرخ رنگ و برگردانید هر شیرینی را به تلخی و ما سهلت تلك المذاهب
فیهم علی الناس الا بیعة الفلتات و ایشان نمودند مر مردمان این مذاهب باطله را
در ایشان مگر بیعت ابی بکر که بی فکر و اندیشه واقع شد و ما قال اصحاب السقیفة
جهرة بدعوی تراث فی الضلال نتات و ایشان نمودند از آنچه گفتند اصحاب
سقیفه بعنوان آشکارا ادعا نمودند میراثی که در ضلالت افتاده است و لو
قلدوا الموصی الیه امورها لزمت بمأمون من العثرات و اگر وا می گذاشتند
بوصی الیه یعنی امیر المؤمنین علی بن ابیطالب برده باشد امور خلافت را هر آینه آن
امر منتظم شده در حالتیکه ایمن بود از لغزشها اخی خاتم الرسل المصفی من
القذی و مفترس الابطال فی الغمرات آن موصی الیه برادر خاتم پیغمبران
بوده است که مصفی و پاک است از کدورتها و درنده شیران است در غزوات
عظیمه فان جحدوا کان الغدیر شهیدهم و بدر و احد شامخ الهضبات

پس اگر انکار

پس اگر انکار نمایند شجاعت او را آن ابطال و شجاعانی را در روز بدر
و احد بجهنم فرستاد و شاهد است بر شجاعت آنحضرت و هر یک از آن غزوه
بدر و احد بلند و عظیم است مانند کوه بزرگ و آی من القرآن تتلی بفضله
و ایثاره بالقوت فی اللزبات آیات بسیار دلالت می کند بر فضل آن
و ایثار آنحضرت غیر را بر قوت خود و عیال در وقت شدت قحطی دلالت
می کند بر کمال فضل آنجناب چنانچه آیه شریفه بر آن مطلب شاهد است و یطعمون
الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا و غیر آن و غر خلال ادرکته
بسبقها مناقب کانت فیه مؤتنفات کاران و غیر از آن خصلتهای
نیکی که تنهای او را سبقت گرفت از دیگران و مناقبی که در آن حضرت بود
همه از تازه مناقب جدیده تازه بود که سبقت نگرفته بود در آن جناب در آن
مناقب احدی مناقب لم تدرك بكيد و لم تنل بشیء سوی حد القنا
الذربات آن مناقب ادراک نشد و بدست نیامد از راه کید و رسید
آنحضرت بآن منقبتها مگر بسبب کار کردن نیزه و تیر نجی لجبریل الامین
و انتم عکوف علی العزی معا و مناة آنحضرت همسر جبرئیل امین
بود و شما طواف می کردید بر عزی و منات باهم که هر دو نام بتی می باشند
بکیت لرسم الدار من عرفات و اذریت دمع العین بالعبرات من گریه کردم
بمندرس و خراب شدن خانه‌های سادات که در عرفات بود و ملاقات
سکنه آنکه بزرگان خیمه را و بان عری صبری و هاجت صبابتی رسوم
دیار قد عفت و عرات رفت از دستم شکیبایی و صبر و هیجان آورد بی قراری

رسوم دیاری که ویران شده است وخراب با هم از مدارس آیات
خلت من تلاوة ومنزل وحی مقفر العرصات خانهای درس آیات قرآن
وخالی شدند از تلاوت آیات وقرائت قرآن وگردید منزل وحی الهی
ویران وبیابان بی آب وگیاه لآل رسول الله بالخیف من منی
وبالبیت والتعریف والجمرات آن منزل از برای رسول خدا بود که در
خیف از منی بود ودر مکه بود ودر عرفات ودر محل جمرات بود دیار لعبد الله
بالخیف من منی وبالبیت والتعریف والجمرات وللسید الداعی
الی الصلوة خانهای بود از برای عبد الله در خیف از منی واز برای سیدی
که خواننده بود مردم را بنمازها دیار علی والحسین وجعفر وحمزة والسجاد
ذی الثفنات خانهای بود از برای علی ابیطالب وحسین وجعفر طیار وحمزه و
حضرت امام زین العابدین که از کثرت عبادت سجده گاه اعضای او
بود چنان درشت شده مانند زانوی شتر دیار لعبد الله والفضل
صنوه نجی رسول الله فی الخلوات وخانهای بود از برای عبد الله ابن
عباس وبرادرش فضل ابن عباس که همراز رسول خدا بودند در خلوتها
وسبطی رسول الله وابنی وصیه ووارث علم الله و
الحسنات خانهای دو سبط رسول خدا ودو پسر وصی که وارث علم خدا
می باشند وحسنات منازل وحی الله ینزل بینها علی احمد المذکور
فی الصلوات جمله منزلهای وحی خداست که نازل میشود آن وحی در میان
آنها بر احمدی که مذکور است در نمازها یا در سورهای که در قرآن است

بار اختلاف

بنا بر اختلاف نسخ منازل قوم یهتدی بهدیهم فیؤمن منهم زلة
العثرات جمله منزلهای قومی است که هدایت یافته میشود شخص بسبب هدایت
ایشان پس ایمن میشود لغزشها وعثرات بسبب ایشان یا ایمن میشود شخص از لغزشها
ولغزشهای بسبب ایشان بنا بر آنچه در نسخه منصوب خوانده بود منازل کانت للصلوة
وللتقی وللصوم والطهر والبرکات آن منازل محل نماز وتقوی ودر روزه
وطهارت وبرکات وحسنات بود منازل لا تیم یحل بربعها
ولا ابن صهاک هاتک الحرمات منازل بود که ابو بکر در خانهای آن نزول
نمیکرد ونه عمر که پسر صهاک که حبشیه است که هتک کننده حرمتهاست دیار عفا
ها جور کل منابذ ولم تعف للایام والسنوات خانهای که خوار کرده است آنها را
جور هر حرام زاده ونبود خرابی آن بسبب گذشتن ایام وسالها قفا نسئل الدار
التی خف اهلها متی عهدها بالصوم والصلوة بایستید تا بپرسیم از آن
خانه که کسی در آن نیست در چه زمان بود روزه ونماز در آن میکردند واین
الاولی شطت بهم غربة النوی افانین فی الاقطار مفترقات در کجا اند آن
گروهی که دور افتاده اند در ولایت غربی وشاخهای هستند که از همدیگر جدا شده اند
ودر اقطار عالم متفرقند وهم اهل میراث النبی اذا اعتزوا وهم خیر
سادات وخیر حماة وایشانند اهل میراث پیغمبر چون نسبت داده بودند بآنحضرت
وایشانند بهترین سادات وبهترین حمایت کننده گان اذا لم نناج الله فی
الصلوات باسمائهم لم تقبل الصلوات اگر به اسمهای ایشان خدا را نخوانیم در نمازها
خود آن نماز قبول نمیشود وصحیح نیست زیرا که ایشانند مراد بآل محمد در صلوات در تشهد

مطاعیم فی الاقطار فی کل مشهد لقد شرفوا بالفضل والبرکاة و بسیار
بود اطعام و ضیافت ایشان در اقطار و در هر مجلسی و بتحقیق که شرافت یافته شده
اند بفضل و برکات وما الناس الا غاصب ومکذب ومضطغن ذو
حنة واوتراة و نیستند مردمان مگر غاصب و تکذیب کننده و صاحبان عقد و کینه و بغض
و قاتل خود را درک نموده اذا ذکروا قتلی ببدر و خیبر و یوم حنین اسبلوا العبراة
چون بیاد آورند کافران را که کشته شده اند در جنگ بدر و حنین اشک از دیده
های خود فرو میریزند فکیف یحبون النبی و اهله وهم ترکوا احشائهم وغراة
پس چگونه این گروه دوست میدارند پیغمبر را در شدت حرارت رنگهای گرم
لقد لاینوه بالمقال واضمروا قلوبا علی الاحقاد منطویاة و این گروه
در ظاهر با حضرت رسول با کلمات نرم گفتگو می کردند و لاکن پنهان نمودند کینهای
که موجود بود از حقد و کینه فان لم تکن الا بقربی محمد فهاشم اولی من هن و هناة
پس اگر نبوده باشد خلافت برای کسی مگر خویشان پیغمبر پس بنی هاشم اولی می باشند
از ابوبکر و عمر که مانند قرحند در دنائت و پستی وان ذکروا الهادی الامام
وانتهم وجوهها عن الایمان منحرفاة و اگر یاد کنند امام و رهنمای از آل محمد
می بینی رویهای ایشان را که منحرفند از ایمان سقی الله قبرا بالمدینة غیثه
فقد حل فیه الامن بالبرکاة سیراب کرده اند خدا از ابر باران
رحمت خود قبری را که در مدینه است و مکان گرفته است در آن قبر امن بسبب
برکاتی که در او است نبی الهدی صلی علیه ملیکه و بلغ عنا روحه
التحفاة او است پیغمبر ملایق و صلوات فرستاده است بر او ملایکه خدا و برسد

از قبل ما

از قبل ما بروح او تحفها وصلی علیه الله ما ذر شارق ولاحت
نجوم اللیل مبتدراة و صلوات فرستاده خدا بر او مادامیکه آفتاب بتابد
و ستارهای شب ظاهر شوند و پیشی گیرنده باشند افاطم لو خلت الحسین
مجدلا وقد مات عطشانا بشط فراة ای فاطمه زهرا اگر خیال کنی فرزند خود
حسین را با لب تشنه در کنار نهر فرات از اسب بر زمین کشته و بر روی ریگهای
گرم افتاده اذا للطمت الخد فاطم عنده واجریت دمع العین فی الوجناة
در آن زمان که این قضیه را بنظر می آوردی بر آینه لطمه و تپانچه می زدی بروی خود
ای فاطمه و جاری مینمودی اشک چشمهای خود بر گونهای خود افاطم قومی یا ابنة
الخیر فاندبی نجوم سماوات بارض فلاة ای فاطمه برخیز ای دختر بهترین عالم
پس تدارک بر ستارهگان آسمان که فرو رفته اند در زمین بی آب و علف
قبور بکوفان واخری بطیبة واخری بفخ نالها صلواة از فرزندان
رسالت قبوری چندی در کوفه است نمود و قبوری در طیبه تدارک کن و قبوری که در فخ که نزدیک
مکه است مشاهده کن که آن قبور که قبر حسین بن علی بن الحسن بن علی ابن ابیطالب
و سلیمان بن عبدالله الحسن و اتباع ایشان می باشند که رسیده است آن
قبور را صلوات خدا و اخری بارض الجوزجان محلها وقبر بباخمری
لدی الغرباة و قبور در ارض جوزجان که اشاره است بقبر یحیی بن زید بن علی ابن
الحسین که کشته شد در جوزجان و بدار کشیده شد در آنجا در زمان ولید و چنان
در دار بود تا آنکه ظاهر شد ابومسلم و او را از دار فرود آورد و دفن نمود قبری در باخمری
که در شانزده فرسخی کوفه واقع است که ابراهیم بن عبدالله الحسن در آنجا کشته شد

ودفن شد در غربی وقبر ببغداد لنفس زكية تضمنها الرحمن في الغرفات
و قبر دیگری از خانوادهٔ رسالت در بغداد است که او از نفس زکیه است که خداوند
رحمن منزل او را در غرفهای بهشتی قرار داده است وقبر بطوس يا لها من
مصيبة ألحت على الأحشاء بالزفرات و قبر دیگری از آل رسول است در ارض
طوس است ای وای بسیار عظیم است مصیبت آن که نالهای آتش بار از احشا و جگرها بر
آورد إلى الحشر حتى يبعث الله قائما يفرج عنا الغم والكربات یعنی مصیبت آن حضرت
نالهای آتش بار بر می آورد تا روز حشر که حق تعالی قایم آل محمد را مبعوث گرداند
تا اینکه غم و کربهای ما از دل بیرون می آورد علي بن موسى أرشد الله أمره وصلى
عليه أفضل الصلوات و آن قبر علی بن موسی است که امر او را حق تعالی رشد و صلاح
ختم نموده باید و صلوات نثار شده او افضل صلوات وأما الممضات التي
لست بالغا مبالغها مني بكنه صفات و اما وجع مصیبتهای [illegible] که من
رسیده نمی توانم [illegible] بکنه صفات آن قبور ببطن النهر من جنب كربلا
معرسهم فيها بشط فرات قبوری چندی اند که واقع اند در کنار نهر که از جنب
کربلا میگذرد و بار انداز ان قبور در کنار شط فرات است توفوا عطاشا بالفرات
فليتني توفيت فيهم قبل حين وفاتي از دنیا رحلت نمودند در حالی که تشنه
آب فرات بودند پس کاشکی من میمردم در راه محبت ایشان قبل از آن وفات
من رسد إلى الله أشكو لوعة عند ذكرهم سقتني بكأس الثكل
والفظعات بسوی خدا شکایت می کنم سوزش قلب خود را در نزد یاد کردن مصائب
ایشان که چشانیده مرا بجام هلاک و ضرر و جور أخاف بأن أزدارهم فتشوقني

مصارعهم

مصارعهم بالجزع فالنخلات یعنی می ترسم از زیارت کردن ایشان
دیگر صبر نکنم نزد دیدن مصارع ایشان پس بهیجان آورد مرا مصارع ایشان
و آن مرثیت جزع و نخل جسم من شود تقسمهم ريب المنون فما ترى
لهم عقرة مغشية الحجرات [illegible] ایشان را [illegible]
پس نمی بینی از برای ایشان ساحت و وادی پوشیده باشد حجرات آن که مردم
بسوی آن آیند خلا أن منهم بالمدينة عصبة مدى [illegible] أنضاء
من اللزبات مگر اینکه از ایشان گروهی در مدینه طیبه اقامت کنند که [illegible] در حالتی که
لاغر و جهد [illegible] اند یا [illegible] از لباس [illegible] قحط آن
قليلة زوار سوى أن زورا من الضبع والعقبان والرخمات
و آن گروه قلیل زوار است [illegible] مگر اینکه زوار ایشان می باشند
ضبع و عقابها و رخمها [illegible] لهم كل يوم تربة بمضاجع ثوت
في نواحي الأرض مفترقات [illegible] ایشان [illegible]
ایشان [illegible] در اطراف زمین در حالتی که قبور ایشان از هم
جدا می باشند تنكب لأواء السنين جوارهم ولا تصطليهم جمرة
الجمرات [illegible] نمی کند ایشان را شدت سنوات و گرم نمی کند
ایشان را [illegible] آتش [illegible] نمودن ایشان [illegible] وقد
كان منهم بالحجاز وأرضها مغاوير نحارون في الأزمات بود
از ایشان در حجاز و ارض او غارتهای بسیار کفار [illegible] کشنده
کان غزوات شدید و امور عظیمه علی امیر المومنین [illegible] گرام

بنو انوف العلی درجاة و شخص علی امیر المؤمنین است و قبیله او کرمند
و بنا کننده اند در درجه اعلی و درجات فخر را ائمة الحق والدعاة
الی الهدی و سادة احلام اهل الاناة و ایشان امامان
بر حقند و خوانندگان اند بسوی هدایت و سادات صاحبان عقلند
و اهل مدارا و مهلتند حمی لم تزره المدنیات و اوجه تنحی لدی
الاستار والظلماة گروهی اند که زیارت نمی کند ایشان را امر مستور
از ذنوب و روی ایشان روی هائی می باشد که می درخشد در پس پرده ها
و تاریکیها اذا وردوا واخذوا بسهم من القناة مساعر حرب الحمر
الغمراة و چون وارد شوند بر سواران با نیزه های سهم آتش افروزنده گان
جنگ و فرو رونده اند در غمرات عظیمه فان فخروا یوما اتوا بمحمد
و جبریل والقرآن والسورات پس اگر فخر نهند در روزی فخر نمایند
ذکر می نمایند محمد و جبرئیل و قرآن و سوره های قرآن را با نها فخر می نمایند و
عد و اعلیا ذا المناقب والعلی و فاطمة الزهراء اخیر نساء و می شمرند
علی را که صاحب مناقب علیه است و صاحب علو است و ذکر می کنند فاطمه
زهرا را که بهترین زنان عالم است و حمزة والعباس ذا الدین والتقی
و جعفر الطیار فی الجناة و ذکر می کنند حمزه و عباس را که صاحب دین
و تقوی هستند و ذکر می کنند جعفر را که طیران کننده است در بهشت
اولئک لا مفلوج هند و حزبها سمیت من تولی و من تبذا
ایشان این گروه را می آورند در مقام فخر نه آنکه ذکر می کنند پسر هند و گروه او را

دیگر که مادر

و دیگر که مادر زیاد است که از جمعی آن تولد شده اند و از قذرات
سخیل تیم منهم و عدیها و بعضهم من الفجار والفجراة زود است
که رسول می شوند ابوبکر و عمر از حق ایشان و بعضی ابوبکر و عمر از فجور است
هم منعوا الاباء عن اخذ حقهم و هم ترکوا الابناء و هی شتاة
ابوبکر و عمر منع کردند آباء را از اخذ کردن ایشان حق خود را و ایشان رها کردند
فرزندان ایشان را و در مقام تفرقه در آوردند و هم علی لومن وصی
محمد ابیعتهم جاءت علی الغداة ابوبکر و عمر رسا بیعت ایشان را گردانیدند
خلافت ظاهری را از وصی محمد صلی الله علیه و آله پس بیعت ایشان بر بکر و غدر
واقع بود و لیهم صنو النبی محمد ابو الحسن الفراج للغمراة و ولی ایشان
برادر نبی که محمد باشد و کنیه آنجناب ابو الحسن است که گشاینده و فرج دهنده
است از فرو رفتنهای مهالک ملامک فی آل النبی فانهم احبا
ماد امو و اهل ثقاة و دوست دار ملامت خود را از آل نبی بدرستیکه ایشان
همیشه احبای من و اهل عهد الست می باشند تنجب منهم و شد التحب انتهم
علی کل حال خیرة الخیراة من خیار مردم ایشان را از رند نفس خویش
بدرستیکه ایشان برگزیده برگزیده گانند نبذت الیهم بالمودة صفا
دفا و سلمت نفسی طائعا الولاة و انداختم محبت صادق خود را بسوی
ایشان و نفس خود را تسلیم نمودم از روی طوع و رغبت از برای اولیای خود
فیا رب زدنی فی هواهم بصیرة و زد حبهم یا رب فی حسناتی ای
خدای من زیاد گردان بصیرت من در شوق و محبت که دارم نسبت به ایشان بصیرت را

زیاد کرد آن ابتدای من محبت ایشان را از حسنات من سأبکیهم ما حج
الله راکب وما ناح قمری علی الشجرات زود است میگریم بجهت ایشان مادامیکه
حج کند از برای خدا سواره و مادامیکه نوحه نماید قمری بر شجرات وانی لمولاهم
وقالٍ عدوهم وانی لمحزون بطول حیوتی بدرستیکه هر اینه دوست دار
ایشانم و دشمن دارم عدوی ایشان و من هر اینه محزونم از برای طول زندگانی
خود بعد از ایشان بنفسی انتم من کهول وفتیة لفک عناة او لحمل دیات
جان من بار فدای پیر و جوان شما که مستعد بودند از برای فک اسیران یا حمل دیات
از قوم وللخیل لما قید الموت خطوها فاطلقتم منهن بالذربات و از برای خیل
حق چون مرگ ایشان را با خوکام خویش برساند پس شما رها میگردید ایشان را از دشمنان با تیغ تیز
احب قصی الرحم من اجل حبکم واهجر فیکم زوجتی وبناتی دوست دارم رحم دور خود را بسبب
اینکه او محبت شما را دارد و ترک میکنم امر شما را با زن خود و دختران خود را اگر عدا
وت شما را داشته باشند واکتم حبکم مخافة کاشح عنید لاهل الحق غیر مواة
و پنهان میدارم محبت خود را نسبت بشما از خوف دشمن و عدو عنید اهل حق که غیر
موافق باشد با من در محبت شما فیا عین بکیهم وجودی بعبرة فقد آن
للتسکاب والهملات پس ای چشم گریه کن در مصیبت ایشان بخشش نما باشک ریزان
خود که زمان آن رسیده که اشک خود را بریزی و از دو دیده مانند باران سیلابی
لقد خفت فی الدنیا وایام سعیها وانی لارجو الامن بعد وفاة بتحقیق ترسانم
از دشمنان دین در دار دنیا و ایام عمل آن ولکن من امید دارم که ایمن باشم
در روز وفات خود الم تر انی مذ ثلثین حجة اروح واغدو دائم
الحسرات

الحسرات آیا نمی بینی که من مدت سی سال است که حج عمل می آورم در صبح و شام میکنم
در این مدت و حال آنکه حسرتهای من دائم است و انقطاع ندارد ارى فیئهم
فی غیرهم متقسما وایدیهم من فیئهم صفرات می بینم مالی که مخصوص ایشانست
در غیر ایشان قسمت شده و دستهای ایشان از مال خود خالیست وکیف اداوی
من جوی بی والجوی امیة اهل الکفر واللعنات چگونه دوا کنم
تمام از حزنی که در سینه من است و چه شدت حزنی که بنی امیه که اهل کفر و لعنتهای الهی میشوند
رهنمای خلایق شده اند وآل زیاد فی الحریر مصونة وآل رسول الله فی الفلوات صحراها
آل زیاد در حریر و قصرها محفوظ می باشند و آل رسول خدا در صحرا و در
و لباس در بیابانها هتک حرمت ایشان شده است سأبکیهم ما ذرّ فی
الافق شارق ونادی منادی الخیر بالصلوات گریه میکنم برای مصیبت ایشان
مادامیکه درخشنده از افق بر آید و مادامیکه مؤذن اذان گوید بجهت نمازها
وما طلعت شمس وحان غروبها وباللیل ابکیهم وبالغدوات گریه
میکنم برای ایشان مادامیکه آفتاب طلوع نماید و نزدیک شود وقت غروب آن
و در شب برای ایشان میگریم و در صبحها بجهت ایشان اشک از دیده ها میبارم دیار
رسول الله اصبحن بلقعا وآل زیاد تسکن الحجرات خانه های آل رسول خدا
صبح نمایند در حالتیکه خراب و ویران مانند صحرای بی آب و علف و آل زیاد
ساکن می باشند در حجرههای زرنگار وآل رسول الله تدمی نحورهم وآل
زیاد ربة الحجلات و از گلوهای آل رسول خون روان باشد و آل زیاد صاحب
شده در پرستیده شوند در حجلهها وآل رسول الله تسبی حریمهم وآل زیاد

آمن السربات. و حرم آل رسول خدا را اسیری میبرند و آل زیاد در کمال ایمنی می باشند

اذا وتروا مدوا الی واتریهم اکفا عن الاوتار منقبضات. و چون شخصی

از ایشان ناحق بکشند دستهای خود را دراز می کنند بسوی قاتلین خود در

حالتیکه آن دستها بسته شده است و با قاتلین خود نمی رسد یا طلب خون کشته خود نکنند

فلولا الذی ارجوه فی الیوم او غد لقطع قلبی اثرهم حسرات. پس اگر نبود

آنچه را امید دارم امروز یا فردا از ظهور قائم ایشان هر آینه پاره پاره میشد

دل من از تاثیر جراحات و مصایبی که بر ایشان وارد شده است یا آنکه

می شکافت دل من از تاثیر مصایب وارد شده بر ایشان از روهای حسرتها

که چرا ایشان چنین شد و من نتوانستم یاری ایشان نمود. خروج امام لا محالة خارج

یقوم علی اسم الله والبرکات. و امید من ظاهر شدن امامیست که لا محاله خروج

خواهد نمود که قائم خواهد بود بر اسم خدا و برکات او. یمیز فینا کل حق و با

طل و یجزی علی الاحسان والنقمات. تمیز میدهد در ما هر حق و باطل را

و جزا میدهد بسبب عمل خود و احسان و بدی. فیا نفسی طیبی ثم یا نفس

فابشری فغیر بعید کل ما هو آت. پس ای نفس من شاد باش پس ای نفس

من بشارت باد ترا که هرچه آینده است بعید نخواهد بود. ولا تجزعی من

مدة الجور انی کانی بها قد آذنت ببتات. و جزع مکن از مدت

زمان جور که گویا من می بینم آن مدت را که اذن گرفته است بتفرق شده

فان قرب الرحمن من تلک مدتی واخر من عمری ووقت وفاتی. پس

اگر خداوند رحمن نزدیک کرد از آن مدت مرا یعنی زمان قائم را

دور داشت

و دور داشت عمر مرا و وقت وفات مرا و درک نمودم زمان قائم ایشان را

شفیت ولم اترک لنفسی غصة ورویت منهم منصلی وقناة

هر آینه شفا خواهم یافت بجهة غصه نفس خود و اگذار نخواهم بود و سیراب میکنم

از خون ایشان تیر و نیزه خود را. فانی من الرحمن ارجو بحبهم حیوة لدی

الفردوس غیر بتات. بدرستیکه از خداوند رحمن بسبب محبت ایشان

امید دارم که زنده گانی غیر منقطعی من کرامت فرماید در بهشت فردوس

عسی الله ان یرتاح للخلق انه الی کل قوم دائم اللحظات

زود است که خداوند رحم خود را شامل این خلق کند و حضرت را برانگیزد

بدرستیکه حق تعالی بهر قومی همیشه نظرهای خیر دارد. فان قلت عرفا

انکروه بمنکر وغطوا علی التحقیق بالشبهات. پس اگر سخن معروفی ادا

نمایم بایشان گفتگو انکار می کنند بکلمات منکر و می پوشانند

تحقیق شبهات چندی. تقاصر نفسی دائما عن جدالهم کفانی ما القی

من العبرات. نفس من از بی انصافی آنها از جدال نمودن با ایشان عاجز است

کفایت می کند مرا آنچه بمن رسیده است از اشکهای روان یا از غمها

که از ایشان میکنم. احاول نقل الصم من مستقرها واسماع

احجار من الصلدات. چون در جدال بی انصافی ایشان را ملاحظه میکنم

جدال ایشان منزله این می بینم که شنیدن کلام ایشان منزله نقل سنگی است

از مستقر خود و شنوانیدن بایشان مانند شنوانیدن صورت سنگی

بسیار سخت است و می توان بجهة این بیت معنی دیگری کرد. تحسبی

منهم ان ابوء بغصة تردد فی الصدر و فی اللهوات پس کفایت
می کند مرا آنچه از ایشان بمن میرسد که برگردم در حالتی که غصه گره گردد
می نماید در سینه و دهان من فمن عارف لم ینتفع و معاند تمیل به الا
هواء للشهوات و آن غصه ناشی است از ملاحظه نمودن عارف
و امام حقی که کسی منتفع نشود از وی بسبب شدت تقیه و از ملاحظه نمودن
معاند و امام باطلی که میل می کند او را مردم بسبب آنکه او مقتضای شهوت
نفس ایشان حرکت می کند کانک بالاضلاع قد ضاق ذرعها
لما حملت من شدة الزفرات گویا تو نظر می کنی بر ضلعهای که تنگ
شده است از شدت نالهای آتش بار بسبب رد و بیت آن معاندین
غدار و عدم انقیاد ایشان باطاعت ائمه اطهار صلوات الله علیهم من الملک
الغفار و منقول است از دعبل که چون رسیدم در حین خواندن قصیده بقول
خود مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل وحی مقفر العرصات
اری فیئهم فی غیرهم متقسما و ایدیهم من فیئهم صفرات بکی ابو الحسن
الرضا و قال صدقت یا خزاعی یعنی چون دو بیت را خواندم حضرت گریست
و فرمود راست گفتی ای خزاعی و چون رسیدم باین شعر اذا وتروا مدوا
الی واتریهم اکفا عن الاوتار منقبضات پس آنحضرت شروع کرد
بدستهای خود را بهم زدن و میفرمود اجل والله منقبضات یعنی آری
والله که دستهای بسته شده است و چون باین شعر خود رسیدم لقد
خفت فی الدنیا و ایام سعیها و انی لارجو الامن بعد وفاتی آنحضرت فرمود
آمنک الله

آمنک الله یوم الفزع الاکبر یعنی خدا ترا نگهدارد از روز فزع اکبر
و چون رسیدم باین قول و قبر ببغداد لنفس زکیة تضمنها الـ
رحمن فی الغرفات یعنی در این موضع دو بیت الحاق نمایم که بوده
باشد به این دو بیت تمام قصیده را عرض کردم یعنی ای فرزند رسول خدا پس
آنحضرت فرمود و قبر بطوس یا لها من مصیبة توقد بالاحشاء فی
الحرقات الی الحشر حتی یبعث الله قائما یفرج عنا الهم و الکربات
دعبل میگوید گفتم یا ابن رسول الله این قبر که در طوس است قبر کیست آنحضرت فرمود
قبر منست و منقضی نشود ایام و لیالی تا آنکه طوس محل تردد شیعه من و زوار
من شود آگاه من باش پس کسیکه زیارت کند مرا در غربت من بطوس میباشد
با من در درجه من در روز قیامت و گناهان او امرزیده میشود و دعبل میگوید چون
رسیدم در قصیده خود بقول خود خروج امام لا محالة خارج یقوم علی اسم الله
و البرکات یمیز فینا کل حق و باطل و یجزی علی النعماء و النقمات بکی الرضا
بکاء شدیدا یعنی چون حضرت این دو بیت را شنید بسیار گریست
بعد سر خود را بالا گرفت و گفت یا خزاعی نطق نموده است روح القدس بزبان
تو باین دو بیت پس آیا میدانی که این امام کیست و در چه زمانی قائم خواهد
شد عرض کردم نه ای مولای من مگر نه آنکه من شنیده ام که امامی از شما خروج
خواهد نمود و زمین را از فساد پاک خواهد کرد و پر از عدل خواهد نمود پس آنحضرت
فرمود ای دعبل امام بعد از من محمد است پسر من و بعد از محمد فرزند علی است
و بعد از علی فرزند او حسن است و بعد از حسن فرزند او حجت قائم است که انتظار کشیده

شده است در غیبت اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز هر آینه دراز میگرداند
حق تعالی آن روز را تا اینکه آن حضرت را بیرون آورد و پر کند زمین را از عدل چنانچه
پر شده است از جور اما زمان ظهور او پس اخبار است از وقت ظهور و به تحقیق خبر داد
مرا پدرم از پدرش از آبا او از علی که از حضرت رسول سؤال شد از زمان خروج
قائم از ذریه او آنحضرت فرمود مثل او مثل ساعت است که روز قیامت باشد
که ظاهر نمیکند وقت او را مگر خدا سنگین است آن ساعت در آسمانها
و زمینها و در نمیآید شما را مگر ناگهان و از روی غفلت بعد آنحضرت برخاست
و دعبل را فرمود در مکان خود بنشین و خود داخل خانه شد و بعد از ساعتی خادم بیرون
آمد صد دینار رضوی که بوزن صد مثقال شرعیست طلا به دعبل داد گفت مولای من
میگوید این را در نفقه خود قرار بده دعبل گفت والله من که بجهت جایزه نیامده ام
و این قصیده را نگفته ام برای طمع اینکه چیزی بمن برسد و آن را باهم رد نمود و به
خادم گفت توقع من است که آنحضرت پیراهنی از جامه‌های خود عطا فرماید تا اینکه
تبرک نمایم و شرافت آن را دریابم چون خادم رسالت دعبل را رسانید آنحضرت
پیراهن خزی و خاتم که نگین آن عقیق بود بجهت دعبل فرستاد و بخادم فرمود بدعبل بگو که
همیان را هم رد مکن که زود است به آن محتاج شوی و آنحضرت فرمود این پیراهن
را محافظت نما که من در این پیراهن هزار شب و هر شبی هزار رکعت نماز خوانده‌ام
و در این پیراهن هزار ختم قرآن کرده ام و فرمود بدعبل [illegible] قم برو که منتفع خواهی شد
و در این شهر این قصیده را براعداء مخوان تا من ترا امر نمایم بر خواندن آن و چون
خبر قصیده بمأمون رسید دعبل را طلبیده و از حال من پرسید بعد گفت ای دعبل
بخوان قصیده

بخوان قصیده مدارس آیات خلت من تلاوة را دعبل گفت نمیدانم او را
یا امیرالمؤمنین مأمون بغلام خود گفت یا غلام حاضر کن ابوالحسن بن موسی
الرضا را ساعتی نگذشت که آنحضرت آمد مأمون عرض کرد یا ابوالحسن سؤال
نمودم از دعبل مدارس آیات در جواب گفت او را نمیدانم پس حضرت امام رضا
بدعبل فرمود یا دعبل بخوان برای امیرالمؤمنین دعبل میگوید پس شروع کردم
بر خواندن این قصیده مأمون تحسین نمود و پنجاه هزار درهم بمن جایزه داد
حضرت امام رضا نیز پنجاه هزار درهم جایزه مرحمت فرمود و شمشه نقره عطا کرد و فرمود
این را محافظت نما که محروس خواهی نمود بآن شمشه خورده است که خوب میشود
بآن آب باران و فشرده میشود در ظرفها و از آستین فضل بن سهل وزیر مأمون
بود بمن صله نمود و مرا سوار کرد و بیابانی زرد سوار که دو من با او در روز بارشی میرفتم و از
ممطر خز و برنس خزی داشت و آنها را بمن عطا نمود و مراد از ممطر پوشیدنیست از شبنم
که بسبب آن محافظت میکند شخص خود را از باران چون ممطر را بمن داد و خود غیر
آن را که جدید بود طلب نمود و پوشید و گفت آن ممطر پوشیده را بتو عطا کردم
بجهت اینکه آن ممطر بهتر از این بود که پوشیده ام و من در قیمت هشتاد مثقال طلا
دادند نفسم راضی نشد بفروختن آن شد پس مراجعت نمودم بجانب عراق با قافله
چون به بیابان قوهان رسیدیم اکراد بر سر ما ریختن و ما را که قافله و مالهای ما را بستند
و همراه آن ما را متصرف شدند و آن روز بارانی بود و در بدن من یک پیراهن
کهنه بود و بسیار متأسف من بجهت پیراهن و شمشه بود که حضرت امام رضا بمن لطف کرده بود
در قول آنحضرت فکر میکردم که یکی از آن اکراد دزد را دیدم که به آن اسب زرد سوار است

که زور بابستن داده بود و صمطرا پوشیده و در نزدیک من ایستاده بود و نظر جمیع ایشان
رفقا بود و این قصیده مرا می‌خواند مدارس آیات خلت من تلاوت و گریه
می‌کند و در خبر دیگر است که آن مال را قسمت می‌کردند یکی از آن دزدان
از قصیده این شعر را می‌خواند ادای فیئهم فی غیرهم متقسماً و ایدیهم من
فیئهم صفرات چون من دیدم آن مرد این شعر را میخواند و گریه می‌کند تعجب کردم
از دزدی کردن که شیعه است پس بطمع پیراهن و نشفه افتادم و نزد او رفتم
و گفتم ای سید من این قصیده از کیست در جواب من گفت وای بر تو ترا با صاحب
این قصیده چه کار گفتم پرسیدن من سببی دارد که ترا خبر خواهم داد و آن مرد گفت
صاحب این قصیده مشهورتر از آن است که کسی او را نشناسد گفتم اسم او چیست
گفت دعبل بن علی شاعر آل محمد خدا او را جزای خیر دهاد پس من به او گفتم والله
ای سید من منم دعبل و صاحب این قصیده من هستم گفت وای بر تو چه میگویی گفتم
امر من مشهورتر است از این پس فرستاد جمعی از اهل قافله را آورد و از ایشان پرسید
که این است دعبل خزاعی و در خبر دیگر است که آمد و رفت پیش رئیس دزدان که بر
سر تلی نماز می‌کرد و او را شیعه خبر کرد آن رئیس نزد دعبل آمد و با او گفت تویی دعبل
گفت بلی گفت بخوان آن قصیده را پس دعبل قصیده را خواند پس آن مرد بارهای قافله
را نگشوده و آنچه از قافله برده بودند رد نمود و ایشان را بدرقه کرد تا بمکان ایمن
پس همه اهل قافله محفوظ ماندند ببرکت پیراهن و نشفه آنحضرت و علی بن دعبل
میگوید چون وفات پدرم رسید رنگ او متغیر شد و زبان او بسته گردید و روی
او سیاه گشت و نزدیک بود که من بمشاهده این حالت از مذهب او برگردم بعد از
سه روز

سه روز پدرم را در خواب دیدم که جامه‌های سفید پوشیده و کلاه سفید در
سرش است پس به او گفتم ای پدر حق تعالی با تو چه گونه رفتار نمود گفت ای
فرزند من آنچه را دیدی از سیاهی رو و بستن زبان این بود که من شرب خمر
می‌کردم در دار دنیا و بهمان نحوی که دیدی این بودم تا آنکه دیدم رسول خدا
با جامه‌های سفید و کلاه سفید چون نظر آنحضرت بمن افتاد فرمود تویی دعبل
گفت عرض کردم بلی یا رسول الله گفت بخوان قول خود را که در شأن
اولاد من گفته پس این کلام خود را خواندم که لا اضحک الله سن الدهر
ان ضحکت و آل احمد مظلومون قد قهروا یعنی نخنداند خداوند دندان
روزگار را اگر روزگار بخندد و حال آنکه آل محمد مظلوم می‌باشند مقهور شده‌اند
نفوا عن عقر دارهم کانهم قد جنوا ما لیس یغتفر یعنی رانده شده‌اند و کنده شده‌اند از
وطن مألوف خود و ایشان را از خانه‌های خود بیرون کرده‌اند گویا ایشان جنایت
کرده‌اند که آن جنایت آمرزیده نمی‌شود حضرت فرمود احسنت نیکو گفتی
پس جامه‌های خود را بمن عطا فرمود و این همان جامه‌هاست که من پوشیده‌ام
مؤلف میگوید در بعضی از روایات وارد شده است که مأمون در زمانی
که حضرت امام رضا در مرو بودند ام حبیب دختر خود را به او تزویج نمود
و یک دختر دیگر خود را که ام الفضل بود نامزد امام محمد تقی نمود و در وقتی که از خراسان
برگشت و در بغداد منزل گرفت روزی بعزم شکار از کوچه‌های بغداد
عبور نمود اطفالی چند در آنجا مجتمع بودند بدیدن او پریشان گشته مگر یک طفل در
جای خود باز ماند مأمون از آن طفل پرسید که چرا تو فرار ننمودی جواب داد

که راه دعبی دارد و دیگر آنکه گناهی نداشتم باعث فرار باشد مأمون
از کلام او تعجب داشت و گذشت وقتی که در شکار باز خود را رها نمود که از گذشتن
ماهی کوچک در منقار داشت مأمون ماهی را در دست گرفته تا زود به بغداد شد
در همان کوچه عبور کرد و اطفال را بدان جمعیت دید باز همان اطفال فرار نمودند
و حضرت در جای خود باقی ماند مأمون پیش آمد و از حضرت سؤال نمود در
دست من چیزیست حضرت مطابق السؤال فرمود ان الله تعالی خلق
بمشیة فی بحر قدرته سمکا صغارا تصیدها صقور الملک فیمتحن
بها سلالة النبوة فادهش من ذلک المأمون وقال له من
انت فقال انا محمد بن علی الرضا و کان عمره فی ذلک الوقت احدی
عشر سنة وقیل عشر انزل مأمون عن فرسه وقبل راسه وبذل
له ثم زوجه ابنته ام الفضل ع لغ گویند همین ام الفضل زوجه آنسرور شهید
نمود و سن مبارک آنحضرت در وقت شهادت بیست و نه ساله بود آن شقیه
جبیه بعد از شهادت آنسرور قرحه در فرجش افتاد که از تعفن آن اهل حرم
معتصم تنگ آمده او را بیرون نموده و در کوچها تکدی کرده تا آنکه
بکثیف سگ او را پاره نموده بدرک واصل گشته عیون اخبار الرضا
و چون زمانی از این مقدمه یعنی قبول عهد ولایتی ولی عهدی آنسرور گذشت
باران در آن اوان از خطه مرو کم گشت و قلت باران بمرتبه شده
بود که بیابانها خشک شده بعضی از متعصبان آنحضرت خیال گفتگو می
کردند که از وقتیکه امام رضا ولیعهد شده باران بر ما قطع گشته است

٣١

سخن کم کم بگوش مأمون رسید بر او دشوار شد این واقعه پس بخدمت
آنحضرت درآمد و عرض کرد که باران در این اوان قطع شده امید
دارم که دعا کنید خداوند باران نازل نماید که مزارع ما شاداب
و خرم گرداند آنسرور التماس او را قبول فرموده مأمون عرض کرد روز جمعه
دعا نماید حضرت فرمودند روز دوشنبه دعا خواهم کرد بجهة آنکه شب
گذشته جدم را در خواب دیدم با جناب امیر المؤمنین علی علیه السلام
فرمودند ای فرزند روز دوشنبه منتظر باش و در آن روز دعا نماید که
جناب اقدس احدیت باران نازل خواهد نمود ایشان را خبر ده آنکه جناب
احدیت بتو نمایانده است از آن چیزی که ایشان عالم نیستند تا آنکه زیادتی
فضل تو بر ایشان معلوم شود پس چون روز دوشنبه شد آن خورشید سپهر ولایت
از افق ولایت سر برزده و بصحرا نهاده و طلب باران نمودند بعد از آن
زینت کرسی و عرش رو بر عرشه منبر نهاده و در جای خود قرار گرفت
و زبان بحمد و ثنای الهی گشوده و دست ابتهال بدرگاه متعال بلند کرده
الهی تو آن خداوندی هستی عظیم کرده حق ما اهل بیت را پس مردمان توسل
جسته بسوی ما چنانچه امر نمودی و امیدوارند فضل و مرحمت ترا و توقع دارند
احسان و نعمت ترا الهی سیراب نما ایشان را بباران خود را و بنمای
باران بعد از انصراف مردمان از این مکان باشند تا رسیدن ایشان
بمنازل خود را راوی میگوید بحق آن خداوندی که مبعوث گردانید محمد را
به پیغمبری دیدم که بادها وزیدن و رعد و برق ظاهر شد و مردمان از این جهة در حرکت

که تعجیل خود را بشهر مردم رسانند که مبادا باران ایشان را تر نماید حضرت فرمود
ای مردمان در جای خود حرکت منمایید که مرسل ریاح این ابر را بجهة فلان
شهر قرار داده است بعد از گذشتن آن ابر ابر دیگر آمد باز حاضرین مجلس
آهنگ در حرکت آمدند حضرت فرمودند در مکان خود قرار گیرید که حق تعالی
این ابر را بجهة فلان مکان ارسال داشته باری بهمین کیفیت تا ده ابر
گذشت حضرت هر یکی را بجهة یک مکان نام بردند تا ابر یازدهم حضرت فرمودند
خداوند این ابر را بجهة این اراضی و حواشی و حوالی این ولایت مقرر فرموده و این
ابر هم چنین در سمت ازین شما می باشد تا شما بمنازل خود برسید در آن وقت
بر شما خواهد بارید بعد از آن آنحضرت از عرشه منبر بزیر آمده و مردم چون هاله بدور
قمر گرد آن هادی سبل را گرفته و روانه گردیدند چون بمنازل خود نزدیک شدند
باران بنا به باریدن کرد و از برکت کلام آن حجت عظام باران نافعی بارید و جمیع
حوضها و گودیها و وادیها پر از آب شد پس از قطع باران مردم بخدمت آنحضرت
آمدند فرمود ای مردم از خدا بترسید و از معصیت اجتناب نمایید و نعمتهای منعم
حقیقی که بشما عطا فرموده است از خود دور منمایید بسبب معاصی و گناهان بلکه طالب
آن باشید که شکر نعمت او را بجا آورید الخبر را تا برد خطبه شافیه و نصایح دلپذیر
راه هدایت دلالت فرمودند و از جناب امام محمد تقی مرویست که بعد از نزول
باران معاندین و حاسدین و کسانیکه خشم داشتند و لیعهدی مأمون منعقد باشان
شود از راه حسد و عداوت بان لعین دون یعنی مأمون گفتند که این سبب نزدیک
که این شرافت عظیم یعنی خلافت است از اولاد عباس بیرون رفته به اولاد علی
منتقل شود

شود به اولاد علی تو بسیار اهانت نمودی بر خود بسبب آوردن این شخص و دادن
امر و این شخص فراموش شده بود پس او را بلند مرتبه و آشکار نمودی و پر شده
دنیا از فضل و کرامت او بسبب باریدن باران مأمون ملعون در جواب
گفت بنا دارم این شخص را اگر به خلافت من اعتراف نماید و امر خلافت
بعد از او استقلال نماید لاکن چاره و حال از دست رفته و باید مرتبه او را تمام
و در افعالی تمام کم کم در تصنیع او بکوشم که رفع مرتبه او در نزد مردم کم شود مرتبه
در نزد رعیت چنین گمان نمایند که او قابل این منصب عظمی نیست مأمون
گفت هیچ چیز دوست تر نزد من نیست حمید گفت اعیان و اشراف ولایت
خود را جمع نما خصوص فقها و دانشمندان و قضاة تا اینکه ظاهر نمایم نقص او را در
حضور ایشان پس مأمون ملعون جمیع مردم را در مجلس وسیعی حاضر نمود و خود در صدر
مجلس نشست و حضرت امام رضا در پیش روی خود نشانید در آن مجلس حمید بن مهران
در فکر اهانت آنحضرت بود و زبان بهرزه گشایی نمود گفت مردم از تو حکایات
غریبه نقل می نمایند بسیار از حد اطراف در مرتبه تو می گویند بقسمیکه تو را اگر نقل می دهند
بر جمیع خلایق روی زمین برابر آنی که قادر اشتغال هستند از فضل فرموده از معجزه
تو می شمارند و نیکه امیر المؤمنین مأمون است که ترجیح دارد بر جمیع خلایق
و تو را در جای خود قرار داده و به این حال چرا منع نمی کنی دروغ گویان را از
اکاذیب ایشان در آن وقت آن منبع علم و وقار به آن مستوجب غضب خداوند
فرمود گفت چرا منع نمایم مخلوق خداوند را هر گاه خبر دهند از نعمتهای الهی که خداوند
بایشان عطا فرموده و اما اینکه مأمون مرا در جای خود نشانیده مگر اینکه مثل پادشاه

مصر حضرت یوسف صدیق علیه السلام را در جای خود نشانید بعد از این کلمات
آن روسیاه در بار برید و خود را بهر زهر دارای کشود شعر چون خدا خواهد که
پرده کس درد میلش اندر طعنه نیکان برد و می او را به گفت ای پسر موسی
از حد خود تجاوز نمودی نسبت با رضا که اخفای بار بدان برد دمقه رز
در آمدن آن بود و آن را از معجزات و کرامات خود قرار داده خیال
نکنی معجزه ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام را آورده که چهار مرغ را در هاون
کوبیده و چهار حصه کرده و هر حصه در سر کوهی گذاشته آواز داد بقدرت
کامله احدیت هر مرغی از جای خود جستن نموده با سر خود ملحق گشته اگر تو معجزه
داری امر نما به این دو شیر که خلیفه را او تکیه کرده تا این حرف از دهن آن مردود
ملعون در آمد در پای غضب الهی بحرکت آمده امر را آن دو صورت شیر و مرده
که این ناپاک را در این مجلس پاک نماید فی الفور بهمت باطن آنحضرت
زنده شده و جستن در میان مجلس نموده آن ناپاک را قطعه قطعه کرده گوشت
و استخوان و خون او را آشامیده بزبان فصیح عرض کردند یا ولی الله امر فرمائید
که مأمون ملعون را هم مثل این بادین و وجودش معدوم سازیم از این قول مأمون
لا بهوش گشته حضرت فرمودند گلاب حاضر نموده بر روی مأمون زده
بهوش آمده باز آن دو شیر همان حرف پیش را معروض داشته حضرت
فرمودند ساکت باشید در این زنده که او تدبیری هست که باید بکار آورده نفد
دو شیر عرض نمودند حکم حضرت فرمودند برگردید بمکان اصلی خود چنانچه اول
بودید پس به اشاره آنحضرت آن دو شیر صورت اصلی خود شدند مأمون و من گرد

حمد می کنم

حمد می کنم خداوندی را که ما را از شر حمید کفایت کرد و به آنجناب از در عجز
و زنگی عرض نمود یا ابن رسول الله این اعجاز از حدیث پیغمبر ختمی مآب بوده
و بعد از آن منعش به اجداد و آبا شما بوده و هرگاه خواسته باشید با تمام از رای
شما قرار دهیم آنحضرت فرمودند هرگاه خواسته باشم با تو مناظره می نمایم و از تو
سؤال میکنم زیرا خدا در تعالی این خطاب فرموده است از اطاعت و فرمان
برداری سایر مخلوق خود و آنچه دیدی از اطاعت آن دو شیر مر آنکه جلال
بنی آدم زیان نمودند بهرهای خود را از برای قضا و قدر تدبیر این است که باید
آن تدبیرات ظاهر شود و مرا امر نموده است که اعتراض نمایم با تو و اظهار نمایم
آنچه را اظهار نمودم در این مجلس چنانچه یوسف صدیق علیه السلام زر دست عزیز مصر
بود چنان امر نموده بود در کتاب عیون اخبار الرضا معجزات بسیار از آن سرور
عالمیان نقل نموده اند که از آنجمله آنست شیخ نصوص در کتاب بهجة الادات
نموده اند از شیخ ابو الفضل محمد بن علی شاه دان الغزنوی که او از استاد
خود سعید سلام نقل کرده نزدیک علی بن موسی الرضا بودم که مردم در کار وی
خوض می کردند بعضی می گفتند که او صلاحیت امامت ندارد که پدر او
وصیت نکرده که او را ولیعهد خود ساخته آنچه از پیش او رفتیم و سخن کردیم پس
شنیدم از هر کسی که او ران گشته بود که میگفت اوست امام می دو آدم
همه خلایق دیدند که آنحضرت بمسجد مدینه رفت و دیوارها و چوبهای
مسجد بدو سلام می کردند و سخن گفتند از آنجمله آنست که شیخ محمد حرره
در الفصوص معجزات باسناد خود از فضل بن ربیع روایت نموده که او گفت

صبحی هرون الرشید از شراب ناب سرمست بود حاجب را طلبیده
گفت برو بسوی علی پسر موسی که سید اولاد علی است او را گرفته به برکه
که محل درنده گان است انداخته حسب الاشاره حاجب رفته آنحضرت
از زندان بیرون آورده و بمکان درنده گان برده در را گشوده آنحضرت را
داخل آنجا نموده بعد از آن شب بسر آمد هرون الرشید در خواب
هولناکی دیده از خواب بیدار شد حاجب را طلبیده گفت برو بسوی
علی بن موسی که درنده گان با او چه کردند حاجب آمد در محل درنده گان
دید آنحضرت در نماز است و جمیع درنده گان در گرد او جمع شده اند حاجب
برگشته خبر بهرون داده خود هرون به اتفاق حاجب آمده آنحضرت را
در بغل زدند بعد از آن معجزه حضرت را بیرون آورده خلعت و هدیه بسیار
بخدمت آنحضرت داده و از آنجمله روایت کرده شیخ در عیون به اسناد
خود از عمار بن یزید گفت مامون علیه اللعنه سخت رنجور بود که حضرت امام
به عیادت او رفته مامون از آنحضرت جویا شد که مردن من نزدیک شده است
در جواب فرمودند تو نمی‌میری مگر وقتی که با من متغیر شوی و دوستی تو زایل گردد
و زهر به انگور زنی و بمن بخورانی دیشب پیش خود شنیدازی مامون گفت حاشا
و کلا این عمل از من وقوع شود حضرت فرمودند بخدا آنکه آنچه گفتم بی زیاد و کم بشود
و از آنجمله در همان کتاب از موسی بن مهران روایت می‌کند که گفت دیدم حضرت
رضا علیه السلام در مدینه که نظر می‌کرد بهرثمه و می‌فرمود که گویا می‌بینم هرثمه را او را بمرو
برده اند و گردنش را زده اند و همان طور بود که حضرت فرموده بودند و از آنجمله

شیخ در نصوص

۴۴

شیخ در نصوص روایت کرده از یحیی بن لبث گفت داخل بر حضرت رضا
شدم بعد از فوت کاظم علیه السلام پرسیدم از آنحضرت حرفهای که میان
من و پدرش بود در جواب فرمودند بلی یا شجاع گفتم فدایت شوم کدام
این لقبی بود در طفولیت در مکتب بن خطاب می‌کردند حضرت تبسم فرمودند
و از آنجمله شیخ در نصوص و ابن بابویه در کتاب عیون باسناد خود روایت
کرده اند از عبد الرحمن ابن ابی نجران و صفوان بن یحیی که سؤال کرد ما را
حسین بن قیاما که ما اذن بگیریم بخدمت حضرت امام برسد بعد از آن که رفت
بر حضرت داخل شد گفت امام شما هستی در جواب فرمودند بلی حسین بن قیاما
در جواب گفت خدا گواه می‌گیرم تو امام نیستی بعد از آن سر زیر انداخته و با
انگشتان زمین را می‌کاوید پس آنحضرت سر مبارک را بلند کرده فرمودند از
کجا بر تو معلوم شد که من امام نیستم او گفت از برای ما روایت کرده اند که امام
عقیم نمی‌باشد حضرت دوباره سر زیر انداخته از دفعه اول زیادتر طول داده بعد از آن
سر بالا نموده فرمودند بحق خدا که بعد از یکسال دیگر خداوند اولادی عطا می‌نماید ما
ماه بماه می‌شمردیم تا آنکه یکسال نگذشت حضرت ابا جعفر محمد جواد باو کرامت
کرد عبد الرحمن گوید حسین بن قیاما دیدم در طواف ایستاده حضرت امام رضا
بر او نظر کرد گفت حیرت حالی تو خدا تو را حیران کرد اند پس بعد از دعای
آنحضرت همان طور شد و از آنجمله اخوند در بحار و شیخ در نصوص روایت کرده
اند که گفت بخدمت حضرت امام رضا رفتیم و عرض نمودم گفت امام خود را بمحمد بن
شناسانت و دعا نمایید خداوند اولادی کرامت فرماید فرمودند خداوند در دو

فرزند به تو عطا می فرماید در خیال گذرانیدم که یکی را محمد نام نهم و دیگری را علی
حضرت نظر لطف انداخته گفت یکی را علی و دیگری را ام عمر نام بنه چون
بکوفه رسیدم پسری و دختری متولد شده بود و هر دو را بهمان طرز نام نهادم
در مادرم رسیدم که ام عمر چرا از مورد است گفت مادر من ام عمر نام داشت
و از انجمله مولانا محمد در بحار در طی حدیثی و شیخ در تفصیص از حسن بن علی بن یحیی
روایت کرده است که گفت دو جامه داشتم که در وقت احرام بپوشم
و در حال احرام وسواسی بخاطرم آمد که آیا در احرام جامه چنین می توان پوشید
یا نه آن را گذاشته و جامه دیگر را پوشیده چون بمکه رسیدم کتابتی با محمد جعفری
بخدمت حضرت فرستادم و در عریضه کردم که از آن جامه سؤال کنم و وقتی که
جواب آمد در آخر نامه مرقوم فرموده بود در احرام می توان از آن جامه پوشید و باکی نیست
از انجمله شیخ در تفصیص باسناد خود از داود بن سلیمان نقل نموده است
که مالی بخدمت امام موسی علیه السلام بردم پاره از آن گرفت و پاره را نزد من گذاشت
چون سبب آن پرسیدم فرمودند که هرکس بعد از من صاحب این امر باشد از تو
خواهد طلبید پس از آن وفات کرد و حضرت امام رضا علیه السلام فرستاده از من
آن مال را طلبیده و من فهمیدم که او امام و واجب الاطاعه است و در همان
کتاب روایت کرده است از رضوان مدینی که گفت داخل شدم
بر حضرت امام رضا و اراده داشتم که سؤال کنم از عبدالله بن امام جعفر صادق
که او امام است یا نه پیش از آنکه سؤال کنم دست مرا گرفته بر سینه خود نهاده فرمودند
یا محمد بن آدم عبدالله امام نیست و آنچه سؤال داشتم بی آنکه من بگویم همه را فرمودند

و از انجمله شیخ کشی روایت کرده که شخصی کتابتی بآنحضرت نوشت و التماس نمود
که او را بجمیع اسماء پسران و دختران او خبر دهد پس آنحضرت او را خبر داد
با نامهای جمیع ایشان و از انجمله شیخ در تفصیص و مولانا محمد باقر در بحار و ابن
بابویه در همان کتاب روایت کرده اند از احمد بن عبدالله بن حارثه
کرخی که او گفت فرزند من نمی ماند و در ترتیب بده نفر از فرزندان من مرده
بودند پس من حج کردم و بر حضرت امام رضا علیه السلام داخل شدم آنحضرت بیر
ون آمد در حالتیکه لنگی بر روی بسته بود یعنی کلکو با سلام و دست آنحضرت
را بوسیدم و سوال کردم از مسائل چندی بعد از آن شکوه کردم بسوی او
از نماندن فرزند پس آنحضرت سر مبارک خود را زیر افکند و مدتی
دعائی کرد و فرمود که امید دارم که برگردی و حال آنکه از آن حملی که برای
تو هست متولد گردد ولدی بعد از ولدی و تمتع خواهی یافت از ایشان در ایام حیوة
خود بدرستیکه خداوند عزوجل هرگاه اراده نماید که دعای کسی را
مستجاب کند می نماید اثر آن را با او و بر همه چیز قادر است راوی گوید
که من بعد از حج بمنزل خود رفتم و داخل بیت خود را که دختر عم
من بود حامله یافتم و متولد شد از او از برای من پسری که او را
ابراهیم نام کردم بعد از آن بار دیگر حامله شد و زائید پسر دیگر که او را
محمد نامیدم و بابی الحسن کنیت کردم و ابراهیم زنده ماند تا نحو کرد
قریب چهل سال و ابو الحسن بیست و چهار سال بعد از آن هر دو بیمار

بودند من بحج رفتم و چون برگشتم ایشان هر دو بیمار بودند پس زندگانی نمودند
آن دو تا بعد از آمدن من دو ماه ابراهیم در اول ماه و محمد در آخر ماه و حارث
بابث و احمد بن عبد الله بعد از آن دو پسر یکسال و نیم رحمت حق تعالی واصل
و پیش از دعای آنحضرت فرزندان من زیاده بر یک ماه عمر نمیکردند
و از آنجمله شیخ در نصوص و ابن بابویه در همان کتاب روایت کرده از سعید
بن سعد از ابی الحسن الرضا علیه السلام که آنحضرت نظر کرد بسوی مردی و گفت
ای عبد الله وصیت کن بآنچه اراده داری و مستعد شو از برای امری
که از آن چاره نیست پس چنان شد که آنحضرت فرموده بود و آن شخص
بعد از سه روز مرد و از آنجمله شیخ در نصوص گفته که در کتاب واحده
روایت شده از معید بن جبیند شامی که گفت داخل شدم بر حضرت
رضا علیه السلام و گفتم که چه بسیار حرف کرده اند مردم در باب تو و بعضی پس آثار تو
چه میشود که مرا خبر دهی بچیزیکه از تو حکایت کنم فرمودند که چه خبر میخواهی
گفتم پدر و مادر مرا زنده کنی فرمود که برگرد بخانه خود که زنده کردم چون
بخانه خود رفتم بخدا قسم که دیدم هر دو زنده اند و ده روز نزد من
بودند بعد از آن مردند و از آنجمله شیخ در همان کتاب از ابراهیم بن سهل از
حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که دلیل امامت
نزد تو چیست گفتم آنکه مرا خبر دهی بآنچه در خانه من مخفی است و مرده
مرا زنده کنی آنحضرت فرمودند من نیز همین کنم بدانکه آنچه یافت نمیشد پنجاه
دینار است که زن تو یکسال است که مرده است و من او را زنده میگردانم
دیگر آنکه با تو

دیگر آنکه با تو خواهد بود و راوی گوید که چنانچه آنحضرت گفته بود واقع شد
و از آنجمله در کشف الغمه و بحار و غیر آن روایت کرده از حسن بن منصور
از برادرش که گفت داخل شدم بر حضرت امام رضا علیه السلام در خانه تاریک
دیدیم پس آنحضرت انگشتان خود را بلند کرد و پس گویا ده چراغ
روشن شد در خانه پس مردی اذن طلبید که داخل شود از دست
خود را کشید و از برای آن مرد اذن داد و از آنجمله شیخ کلینی رحمه
الله از حسین بن عمر بن یزید روایت کرده که او گفت داخل شدم بر حضرت
امام رضا و من در آن وقت واقفی بودم و پدرم از پدر آنحضرت از هفت
مسئله سؤال کرده بود و آنحضرت از شش مسئله جواب فرموده بودند و
از هفتم ساکت شده بودند با خود گفتم بخدا قسم که هر آینه سؤال می نمایم از
حضرت امام رضا علیه السلام از آن مسائل پس اگر جواب داد بمثل جواب پدرش
این دلیل خواهد بود بر امامت او پس سؤال نمودم و جواب داد
بمثل جواب پدرش از برای پدرم در شش مسئله بچیزیکه زیاده ننمود در جواب
نه حرف واوی و نه حرف یائی و از هفتم گفتم ساکت شدند پس چون خوا
ستم وداع کنم فرمودند نیست رجلی از شیعیان ما مگر آنکه مبتلا شود
ببلیه و آزاری پس اگر صبر کند بر آن می نویسد حق تعالی از برای او
ثواب هزار شهید با خود گفتم از روی تعجب که از برای این سخن
مقام ذکری نبود پس چون بیرون آمدم در عرض راه عرق مدنی از پایم بیرون
آمد و از آن بسیار کشیدم چون سال آینده حج کردم بخدمت آنحضرت

آمدم همینقدری از روز باقی مانده بود دیدی آنحضرت غمزه کردم و گفتم
فدای تو شوم پای مرا تعویذ کن و پای خود را دراز کردم فرمود که پایت
از آزار این پا آنهای صحیح خود را این نما پس چنین پیر ران آمدم ابدیک
زمانی گذشت که عرق مدتی از آن پیر ران آمد و نهایت در [illegible] داشت

واز انجمله شیخ طوسی در کتاب غیبت از صفوان ابن ابرهیم ابن یحیی
ابن ابی البلاد روایت کرده که حضرت رضا ع فرمود که چه کرد آن
شقی حمزة بن بزیع گفتم اینک آمده است فرمود گمان میکند که پدر
من زنده است و او امروز شکاکت و می برود فردا مگر بر زندقه پس صفوان گفت
در نفس خود گفتم این شکاکت را من میدانستم که چه کرده میمیرد و فردا زندقه
پس بعد از آن حمزه آنقدر نماند که خبر رسید که یکی از ایشان که در نزد
مرگ او حاضر بود میگفت که او کافرست بپروردگاری که او را استراحت نمیدهد
صفوان گوید با خود گفتم این تصدیق حدیث آنحضرت است واز انجمله
صاحب کتاب کشف الغمه از سلیمان بن جعفر جعفری روایت کرده که او گفت حضرت
امام رضا ع بمن گفت از برای من بخر جاریه که این صفت داشته باشد پس نزد بعضی
از اهل مدینه چنان جاریه یافتم خریدم و قیمتش را دادم و آن جاریه نزد آنحضرت
آوردم پس آنحضرت را از وخوش آمد با او موافقه کرد پس اندک زمانی نزد
آنحضرت بود که مولای آن کنیز مرا دید و گریه میکرد و میگفت که بخدا
هیز از حتی در باب من زنی که مرا بیا آنجاریه زندگانی و خواب و قرار نیست
و با ابی الحسن در باب آن کنیزک گفتگو کن که او را بمن رد کند و قیمتش را

بگیرد

بگیرد با او گفتم تو دیوانه با من جرات میدانم کرد که بگویم آن کنیزک را رد کن
و آمدم بخدمت آنحضرت پیش از آنکه من ابتدا کنم فرمود که
ای سلیمان صاحب کنیز اراده دارد که من کنیز را رد کنم گفتم بلی بخدا
قسم که از من سوال کرد فرمود کنیز را رد کن باو و قیمتش را بگیر
چنین کردم و چند روز آن کنیز نزد او بود باز مولای آن کنیز بمن بر
خورد و گفت فدای تو شوم بگو بابی الحسن که کنیز را قبول کند که من
از او منتفع نمی شوم و قدرت ندارم که نزدیک او روم گفتم که کی مرا وادار
آن هست که ابتدا با آن سخن نزد او نمایم سلیمان گوید که داخل شدم
را بابی الحسن ع فرمود که ای سلیمان صاحب کنیز میخواهد که من کنیز را بگیرم
و قیمتش را باو بدهم گفتم بلی از من سوال نمود گفت ای سلیمان کنیز را
بگیر و قیمتش را بده باو واز انجمله شیخ در خصوص باسنادش روایت کرده
از محمد بن صدقه عنبری که او داخل شد بر حضرت امام رضا ع بسبب
آنحضرت نمود با حضرت ع و امیر المومنین ع و ائمه معصومین علیهم السلام
از آبا و اولاد خود را واز انجمله در خصوص روایت کرده باسنادش با
از مسافر اینکه بسیار بود که با پنهان می نمودیم از حضرت امام رضا ع چیزی
از خورد و نیا را پس آنحضرت ع آمد تا که بیرون می آورد آنرا و اعلام
می نمود ما را بآن و معلوم میشد که آنحضرت دانا است از ما واز انجمله
شیخ صدوق ره در عیون الاخبار روایت کرده از محمد بن اکرم
که امیر طلایه لشکر محمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن علی ابن ابیطالب ع

در ایام ابوالسرایا گفت در هنگام که محمد بن سلیمان اراده خروج داشت جمیع
اهل بیت و خویشان او از بنی هاشم و غیر ایشان از قریش نزد او مجتمع
شده با او بیعت کرده بودند پس آن جماعت با او گفتند که چه بسیار خوشست
اگر بفرستی و ابی الحسن الرضا را طلب کنی که با ما بوده باشد محمد بن گفت
نزد علی الرضا رو و او را از من سلام برسان و بگو تحقیق اهل بیت تو
جمع شده اند و دوست میدارند که تو با ایشان از جماعت کنی چه میشود
که تشریف آوری نزد ما پس محمد بن اشرم گوید بخدمت آنحضرت رفتم و او
در قوچمرا بود و ادای رسالت نمودم فرمود سلام مارا باو برسان
و بگو که چون بیست روز بگذرد نزد تو می آییم پس آمدم و جواب آنحضرت
را رسانیدم بمحمد بن سلیمان چون از مجلس روز بر این امر گذشت [illegible]
تام مردی که مقدمه لشکر جلودی بود آمده و با ما جنگ کرد و ما شکست
خوردیم و گریختیم و من بجانب صحرا گریزان شدم ناگاه دیدم [illegible]
مرا ندا میکنند که یا ابن اشرم نگاه کن چون نگاه کردم دیدم حضرت امام
رضا ع گفت فرمود که بیست روز گذشته یا نه دوازدهم معجزه صاحب کتاب
فاطمه روایت کرده از عمار بن زید که حضرت رضا ع را دیدم
التماس نمودم در باب شخصی که با او احسان نماید آنحضرت تربه
کاهی بمن دادند که با دیدم مرا شرم آمد که دوباره سؤال کنم چون
بدر خانه آن شخص رسیدم تربه را گشودم دیدم آن کاه دینارهای
طلا گردیده

طلا گردید پس بنزد والده م آوردم تمام اولاد مبلغ عیش و توانگر شدند چون فردا شد
بخدمت آنحضرت رفتم و عرض کردم که ای فرزند رسول خدا آن کاه
طلا شده آنحضرت فرمودند که برای این داده بودم سیزدهم معجزه
آخوند مرحوم در بحار و شیخ محمد حر در نصوص و محمد بن صفار در بصائر
الدرجات از احمد بن عمر حلال روایت کرده اند که او گفت
که از اخرس شنید که نسبت بحضرت امام رضا ع سخنان ناشایست
میگفت پس کاردی خریدم و با خود گفتم والله که او را میکشم
در وقتیکه بیرون آید از مسجد چون بدین امر قیام نموده دیدم که رقعه
حضرت امام رضا ع بمن رسید بسم الله الرحمن الرحیم بحقی که من بر تو
دارم که دست از اخرس بردار بدرستیکه خدا ثقه من است و او کافی
مرا چهاردهم معجزه شیخ باسناد خود روایت کرده از ابوالقاسم اطیفوری
از ابراهیم بن موسی که گفت ابوالحسن بن رضا ع مرا وعده
داده بود پس روزی او بقصد استقبال بیرون شده و من با او بودم
در زیر درختی فرود آمد و با ما احدی دیگر نبود من عرض کردم که
من مالک چیزی نیستم پس بتازیانه خود زمین را کاوید و سبیکه
زری بیرون آورد و گفت این را بگیر و با این نفع گیر و آنچه دیدی
پوشیده دار پانزدهم معجزه سید محمد باقر باسناد خود در یک نقبا نقل کرده
که در وقتیکه حضرت امام رضا ع در مرو تشریف داشتند مأمون ملعون علما را جمع کرد

مذهب را از فرق اسلام و غیره از برای حجت میفرستاد و در نزد آنحضرت که امام
او در پنهان بود و با عهدی کردن پیشواه بود و آنحضرت همه را خوار و ذلیل
کرده بود و ملازم ساخت مامون و در زمان در مانده دیگر باره ملحدان و [illegible]
هریان و حکما و جاثلیقان و [illegible] را و یهودان و ترسایان و گبران را پیدا
کرد که بلغت و کتاب و مذهب خود برو حجت گیرند با آنحضرت این ازا
مجاب ساخت این مرتبه مامون ملعون شعبده بازان و ساحران را گفت
همه ان پیدا کرد و روزی مجلس آراسته کل علما و اعیان عباسیان
جمع کرده و شعبدی که استاد بود گفت تا نان چند تنک ساختند و در وقت
طعام بمجلس آوردند چون از آن نان در پیش حضرت گذاشتند و خواست
که نان بردارد در شعبده نان را پرانید و آن نان از پیش حضرت رفت
و بهم رفتند حضار مجلس و خندیدند مرد دیگر باز نان دیگر
گذاشتند شعبده باز دیگر بر جهانید حضار خندیدند حضرت فرمود بتو
گفتم یا ربیع [illegible] مشتبه نشد و احترام آنحضرت را بجا نیاورد و در هر
تنبیه سلیم که این عمل کرد فاما در پیش مسند مامون افتاده بود که نقش شیری
بر آن تصویر کرده بودند حضرت از غایت خشم نهیب او بشیر منقوش که
بگیر این بدبخت تبه روزگار را [illegible] آن شیر مجسم شده و از جای خود برجست
و آن ملعون را گرفت و [illegible] بهم ریختند و گریختند مامون از ترس بیخود شد
جست و امرا و بزرگان بنی عباسیه گریزان شدند و آن شیر شعبده را از زمین

و خورد

و خورد و خون او را لیسید و بعد باز گردید و روی بمامون کرد گفت
مامون ترسیده شد و قسم بآنحضرت داد که یا ابا الحسن بگیر این شیر را که توبه
کردم که چنین کاری نکنم پس آنحضرت شیر را گفت برو بجای خود شیر
باز بجای خود آمده بحالت اول معاودت کرد مامون ملعون التماس
کرد که یا ابا الحسن فدای تو شوم این مرد را برگردان آنحضرت فرمود
بشکم مار ریشها [illegible] خدا و رسول او عنی اند از آنکه ایشان را استهزا
کرده نمودند نظر این معجزه را اندکی تفاوتی در معجزات حضرت امام موسی
و امام علی نقی نقل کرده اند صلوات الله علیهم اجمعین که از آنجمله که هم دلیل
بر امامت همه ائمه علیهم السلام است و هم معجزات است شیخ کلینی در کتاب کافی
باسناد خود روایت کرده است از عبد الکریم ابن عمر خثعمی از حبابه والبیه که حبابه
گفت دیدم حضرت امیر المومنین را با جلالت کار آن لشکر و با او دره بود
که در سر دست داشت و جمعیکه جری و مارماهی و زمار را که نوع از ماهیست و گوشت
آنها حرامست بجهت آنکه فلس ندارد و میفروختند بلا از ایشان میزد
بان دره میزدند و میفرمود با ایشان بعنوان دشنام که ای فروشندگان
مسوخ بنی اسرائیل و جند بنی مروان فرات بن احنف برخاست
و پرسید که یا امیر المومنین جند بنی مروان چه معنی دارد فرمود که
قوم بودند که ریش خود را میتراشیدند و سبلتهای خود را میگذاشتند
تا بلند میشد و تاب میدادند سبیلهای خود را پس مسخ کردند خود ایشان را

اثر زا سجده کرد حبابه گوید ندیده بودم هرگز سخن کننده که پسندیده
تر باشد کلامش از آنحضرت پس از عقب آنحضرت رفتم تا آنکه آمد در
میان مسجد نشست پیش رفتم و عرض کردم که یا امیر المؤمنین چه چیز است
دلیل امامت خدا ترا بیامرزد فرمود که بده این سنگ ریزه را و اشاره
نمود بسوی سنگ ریزه من گرفتم از دست مبارکش دادم پس از آن مهر
کرد بخاتم خود فرمود که ای حبابه هر که دعوی امامت کند در این سنگ
ریزه مهر کند چنانکه دیدی پس بدانکه آن امام مفترض الطاعه است و امام
هر چه اراده کند از او امتناع نمیکند حبابه گوید پس من رفتم تا آنکه
آنحضرت شهید شد پس آوردند امام حسن ع را و در جای امیر المؤمنین ع نشسته
بود و مردم از او مسئلهها میکردند فرمود یا حبابه والبیه گفتم لبیک ای
مولای من فرمود بیا آنچه با خود داری پس سنگ ریزه را بدست مبا
رکش دادم چنانکه حضرت امیر مهر کرده بود او نیز مهر کرد و بمن داد بعد
از آن رفتم بخدمت امام حسین ع و او نیز در مسجد رسول الله نشسته بود مرا نزدیک
طلبیده فرمود مرحبا ای حبابه پس گفت بتحقیق که در آنچه که دلالت
بر امامت میکند دلیل بر اراده تو هست آیا میخواهی که آن دلیل را ببینی
گفتم بلی ای سید من فرمود بیار آنچه با تست من آن سنگ ریزه
را باو دادم پس از آن از من گرفت و مهر کرد حبابه گوید بعد از آن رفتم
بخدمت سید العابدین علی ابن الحسین ع و مرا در آن وقت پیر ادراک کرده

و صد و سیزده

و صد و سیزده سال از عمر من گذشته بود و رعشه بهم رسانیده بودم
آنحضرت را مشغول بعبادت و در رکوع و سجود یافتم پس مأیوس
گردیدم از دلالت در این وقت آنحضرت بانگشت سبابه بمن اشاره
نمود همان دم جوان شدم گفتم ای سید من چه قدر گذشته از عمر من
و چه قدر باقیست فرمود اما آنکه چه قدر گذشته تو را خبر نمیکردم از زمان
نهایت آنکه چه قدر مانده پس خبر نمیگیرم و فرمود بیار آنچه با تست
آنست که ریزه را بدست مبارکش دادم مهر کرد و بمن داد و همچنین
بخدمت حضرت صادق ع و حضرت کاظم ع و حضرت رضا رفتم و هر
یک مهر کردند بمن دادند و حبابه نه ماه بعد از آن زنده بود و در
روایت ابن خشیعی و حسین بن حمدان خصیبی در کتاب هدایه
در فضایل اهل بیت نقل کرده که چون حبابه بخدمت امام رضا ع
مشرف شد بسیار پیر شده و از زمان حضرت امیر المؤمنین باقی
مانده بود و حضرت امیر ع فرموده بودند که تو برهان عظیمی خواهی
دید حضرت رضا ع با او فرمودند آنچه جدم حضرت امیر بتو گفته کدام
است گفت بمن گفته بخدا قسم که تو برهان عظیمی خواهی دید پس آنحضرت
با و گفتند که ای حبابه سفیدی موی خود را می بینی گفت بلی فرمود
میخواهی سیاه شود گفتم آری فرمودند که میخواهی جوان شوی گفتم
بلی بدرستیکه این برهان عظیمیست گفتند که از آن عظیمتر آن چیز نیست

که حدیث خواهد کرد تو را نفس تو ما حبابه گوید پس آنحضرت دعا کرد بدعای
آهسته پس من جوان شدم و موی کرم سیاه شد بطرف خلوتی از خانه رفتم
و تفتیش خود کردم تحقیق دانستم که دیدم بکر شده ام و روایت شده که حبابه
بعد از آنکه بخدمت امام رضا رسیدم نه ماه دیگر زنده بود و در روایت
دیگر واقع شده که بخدمت امام محمد تقی ع رسید و آنحضرت نیز آن سنگ
ریزه مهر کرد و در حدیث دیگر واقع شده که امام علی النقی و امام حسن
عسکری علیهما السلام نیز آن سنگ را مهر کرده و ممکنست که بعد از فوت او
اولاد او آن سنگ ریزه را بخدمت آن امامان برده باشند و ایشان
مهر کرده باشند و اگر نه حبابه بنا بر خبر سابق در زمان آن امامان
در حیات نبود و مؤید این سخن حدیثی که شیخ کلینی ره در کافی
روایت کرده از داود بن قاسم جعفری که او گفت من نزد ابو محمد
حسن عسکری ع بودم که رخصت گرفت و داخل شد مردی بلند قامتی
ضخیم الجثه قوی با بنیه از اهل یمن دربان حضرت بامامت سلام کرد
آنحضرت سلام او را از روی شفقت رد نموده فرمودند که بنشین در
پهلوی من نشست من در دل خود گفتم کاش من دانستم که این
مرد کیست آنحضرت فرمودند که این مرد از اولاد آن زن اعرابیه است
که صاحب سنگ ریزه بود که پدران من در آن بخاتم خود مهر کرده اند
و نقش کرده والحال آمده و آن سنگ ریزه را آورده میخواهد که من

از انگشتم

از انگشتم پس باز فرمود که آن سنگ ریزه را بیاور آن مرد سنگ
ریزه را آورد که در یک طرف آن موضع صافی بود پس آنحضرت او را
گرفت و خاتم خود را برآورد و مهر نمود و راوی گوید که گویا الحال می بینم
نقش خاتم آنحضرت را که آن اینست که الحسن بن علی من بآن مرد گفتم که
حضرت ابی محمد را پیش از این دیده بود گفت نه بخدا قسم و مدتها بود
که آرزوی دیدن روی مبارکش داشتم و در همین ساعت جوانی که
هرگز من او را ندیده بودم نزد من آمد و گفت برخیز و داخل شو
بر حضرت ابی محمد پس آمدم و داخل شدم و آن مرد یمانی برخاست میگفت ور
حمة الله و برکاته علیکم اهل البیت ذریة بعضها من
بعض گواهی میدهم بخدا که بتحقیق که رعایت حق شما واجبست
چنانچه واجب بود رعایت حق امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام بعد از آن
رفت دیگر او را ندیدم راوی گوید که از آن مرد پرسیدم از اسم او گفت
اسم من مهجع بن صلت بن عقبة بن سمعان بن غانم است و غانم
زن اعرابیه یمانیه صاحب سنگ ریزه است که مهر کرد امیرالمؤمنین ع
و فرزندان آنحضرت یکی بعد از یکی تا امام حسن عسکری ع و از انجمله در اکمال
شیخ مذکور است و از همان کتاب روایت شده از ابو الحسن بن هارون
را و از پدر خود که گفت خبر داد مرا ابو جعفر محمد پسر ... از ... محمد

گه گفت ابدا ابو الحسن الرضا پس نوشتم بسوی آنحضرت و سؤال نمودم ازان حضرت
که اذن بدهد مرا که ببرم بجانب مصر و بودم که خرید میکردم از برای زنانش
بمصر پس نوشت آن حضرت بسوی من بنشین آنچه خواهد بد پس نشستم نزد سال که
وچون سال سیم شد نوشتم بخدمت آنحضرت و طلب اذن نمود برای حرکت
پس آنحضرت نوشت که بیرون رو مبارکست بر تو بقدرت الله تعالی پدر
امر تغیر یافت و من بیرون رفتم و در سید بن خرداد واقع شد فتنه
هیچ در بغداد در سال ماندم من از آن فتنه **و از الجمله** در کتاب مذکور
روایت شد از محمد بن ولید از ابی محمد کوفی که گفت داخل شدم بر حضرت
امام رضا پس شروع کرد در حدیث کردن مرا و گفت که میگریستا زنیکه
فرمود یا ابا محمد مبتلا میکند خداوند مؤمن را ببلائی که صبر کند
بان بلیه مگر آنکه خواهد بود برای مثل ثواب هزار شهید را
و گفت و بود این حرف در ز... پس منکر شمردم این
قول را از آنحضرت که حدیث کند مرا بدرد علتی در غیر موضع آن که گفت
پس سلام کردم براو وداع کردم و بیرون آمدم از پیش آنحضرت و ملحق
شدم باصحاب خود و اصحاب آمدن بدیدن من پس شکایت کردم از درد پای
که عارض شده بود در آن شب را پس گفتم که این چیزیست که تو شنیده
بسبب آن رفتن پس چون فردا شد ورم کرد پای من و صبح کرد با تحقیق

که شدید شده

٤١

که شدید شده بود ورم و آزار کرد مرا در آن شب پس بخاطر آوردم قول
آنحضرت پس چون بملاقات رسیدم چرک از پای من روان شده و آن
جراحت چنان عظیم گردید که بخوابیدم و لذت نشستم کنیز الخدا
روز پس داشتم حضرت که حدیث کرد مرا الجمله این معنی بود و از
گویند پس باقی ماند ده ماه کسری صاحب بستر پس بهتر شد و بعد از آن عود
کرد و آزار داد مرا **و از الجمله** در کتاب مذکور روایت نموده از ابی محمد
پسر هاشم که گفت حدیث کرد مرا احمد بن حنبل که گفت حدیث کرد ما را
ابو شمینه محمد پسر علی صیرفی از ابی حاتم حمید پسر سلیمان که گفت بودم نزد
حضرت امام رضا مجتمع و در آنحضرت را کنیزکی بود رابعه نام پس آنحضرت نیز بود
که روزی مرغی آمد ایستاد نزد من و آن مرغ زد منقار و فصیح
زبان بود پس تکلم کرد مرا بزبانی و گفت ببین که این کنیزک تو
میمیرد و پیش از تو مردان کنیزک و گفت آن مرغ در سال آینده
هر گاه داخل شود رسال شصت حادث میشود امور عظیمه پس سؤال آنست که
از خدا استعانت کفایت آن امور را و چشم و دل بسیار سخت
پس جمع میکند خدا این آن مدالیر را در سال شصت و
فرمود هرگاه این امور بوده باشد سزاوار است برای مردانیکه حفظ نماید و بین
دلفس خود را حضرت میفرماید پس گفتم بلی مرغ آیا میباشد برای من دلالتی
پس بر داشت چیزی از زمین و صورتی ساخته بر بالای ران من گذاشت

گفت این صورت ولادت است مترجم گوید که ممکن است که مراد جماعتی
مولای آمدند و در تردد شیعیان نزد امام خود باز بسیاری مردم
بالتغییر و تبدیل حکام جور باشند و چون آنحضرت را ولدی نبود و سن
شریفش بالا گرفته بود و مردم از امام بعد از او مکرر سؤال مینمودند
میفرمودند ولدی از برای من است و استبعاد می نمودند موافق
حدیثی که میگفت سن تا باین مرتبه رسید که ولدی ندارد
و میفرمایند ولد من آنحضرت فرمود در جواب که کدام شخص جرأت میکند
که بگوید ولد من ولدی ندارد آنست باشد لهذا نقل این کلام از آن
منع نمود جهت رفع استبعاد و زیادتی اطمینان در زمان مردم بحصول
ولد برای آنحضرت چون اخبار ثبوت کنیزک مشاهده و محسوس شده
شده بود و از آن جمله آنست در کتاب مذکور روایت کرده از ابو حامد سندی
پسر محمد که گفت نوشتم بخدمت ابو الحسن الرضا و سؤال کردم در زمان
حضرت دعا را پس دعا کرد برای من و فرمود تأخیر مکن نماز عصر را
و صبر بکن زکوة را گفت ابو حامد که نه نوشته بود برای آنحضرت بچیزی
از اینها و کسی از این خبر نداشت بگذار الله تعالی گفت ابو حامد بودم من که
نماز عصر را در آخر وقت میکردم و زکوة را مبادا دم بتاخیر و دیگر
در کمتر و بیشتر بعد از حصول وقت و آنحضرت مطلع بود بر باطنی از اینها
بغیر نداشت و اظهار نمود اینها را و از آن جمله در کتاب مذکور روایت
شده

٤٢

در کتاب مذکور روایت شده از ابی جعفر پسر ولید از علی بن حدید از مرازم که
گفت فرستاد امام موسی مرا امر کرد مرا بچیزی چند پس آمدم بمکانی که
مرا فرستاده بود ناگاه بحضرت امام رضا برخوردم آنحضرت فرمود
بجهت چه چیز و چه کار آمده گفت پس دشوار آمد بر من خبر ندادن بآنحضرت
را در وقتی که از نزد پدر رسید بسبب معرفت من بحال آنحضرت نزد پدر
رش گفتم پس بدرستیکه امر کرده مرا بچیز دادن و من متردد بودم در
خبر دادن در دل خود پس امام رضا گفت آمده تو ای مرازم بجهت
فلان و فلان مطلب همه کیر الکیک یک ذکر نمود و از آن جمله در بحار
ذکر کرده از داود رقی که عرض کردم بخدمت امام رضا در سالی که هرون
الرشید در آن سال مرد اینکه هرون داخل شده در سال صد و چهارم
و میترسم که طولانی شود عمر او آنحضرت فرمود که قسم بخدا اینکه
تأییدات خدا از دو ماه از پدران ما علیهم السلام قدیم سنت تمام نمیکند
بیست چهل سال را و چنان شد که آنحضرت فرموده بود و از آن جمله آنست
اسانید در کتاب بحار مذکور است روایت میکند هشیم پسر واقد گفت بودم
در خدمت امام رضا در خراسان و عباس حاجب دربان آنحضرت
بود پس خواند مرا گفت ناگاه دیدم نزد او مرد پیری یک چشم که سؤال
میکرد آنحضرت را پس آن شیخ بیرون رفت آنحضرت فرمود
بن که برگردان شیخ را بسوی من چون بیرون رفتم از دربان سؤال
کردم گفت بیرون نیامد کسی پس حضرت امام رضا فرمود که شناختی

آن شیخ اکرم نه گفت مرد لیست از جن سؤال کرد مرا از چندین مسئله
از انجمله سؤال کرد مرا از دو فرزندی که زاییده شوند از یک شکم و بهم
چسبیده و بمیرد یکی از آن دو تا چه کنند میکنند بان گفت بریده میشود
آن مرده از زنده. از انجمله ایضاً باستادیکه در آن کتاب مذکور است روایت
کرده است از محمد پسر صدقه که گفت داخل شدم بر امام رضا ع آنحضرت
فرمود ملاقات کردم رسول خدا ص و علی و فاطمه و حسن و حسین و علی
ابن الحسین و محمد و جعفر و پدرم صلی الله علیهم و الهم اجمعین را در این شب
و با ایشان حدیث میکردند خدای عز و جل را پس آنحضرت فرمود
که نزدیک طلبید مرا رسول خدا ص و نشانید مرا میان امیر المؤمنین
و میان خود تا جایی که فرمودند کلاهی را که مقابلش است خود شناکی
جماعتی که بشناسند حق مودت نزد او آنحضرت قسم یاد کردند کسی که
بشناسد ترا البته است از هر فرشته مقرب و از هر پیغمبر مرسل و قسم
یاد کردند که او مشارکت خواهد کرد پیغمبران را در درجات بهشت
پس راوی گفت که آنحضرت گفت بمن که یا محمد خوشا بحال
کسی که بشناسد حق محمد و علی را و وای از برای کسی که گم راه شود
از ایشان و این ابیات را بر زبان مبارک جاری ساخت شد که گوئی
نجهنم سعیرا. از انجمله شیخ در خصوص روایت کرده صاحب دلا
ئل از جعفر بن محمد بن یونس که نوشت مردی بخدمت امام رضا ع و سؤال
کرد آنحضرت را از چند مسئله و مجمل است که سؤال کند از جامه ظلم

لم یولد

که بپوشد از محرم بجز در زیر سلاح رسول خدا ص پس فراموش کرد آن
سؤال را و افسوس میخورد بر فراموشی پس آمد جواب آن سؤال و
در آن جواب بود که باکی نیست احرام بستن در جامه ملحم زیرا که سلاح
رسول خدا ص در میان ما بمنزله تابوت در بنی اسرائیل که میگرد
د با هر عالمی یعنی با هر امامی و از انجمله صاحب کشف الغمه روایت
کرده از حسن پسر علی وشا که پسر محرز گفت رسیده است بما که ابو عبد الله
هر گاه مجنب است که معاودت کند اهل خود را بجهت جماع وضو بساخت مثل
وضوی نماز پس نماز دوست میداشتم که سؤال کنم این معنی را از حضرت
امام رضا ع وشا گوید پس داخل شدم بخدمت آنحضرت ابتدا کرد مرا
از غیر آنکه سؤال کنم او را و گفت که بود ابو عبد الله هر گاه جماع میکرد
و مجنب است که معاودت نماید وضو میساخت مثل وضوی نماز پس چون
رفتم بسوی آنمرد و گفتم بتحقیق که آنحضرت جواب داد مرا از مسئله تو بدون
آنکه سؤال کنم او را و از انجمله در بحار روایت کرده از اسمعیل پسر
ابو الحسن که گفت بودم من با حضرت امام رضا ع در حالی که میمالید
دست خود را بر زمین که گویا ظاهر میشود چیزی را پس ظاهر شد چند
سبیکه طلا پس مالید دست مبارک خود را بر آن سبیکها پس غایب شد
گفتم در نفس خود که اگر بدهد بمن یکی از آن شمشها را خوب است پس دانستم آنکه
اظهار کنم فرمود نمیدهم نیامده است وقت آن و از انجمله شیخ در افصاح
باسنادش روایت کرده از یاسر خادم و ذکر حدیث وفات رضا ع را

اینکه آنحضرت گفت با مأمون نزد مرگ خودش که نیکو سلوک کن
با امیر المؤمنین بابی جعفر بدرستیکه عمر تو و عمر او همچنین است و متصل
کرد هر دو انگشت سبابه خود را و از جمله روایت شده در نصوص المعجزات
از محمد پسر قولویه از سعد بن عبدالله از محمد پسر عیسی از یونس که گفت
شنیدم از مردی از قبیله طیاره که سخن میگرد امام رضا ع را تا اینکه
گفت پس غضبناک شد حضرت امام رضا ع غضبی که مالک شد نفس خود را
و گفت بیرون برو از پیش لعنت کند خدا تو را و لعنت کند آنکه حدیث
کرده تو را هزار لعنت که تابع شود آن لعنت را هزار لعنت دیگر که برساند
تو را بقعر جهنم یونس گفت پس برخاست آنمرد هنوز نرسیده بود بدر خانه
نرفته بود مگر ده گام تا آنکه افتاد مغشیا علیه چنانکه مفارقت نمود
روح او بر داشته شد مرده او پس گفت امام رضا ع که آمد او را فرشته
و بدست او عمودی بود و زد بر فرق سر او زدنی که پر کرد از
او فرقه مجمع بول او تا آنکه مرد و تعجیل نمود خدا او را بسوی جهنم و این
حدیث طولانیست بهمین قدر اختصار شد و از جمله شیخ گفته
در نصوص که روایت کرده سید علی بن موسی ابن طاوس در کتاب
مهج الدعوات که ابوصلت هروی گفت روزی حضرت امام رضا ع
در خانه خود نشسته بود که ناگاه داخل شد بر او آدم هرون الرشید گفت
اجابت کن امیر المؤمنین را حضرت امام رضا ع برخواست و گفت ای ابا الصلت
بدرستیکه

بدرستیکه هرون نطلبیده مرا در اینوقت مگر بجهت امر عظیم بخدا قسم ممکن
نمیشود او را اینکه بکند بمن چیزی که ناخوش دارم از آن بسبب کلماتیکه
رسیده بمن از جدم رسول خدا ص اباصلت گوید پس بیرون آمدم
من با آنحضرت تا داخل شدیم بر هرون الرشید پس چون نظر کرد آنحضرت
بر هرون انشاد آن حرز را خواند تا آخر و چون ایستاد پیش روی
آن ملعون نگاه کرد او و گفت ای ابا الحسن بتحقیق که امر کردیم ما از
برای تو بصد هزار درهم و بنویس ما یحتاج اهل و عیال خود را پس
چون برگردید حضرت علی ابن موسی رضا ع هرون در عقب او نگریست
نگاه میکرد و میگفت خواستم من و خواست خدا و آنچه خدا خواسته
بود آنست و از جمله شیخ در نصوص روایت کرده از صاحب کتاب
مناقب فاطمه و فرزندانش علیهم السلام باسناد خود از عمارة بن
زید از حضرت امام رضا ع در حدیثی اینکه دیدم آنحضرت در حالتیکه
بر کتف راست آنحضرت شیری و بر کتف چپ او مار افعی بود که حمله
میکردند بهر کسی که بر گرد او بود و مأمون میگفت ملاحظات میکنید بر
بر محبت این مرد و گفت دیدم آنحضرت را که بیرون آمد و از دیوار
خرمای تازه در خورانید جمعیرا که با ایشان بودند و از جمله
شیخ در نصوص باسناد خود روایت کرده از ابی مسروق که گفت
داخل شدند بر حضرت امام رضا ع جماعتی از واقفیه و در میان ایشان

ایشان بود علی بن ابی حمزه عرض کرد که فدای تو شوم خبر ده مرا
از پدر خود امام موسی که چه حال دارد و چیست حال آنحضرت
مرادش این بود که زنده است یا مرده چون واقفیه را این
اعتقاد است که حضرت امام موسی زنده است حضرت امام رضا ع
فرمودند که آنحضرت بجوار رحمت ایزدی پیوسته است پس اکر کفت
کیرا وصی عهد و خلیفه کردانیده حضرت فرمودند مرا پس کفت
آنحضرت را که آیا نمی ترسی از این جماعت که مراد هارون و اتباع او
بوده باشند بر نفس خود پس آنحضرت فرمودند که اکر میترسیدم
از ایشان هر آینه می بودم یاری جوینده از ایشان پس آنمرد کفت
میکوئی سخنی که نکفته است کسی از پدران تو از علی بن ابیطالب تا باینجا حضرت
فرمودند که این سخن را کفته بهترین پدران من و افضل ایشان رسول خدا ورا
بولهب که اکر از جانب تو بمن ضرر بدنی رسد من دروغ کویم پس این اول
معجزه بود که آنحضرت نمودند با بولهب زیرا که از او ضرر بدنی بآنجناب نرسید
اول معجزه من همین است که اکر از جانب هارون ضرر بدنی بمن رسد من دروغ
کویم و چنان بود که آنحضرت فرموده الحدیث واز انجمله در اخبار بموت خود
و خبر دادن حضرت امام محمد تقی ع بر السرور در فصول المهمه و کشف الغمه
از هرثمه بن اعین که از خدمه مامون بود بظاهر و از موالیان و محبان اهل بیت
بود بباطن و او را آنجناب خدمت امام رضا ع مقرر نموده بود نقل است که
کفت

۴۵

کفت روزی از روزها امام رضا ع مرا طلبیده فرمود که ای هرثمه ترا بر چیزی
مطلع میسازم و سری بتو می سپارم باید که تا من در قید حیاتم باشم از آن
بکسی اظهار نکنی و اکر در حال حیاة من از آن بکسی کفتی فردا نزد خدا تعالی
دشمن تو خواهم بود هرثمه کوید که عهد کردم آنسر را مخفی دارم تا آنکه بکیم
پس فرمود بدان ای هرثمه رحلت نمودن من نزدیک شده بعد از چند روز
انکور دانار زهر آلوده بمن خواهد خورانید و از دنیا خواهم رفت و مامون
قصد آن خواهد کرد که قبر مرا در پس سر رشید پدرش قرار دهد حق تعالی قدرتش
نخواهد داد و آن زمین سخت خواهد شد بحیثیتی که هر چند جهد نمایند کشوده نشود
و موضع دفن من در طرف قبله در پیش روی پدر اوست باید که چون
از تجهیز من فارغ شوند آنچه بتو کفتم مامون را بآن اعلام نمائی با ایشان
یعنی مامون را با متابعانش بکوی که در نماز کردن من تانی نمایند که بشتر
سواری رو بسته که برادر سفر باشد خواهد رسید و از شتر زیر آمده برمن
نماز خواهد کرد چون او از نماز فارغ شود مرا بآنجا برند که نشان داده ام
اندکی زمین را بکنید قبری مهیا و ساخته نمودار خواهد شد و در میان
قبر آبی نیز خواهد بود چون قبر مکشوف خواهد شد آب بزمین فرو خواهد
رفت انمحل دفن من است زنهار که تا من در حیاتم اظهار این خبر نکنی هرثمه
کوید که والله که بعد از اندک مدتی نزد مامون رفت انکور دانار خورد
و دنیا را وداع کرد و من نزد مامون رفتم دیدم که میکرید کفتم امام رضا
با من عهدی کرده بود که آنچه کفته بود بعد از فوتش با تو بکویم کفت بکو منم

آنچه شنیده بودم گفتم تعجبها کرد و امر بحبس من نمود و در وقت نماز همان شخص رو بسینه
آمد و با کسی حرف نزد و در پیش صف ایستاده نماز کرد و مأمون متوجه او شد
او را ندید از هر طرف بطلب او در آمدند نه او را دیدند و نه شتر او را
پس مأمون چنانکه مذکور شد امر نمود که قبر آنحضرت را در پس سر پدر او
یعنی رشید علیه ما علیه بکنند هیچ کلنگی در آن زمین کارگر نشد و از آن
دیگر اراده نمود که پیش رو در موضعی که بالفعل ضریح مبارکست شروع کردند قبر
مهیا ظاهر شد و آب سبزی در او ظاهر شد و اثر از زمین بخود در کشید
و آنحضرت در آنجا مدفون شد و تا شفعها از مأمون ظاهر گشت و بعد از آن
هر گاه هرثمه را میدید میگفت ای هرثمه هر چه بتو گفته بود نقل کن هرثمه
گوید آنرا نقل میکردم و مأمون از رشید اظهار ندامت میکرد
و میگریست مؤلف گوید که چون این روایت با روایت ابو الصلت
در بعضی چیزها اختلافی و زیادتی داشت لهذا هر دو را نقل نمودم
و از آن جمله در اخبار نقل داده‌اند بعض معجزات دیگر و چون با روایت
ابا صلت در روایت سابق در بعضی چیزها و معجزات اختلاف و زیادتی
داشت لهذا این روایت را نیز نقل نمودیم در بحار و ابن بابویه
در کتاب عیون اخبار الرضا ع نقل کرده اند که آنحضرت هرثمة
بن اعین را طلبید و فرمود اجل من نزدیک شده و فرزند این
طاغی مرا خواهد کشت بزهر در انگور و انار و چون مرا بیند بعد از آن
خواهد خواست که متولی غسل من شود باید که متعرض آن امر نشود

که عذاب برای

که عذاب برا و نازل میشود چون او را منع کنی در بلندی خواهد نشست که نگاه
کند باید تو هم مرتکب این امر نشوی و صبر نمائی که خیمه سفیدی در یک طرف
خانه زده خواهد شد چون خیمه را دیدی مرا با جامه من در پشت خیمه
برسان و در پشت خیمه بنشین و مبادا دامن خیمه را نگاه کنی یا کسی را
بگذاری که نگاه کند که موجب هلاکت تست در این اثنا مأمون خواهد گفت
که ترا گمان این بود که امام را بغیر از امام نمی شوید الحال او در کجا
و پسرش در مدینه در جواب بگو که اگر کسی تعدی کند در غسل امام امامت
او باطل نمیشود و نه بامامت امامی که بعد از اوست خللی بهم میرسد و ما نمیگوییم
که البته واجب است که امام را امام غسل دهد اگر او را در مدینه میگذاشتند
البته ظاهر امام او را غسل میداد و مع هذا ظن من اینست
که بالفعل نیز امام او را غسل میدهد خفیه بعد از آنکه دیدی خیمه برپا شد
مرا از اطراف قبر من بر او خواهد خواست که قبر پدرش قبله قبر من باشد و آن
نخواهد شد اگر چه کلنگهای دنیا را کار فرمایند بقدر پشت ناخنی خاک
جدا نخواهد شد در آن وقت بگوی مرا امر نموده که یک کلنگ بر زمین
زنم تا قبر او ظاهر شود چون قبر را دیدی در آن قبر و تا آبی که قبر
را پر خواهد کرد ظاهر شود چنانکه برابر زمین قبر را آب بگیرد و ماهیان
که در آن پیدا خواهند شد غایب شوند آنگاه مرا بکنار قبر گذارید
که مرا در درون خواهند برد و مگذار که کسی خاک در قبر من ریزد که قبر

خوردنش با زبانش بر او حرام شد و آنچه تو گفتم حفظ کنی و خلاف آن مکن هرثمه
گوید گفتم بخدا پناه می برم از آنکه بخلاف امر تو عمل نمایم و چون صبح شد
مأمون مرا طلبید گفت مولای خود را از من سلام برسان و بگو
تو نزد ما می آئی یا ما نزد تو آئیم چون آنحضرت مرا دید متوجه مجلس مأمون
شده چون مأمون او را دیده در بر گرفته و پیشانیش را بوسید
و آنحضرت را بر جانب راست خود بر تخت نشانیده ساعتی با او
صحبت میداشت پس بغلامی گفت که از برای ما انگور و انار بیاور
من چون این کلمات را شنیدم صبر نمانده آهسته آهسته پس رفتم
و خود را از دیوار انداختم چون کسی دیوانه باشد و ما چون در نه
که در تابه باشد قرار نداشتم تا آنکه شنیدم امام علیه السلام بخانه
خود عود نمود و بعد از لحظه دیدم که حاجبان و غلامان از هر طرف
میدویدند از پی طبیب و حکیم که ابو الحسن را بیماری و علتی عارض شده
مردم در تنگ بودند من یقین میدانستم که حال چیست و چون
صبح رسید بانگ ناله و فریاد و فغان از خانه آنحضرت برخواست
و چون آمدم دیدم که مأمون با گریبان چاک در تعزیه نشسته بمن
گفت جای مرا معطر کن و سلطانیرا پاکیزه ساز که من مولای ترا
غسل دهم گفتم مولای مرا خبر داده در آنچه آنحضرت گفته بود گفتم
پس مأمون گفت تو نبید اما من منتظر بودم تا دیدم که خیمه معهود
زده شده و چنانکه مأمور بدان شده بودم در پس خیمه قرار گرفتم
داد از تکبیر

داد از تکبیر و تهلیل می شنیدم و صدای ظروف در ریختن آب بگوشم
میرسید و بویهای در طال خوشی که هرگز بمشام کسی مثل آن نخورده
بود بمشام میخورد و مأمون در بلندی نشسته بود مرا آواز
داد همان اعتراض کرد و همان جواب شنید و چون خیمه ناپیدا
شد مولای خود را در کفن بر سریری خوابانیده دیدم
مأمون و خواص آمده نماز کردند و چون بطرف قبر آمدیم و
ظاهر شد که بکندن آن زمین قادر نیستند من گفتم بمن فرموده
که یک کلنگ بر زمین زنم تا قبر ظاهر شود مأمون گفت اگر چه عجب
امریست و دور غریبست پس کلنگی بر آن زمین زدم و قبر مهیا ظاهر شد
مأمون بمن گفت تو در قبر شو و مولای خود را در قبر بخوابان
گفتم امر نموده تا صبر کنم که آبی ظاهر خواهد شد ظاهر شود و دیدند
و مردمان منتظر بودند که آب پیدا شده و جوش زده تا بلب قبر
رسید و ماهی بطول قبر پیدا شد ساعتی حرکت کرد و چون آب
بزمین فرو نشست ماهی ناپدید شد و چون نعش مبارک را بکنار
قبر رسانیدم بی آنکه دست کسی بآنحضرت رسد بروایت دیگر
آنکه چون آنحضرت را در کنار قبر گذاشتند ناگاه دیدم که پرده
سفیدی بر روی قبر پیدا شد و ما قبر را نمیدیدیم و آنحضرت را
بقبر بردند بی آنکه من دست برسانم خود بدرون قبر رفت
مأمون لحد را امر نمود و گفت هالوا التراب باید بکنیم یعنی که خا

ریزید بدستهای خود تا پر شد من گفتم صاحب مرا گفته که کسی که
نزد تو گفت وای بر تو پس قبر او پر خواهد کرد گفتم خبر داده که
قبر خود بجز بر خواهد شد چنانکه باید و شاید پس مردم خاکها را
که بر داشته بودند از دست ریختند بعد از آن چنانکه گفته بود
شد در دهان پاره گریان و فغان کردند و برگشتند بعد از آن
مأمون مرا بخلوت طلبیده گفت هر چه از مولای خود شنیده
بگو آنچه گفته بود عرض کردم گفت بخدا و رسول تو را قسم میدهم
که بغیر از آنچه بمن گفته هر چه از و شنیده بگو گفتم هر خبری که داده
بود دادم ابرام نمود که دیگر چیزی پنهان گفت بلی خبر آنکه دوا ما
را همداده بود پس دیدم سرخ و زرد و سیاه شد و غش کرد
و در آن حال میگفت ویل للمأمون من الله ویل للما
مون من رسوله ویل للمأمون من علی بن ابی
طالب ویل للمأمون من فاطمه ویل للمأمون من
الحسن والحسین و یک یک ائمه را نام می برد تا نام رضا هم در
آورد گفت هذا والله هو الخسران المبین مکرر این را
میگفت و بر سر خود میزد و من از بر خود بر نشستم و بگذشتم
بعد از زمانی باز مرا طلبید چون آمدم دیدم چون مستان
نشسته است درین مرتبه که مرا دید گفت ای هرثمه والله که تو نزد
من عزیزتر از تو نیستی بلکه آنهائیکه در جمیع آسمان و زمین اند نزد من

عزیز

۴۸

عزیز نیستند بخدا که اگر بشنوم که این کلام را جای نقل کرده ای
هلاک تو در آن خواهد بود گفتم اگر چیزی از تو خبر ظاهر شود خون
من بر تو حلال است گفت بخدا که راز تو باید را مخفی نشوی تا قسم بر کتمان
آن بخوری و عهد و پیمان بکنی مرا قسم داد و از من عهد و پیمان گرفت
و چون پشت گردانیدم شنیدم که میگوید یستخفون من الناس
و لا یستخفون من الله تا آخر آیه یعنی از خلق میترسند
و از خالقان نمیترسند و خدا در همه حال با ایشان است و هر چه
میگویند و میکنند می شنوند و می بینند و علمش بهمه محیط است
وار انجمله از نجار نقل شده از ابی هاشم جعفری گفت بودم در
مجلس آنحضرت آب طلبید و جرعه آشامیده بمن داد و فرمود
ای ابا هاشم بخور که آب سرد خوب است و من خوردم و بعد از آن
تشنه شدم مرتبه دیگر پس آنحضرت بادم خود نگاه کرد و فرمود
بیاور شربتی از آب و آرد و گندم را از کن تان آب و قند داخل
آن بکن و فرمود بخور ای ابا هاشم که این تشنگی را زایل میکند
از یکی را روایت شده [illegible] گفت گفتم گوید
رضا هم که دیدم در خواب که یا روی قفسی بر زمین گذاشته زنده
و در آن قفس چهل جوجه هست حضرت فرمود اگر راست میگوئی
خروج میکند از ما مردی و چهل روز زنده خواهد بود راوی گفت
پس خروج نمود محمد پسر ابراهیم طبا طبا و چهل روز زنده بود

از یکی روایت شده که گفت علی ابن الحسین بن یحیی
برادری داشتم که بر مذهب واقفیه بود و نام او عبد الله بود و طعن
میزد بر ما پس نوشتم بحضرت رضا ع شکوه از او کردم و التماس نمودم
برای رجوع او بمذهب حق پس حضرت نوشت بمن که بزودی رجوع
خواهد نمود از مذهب خود و نخواهد مرد مگر بر دین حق و بزودی
پسری متولد میشود برای او از کنیزک علی بن الحسین راوی گفت
یکسال تمام نشد که بمذهب حق برگردید و آنگه در امر زن تدبیر
اهل بیت مثبت و زائید کنیزک خاصه او پسری برای او
و از آنجمله بسند معتبر روایت کرده از هرون پسر موسی در حدیثی که گفت
بودم با حضرت رضا ع در بیابانی پس سرکشی کرد اسب آنحضرت
پس دست برداشت از عنان اسب پس سر اسب راست کرد آگاه علیه
و آب خود را در بول کرده برگشت پس آنحضرت بمن نگاه کرد
و فرمود که عطا نشده بداود و دیگر پیغمبری از فهمیدن زبان دیگر تسخیر
حیوانات مگر آنکه عطا شده بمحمد و آل او و بیشتر از آن و از آنجمله
بسند معتبر روایت کرده از لفرین صبا که گفت حدیث کرد مرا
اسحق بن محمد بیک واسطه از احمد بن محمد بن مطهر روزی که با او
روزی گفت با ابراهیم پسر شعیب نشسته بودم در مسجد رسول صلی الله علیه
در پهلوی من مردی بود از اهل مدینه پس گفت گو نمودم با او
زمان بسیاری و از من پرسید که از مردم کی ام گفتم از مردم کوفه
پرسیدم

پرسیدم که از کیستی گفت غلام حضرت امام رضا ع گفتم من حاجتی دارم
بآنحضرت گفت چه حاجت داری گفتم رقعه مرا باو برسان گفت بلی
هر وقت خواهی میرسانم رقعه را گفت پس من بدرون آمدم و کاغذ
گرفتم و نوشتم در آن کاغذ بسم الله الرحمن الرحیم بدرستیکه پدران
تو خبر میدادند ما را بچیزهای که در آن دلیلها و علامتها بر امامت
ایشان بود و من میخواهم خبر بدهی مرا بنام من و بنام پدران
و نام فرزندان من رقعه را مهر کردم و باو دادم پس فردا
آن غلام آورد بجای آن نوشته سربمهر پس مهر از آن برداشتم
و خواندم دیدم در آخر آن نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم
ای ابراهیم از جمله پدران تو بود شعیب و صالح از جمله پسران
تست محمد و علی و فلانه دختر لیکن زیاده کرده بود نامی
چند که من دانستم آنها را از نامهای آبای خود پس بعضی اهل
مجلس ما گفتند چنانکه آن اسمها را درست بیان نموده
البته نیز این اسمها را درست گفته تفتیش کن تا معلوم
شود و از آنجمله بسند معتبر از حمدویه بیک واسطه از علی بن الحسین
بن عبد الله نقل نموده که گفت سؤال نمودم از حضرت امام
رضا ع از آنکه اجل من نزدیک شده دعا کنید ازینکه ملاقات کنی
پروردگار خود را و بیامرزد گناه ترا آنحضرت فرمود برای تو
علی بن الحسین راوی حدیث گفت دعا نمود آنحضرت

برادران خود را در مکه دیدم در خیمه و در برگردیدن از مکه مهمان بلک
و این حکایت در رسال دویست و بیست و نه از هجرت بود و صاحب بحار
روایت نموده در حدیث طولانی از علی بن مهزیار آنکه حضرت
امر کرد او را که بزند برای او مقدار سی عصا را راوی گفت
پس ساختیم و بردیم بمقدار سی عصا را الحجه او در رسید بما تشنگی سخت
پس هنوز تشنه بودیم که بیرون آمدن بسوی ما بعض خدمتکاران
و با ایشان صبوحها بود از آب بسیار سرد و خوردیم از آن آب حضرت
بر کرسی نشسته بود پس ایشان سنگریزه‌ها پس فرمود دهمبر و بلغت
فارسی گفت بعد از آن فرمود بلغت فارسی در به بند و بلغت
فارسی تکلم میفرمود و از آنجمله در بحار روایت شده که سؤال
کرده شده حضرت رضا را از طعم مزه نان و آب پس فرمود
مزه آب مزه حیوة و مزه نان مزه قوت و زندگانی بآن میبود
یاسر خادم گفت که بحضرت رضا گفتم در خواب دیدم گویا قفسی در آن
هفده گنجشک بود ناگاه قفس افتاد و شکسته‌ها شکست حضرت فرمود
اگر راست باشد خواب تو خروج میکند مردی از اهل بیت من
و هفده روز پادشاهی میکند بعد از آن میمیرد پس خروج کرد
محمد بن ابراهیم در کوفه با ابا السرایا هفده روز ماند بعد از آن
مرد روزی را محمد بن علی از ابا هاشم روایت کرده
که گفت ای ابا هاشم من چاشت میخوردم با حضرت پس آواز کرد بغلامش

غلامان من جز

غلامان من چیز بگویید بزبان فارسی پس من گفتم بغلام که بنویس
و بنوشت و آنحضرت زبان فارسی را بیان می نمود بجهت اعلام
و از آنجمله از بحار معاویة بن حکیم از وشا روایت کرده که گفت
حضرت امام رضا بمن گفت بدون سؤال که پدر من شب گذشته
نزد من بود ردای گفت پدر تو حضرت فرمود پدرم گفت
در جواب آنکه حضرت جعفر می آید بسوی پدرم و میگفت ای پسر که
من چنین کن و چنین کن ردای گفت پس داخل شدم بر آنحضرت
بعد زیارت و فرمود که خواب و بیداری ما یکیست و از آنجمله در بحار
از محمد بن منصور سرخسی باسناد از محمد بن کعب قرظی معجزه خواب دیده‌اند
حضرت رسول و هیجده دانه خرما باو دادن تا آخر که در طی معجزات
ذکر شد ولیکن در بحار نگفته که ذکر کرده اهلیت معجز را عمر ملا موصلی در
کتاب وسیله باین عنوان گفت دیدم در خواب و حکایت هیجده
دانه خرما را نقل نموده اما در روایت اول خرمای صیحانی بود و در
روایت این علوان رطب بودنه مذکور است و در آخر حدیث نقل
کرده که آنحضرت بعد از چند روز فرستاد و نزد من رداء
طلبیده بطول و عرض معین من گفتم چنین ردائی ندارم پس رسول
آنحضرت میفرماید که ردائی چنین در فلان سبطست و برای تو بجهة
فرستاده ردای گفت که بنظر رسانیدم و سبط را ملاحظه نمودم و ردا را

یافتم دران بسط چنانکه حضرت فرموده بود و از آن جمله قطب راوندی
از حسن بن عباد که کاتب حضرت امام رضا ع بوده روایت کرده است
که گفت چون مامون لعین اراده سفر بغداد کرد بخدمت امام رضا ع
حاضر بودم چون نشستم فرمود که ای پسر عباس داخل عراق نخواهم
شد و عراق را نخواهم دید چون این سخن را شنیدم گریستم و گفتم
یابن رسول الله مرا از اهل و فرزندان خود نا امید کردی حضرت
فرمود که تو داخل خواهی شد و من داخل نخواهم شد پس حضرت امام
رضا ع بجانب طوس رسید بیماری آنحضرت را عارض شد وصیت
فرمود که قبر او را در جانب قبله در نزدیک دیوار بکنند و میان
قبر او و قبر هارون سه ذرع را بگذارند و پیشتر برای هارون
میخواسته اند که دران موضع قبر بکنند بیل و کلنگ بسیار
شکسته شده بود و نتوانسته بودند که حفر نمایند حضرت فرمود که با
سانی کنده خواهد شد و صورت ماهی از مس در آنجا پیدا خواهد شد
و بران نوشته بخط عبری و لغت عربی خواهد بود پس لحد را حفر
نمایند و بسیار عمیق کنند و آن صورت ماهی را نزدیک پای من
دفن کنند چون شروع کردند بکندن قبر مقدس هر کلنگی که میزدند
مانند ریگ نرم میریخت بزمین تا آنکه صورت ماهی از مس
پیدا شد و بران نوشته بود که روضه سلطان علی بن موسی الرضا است
ذکر دال

ذکر دال فرا روزن جبار است و از آنجمله آخوند مرحوم در بحار نقل کرده
از محمد بن مسعود از محمد بن نصیر از احمد بن محمد بن عیسی که گفت
که نوشت بخدمت حضرت امام رضا ع علی بن الحسین بن عبد الله
و التماس دعا کردند برای زیادتی عمر خود تا آنکه بماند یا در رجعه
میخواهد پس نوشت آنحضرت در جواب او که میکردی تو در جهاتک
رحمه الله تعالی و این بشارت از برای تو پس فوت شد آنمرد در فریمه
و از آن جمله در غیبت اخبار مذکور است که نقل کرد عبید ابو احمد
بن محمد بن عبدوس نیشابوری بخط در سال سیصد و نود و دوم
از هجرت گفت حدیث کرد مارا علی بن قتیبه از فضل بن شاذان
از صفوان بن یحیی از محمد بن ابی یعقوب بلخی از موسی بن مهران
گفت شنیدم جعفر پسر یحیی را که میفرمود شنیدم از علی بن جعفر
که میفرمود بهارون در وقتیکه متوجه شده بودم از رقه بمکه آیا
خاطر داری قسم خوردن خود را در باب آل ابی طالب پس آن سنگین
قسم یاد کردی باینکه هر کس دعا کند امامت را بعد از امام
موسی بزند تو گردن او را و از کجا است این صبر کردن تو از پسر
او علی است ادعای امامت میکند و گفته میشود در او آنچه گفته
میشود در باب پدرش پس نگاه کرد بهارون بسوی او از روی خشم
و گفت چه می بینی و اراده داری آنکه بکشم همه ایشان را گفت
موسی پس چون شنیدم از او برگردیدم پس خبر دادم آنحضرت

به حضرت گفت که قسم بخدای تعالی که قادر نیستند اثبات تا زمین بجوی

و از آنجمله روایت کرده است شیخ برسی در کتاب مشارق الانوار
و آخوند مرحوم در بحار الانوار آنکه مردی از واقفیه جمع کرده بود مسائل
مشکله در طوماری و در خاطر خود گذرانیده که اگر بداند حضرت
امام رضا علیه السلام جواب معنی آنها را پس اوست ولی امر پس آمد بدر خانه آنحضرت
و ایستاد تا آنکه مجلس آنحضرت از مردم سبک شد پس بیرون آمد غلامی و
بدست او رقعه بود که در آن جواب مسائل او بود بخط امام پس گفت
مرد را خادم که کجاست طومار پس بیرون آورد طومار را پس گفت
مرد را که بیقرار باید بشود ولی خدا که اینست جواب آنچه در طومار است
پس قرار گرفت او را در رفت و ایضا در بحار الانوار نقل کرده
از عبدالله بن ابی محمد البغدادی که گفت شبی حضرت امام رضا علیه السلام آمد
مهمانی و بود آنحضرت نشسته و گفتگو میکرد با امام تا آنکه چراغ خاموش
شد پس آن مهمان دراز کرد دست خود را تا روشن کند چراغ را پس پیش
دستی کرد آنحضرت و دست خود را دراز کرد و آن چراغ روشن شد
و فرمود خدمت کردن ما برای مهمان لازمست و از آنجمله آخوند
مرحوم در بحار الانوار باسناد نقل کرده از مردی که از اولاد علی بن
یقطین بود که او گفت اختلاف میکردند مردم در باب امامت
حضرت او جمع کردند مسائل مشکله خود بقدر پانزده مسئله و در روایت
دیگر هیجده هزار مسئله و سؤال کردن از آنحضرت جواب آنها را آنحضرت

همه آنها

همه آنها را فرمودند بنوعیکه همگی قائل شدند و اکثر جوابها و مثالهای آنحضرت
از قرآن بود و عبدالسلام ابن صالح هروی در طی حدیثی گفته که ندیدم
عالمتر از علی ابن موسی الرضا علیه السلام و ندیدم حاضر جوابتر از آنحضرت
جواب مسائل سوای او کسی را جمع کرده مامون جمیع علمای ادیان
و فقهای شریعت و متکلمین و اهل مقالات را مثل جاثلیق و راس
الجالوت و رئیس الصابئین الهربذ الاکبر و اصحاب زردشت و نسطاس
رومی و اهل برگرد انگاه و مباحثه را از برای مباحثه نمودن با آنحضرت
و آنحضرت جواب داد همه ایشان را و بر همه آنها غالب آمد و هیچ اقرار
بفضل آنحضرت و عجز خود نمودند اکثر مسلمان شدند الحدیث و عجز نمودن
این حدیث غالب آمدن آنحضرت بر همه آنها و عجز نمودن آنها و از آن
جمله آخوند مرحوم در بحار الانوار نقل کرده از حسین بن بشار که گفت
داود بن کثیر بخدمت جعفر بن حضرت امام رضا علیه السلام عریضه نوشته بود و در وقتی
که محبوس بود استدعا و دعا نموده بود از حضرت از برای خلاصی خود
از حبس پس آنحضرت نوشته بود در جواب عریضه او آنکه بسم الله الرحمن
الرحیم عافیت دهد خدای تعالی ما را و تو را به بهترین عافیتی در دنیا و آخرت
برحمت خود و نیست ما را هیچ نعمتی مگر از جانب خدا و او را نیکی نیست
رسید بمن نوشته ای ابا سلیمان و هر آینه بعمر خود که هر آینه استاد
ما کردیم بقضای حاجت تو و کوتاهی نکردیم پس اعتماد کن بخدا و بنده
عظیمی که اعتماد با اوست و حول و قوتی نیست مگر بخدای تعالی و برکت دعای الحدیث

از سبب نجات یافت و از آن جمله آخوند مرحوم در بحار الانوار نقل کرده
از محمد بن عیسی که گفت آمدم من و یونس بن عبد الرحمن بدر خانه حضرت
امام رضا ع و جمعی از اصحاب حاضر بودند و اذن دخول بر آنحضرت میطلبیدند
پیش از ما و ما هم اذن طلبیدن گرفتیم بعد از آنها پس اذن دخول
دادن آنها را داخل شدند ایشان و ایستادیم ما پس اندک زمانی
نشد که ایشان بیرون آمدند و رخصت دادن ما را برسیدن بخدمت
آنحضرت پس ما داخل شدیم و سلام کردیم و جواب سلام ما را دادند و امر
بنشستن فرمودند پس یونس سؤال کرد از آنحضرت از مسئله
چند و آنحضرت جواب همه آنها را فرمودند پس گفت آنحضرت را
که ای سید من عم تو خروج بجانب بصره کرده و طلبیده مرا و من الحال
هستم در نفس خودم که چه مصلحت می بینی برای من ببصره بروم یا
بکوفه مراجعت نمایم آنحضرت فرمود که بکوفه برو که سلامت و نصرت
برای تو می شود پس بیرون آمدیم از خدمت آنحضرت و نفهمیدیم
معنی آنچه را که فرموده بودند آنحضرت وقتیکه رسیدیم بقادسیه آمدند
جمع کثیری از دزدان و گرفته بود ابو السرایا سرکرده لشکر زید و داخل شده
بود در شهر کوفه و طلب میکرد ما را و ما داخل هوا گردیده بودیم و جمع از
طالبین بقادسیه باستقبال ما آمده بودند و دانستیم معنی کلام آنحضرت را
در رفتم بکوفه و بدی بما نرسید و از آن جمله در کتاب انیس الزائرین
روایت شده از علی بن اسباط که گفت من در روز عرفه بخدمت حضرت

امام رضا ع

٥٤

امام رضا ع رفتم به بقیع چون زیارت کردیم و در اثنای راه بآنحضرت
عرض کردم که یا حضرت پریشان شده ام و فقر و احتیاج من بسیار شده
آنحضرت چون این را شنیدند سر تازیانه که در دست مبارک آن حضرت داشتند
بر سنگی زدند بفرمان خدا شوشه از طلا از زمین در آمد برداشته
بمن داد و چون موازنه کردم صد دینار بود و فرمودند که این را
بگیر و خرج کن و من آنرا صرف خود کردم و از اضطراب بیرون آمدم
لا اقره و از آن جمله قطب راوندی از ابراهیم بن موسی روایت
نموده است که در مرو در مسجدیکه بحضرت امام رضا ع منسوبست در روزی
بخدمت آنحضرت رفتم و از شدت پریشانی و عدم استطاعت شکوه بآنحضرت
نمودم آنسرور مرا نوید داد و از مسجد بیرون آمد و جمع کثیر از موالیان
باستقبال آنسرور شتافتند و بجناب تربت نماز عصر بود و متوجه بقریه
که در آن حدود بود شدند و من از عقب آنسرور روانه شدم تا بپای
درختی النقصر بود رسیدیم چون اینوقت بجز من احدی در خدمت
آنسرور نبود فرمود که نزدیک بیا و اذان بگو تا نماز بجا آوریم عرض
نمودم یا ابن رسول الله جمعی از عقب ما می آیند اگر صبر کنیم که ایشان
بما ملحق شوند اولی خواهد بود آنسرور فرمود که نماز را در اول
وقت در باب دیدن عذر بتعویق میندازم من اذان گفتم
و با آن مقتدای عالمیان نماز گذاردم بعد از فراغ از نماز گفتم
یا ابن رسول الله مرا نوید دادی که رفع پریشانی نمائی امید دارم که در این

که در بین روز مشغول مرا مبتذل دارید آنسرور در همان موضع که نشسته
بود زمین را اندکی کندند و دست مبارک که بآن مکان برد و مشتی سنگ ریزه
برداشت و بمن داد بقدرت کامله الهی و اعجاز آنسرور در جواهر گردید
و ببرکت آنسرور در سر آمد اغنیا شدم و مال ملک من بهشتاد هزار
دینار رسید و ایضاً از شیخ کلینی و شیخ مفید و غیرهم روایت
شده بطریق معتبر از غفاری که او گفت مردی از آل ابی رافع
آزاد کرده رسول خدا که اسم هیش بود از من حقی طلب داشت
پس طلب نمود و ایستاد کرد و الحاح در طلب خود نمود و بنا بر روایتی
که در تحفه الرضا نقل شده در مسجد ایستاده و فریاد میکرد که
غفاری مال مرا خورده است و پس شنیدند همه مردمان و در من
جمع شدند یاری او می نمودند پس چون چنین دیدم نماز صبح را در مسجد
حضرت رسول الله صلعم گذاردم و متوجه خانه مبارک حضرت امام الرضا
شدم در دربان آستان ملایک پاسبان نمودم و آنحضرت در آن وقت
در عریض تشریف داشتند چون نزدیک خانه آنسرور رسیدم
دیدم که آنحضرت از خانه مبارک بیرون تشریف آورده بر الاغی
سوار شده و پیراهنی پوشیده و ردائی بر دوش مبارک خود
افکنده بود چون نظر بر آن حضرت افتاد و حیا مانع شد و ایستا
دم پس چون آنحضرت بمن رسید ایستاد و نظر مرحمتی بمن نمود
پس من بر آنحضرت سلام نمودم و بگریه در آمدم و آن زمان ماه
مبارک

ماه مبارک رمضان بود پس عرض کردم که حق تعالی مرا فدای تو گرداند بدار ستیکه
بنده و آزاد کرده شما طلب حقی از من طلب دارد بخدا قسم او مرا بنام
و مشهور نموده بخوردن مال کسان من را در این وقت آزاد آن قدر
تا مهلت و در خاطرم آن بود که آنسرور را امر فرمایند که چند روز دیگر
دست از من بر داشته مرا مهلت دهد بخدا قسم که من بخدمت
آنحضرت عرض نمودم که طلب او چه قدر و چند دینار است و با هیچ چیز
در خدمت آنحضرت نبردم پس آنحضرت بمن فرمودند در اینجا باش
تا من برگردم و رجوع نمایم پس من در درخانه منوره آنحضرت
نشستم تا آنکه وقت نماز شام شد چون نماز شام را گذاردم در حالی
آنکه روزه دار بودم پس دلتنگ شدم و خواستم که برخیزم و حالی
آنکه بمنزل خود برگردم که ناگاه آنسرور عالمیان در رسیدند
دیدم آنحضرت را که می آیند و دور او را مردمان گرفته اند و سائلان
بر سر راه نشسته اند و آنسرور بر ایشان تصدقات میفرمایند
تا آنکه آمدند و داخل خانه منوره خود شدند و در همان لحظه بیرون
آمدند مرا طلب فرمود پس من برخواستم و بسوی آنسرور رفتم و باهم
سرور داخل خانه مبارک او شدم پس آنحضرت نشستند و من
نیز نشستم و با آن حضرت احوال ابن مسیب حاکم مدینه را میگفتم
و بسیار بود از آنچه گفتم با آنحضرت احوال ابن مسیب پس چون
فارغ شد و سخن تمام شد آنحضرت فرمودند که گمان ندارم تا کی

تا بحال افطار کرده باشی عرض کردم که خیر افطار ننموده ام پس آنحضرت طعامی از برای
من طلب فرمودند و در پیش من گذاشته شد و فرمودند با غلام که با من
طعام بخور من با غلام در خوردن طعام اشتغال نمودیم چون از خوردن طعام
فارغ شدیم آنحضرت فرمودند که آن پشتی را بلند نما و آنچه در زیر
آنست بردار پس من آن پشتی را برداشتم دیدم که قدری
اشرفی در آنجا است پس آن اشرفیها را برداشتم و در آستین جامه خود
گذاشتم پس آنحضرت بچهار غلام خود امر فرمودند که مرا همراهی نمایند
و از من جدا نشوند تا اینکه مرا بخانه ام برسانند پس من عرض کردم
که فدای تو شوم بدرستیکه شب گردان ابن مسیب حاکم مدینه میگردند
و من اکراه دارم از اینکه مرا ایشان ملاحظه نمایند با غلامان شما پس
آنحضرت فرمودند که راست است و درست گفتی حق تعالی برساند ترا
برشاد و سداد پس امر فرمودند بغلامان خود که همراه من باشند
و هر وقت که من ایشانرا برگردانم برگردند پس من با غلامان آنحضرت
آمدم و چون نزدیک خانه خود رسیدم و خاطرم جمع شد ایشانرا برگر
دانیدم و داخل خانه خود شدم و چراغ طلب نمودم و آن اشرفیها
نظر نمودم و شمردم چهل و هشت اشرفی بود و در میان آن اشرفیها اشرفی
دیدم که مثل خورشید در نهایت درخشندگی و حسن و نیکوئی بود
من در این حالت تعجب نمودم و آنرا برداشتم و نزدیک چراغ بردم
دیدم که دران اشرفی بخط جلی واضح نقش شده است که حق تشخیص بیست و
هشت

بیست و هشت اشرفی است بیست و هشت اشرفی از برای برادر دعبل و قسم که من
بآنحضرت عرض ننمودم که طلب آمدنم چه قدر است و بنابر یک نسخه دیگر از کلینی
روایت مفید بجز قسم که من نمیدانستم که طلب اینجا از من چند بوده است
و شکر خداوند متعال نمودم وارنه جده نظیر این حدیث بعد ازین موفق
روایت عیون اخبار الرضا مذکور خواهد شد و در کتاب عیون اخبار
الرضا ع از هشام عباسی مرویست که گفت داخل شدم بر حضرت
امام رضا ع که اراده داشتم که سوال کنم از آنحضرت که تعویذ نماید مرا بجهة
درد سری که بر من وارد شده بود و اینکه دو جامه از جامهای خود
که دران احرام بسته اند بمن مرحمت فرمایند پس چون داخل شدم
بر مجلس بهشت مثال آنحضرت در از مسائل که داشتم سوال نمودم و آنحضرت در
جواب مسائل مرا دادند و لکن از حوائج که مکنون خاطرم بود فراموش
نمودم و در وقتی که خواستم از خدمت آن سرور عالمیان مرخص شوم
و اراده نمودم که وداع نمایم آنحضرت مرا فرمودند بنشین پس روبروی
آنحضرت نشستم و آنحضرت دست مبارک بر سر من نهادند و تعویذ بزبان مبا
رک ادا فرمودند و بعد از آن دو جامه از جامهای مبارک خود را طلب فر
مودند بعد از آنکه آن دو جامه را حاضر نمودند بدست مبارک خود بمن
مرحمت فرمودند که دراین دو جامه احرام ببند ای هشام میگوید بعد
از آنکه بمکه مشرف شدم بعد از ادای مناسک خواستم که دو ثوب بعد به
ابتیاع نمایم یکی بجهة فرزند خود و دیگری بجهة خود هر چند در مکه تفحص نمودم

نمودم که شاید آن ثوابی که خواسته بودم بیابم و بجزم ممکن نشد پس بعد از آن
بمدینه طیبه در وقت مراجعت رسیدم و باز بخدمت سراسر سعادت آنحضرت
مشرف شدم و چون خواستم آنحضرت را وداع نمایم و برگردم گویا آنحضرت
مثل سابق از قصدیکه در مکه نموده بودم مطلع شده بودند باز بغلام خود فرمودند
که دو ثواب سعدیه که عمل موشی بود که بسیار نفیس است حاضر نماید چون آن
دو ثواب را بخدمت آنحضرت آوردند حضرت بدست مبارک خود بمن مرحمت
فرمودند و ازان جمله و در عیون اخبار الرضا ع مرویست که عبد الله
بن مغیره میگوید که من در اول امر واقفی بودم و بر همین مذهب بودم که
بمکه معظمه بطواف بیت الله الحرام مشرف شدم و در آن مکان شریف یقینا
خلجان و اضطرابی از مذهب خود حاصل نمودم پس خود را بملتزم رسانیدم
و آن را در بر گرفتم و بعد از آن بدرگاه قاضی الحاجات مناجات نمودم
و عرض نمودم الهی تو میدانی مطلوب و مقصود مرا ای خداوند جهان راه
نمای گمراهان مرا به بهترین ادیان راهنمائی نما بعد از آن در قلب خود
و چنان قصد نمودم که بعد از عود از مکه معظمه بخدمت حضرت امام رضا ع
مشرف شوم و باین عزم بمدینه طیبه آمدم و بدر خانه کثیر الانوار آن امام
ابرار ایستادم پس بغلام آنحضرت گفتم که با قای خود عرض کن که شخصی از
اهل عراق بر در خانه منتظر وصول خدمت شماست بمحض اینکه این سخن
بغلام آنحضرت در میان نمودم که ناگاه صدای روح افزای آنحضرت را شنیدم
که از میان خانه ندا فرمودند که ای عبد الله بن مغیره داخل شو آنچه میگوید
بجا

چون داخل خانه آنحضرت شدم و نظر مبارک آنحضرت بر من افتاد فرمودند
ای عبد الله خداوند عالم دعا که در ملتزم نمودی براورد و حاجت ترا
روا نمود و ترا بدین خود هدایت نمود چون این کلام را از آن
سرور شنیدم عرض نمودم که شهادت میدهم که تو حجت خدائی و امین
خدا بر خلق وایضا که از ظاهر حدیث چنین معلوم میشود که
ابان رجوع از مذهب واقفیه کرده وازجمله اخباریکه بعد ذکر میشود
رضا بجانی که از تحفة المجالس نقل شده از کتاب عوالم بطریق نقل
نقل شد در کتاب قرب الاسناد از ریان بن صلت مرویست
که در خراسان بر در خانه آنحضرت بمعمر گفتم که چه شود که اگر از جانب
من سؤال نمائی که جامه از جامههای خودش را بر من بپوشاند و از آن
دراهم که باسم مبارکش سکه شده است قدری بمن عطا فرماید پس معمر
بمن گفت که من همان وقت بخدمت آنحضرت رفتم و هنوز آنحضرت در این باب
سخن نمود و فرمود که ای معمر آیا ریان نمیخواهد که ما جامه از جامههای
خود را در او بپوشانیم یا قدری از دراهم خود را باو بخشیم من گفتم
سبحان الله او در همین ساعت بر در خانه همین خواهش را از
من نمود آنحضرت خندید و فرمود که مومن توفیق داده شده است
برو و او را بیاور ریان میگوید که معمر مرا داخل خانه نمود من
سلام کردم و آنحضرت رد سلام نموده و دو جامه از جامههای خود طلبید
و بمن داد و چون برخواستم سی درهم بمن داد مؤلف گوید نظر این

این حدیث از ریان بن صلت مذکور خواهد شد و در کتاب بصائر
الدرجات مرویست که ابن ابی نصر میگوید تا قادسیه باستقبال
حضرت امام رضا رفتم و آنحضرت فرمود که حجره بکرایه از برای من
بگیر که دو در داشته باشد یکدر از کاروانسرا باز باشد و در دیگر
از بیرون زیرا که آن از برای من بهتر است پس آنحضرت صندوقچه
بزرگی مصحفی نزد من بود فرستاد و گاه فرستاده آنحضرت نزد من
می آمد و آنچه محتاج است من از برای او میخریدم روزی تنها شدم
و آن مصحف را برداشتم که در آن قرائت نمایم چون او را گشودم در سوره
لم یکن نظر کردم در آن سوره زیاده بسیار دیدم که در مصحفهای دیگر نبود
و آنها را خواندم و نفهمیدم پس دوات و کاغذ برداشتم و اراده نمودم
که آنرا بنویسم برای آنکه از آنحضرت سؤال نمایم و پیش از آنکه من
از آن حضرت سؤال نمایم و پیش از آنکه او را بنویسم خادم آنحضرت آمد
و مندیل و ریسمانی و خاتمی آورد و گفت مولای من ترا امر نموده
که مصحف را در میان آن مندیل بگذار و ببند و خاتم آنرا مهر نما و با
خاتم بمن دهی که ببرم و من چنان کردم ومؤلف گوید مؤید این حدیث
است حدیث مشهوری که در السنه و افواه مذکور است که در سوره
لم یکن اسامی هفتاد نفر از منافقین بود بعد از رحلت نبوی صلعم
اسامی آنها را از آن سوره انداختند و گفتند اکثر و عالمیان
اراده آن داشتند که شخصی از مضامین آن سوره مطلع نگردد که
که مبادا

که مبادا منافقان مطلع گردند و از شیخ کشی روایت شده است که علی
خطاب واقفی بود یعنی بامامت امام رضا ایمان نیاورده بود و خود
گفت که وقتی در موسم حج در عرفات بودم تب شدیدی داشتم
و تشنگی بر من غلبه نموده بود ناگاه آنحضرت را دیدم آمد و یکی از بنی هاشم
با او بود و در پیش روی من ایستاد و بغلام خود سخنی گفت که من
نفهمیدم پس آنغلام رفت و کوزه آبی آورد و آنجناب کوزه را گرفت
و آنرا میبد و ریزیا و قتی از ابر سر ریخت برای دفع گرمی پس بغلام
فرمود که بار دیگر کوزه را پر از آب کن و بدان مرد بده که
بیاشامد پس آنغلام آب برای من آورد و گفت تب داری
گفتم بلی گفت از این آب بیاشام و من آشامیدم و بخدا قسم
همان لحظه تب بر من ساکن شد الی آخر الحدیث وایضا از عبدالله
بن طاوس روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدم که یحیی بن
خالد بپدر تو زهر خورانید فرمود بلی در سی دانه رطب زهر کردند
که آنحضرت تناول نمود دانست که زهر دار است فرمود محدثش زنده
شده بود پرسیدم که محدث کیست فرمود ملکیست اعظم از جبرئیل و
میکائیل که با رسول خدا صلعم و با ائمه میباشد و چنان نیست که
هر وقت که طلب کرده شود حاضر گردد پس بمن فرمود که عمر تو
طولانی است و صد سال زنده بود شیخ وایضا از حسن بن علی
وشا روایت کرده است که گفت بخراسان رفتم در وقتیکه هنوز

هنوز واقف نبودم و با خود سخن کرده بودم چون وارد مرو شدم از منزل
فرود آمدم همان لحظه مردی از اهل مدینه نزد من آمد و گفت که ابو
الحسن رضا علیه السلام میفرماید که فلان جامه که فلان صفت است نزد من
بفرست گفتم که کی آنحضرت را خبر داده است و در رحال من چنان جامه نیست
در همین ساعت وارد شده‌ام و چنان جامه که میگوئی در نزد من
نیست آنمرد برگشت و بعد از لحظه آمد و گفت که آنحضرت میفرماید که
چنان جامه در فلان موضع در فلان جامه‌دان است من در آنجا طلب کردم
دیدم که در زیر متاعها بود و من فراموش کرده بودم برای آنحضرت
فرستادم (ایضا) از حکیمه دختر امام موسی علیه السلام روایت کرده است که از روزی
امام رضا علیه السلام برادرم را دیدم که بر در حجره که در آن هیمه می‌نمودند ایستاده
است و سخن میگوید و کسی در نزد آنحضرت نیست گفتم ای سید من
با که سخن میگوئی فرمود که عامر زهرائی نزد من آمده است و سؤال
و شکایت دارد گفتم ای سید من میخواهم که آواز او را بشنوم فرمود
که اگر آواز او را بشنوی تب خواهی کرد تا مدت یکسال با تب
خواهی بود عرض کردم که میخواهم بشنوم فرمود که گوش بده چون
گوش دادم صدائی مانند صفیر شنیدم و تا یکسال صاحب تب بودم
و در رنج بودم (از المجلد) از عبدالله بن محمد هاشمی روایت نموده
است که روزی نزد مأمون رفتم و مأمون مجلس خلوت نموده بود
و مرا در پیش خود نشانید و طعام طلبید و با یکدیگر طعام خوردیم پس خوانها

خودرا

خود را بطیب خویش بودیم و امر نمود که پرده کشیدند و کسی در پس آن
پرده بود امر نمود که نوحه از برای ما آن مرثیه که از برای آنکس که در
طوس مدفون است گفته‌ای و آنکس یک نوحه خواند مأمون گریست و گفت ای
عبدالله اهل بیت من و اهل بیت تو مرا ملامت می‌نمایند که چرا
ابوالحسن رضا را نصب نمودی بخدا قسم که از برای تو حدیث نقل
خواهم کرد که از آن تعجب نمائی روزی نزد او آمدم و گفتم فدای تو شوم در نزد
پدران تو موسی و جعفر و محمد و علی بن الحسین علیهم السلام جمیع
آنچه گذشته است و آنچه خواهد آمد تا روز قیامت بوده و علم وراثت
ایشان در نزد تو است و مرا بتو حاجتی است گفتم که ظاهر بکن کنیز
من که از سایر کنیزانم در نزد من عزیزتر است مکرر حامله شده و فرزندش
سقط شده و الحال حامله است علاجی تعلیم نمائید که دیگر فرزندش سقط
نشود فرمود که ترسان مباش که سقط نخواهد شد بلکه پسری خواهد زائید
که شبیه‌ترین خلق باشد بمادرش و در دست راستش انگشت کوچک
زیادی خواهد بود که آویخته نباشد و در پای چپش نیز انگشت کوچک
زیادی خواهد بود که آن نیز آویخته نباشد پس با خود گفتم اشهد ان الله
علی کل شیء قدیر پس آن زن پسری زائید که شبیه‌ترین
مردم بود بمادرش و در دست راستش و پای چپش بهمان نحو
که آنحضرت فرموده بود انگشت زیاده بود بهمان صفت پس کسی
میتواند که مرا ملامت نماید بر نصب کردن او بولایت عهدی

وایضا از اسحق بن موسی روایت کرده است که وقتیکه
عمم محمد بن جعفر در مکه خروج نموده وخود را امیر المؤمنین نام نهاد ومردم
باو بخلافت بیعت می نمودند حضرت امام رضا ع نزد او آمد ومن
در خدمت آنحضرت بودم که فرمود ای عم تکذیب پدر و برادر خود
منما این امر باتمام نخواهد رسید پس بیرون آمدم ومن نیز در خدمت
آنجناب بودم وبیرون آمدم وروانه مدینه شدیم وباندک زمانی جلو
دی وبا او محاربه کرد واو را منهزم ساخت وآخر الامر از جلودی امان
طلبید ولباس سیاه پوشید وبر منبر بالا رفت وخود را خلع نمود
وگفت که این امر تعلق بماءمون دارد و مرا دران حقی نیست و بطرف
خراسان رفت ودر جرجان وفات یافت وایضا ابن بابویه از
ریان صلت روایت کرده است که گفت وقتیکه اراده رفتن بعراق داشتم
برای وداع بخدمت آنحضرت رفتم وباخود چنین قرار داده بودم که چون آنحضرت
را وداع نمایم التماس خواهم نمود که پیراهنی از جامهای خود بمن عطا نماید
وچند درهم نیز از مال آنحضرت میگیرم که از برای دختران انگشتر بسازم وچون
آنحضرت را وداع نمودم چنان گریه و اندوه از مفارقت آنحضرت بر من غلبه
نمود که آن التماسها فراموش نمودم وچون بیرون رفتم آنجناب مرا آواز
داد که برگرد و برگشتم چون برگشتم گویا آنسر در دل مکنون باطن من
باخبر بودند هر دو مطلب مرا برآوردند وایضا روایت است از بزنطی
که من در باره آنحضرت شک داشتم وعریضه نوشتم وخواهش این داشتم

که مرا اذن دهد که بخدمت آنحضرت روم وباخود چنین قرار دادم که چون
بخدمت آنجناب رسیدم از سه آیه از قرآن سؤال نمایم پس من رسیدم
جواب باین مضمون که عافانا الله وایاک آنچه خواهش نموده
بودی که نزد من بیایی آمدن تو نزد من بسیار صعب است واین گروه
امر را تنگ گرفته اند ومرا میسر نیست که درین وقت ترا اذن بدهم
والسلام انشاء الله بعد ازین اذن خواهم داد وجواب ازان آیات که من
در خاطر خود قرار داده بودم همه را نوشته بود وکند داشتم که من بهیچ وجه
اشاره بآنها نکرده ام در دل که آن نوشته بمن رسیده تعجب
نمودم وگفتم که این جواب من نخواهد بود تا آنکه بعد ازان ملتفت
شدم ودانستم که آنحضرت بچه سبب آنها را نوشته است وایضا
از بزنطی روایت شده است که آنحضرت چهارپایی فرستاد نزد من
ومن بران سوار شدم وبخدمت آنحضرت رفتم وشب در آنجا ماندم
که الحال نمی توانم که بمدینه برگشت عرض کردم که فدای تو شوم بجا چنین است
فرمود که امشب در پیش ما باش وفردا برو در امان خدا عرض کردم
چنین خواهم کرد پس کنیزک خود را طلبید وفرمود که فراش مرا
بیاور وبرای او بگستران ولحاف مرا که دران میخوابم بر روی او
بینداز وهمان بالش مرا در زیر سر او بگذار من باخود میگفتم
که برای که میسر شده است مثل آنچه امشب برای من میسر شده و
حق تعالی مرا در نزد خود چه منزله عظیم عطا نموده است وبخوبی که امشب

فرموده است که با جمعی از اصحاب مانده است امام ع چهارپای خود را
برای من فرستاد که بآن سوار شوم و فرش خود را برای من می گسترانید
و مرا در لحاف خود می خوابانید و بالش خویش را در زیر سر
من میگذارد و برای کسی امثال اینها میسر نشده است و من با خود
این خیالات میکردم و آنحضرت نشسته بود پس فرمود که ای
احمد در وقتیکه صعصعة بن صوحان بیمار شده بود امیر المؤمنین
بعیادتش آمد و او بسبب آن بر مردمان فخر نمیکرد و پس باید که
نفس تو بفخر کردن میل نکند و برای خدا تذلل نما پس برخواست
و رفت و ایضا از ابن کثیر روایت کرده است که در وقتیکه
امام موسی ع وفات نمود و مردم در امر آنحضرت توقف نمودند
و من در آن سال بحج رفتم بخدمت امام رضا ع رسیدم و در دل
خود چیزی گرفتم و این آیه را میخواندم که ابشرا منا واحدا نتبعه
ناگاه دیدم که حضرت امام رضا ع مانند برق جهنده گذشت و فر
مود که بخدا قسم که من آن بشری که در صحبت رفته که متابعت
نمائی من گفتم که عذر میخواهم بسوی خدا و بسوی تو فرمود که
که تو آمرزیده شدی و ایضا و ابن بابویه و صاحب کشف الغمه از وشا
روایت کرده اند که گفت عباس بن جعفر بن محمد بن اشعث
از من خواهش نمود که بآنحضرت عرض کنم هرچه بود الحق الکتاب
میرسد بعد از خواندن بسوزاند که مبادا بدست کسی افتد

چون

و چون من بخدمت آنحضرت رسیدم پیش از آنکه من اظهار نمایم فرمود
که بصاحب بگو که هرگاه من نامه او را میخوانم میسوزانم و ایضا ابن بابویه از
حسن بن علی وشا روایت کرده است که گفت که من قطع بامامت آن
حضرت نداشتم و مسائل چند از احادیث پدران بزرگوارش
جمع کردم و آنها را در کتابی نوشته و در آستین خود گذاشتم و رفتم بدر خانه
آنحضرت برای آنکه او را امتحان نمایم چون بدر خانه رسیدم گروهی
در آنجا دیدم که نشسته بودند و با یکدیگر سخن میگفتند من نیز با ایشان
نشستم و در فکر بودم که چه گونه توانم بر آن حضرت داخل شوم ناگاه غلا
بیرون آمد و نوشته در دست داشت و گفت کیست حسن بن علی وشا
پسر دختر الیاس بغدادی من برخواستم و گفتم که منم مطلب تو چیست گفت
مامورم که این نوشته را بتو دهم من او را گرفته بکناری رفتم و دیدم که جوا
ب جمیع مسائل من در آن نوشته شده بود قطع بامامت آنجناب نمودم
و وقف را ترک کردم و ایضا از وشا روایت کرده است
که آنحضرت رقعه بمن نوشته بود و با غلام خود فرستاده بود که فلانی
جامه بآن صفت از عمل فلان شهر برای من بفرست من در جواب
نوشتم و بآن فرستاده گفتم که چنان جامه در نزد من نیست و من
هرگز آنرا ندیده ام و نمی شناسم آن غلام برگشت و گفت در نزد تو
هست تفحص کن من آنرا باز گردانیدم و گفتم نیست مرتبه سیم آمد و
گفت طلب کن که نزد تو خواهد بود و مردی جامه چند بمن داده بود که

که آنهار ابو دیشم و من فراموش کرده بودم برخواستم تجسس کردم در زیر
همه متاعهای من سبدی بود که جامه‌های آنحضرت در ان بود چون از ان ملاحظه
کردم دیدم که آنچه آن حضرت فرموده است در انجاست برداشتم
و فرستادم ایضا شیخ مفید از یکی از اصحاب آنجناب روایت
کرده است که وقتی آن حضرت بحج میرفت و من در خدمت آنجناب
بودم و چون بکوهی در طرف دست راست و از ان فارع میگویند رسید
و بان کوه نظر کرده فرمود که بانی فارع و خراب کننده آن پاره
پاره خواهد شد و ما ندانستیم که مراد حضرت چیست پس هرون در آن
موضع رسید و فرود آمد و بآن کوه بالا رفت و جعفر بن یحیی را
امر نمود که برای او بر بالای آنکوه مجلسی بسازند و چون از مکه مراجعت
نمود امر کرد که از ان خراب کنند و چون بعراق رسید او را پاره
پاره کردند ایضا از نسفر روایت کرده است که چون هرون
بن مسیب بمحاربه محمد بن جعفر آمد و بنا بود که روز دیگر محاربه واقع
شود آنحضرت بمن فرمود که برو بمحمد بگو که فردا بیرون مرو که اگر
بیرون روی منهزم خواهی شد و اصحاب تو کشته خواهند شد و اگر
از تو بپرسد که این را از کجا میگوی بگو بخواب دیده ام پس فر
میگوید که من بنزد محمد رفتم و گفتم فدای تو شوم فردا بیرون
مرو که اگر بیرون میروی منهزم میگردی و اصحابت کشته می شوند
گفت تو این از کجا میگوئی و دانسته گفتم در خواب دیده ام پس با او

نشسته

نشسته می خوابد و چنین خوابها می بیند و روز دیگر بیرون رفت
و منهزم شد و اصحابش کشته شدند ایضا از احمد بن حمزه روایت
کرده است که بآن حضرت عرض کردم که چون پدرم اعلام زوجه من
حامله بود دعا کن که حق تعالی پسری کرامت فرماید فرمود که پسر
برای تو متولد خواهد شد و او را عمر نام کن گفتم من او را علی نام نها
دام و بابایم سفارش کرده ام که چون متولد شود او را علی نام بنهند فرمود
که البته او را عمر نام کن و چون بکوفه برگشتم دیدم که پسری برای من
متولد شده است او را بعلی موسوم کرده بوده اند من او را بعمر موسوم
ساختم پس همسایگان نزد من آمدند و گفتند که بعد ازین هر سخنی که در
باره تو بگویند ما قبول نخواهیم کرد در آن وقت دانستم که مراد آن
حضرت صلاح حال من بوده است ایضا از اسمعیل بن مهران
روایت و نقل کرده است که من و احمد بن نعل در خصوص سن آنحضرت
سخن میگفتیم و در حین بخدمت آن حضرت رسیدیم و احمد با من گفت
که چون بخدمت آنجناب برسیم بخاطر من بیاور که از سن مبارکش
سؤال نمایم زیرا که من نذر [illegible] خواستم که این سؤال بکنم و فراموش
میکردم چون بآن حضرت داخل شدیم و سلام کردیم رو بجانب
احمد کرده و فرمود که چند سال عمر تو گذشته است عرض کرد که سی و نه
سال فرمود که چهل و سه سال از عمر من گذشته است ایضا از
حسن بن علی وشا روایت کرده است که مادر من و بودیم و مردی از زوجه ثقیفه

با ما بود و من با آن مرد گفتم که از خدا بترس و من نیز مثل تو بودم حق تعالی
دل مرا نورانی گردانید و چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را روزه بگیر و غسل کن
و دو رکعت نماز بجا بیاور و از خدا بخواه که در اگر چیزی بتو نماید که دلیل بر شی
امر باشد و چون بخانه خود برگشتم دیدم که رقعه از آن حضرت پیش از آنکه
من آنرا دعوت نمایم بخانه من آورده بودند و در آن نوشته است که
آنمرد را دعوت کن با این امر پس نیز آنمرد رفتم و رقعه را خبر دادم و گفتم
خدا را حمد کن و از خیر را طلب کن صد مرتبه دعا و گفتم که نوشته از ابی الحسن
پیش از آنکه من بخانه برگشتم بخانه من برده بودند و فرموده بود که من
ترا خبر دهم با مری که ما دران هستیم و من امید دارم که حق تعالی دل
ترا روشن گرداند پس بجا آورد روزه و نماز را که بتو گفتم پس روز
صبح شنبه نیز دمن آمد و گفت که شهادت میدهم که او امام مفترض
الطاعه است گفتم از کجا بر تو معلوم شد گفت در شب گذشته آن حضرت در
خواب نیز من آمد و فرمود که ای ابراهیم بخدا قسم که تو بخشی باز
گشت خواهی کرد **ایضا** از احمد بن عمر حلال روایت کرده است
که من با آن حضرت عرض کردم که من بر تو می ترسم از صاحب سفه
یعنی هرون الرشید فرمود که نیست باکی از جانب او نیست و بدرستیکه
خدا را بلادی هست که از آن طلا میروید و حق تعالی آنرا حفظ نموده
است بضعیف ترین مخلوقات خودش یعنی بمورچه که اگر فیل خواهد که بآن
زمان برسد نمیتواند و شما میگوئید که چون این حدیث بمن رسید از آن
حضرت

حضرت پرسیدم که آن بلاد در کجا است فرمود که در میانه بلخ و تبت
و از آن زمین طلا میروید و در آنجا مورچهای بزرگ هستند
شبیه بسگ در سرعت آنها فلاده هست و مرغ در آنجا نمی تواند پرید
چه جای حیوان دیگر و در شب آن مورچها بیرون میروند و در روز بیرون می آیند
و بسا باشد که مردم بر اسبان سوار شده اند که در شبی سی فرسخ
راه قطع نمایند و هیچ حیوانی بسرعت آنها نیست و با آن زمین میر
وند و آن طلا ها را برمیدارند و بیرون می آیند و اگر مورچه در عقب
ایشان آمد و بایشان رسید آنها را پاره پاره میکنند و آن مورچه
گان در عقب از سرعت بباد شبیه اند و بسا باشد که گوشتی در راه آن
مورچگان بیندازند و آنها را بگوشت مشغول سازند و اگر بایشان
میرسند ایشانرا با اسبان پاره پاره میکنند **ایضا** از
صفوان ابن یحیی روایت کرده است که روزی با جمعی در خدمت
آن حضرت در مدینه براه میرفتیم که گذر ما بر شخصی افتاد که در جای
نشسته بود و آن شخص گفت که امام رافضیان است من بخدمت حضرت
عرض کردم که شنیدی که این مرد که در اینجا نشسته بود چه گفت فرمود
بلی و این مرد مؤمن است که کامل میکرد ایمان را و چون شب شد
آتش در خانه آنمرد افتاد و دکانش و آنچه از متاعش باقی مانده بود
دزدان بردند روز دیگر دیدم که با خضوع و تذلل در پیش آن
حضرت نشسته است و گفت به امر شد که چیزی باو دادند و فرمود که ای

صفوان این مرد مؤمن نیست که کامل میکرد دزد ایمانرا و صلاح کار او
این بود که دیدی ایضاً از محمد بن زید رازی روایت کرده است
که گفت من در خدمت آن حضرت بودم در وقتیکه مأمون
آنجناب را ولیعهد خود گردانیده بود ناگاه یکی از خوارج داخل شد
که کاردی بزهر آب داده با خود داشت و با صاحب خود گفته بود که من
میروم بنزد این مردی که خود را فرزند رسول خدا میداند و آماده
است و داخل شده است در آنچه در دست این طاغیست و ازو میپرسم
که حجت او در این عمل چیست و اگر حجتی ندارد مردم را ازو براحت
می اندازم و چون آمد و اذن طلبید و داخل شد آن حضرت
فرمود که سؤال ترا جواب میگویم بشرط آنکه وفا کنی بآنچه با تو شرط
میکنم آنمرد گفت که آن شرط کدام است فرمود که اگر ترا جواب دادم بنحوی
که آنرا بپسندی که بشکنی آنچه را که در آستین خود پنهان کرده و دور
بیندازی آن خارجی متحیر مانده و آن کارد را بیرون آورد و شکست
و انداخت پس گفت که بگو که بچه حجت داخل شدی در آنچه آن طاغی در ان
داخل شده است و حال آنکه اینگروه کافرند و تو فرزند رسول خدائی نزد
همه چه برانگیخت ترا بر این عمل دشمنند است آن حضرت فرمود که کفر اینها بیشتر است
یا کفر عزیز مصر و اهل مملکت او و طغیان این گروه است که بیگانگی
خدا اقرار دارند و اهل مصر بیگانگی اقرار نداشتند و خدا را نمی شناختند
و یوسف ابن یعقوب پیغمبر و این پیغمبر بود و عزیز که کافر بود

لو

کسنده
گفت که مرا بر جز این ولیعهد فرمان کن بدرستیکه من حفیظ
و علیم و در مجالس فراعنه می نشست من مردی از اولاد رسول خدایم
و مرا بجبر و اکراه قبول این امر داشتند پس انکار و عتاب از من
چیست آنمرد گفت که شیخ عتابی بر تو نیست و من شهادت
میدهم که تو فرزند رسول و صادقی ایضاً از مسافر روایت
کرده است که چون حضرت امام موسی را از مدینه بیرون می بردند
بآنجناب وصیت نمود که باید مادام که من زنده ام تو هر شب با او در
دهلیز خانه بخوابی تا وقتیکه خبر من بتو برسد و هر شب برای آن حضرت
در دهلیز خانه فراشی می گسترانیدیم بعد از آن آنجناب در آنجا میخوابیدند
و صبح بمنزل خود میرفت و گاه بود که چهار ماه از آن حضرت پنهان
میکردیم و چون می آمد پرده می آورد و میفرمود که من تا ان علم
دارم تا آنکه شبی نیامد و بجای حضرت امام موسی از آن متوحش
و ترسان شدیم و شبی بسیار عظیم بر ما گذشت و چون روز شد آمد و داخل
خانه شده نزد ام احمد رفت و فرمود که بیاور آنچه را که پدرم بتو سپرده است
ام احمد فریاد کرد بر صورت خود زد و گریبان چاک کرد و گفت مگر
سید من مرده است آن حضرت او را خاموش کرده فرمود
که هیچ مگو تا خبر رسد پس ام احمد رفت و سبدی آورد و بآنجناب
داد ایضاً از سلیمان ابن حفص روایت کرده است که گفت
در خدمت آنحضرت بودم و جمعی حاضر بودند و هر یک سؤال میکردند

همه را جواب میفرمودند من با خود گفتم که باید این کرده پیغمبران باشند
آنحضرت سخن گفتن با مردم را ترک نموده بود التفات فرمود و
گفت ای سلیمان ائمه علما و صلحا اند و پیغمبر نیستند و جاهلان طلب
میکنند که ایشان پیغمبر باشند ایضا از محمد بن عبدالله افطس روایت
کرده است که گفت روزی نزد مأمون مرا بخود نزدیک کرد
و گفت خدا رحمت کند رضا را چه بسیار بود علم او و مرا خبر داد بامر
عجیب وقتیکه مردم با وی بیعت کرده بودند با و گفتم که [illegible] ولی عهد
من در خراسان خلیفه تو باشم فرمود که من از خراسان بیرون
نمیروم تا آنکه وفات من برسد و مدفن من در خراسان خواهد
بود از آنجا محشور خواهم شد من گفتم فدا تو شوم علم تو باین بکجا
است فرمود که علم من بمدفن خود مثل علم تو است بمدفن تو گفتم بمد
فن تو در کجا خواهد بود فرمود میان من و تو مسافت بسیار خواهد بود
من در مشرق خواهم مرد و تو در مغرب پس گذشتن بسیار کردم که او خلافت را
قبول کند و قبول نکرد ایضا از حسن بن علی وشا روایت کرده است
که آن حضرت آمد و مرا طلبید فرمود که علی بن حمزه بطائنی
امروز مرد و در این ساعت او را در قبر گذاشتند و دو ملکی که در قبر
می آیند بر او داخل شدند و از او پرسیدند که پروردگار تو کیست گفت الله
گفتند پیغمبر تو کیست محمد ص گفتند و امام تو کیست گفت علی بن ابیطالب
گفتند دیگر کیست گفت جعفر بن محمد گفتند دیگر کیست گفت موسی

بن جعفر

بن جعفر گفتند دیگر او تلجلج نمود و آنها او را بشدت گرفتند و گفتند
دیگر کیست گفتند او ساکت ماند با و گفتند که آیا موسی بن جعفر تو را
باین امر نموده و چنان گرزی از آتش بر او زدند که قبر او تا قیامت
پر از آتش خواهد بود راوی میگوید که من تاریخ آن روز را نو
شتم و بعد از چندی نوشتهای اهل کوفه رسید که بطائنی در فلان
روز مرد و در فلان ساعت در قبرش گذاشتند ایضا از محمد
بن سنان روایت کرده است که گفت بان حضرت عرض کردم که تو
خود را مشهور باین امر نموده و در این مجلس نشسته و از شمشیر هارون
خون میریزد فرمود که جواب من همان است که رسول خدا ص فرمود
که اگر ابوجهل موی از سر من تواند کم کرد شما شاهد باشید که من امام نیستم
ایضا ابن شهرآشوب روایت کرده است که مردی از [illegible] بخدمت
آنحضرت آمد حقه از نقره آورده و قفلی بر آن زده بود عرض کرد که تحفه
آورده ام که هرگز کسی مثل آن نیاورده است و آن حقه را گشود و هفت تار
موی از آن بیرون آورد و گفت که اینها موی مبارک رسول خدا است آن
حضرت چهار تار از آنها را جدا کرده فرمود که این چهار تار موی
آنحضرت و آن سه تار موی آنجناب نیست آن مرد در ظاهر قبول کرد
و اما در باطن تصدیق نمود آنحضرت ضرور است که او را از شبهه بیرون
آورد آن سه تار را در آتش انداخت و سوخت و چهار تار را
که در آتش انداخت نسوخت و مانند طلا شد ایضا قطب راوندی

از محمد بن فضل هاشمی روایت کرده است که چون موسی بن جعفر وفات نمود
من بمدینه آمدم و بخدمت امام رضا رسیدم و بآنجناب رسانیدم آنچه را
که واقع بود و عرض کردم که ببصره میروم و میدانم که خبر وفات امام موسی
بمردم رسیده است و اختلاف در میان ایشان پیدا شده است
و هیچ شک ندارم که از من سؤال خواهند نمود از دلایل امامت
و دلائل چیزی از آن بمن می نمودی آنحضرت فرمود که از این هراسان
مباش و با دوستان ما و دیگران برسان که من خود ببصره خواهم آمد
ولا قوة الا بالله پس جمع آنچه اسباب رسول خدا صلعم که در نزد
ائمه میباشد از برد و قضیب و سلاح و غیر اینها بر من آورد و من آنها
دیدم و عرض کردم که کجا ببصره خواهی آمد فرمود بعد از ورود تو سه
روز پس چون من وارد بصره شدم مردم نیز بمن آمدند و از من
احوال پرسیدند گفتم که من بخدمت امام موسی رسیدم پیش از آنکه فوت
شود یک روز بمن فرمود که فردا خواهم مرد و چون مردم در لحد بسپرید
دیگر در اینجا ممان روانه مدینه شو و ودایعی چند بمن سپرد و فرمود که
اینها را به پسرم علی بن موسی که او وصی من و صاحب این امر است بعد از
من برسان و من بآنچه فرموده بود عمل کردم و ودایع را رسانیدم و آن
حضرت بعد از سه روز دیگر خواهد آمد پس هرچه خواهید از وی سؤال
نمائید پس عمرو بن هراب که ناصبی و معتزلی بود شروع نمود در سخن گفت

که حسن

که حسن بن محمد مردیست از افاضل اهل بیت و صاحب ورع و زهد و علم
و سن مثل علی بن موسی الرضا جوان نیست و شاید که چون از علی بن
موسی سؤال کنند از چیزی از مشکلات احکام در جواب حیران بماند و
حسن بن محمد در آن مجلس حاضر بود گفت ای عمرو چنین مگو بدرستیکه
علما در فضل جنابش که وصف کرده میشود و محمد بن فضل میگوید انشاء الله روز
دیگر می آید و همین دلیل برای تو بس است اگر ده متفرق شدند و چون
سه روز از ورود من ببصره گذشت آنحضرت وارد شد و بمنزل
حسن بن محمد نزول نموده و حسن خانه را قلمرو کرده در خدمت آن
حضرت ایستاده پس آنحضرت فرمود که ای محمد حاضر کن جمیع
آن کسانی که در نزد محمد بن فضل بوده اند و غیر ایشان را از شیعیان
ما و حاضر کن جاثلیق نصاری و راس الجالوت را و هر که سؤالی
داشته باشد از قوم همه را جمع کن از زیدیه و معتزله و ایشان نمیدانستند
که حسن بن محمد ایشان را برای چه جمع میکند و چون همه که جمع شدند
مسندی برای آن حضرت ودلا کردند نزد ایشان رفتند و آن
حضرت برو نشست پس فرمود که السلام علیکم و رحمة الله و برکاته پس فرمود
که آیا دانستید که برای چه ابتدا بسلام کردم گفتند نه فرمود برای
اطمینان و رفع شما هم رسیدن کرده گفتند ترکیبی فرمود منم علی بن موسی
بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب فرزند رسول خدا
نماز را در مسجد رسول خدا با والی مدینه بجا آوردم و نامه صاحب خود را بر
من خواند و بسیاری از امور خود را با من مشورت نموده و من آنچه صلاح

او دران بود باو گفتم و با من وعده کرد بعد از نماز عصر نزد من بیاید برای انکه
جواب نامه صاحبش را بنویسد و الحال من بوعده که کرده بودم آمدم لا حول
ولا قوة الا بالله پس الجماعت گفتند که این رسول الله با غیر این
دلیل نمیخواهیم تو را و انچه گفتی تصدیق میکنیم و برخواستند که بروند آن
حضرت فرمود که متفرق مشوید و من شما را جمع نمودم برای انکه سؤال
کنید از هرچه خواهید از آثار نبوت و علامات امامت که نخواهید یافت
آنها را مگر در نزد ما اهل بیت پس بپرسید مسائل خود را در نبوت عمرو
بن هذاب گفت که محمد بن فضل هاشمی از زبان تو چند چیز را نقل میکرد
که دلیل های ما را آنها قبول نمیکنند فرمود که چیست آنها گفت که میگوید
که تو انچه را که خدا فرستاده است همه را میدانی و هر زبانی و لغتی را
میفهمی و میدانی فرمود که محمد بن فضل راست گفته است و الحال من شما را آن
خبر میدهم پس از هر چیز خواهید سؤال نمائید ایشان گفتند که الحال ما تو را
امتحان میکنیم پیش از همه بدانستن زبانها و لغتها و درین جا رومی و
ترکی و هندو و فارسی هستند و آنها را حاضر میکنیم و چون آن گروه حاضر
شدند آنحضرت بایشان فرمود که بگوئید هرچه میخواهید که جواب خواهید شنید
ان شاء الله پس هریک بلغت خود از مسئله سؤال نمودند آنحضرت او را
بان لغت جواب داد و مردم متحیر ماندند و تعجب کردند و همه اهل لغات اقرار کردند
دادند که آن حضرت در لغت ایشان افصح ایشان است پس آن حضرت بابن
هذاب التفات کرده فرمود که اگر تو را خبر دهم بانکه تو در این زودی مبتلا خواهی شد
بخونی که

بخون یکی از ایشان حضرت آیا تصدیق من خواهی کرد گفت نه زیرا که غیب را
کسی بجز از خدا نمیداند آن حضرت فرمود که حق تعالی میفرماید عالم الغیب
فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول
یعنی حق تعالی عالم الغیب است و مطلع نمیگرداند بر غیب خودش احدی را مگر
کسی را که پسندیده باشد از پیغمبران خدا و رسول خدا پسندیده خدا را
بود و ما وارثان رسولیم که حق تعالی او را مطلع گردانیده است بر هرچه خواسته
از غیب خودش پس ما میدانیم هر چیز را انچه من تو را آن خبر دادم تا پنج روز
دیگر واقع خواهد شد پس اگر انچه را که من گفتم درین مدت واقع شد حق
و اگر واقع نشد من دروغ خواهم بود و اگر واقع شد بدان که تو بر خدا و ر
سول رد کرده و نشان دیگر برای تو هست که تو کور خواهی شد بحدی که
هیچ نبینی و بعد از چند روز دیگر این امر واقع خواهد شد و دلیل دیگر را
نیز هست که تو سوگند دروغ خواهی خورد و بان سبب پیس خواهی شد محمد
بن فضل میگوید بخدا قسم که انچه آن حضرت فرموده بود بر عمرو بن هذاب وارد
شد و با گفتند که رضا گو بود یا انکه دروغ میگفت جواب داد که بخدا
قسم که من در همان وقت که مرا خبر داد میدانستم که خواهد شد و لکن جلادت
و خود داری میکردم پس آن حضرت متوجه جاثلیق شد و فرمود که آیا انجیل
بر نبوت محمد دلالت میکند جاثلیق گفت اگر دلالت میکرد ما انکار
آن نمیکردیم آن حضرت فرمود که خبر ده مرا از سکنه سفر سیم جا
ثلیق گفت که آن اسمی است از اسماء خدا و بر ما روا نیست که آن را ظاهر گردانیم

که آن اسم محمد و ذکر آنحضرت است و آنکه عیسی بآنجناب اقرار نموده و بنی اسرائیل را
بمحمد بشارت داده تو از زبان حضرت خدا بی کرده و جاثلیق گفت که اگر همچنین
کنی اقرار میکنم زیرا که من انجیل را رد میکنم و انکار آن نمایم آنحضرت
فرمود که بگیر سفر سیم را که در آن ذکر محمد است و بشارت عیسی است بمحمد
جاثلیق گفت بخوان و آنحضرت شروع بخواندن آن نموده تا آنکه رسید بذکر
محمد پس فرمود که ای جاثلیق کیست که این صفت در وصف اوست
جاثلیق گفت که بیان کن وصف او را فرمود که من وصف میکنم او را
بهر آنچه حق تعالی او را وصف کرده است او است صاحب عصا و ناقه و عبا همان پیغمبر امی
بیابید او را نوشته شده در توریه و انجیل امر میکند بمعروف و نهی میکند
میکند از منکر و حلال میکند از برای شما طیبات را و حرام میسازد
خبائث را و برمیدارد از شما سنگینیها و گرفتاریهائی را که بر شما بود و هدایت
میکند شما را براهی که نزدیکتر است و منهاجی که اعدل است و طریق
که مستقیم تر است ای جاثلیق ترا قسم میدهم بحق عیسی روح الله و کلمه اوست که بگو
که این صفات در انجیل برای این پیغمبر ثابت است یا نه جاثلیق مدتی سر در پیش انداخته
جواب نداد و دید که میداند که اگر انکار انجیل نماید کافر میشود پس گفت
این صفات در انجیل است و عیسی در انجیل همین پیغمبر را یاد کرده است اما از برای
ما معلوم نیست که این صاحب شما باشد و آن حضرت فرمود که تو کافر نشدی
بسبب آنکه انکار انجیل را نکردی و اقرار نمودی که این صفات در انجیل است
پس سفر دوم را بگیر تا آنکه من ذکر او و ذکر وصی او و ذکر دختر او فاطمه و حسن

وحسین

47

وحسین را بر تو ظاهر گردانم و چون جاثلیق و راس الجالوت این را شنیدند
دانستند که آنحضرت عالم است بتوریه و انجیل و گفتند والله قسم که چیزی را
بر ما وارد آورد که رد کردن آن ممکن نیست و نمی توانیم که آنرا دفع نمائیم مگر
آنکه توریه و انجیل و زبور را انکار کنیم و موسی و عیسی هر دو بهمین کس بشارت داده
اند اما بر ما معلوم نیست که این اسم محمد است که شما میگوئید اگر شنیده ایم که اسم آن
پیغمبر محمد است اما نمیدانیم که آن محمد است یا دیگری است آنحضرت فرمود که اکنون
استدلال شما ساکت است آیا حق تعالی پیش از آن جناب و بعد از او و از اولاد
آدم پیغمبری که اسمش محمد باشد مبعوث گردانیده است و شما در هیچ کتابی از کتب آسمانی
که بر انبیا نازل شده است غیر از آنحضرت پیغمبر دیگری محمد نام دیده اید ایشان در جواب عاجز
ماندند و گفتند که بر ما روا نیست که اقرار کنیم که محمد همان محمد است زیرا که ما
اگر چنین گوئیم شما بجبر و اکراه ما را در دین خود داخل میکنید آنحضرت فرمود
که ای جاثلیق برای تو است امان و تو در ذمه خدا و رسول خدا ائی و از جانب ما
نخواهد رسید چیزی که ترا از آن کراهت داشته باشی و بترسی جاثلیق گفت
که الحال که مرا ایمن گردانیدی آن پیغمبر اسمش محمد است و آن وصی که اسمش
علی است و آن دختری که اسمش فاطمه است و آن دو سبطی که اسم ایشان
حسن و حسین است در توریه و انجیل و زبور همان است و در وصی و همان
دختر و همان دو سبط اند بحق و راستی پس چون آنحضرت این
اقرار را از جاثلیق گرفت متوجه راس الجالوت شد و فرمود که
که الحال فلان سفر از زبور داود را بشنو راس الجالوت گفت بخوان خدا

تورات را گرفت بخشید داد انگشتر که از ان متولد شده آنحضرت شروع در خواندن
سفر اول از زبور نمود و خواند تا آنکه رسید بذکر محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
پس فرمود که ای راس الجالوت از تو سؤال میکنم بحق خدا اگر چنین است در
زبور و برای امت ایشان عهد و ذمه چنان که برای جاثلیق بود راس الجالوت گفت
بلی بهمین نحو در زبور مذکور است با سمائهم آنحضرت فرمود که توراة قسم میدهم بحق
ده آیه که حق تعالی در توراة بر موسی ابن عمران نازل کرده است که آیا یافته اید
در توراة صفت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین را که ایشان منسوب خواهند بود
بعدل و فضل راس الجالوت گفت که هر که این کار را انکار نماید بخدا و جمیع انبیا
کافر شده خواهد بود فرمود که الحال فلان سفر در توراة را بگیرد آنحضرت شروع
در خواندن کرد و راس الجالوت در تلاوت و بیان و فصاحت آن
آنحضرت در تعجب بود تا آنکه رسیدند بذکر محمد ص راس الجالوت گفت که
امیت احماد و ربلیا و بنت احماد و شبر و شبیر و تفسیر آن بود محمد و علی و فاطمه و حسن و
حسین است پس آنحضرت این سفر را تلاوت فرمود و چون از آن فارغ شد راس الجا
لوت گفت که ای فرزند محمد اگر نه این بود که ریاست من بر جمیع یهود باطل میگردید
هر آینه ایمان با محمد می آوردم و امر ترا اتباع میکردم و قسم بخدا آنکه توریة و
انجیل و زبور را از تو بهتر نخوانده بودم کسی را که تفسیر اینها را از تو بهتر بداند
و فصاحتش در خواندن این کتبها از تو بیشتر باشد پس آنحضرت با ایشان
بود تا وقت زوال و چون وقت نماز داخل شد آنحضرت فرمود که اینک
من نماز را بجا می آوردم و میروم بمدینه بجهت وعده با والی مدینه کرده ام از خصوص
ذلک:

٦٨

نوشتن که جواب نامه صاحبش و فردا صبح بسوی شما بر میگردم الخ پس عبد الله
سلمان اذان و اقامه گفت آنحضرت در پیش ایستاده و نماز را با مردم
بجا آورد و قرائت را تخفیف داد و رفت و چون روز دیگر شد آمد
و در همان مکان نشست و آنگروه بر نشستند و جاریه رومیه آوردند و آن حضرت
بلغت رومی با او سخن میگفت و جاثلیق سخن آن را می شنید پس آنحضرت
از آن دختر بلغت رومی پرسید که محمد در نزد تو محبوب تر است یا عیسی آن
دختر گفت که پیش از این محمد را نشناختم عیسی در نزد من محبوب تر بود لیک
که محمد را شناختم محمد محبوب تر است از عیسی و از همه پیغمبران در نزد من جاثلیق
از آن دختر پرسید که در دین محمد داخل شدی عیسی را دشمن میداری
گفت معاذ الله بلکه عیسی را دوست میدارم و باو ایمان دارم و اعتقاد دارم
که محمد را دوست تر میدارم پس آن حضرت بجاثلیق فرمود که تفسیر کن کلام
این جاریه و کلام مرا آنچه را که تو را گفتم جاثلیق همه را تفسیر نمود پس جاثلیق
گفت که یا ابن محمد در اینجا مردی است از اهل سند و نصرانی است
و بلغت سندی سخن میگوید و صاحب حجت و کلام است فرمود او را حاضر
گردانید چون حاضر شد آنجناب بلغت سندی تکلم نمود و او را
در حجتی بحجتی و مکر و نقل نمود تا آنکه حاضران شنیدند که بلغت
شبطی شنبطی شبطله پس آنجناب فرمود که بیکتائی خدا اقرار کرد بلغت
سندی پس با او در باب عیسی و مریم سخن گفت تا آنکه آن مرد بلغت
سندی گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله

و کمربند خود را گشود و در زیر آن سه زناری ظاهر شد که بر کمر بسته بود پس آنجناب التماس
نمود که از این دست مبارک خود قطع نمایند و آن حضرت کاردی طلبیدند و آن زنارها را
بریدند پس محمد بن فضل هاشمی فرمود که این سندی را به حمام ببر و او را طاهر گردان و او را
و عیالش را جامه بپوشان و همه را با او به مدینه ده چون آنجناب از سخن گفتن با آن قوم
فارغ گردید فرمود که الحال صدق گفتار محمد بن فضل بر شما معلوم گردید و در اینکه
از من از شما میگفت هیچ گفتند یا بحد اقسم که در زمین بیشتر ظاهر گردید یا ضعیف
و مضاعف و محمد بن فضل ما خبر داده است که تو را از خراسان خود راهبر برد فرمود
یا چنین است و مرا با تعظیم و تکریم و تبجیل از خراسان خود راهبر برد محمد بن فضل که راوی
حدیث است میگوید که همه حاضران به امامت آن حضرت اقرار نمودند و آن حضرت
آن شب را در نزد ما ماندند و چون روز دیگر شد آنحضرت را وداع نمود و من وصیت فر
مودند بعض امور و روانه شدند و من در خدمت آن حضرت رفتم تا اینکه رسیدیم به بطن
قبر پس آنجناب از راه بیرون رفت و چهار رکعت نماز گذارد و به من فرمود
که برگرد در حفظ خدا پس فرمود که چشم بر هم گذار چون چشمها بر هم گذاشتم فر
مود باز کن چون کردم خود را بر در خانه خود در بصره دیدم آنحضرت را ندیدم
و در رفت موسم حج آمد سندی با عیالش به مدینه بردم و از جمله چیزها که
آن حضرت در وقت رفتن از بصره به من فرمود یکی از این بود که بگو به
شیعیان ما که در آنجا میباشند جمع کن و خبر ده ایشان را که من نزد ایشان
خواهم آمد و بگو که مرا امر کرده است که در خانه حفص ابن عمر یشکری فرود آیم پس
بگو به رفتم و ایشان را از قدوم آن حضرت خبر دادم و روز در نزد ایشان مراقبم
نشسته بود

نشسته بود که سلام خادم آن حضرت دیدم که بر من گذشته و دانستم که آنجناب
تشریف آورده است برخواستم و بخانه حفص بن عمیر آمدم دیدم
که آن حضرت در آنجا است و سلام کردم پس فرمود که جمع کن الحال مرا
که برای شیعه مهیا نمود عرض کردم که جمع کردم فرمود الحمد لله علی توفیقک
پس فرمود شیعیان جمع شدند و چون از خوردن طعام فارغ گردیدند
به من فرمود که ای محمد ببین که در کوفه از کرده متکلمان و علما کیست و او را
حاضر ساز و چون همه را حاضر نمودم با ایشان فرمود که من اراده کرده‌ام
که به شما برسانم نصیبی از علم خود هر چند که اهل بصره رسانیدم به درستیکه حق تعالی
مرا عالم گردانیده است به هر کتابی که فرو فرستاده است پس رو کرد به جاثلیق که
مشهور بود به جدل و به علم انجیل و فرمود که ای جاثلیق تو هیچ خبر داری از
صحیفه که پیش داشت و آن را در گردن خود آویخته بود و در آن صحیفه پنج
اسم نوشته بود اگر عیسی در مغرب بود که میخواست به مشرق رود آن صحیفه را
میگشاد و قسم میداد خدا را به یکی از آن پنج اسم مبدا و زمین را برای او پیچیده میشد
و در یک لحظه از مشرق به مغرب و از مغرب به مشرق میرفت جاثلیق گفت آن صحیفه را
علم ندارم اما میدانم که با او پنج اسم بود که از خدا سؤال میکرد به حق
آنها یا به حق یکی از آنها و باو عطا کرده میشد هر چیز را که طلب میکرد آن
حضرت فرمود الله اکبر هرگاه تو با آنکه این اسما با عیسی بود اقرار
داشته باشی میخواهی آن صحیفه اقرار داشته باش داشته باشی انکار پس فرمود
کرت هر بشنید رگفتارش و بعد از آن فرمود که اکبر دمان کرده آیا انصاف داده

کسی که چون با خصم خود محاجه نماید دلیلش علت و کتاب و پیغمبر و نعت خودش باشد
همه کافران گفتند بلی پس فرمود که بدانید که امام بعد از محمد صلی الله علیه و آله کسی که
بر پا دارد و آنچه را که محمد صلی الله علیه و آله بر پا میداشت در وقتیکه باو برسد و صلاحیت رای
امامت ندارد مگر کسی که محاجه نماید با امتحان و دلیلها که باید در امام باشد
راس الجالوت پرسید که آن دلیلها چیست فرمود که باید اول عالم
باشد بتوریة و انجیل و زبور و قرآن محاجه نماید با اهل توریة بتوریة ایشان
و با اهل انجیل بانجیل ایشان و با اهل قرآن بقرآن ایشان و باید که عالم باشد
بجمیع لغات و با هر قومی محاجه نماید بلغت خودش و با این خصال باید پرهیزکار
و پاکیزه باشد از هر ناخوشی و پاک از هر عیبی باشد و عادل و منصف و حکیم و رئوف
و رحیم و غفور و عطوف و صادق و مشفق و بار و امین و مامون باشد و در قرآن باید
و شکافنده هر چیز باشد پس نصر بن مزاحم برخاست و گفت یا بن رسول الله چه میگویی
در باب جعفر بن محمد فرمود چه میتوان گفت در باره امامی که تمام امت شهادت
میدهند که اعلم اهل زمان خود بود نصر گفت چه میگویی در باره موسی بن جعفر
فرمود که او نیز مثل حضرت جعفر بود نصر گفت مردم در امر او در حیرت اند فرمود که
موسی بن جعفر در مدت حیات خود با انباط تکلم مینمود بلغت ایشان و با
اهل خراسان تکلم میکرد بدری و با رومیه برومی و با عجم بزبان ایشان و از همه علمای
یهود و نصارا نزد او می آمدند و با ایشان محاجه میکرد بکتاب ایشان و چون مدت
شان بسر آمد و وقت وفاتش رسید یکی از موالیانش برسالت نزد من آمد
و گفت که پدرت میگوید که مدت باخر رسیده و وقت وفات رسیده از

دمی

دمی پدرت بدرستیکه وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید علی ابن ابیطالب را طلبید و او را وصی خود
کرد و صحیفه را که در آن اسماء بود که حق تعالی بانبیا و اوصیا داده بود مخصوص
گردانیده است باو سپرد پس فرمود که یا علی نزدیک من بیا پس جامه بر سر آنجناب
کشیده و فرمود که زبان خود را بیرون آور چون بیرون آورد بخاتم مبارک
آنرا مهر کرد پس فرمود که یا علی زبان مرا در دهن بگیر و آنرا بمک و آنچه از زبان
بیرون بیاید فرو بر چون امیرالمؤمنین چنان کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله باو فرمود که
حق تعالی بتو فهمانید هر چه را که بمن فهمانیده بود و ترا بینا ساخت بآنچه
مرا بینا ساخته بود و بتو عطا نمود هر علمی را که بمن عطا فرموده بود مگر نبوت را
زیرا که پیغمبری بعد از من نخواهد بود و همچنین است هر امامی بعد از امام دیگر
و چون حضرت امام موسی وفات نمود من هر زبانی و هر کتابی را دانستم
ابن بابویه و ابن شهرآشوب و صاحب بصائر الدرجات از یاسر خادم روایت
کرده اند که جمعی از غلامان آنحضرت از صقلبیه و رومی در خانه بودند در جائی
که آنحضرت آواز ایشان می شنید و با یکدیگر بلغت خود میگفتند که همیشه ما را
در بلاد خود بوده ایم در سالی یکدفعه فصد میکردیم و تا باین بلاد آمده ایم
هیچ فصد نکرده ایم چون روز دیگر شد آنحضرت فرستاد و فصادی آوردند
باو فرمود که فلان را از فلان موضع فصد نما و همچنین بمن فرمود که ای
یاسر تو فصد مکن و من بخلاف امر آنحضرت نمودم و فصد کردم دستم ورم
کرد و سرخ شد آنحضرت از من پرسید که ترا چه میشود من آنچه گذشته
بود بعرض رسانیدم فرمود که آیا من ترا نهی کرده بودم از فصد کردن الحال

دستش را پیش آهو در چون دست را پیش آورد بردم دهان مبارک بر آن نهاد و لب
خود را بر آن اند حرکت داد و فرمود که بعد از این در شب غذا مخور و من تا
آن را فراموش کرده ام شب غذا نخورده ام و آن مرض برگشت **ایضا** قطب راوندی
از عبد الله بن سوره روایت کرده است که روزی حضرت امام رضا بر ما گذشت
و ما در آنکه آنحضرت امام است یا نه با یکدیگر مخاصمه و مجادله مینمودیم پس آنحضرت
بیرون رفت و من و تمیم ابن یعقوب سراج در خدمت آنجناب بیرون رفتیم
و ما در آن وقت بامامت او اعتقاد نداشتیم و زیدی بودیم و چون بصحرا رسیدیم
بگله آهوی برخوردیم که بچه با آنها بود پس آنحضرت بآن بچه آهو اشاره فرمود که آهو در پیش
آنجناب ایستاد و آنحضرت از کتف و دست بر سر آن مالید و بیکی از غلامان
خود داد و آن بچه آهو شروع در اضطراب کرد و میخواست که از دست او رها شود
آنحضرت سخنی بآن بچه آهو گفت که ما نفهمیدیم و آن آرام گرفت پس آنحضرت
فرمود که یا عبد الله ایمان آوردی عرض کردیم بلی ای سید من تو حجت خدا
بر خلق و من توبه کردم پس بآن آهو فرمود که برو پس آن آهو رفت و آمد
خود را بآن حضرت مالید و از چشمهایش آب جاری بود [illegible]
آنحضرت فرمود که میدانید که چه میگوید عرض کردیم که خدا و رسول و فرزند
رسول خدا میدانند فرمود میگوید که چون مرا طلبیدی امیدوار شدم
که از گوشت من غذای خود الحال که مرا مرخص نمودی امیدم بناامیدی
مبدل شد **ایضا** در دعوات راوندی از امام محمد تقی منقول است که
یکی از اصحاب آنحضرت بیمار شد و آنجناب بعیادت او رفت بیمار زار دید
که چه

که چه گونه می یابی خود را گفت که مرگ را ملاقات کرده ام
و مرادش بیان شدت مرضش بود فرمود که چون ملاقات کرده آن را
عرض کردم که مرضم بسیار شدید بود ایم شده فرمود که این مرگ نیست بلکه ملا
قات نموده چیزی را که بعض از احوال مرگ را بتو می شناساند مردم
دو گروهند گروهی باشند که از مردن راحت می یابند و گروهی باشند
که از مرگ ایشان دیگران راحت می یابند پس تازه کردان ایمان
بخدا و بولایت را تا راحت یابی را گفت چنان کردم پس عرض کرد که یا
بن رسول الله گروهی از ملائکه پروردگار من آمده اند و تحیات و تحفه
برای من آورده اند و بر تو سلام میکنند و در پیش تو برپا ایستاده اند
ایشان را رخصت کن که بنشینند آنحضرت فرمود که بنشینید ای گروه ملائکه
پروردگار من پس بآن مریض گفت که از ایشان بپرس که آیا مامورند
که در حضور من بایستند مریض گفت که از ایشان پرسیدم گفتند که اگر
تمام ملائکه خدا آنها رخصت کرده است نزد تو حاضر شوند می ایستند و نمی نشینند
تا آنکه مرخص شوند از جانب حق تعالی چنین مامورند پس آنگاه چشمها بر هم گذاشت
و گفت السلام علیک یا بن رسول الله این است شخص
تو که ممثل شده است با شخص محمد و امامانی که بعد از آن حضرت
بوده اند و این را گفت و وفات نمود **ایضا** ابن بابویه از بعض اصحاب
روایت کرده است که ابن ابو سعید مکاری بر آن حضرت داخل شد و

گفت که آیا خدا تو را آنقدر مرتبه داده است که ادعا کنی آنچه را پدرت ادعا میکرد
و آن حضرت فرمود که تو را چه میشود خدا نور تو را فرو نشاند و فقر را در خانه تو
داخل گرداند آیا ندانسته که حق سبحانه و تعالی وحی نمود بعمران که پسری
باو کرامت خواهد شد پس مریم را باو عطا فرمودند و مریم را عیسی عطا کرد پس
عیسی از مریم بود و مریم از عیسی و عیسی و مریم یک چیز بودند و من از پدرم هستم
و پدرم از من است و من و پدرم یک چیزیم ابن ابو سعید گفت که من از
تو مسئله میپرسم فرمود که گمان ندارم که تو قبول نخواهی کرد و تو از
رعیت من نیستی ولیکن بپرس مسئله خود را گفت که مردی در وقت
مردن گفت بندگان قدیم من آزادند در راه خدا آن حضرت
فرمود که حق تعالی میفرماید که حتی عاد کالعرجون القدیم پس
هر بنده که شش ماه در ملک بوده است آزاد خواهد بود راوی
میگوید که آن مرد بیرون رفت و فقیر گردید بنحوی که قوت لایموت نیافت
تا وقتیکه مرد [illegible] بسند از ابو الصلت هروی روایت کرده
کرده است که بمأمون خبر رسید که آن حضرت در مجلس می نشیند
و در علم سخن میگوید و مردم فریفته او میشوند پس محمد بن عمرو طوسی را
که صاحب مأمون بود امر کرد که آنها را از مجلس آن حضرت
دور گرداند آن جناب را حاضر نمودند و استخفاف رسانیدند پس آن حضرت
غضبناک از نزد او بیرون آمد و لبهایش حرکت میکرد و میگفت

مصطفی و مرتضی

٧٢

مصطفی و مرتضی و سیده انبیاء که نفرین خواهم آورد بحال تو تا آنکه بندگان
کم بر دارم چرا که سبب شود که سگان این محل او را بیرون رانند و با دو ختنه
و عامه او استخفاف رسانند پس بمنزل خود آمد و آب وضو طلبیده وضو ساخته
و دو رکعت نماز بجا آورد و در رکعت دویم قنوت دعای طولانی که در کتاب
عیون اخبار الرضا مذکور است خواند و در آخر قنوت گفت خداوندا انتقام بکش
برای من از آنکسی که بر من ظلم کرد و لیکن استخفاف رسانید و شیعیان را از
درگاه من دور کرد و چنین باد تلخی مذلت و خواری را چنانکه او بمن رسانید
و او راند شده مردمان فرو ماند. و چون گرداند ابو صلت میگوید که هنوز
دعای آن حضرت تمام نشده بود که زلزله در شهر افتاد و آواز ها و فریاد ها بلند
شد و گرد و غبار مرتفع شد و من در مکان خود بودم که آن حضرت فرمود که ای
ابو الصلت برخیز و ببام بالا رو و خواهی دید زن فاحشه بری که جامهای
بسیار کهنه و چرکین پوشیده و آن شرور را اهل جان می آورد و اهل این دیار
آن زن را سمانه میگویند بجهت کودنی و بد عقلی که او و زنان پاره ای از نابجای
ی علم بر دوش نهاده و جامه سرخی بر سر آن بسته آن زن لشکریان و مردمان
فرومایه و عقل را بجانب مأمون و منازل بزرگان لشکر او میکشد
پس من ببام رفتم و دیدیدم که نقش را که بعضی کنده می شد و سرها را که بعضا
شکسته میشد و مأمون را دیدم که زره پوشیده بود و از قصر شاهجان بیرون
آمده و میگریخت و نا گرد هی از بام خشت بزرگی بر او زند که خود از
سر افتاد و پیدا بست تمام شند و مردی که مأمون را میشناخت فریاد کرد

که وای بر تو این امیرالمؤمنین است گفت شنیدم که سخانه بانمرد گفت کیست
امروز نیز دهمان به نیت و درزی میت که ملاحظه مرتبه و منزلت مردم نبود
و اگر این امیرالمؤمنین بود که در فتح زر را بر فروج ایشان مسلط نمیکرد و اکثر
و لشکریان او را با مذلت و خواری شدید راندند و ابن شهرآشوب این
حدیث را روایت کرده و در آخر آن فرموده که اموال مأمون را
غارت نموده اند و مأمون چهل نفر از غلامان خود را بدار آویخت
و رئیس خود را آخر او را قتل داد و امر نمود که دیوار خانه او را بلند کنند
و میدانست که این امر استحقاق نیست که بآن سر در رسانیده و آمد
و آن جناب داخل شد و او را قسم داد که برای تعظیم او برنخیزد و در پیش
روی او نشست و گفت که هنوز نفس من آرام نگرفته رضا بهم رسانید
است که از کشتن این چهل نفر را آنچه تو امر فرمائی چنان کنم آنگاه در
فرمود که از خدا بترس در باره امت محمد مصطفی صلعم و در باره این ملک
که تو را آن را دارد کرده اند و بآن اختصاص بخشیده است بدرستیکه
ایضاً تو امور مسلمانان را ضایع گردانیدی و امر را بدیگران گذاشتی
شیخ کلینی از یسع بن حمزه روایت کرده است که گفت در مجلس آن حضرت
بودیم و جمع کثیر آمده بودند که از مسائل حلال و حرام سؤال می نمودند
ناگاه مرد بلند قامتی گندم گونی داخل شد و گفت السلام علیک یا ابن
رسول الله من مردی از دوستان تو و دوستان آباء و اجداد توام
از حج آمده ام و نفقه من تمام شده است بنحوی که آنچه مرا بیک منزل رساند
ندارم

ندارم پس اگر توانید شد که مرا اعانت فرمائید بقدری که مرا بشهر خودم برساند
بر خود بنده لازم میگردانم که چون بشهر خود رسیدم بهمان قدر برای تو تصدق
نمایم آن حضرت فرمود بنشین خدا ترا رحمت کند و متوجه مردم شد
و جواب مسائل ایشان را میفرمود و چون آن گروه متفرق شدند کسی بغیر از
من و سلیمان جعفری و خیثمه باقی نماند فرمود که مرا اذن میدهی که داخل شوم
سلیمان عرض کرد خدا امر ترا مقدم گرداند پس آن حضرت برخاست
و داخل حجره شد و بعد از ساعتی بیرون آمد و در را بست و دست از بالا
ی در دست را بیرون کرده فرمود که کجاست آن مرد خراسانی آن مرد گفت
در اینجا حاضرم فرمود بگیر این دویست اشرفی را در نفقه و حاجت خود صرف
کن و عوض آن را برای من تصدق مکن و از اینجا بیرون رو که من ترا
نبینم و تو مرا نبینی و چون آن مرد بیرون رفت آن حضرت بیرون آمد
سلیمان عرض کرد که بآن مرد احسان نمودی و مرحمت فرمودی سبب چه بود
که رو از او پوشانیدی فرمود که ترسیدم که مذلت سؤال را در صورت
او ببینم بجهت آنکه حاجت او را روا کردم آیا حدیث رسول خدا صلعم را
نشنیده که فرموده است که هر حسنه را بپوشند ثواب هفتاد حج باو
داده میشود و هر که سیئه را فاش کند مخذول میگردد و هر که سیئه پنهان
بدارد آمرزیده میشود پس شعری خواند بآن مضمون که هر گاه نزد او
ایضاً رفتم برای طلب حاجتی چون باهل خود برگشتم آبرویم بجا بود
ابن بابویه از موسی ابن نصر رازی روایت کرده است که روزی شخصی بآن

بآن حضرت گفت که پدران تو اشرف از تمام اهل زمین بودند فرمود که تقوی ایشان
اشرف داده بود و طاعت خدا ایشان را صاحب حظ ساخته بود مرد دیگر
بآن حضرت گفت که بخدا قسم که تو از همه مردمان بهترین فرمود قسم مخور هر که
تقوایش بیشتر و خدا امر بان بردار تر است از من بهتر است و بخدا قسم که این آیه
جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم
نسخ نشده است ایضا از ابراهیم بن عباس روایت کرده است که گفت
دیدم آنحضرت را که بغلام سیاهی اشارت نمود فرمود که قسم میخورم بعتق
که بحق قسم خورده ام یک بنده آزاد کرده و جمیع بندگان من آزاد باشند
که خود هم را از نیت غلام [illegible] رسول خدا مگر آنکه را که
عمل صالح [illegible] ایضا ابن شهر آشوب روایت
کرده است [illegible] آن حضرت در اصل حمام شد و مردی در حمام بود که آنحضرت را
نمی شناخت و بآن حضرت گفت که پا و مرا مالید [illegible] آن حضرت نیز مشغول مالیدن
او شد پس مردم آنجناب را بآن مرد شناسانیدند و آن مرد شروع در عذر
خواهی کرد و آن حضرت او را دلداری میداد و میمالید ایضا ابن
شهر آشوب از موسی بن سیار روایت کرده است که گفت در خدمت آنحضرت
بودم در وقتیکه بطوس وارد میشدیم و چون نزدیک باغهای طوس رسیدیم
آواز شیون شنیدیم و از عقب آن آواز رفتیم دیدیم که جنازه می آورند و چون
نظرم بر آن جنازه افتاد دیدیم که آنجناب پیاده شد و آمد نزد جنازه
و آن را گرفت و چنان کرده بود که بچه بود تا آنکه بر پای مادرش بچسبید پس
بمن فرمود که ای موسی ابن سیار هر که مشایعت کند جنازه دوستی از دوستان ما را

ازنان

74 ازگناهان بیرون می آید مثل آنکه از مادرش متولد شده باشد و هیچ گناه بر او نباشد
و چون آن جنازه را آورده در کنار قبر گذاشتند دیدم که آن حضرت جدا آمد
و مردم راه را گشودند و آمد و دست مبارک را بر سینه آن میت گذاشت و فرمود
که ای فلان بن فلان بشارت باد ترا به بهشت و بعد از این هیچ ترسی برای تو
نخواهد بود من گفتم فدای تو شوم این مرد را می شناسی و هرگز بیش از این باین زمین
نرسیده بودی فرمود که ای موسی ابن سیار آیا نمیدانی که در هر صبح
و شام اعمال شیعیان ما بر ما عرض میشود پس اگر تقصیری در عمل ایشان می
بینیم از خدا میخواهیم که از ایشان عفو نماید و اگر زیادتی در عمل ایشان می بینیم از خدا میخواهیم
که ایشان را زیاده از عمل جزای نیکو کرامت فرماید ایضا صاحب کشف الغمه از
کتاب تاریخ نیشابوری نقل نموده است که چون آن حضرت از نیشابور سواره میشد
در صحرایی بود و در استر شهبا سوار بود و تمام یراق آن نقره خالص بود و چون بیا
بازار رسیده بود دو امام حافظ احادیث نبوی و دیگر ابوزرعه و محمد بن اسلم طوسی بودند گفتند
که ایها السید و ابن السادة و ایها الامام و ابن الائمة ایها
السلالة الطاهرة الرضیة ایها الخلاصة الزکیة النبویة
ترا قسم میدهیم بحق پدران طاهرین و اسلاف مکرمین خود که روی مبارک خود را
بما بنما و حدیثی از پدرانت از جدت برای ما روایت کن که آن یادگاری باشد
از تو در نزد ما پس آن حضرت امر نمود که استر را نگاه دارند و پرده هودج را بالا
انداختند و دیده های مسلمانان را بطلعت مبارک خود روشن گردانید و
گیسو داشت مانند گیسوی حضرت رسول الله و مردم در عقب یکدیگر ایستاده بودند

و بعضی بیکر شدند و بعضی فریاد میکردند و بعضی جامه بر خود میدریدند و بعضی بر خاک میغلطیدند و بعضی تنگ در کاب استر را میبوسیدند و بعضی گرد نعلها برگرفته بصورت خود بهم و هیج میمالیدند و ان احوال نظر را الخابید تا وقت نصف النهار و اشکها مانند نهر جاری بود و آواز ها ساکن گردید و ائمه و قضاة فریاد کردند که ای گروه مسلمانان بشنوید و ضبط نمائید و رسول خدا را در میان بند در باره عترتش پس آن حضرت حدیث را ذکر نمود و بیست و چهار هزار قلمدان برای نوشتن آن حاضر شد برای دوات و قلم طلب کنند و حدیث ابو زرعه بود و محمد بن اسلم طوسی که آن حضرت فرمود که حدثنی ابی موسی ابن جعفر الکاظم محمد بن علی الباقر قال حدثنی ابی الحسین بن علی شهید ارض کربلا قال حدثنی ابی امیر المومنین علی بن ابیطالب شهید ارض الکوفة قال حدثنی اخی و ابن عمی محمد رسول الله صلعم و آن حضرت فرمود که خبر داد مرا جبرئیل که گفت از رب العزة سبحانه و تعالی شنیدم که میفرمود که کلمه لا اله الا الله حصار منست و هر که آنرا بگوید در حصار من داخل شد و از عذاب من ایمن است صدق الله سبحانه و تعالی و صدق جبرئیل و صدق رسوله و الائمة و ابن بابویه مضمون این حدیث را بچند سند روایت کرده است در یکی از آنها مذکور است که بعد از آنکه فرمود که هر که داخل در حصار من شد از عذاب من ایمن است و راحله آن حضرت روانه گردید و چند قدم رفت آواز کرد که بشروطها و شروطها و انا من شروطها ایضا و از ابن بابویه حدیثی مذکور است و مشتمل است بر معجزه و وقفه و مسائل مشکله

از ریان

٧٥

از ریان ابن شبیب که خال معتصم برادر زاده او بود روایت کرده است که چون مأمون اراده کرد که از مردم بیعت بگیرد برای خود بامارت مؤمنان و برای علی بن موسی الرضا بولایت عهدی و برای فضل بن سهل بوزارت امر نمود که سه کرسی گذاشتند و آن سه کرسی برای ایشان گذاشته شد و مردم را اذن دادند که داخل شوند و مردم داخل میشدند و بیعت میکردند باینطریق که دست راست خود را بر دست راست آن سه نفر میگذاشتند بنحوی که دست خود را بلند کرده میگذاشتند و انگشت کوچک تا اول بر انگشت آن بزرگ سه نفر وارد میشد و بیرون میرفتند و در آخر مردی جوان از انصار آمدند و بیعت کرد و دست خود را در زیر دست ایشان آورد بنحوی که انگشت بزرگ او اول با انگشت کوچک ایشان رسید پس آن حضرت تبسم نمود و فرمود که تمام این مردم بفسخ با بیعت نمودند مگر این جوان که او بعقد بیعت با ما بیعت کرد مأمون پرسید که عقد بیعت کدام است و فسخ آن در کیفیت هر دو را بیان فرمود مأمون امر نمود که مردم برگردند و بار دیگر بیعت کنند بهمان قسمت که آن حضرت فرموده بود و مردم گفتند که چگونه مستحق امامت میشود کسیکه عقد بیعت نمیداند کسی که او میداند سزاوارتر است بامامت و همین باعث شد که مأمون زهر بآنحضرت خورانید و در کتاب تحفة المجالس از کتاب اربعین روایت کرده است که در وقتیکه توجه حضرت امام رضا از مدینه بجانب خراسان عبور آنحضرت بشهر نیشابور اتفاق در رکاب مردی حمالی بود که از جمله محبان شیعیان با خلوص آن حضرت بود

بارها از بغداد به مدینه طیبه بزیارت آن حضرت رفته بود و چون شنید که آن
حضرت به بغداد توجه نموده باستقبال آن حضرت آمده و در سنه در
بغداد بشرف ملازمت آنحضرت مشرف گردید و او را بجای خود فرود
آورد و بعضی از شیعیان محبان آنحضرت که در آن دیار بودند بخدمت
آنحضرت رسیده چند روز آنحضرت بتلطیف تمام در بغداد نگاه
داشتند روزی حضرت بنزد حمامی که اسم او رجب بود فرمود که حمام را
گرم کن و حوضها را پر آب گردان تا امشب بحمام تو در آئیم رجب تمام کارها را تمام
نموده و حمام را با صفا و مزین نمود اتفاقا در جوار آن حمام مردی بود که بمرض برص مبتلا شده
و تمام اعضای او سفید شده بود و گندی عظیم از وی می آمد و از غایت نفرت که مردم
بغداد از او داشتند کم از منزل خود بیرون می آمد و نزد گلخن تاب آمده
درهم باو داده گفت مرا بگوشه پنهان نما شاید که چون حضرت بحمام تشریف
آورد بمن نظری فرماید و مرا شفا حاصل آید گلخن تاب بطمع آن مبلغ او را بجا
برد و در گوشه پنهان نمود چون نصف شب شد چراغها روشن کردند و عنبر و
سایر بویهای خوش در حمام سوختند بعد از آن آنحضرت بحمام تشریف آوردند
در گوشه نزول اجلال ارزانی نمودند که ناگاه آنمرد که برص داشت برون
آوردند و در برابر آنحضرت ایستادند و عرض نمود یا فرزند امیر المؤمنین
تو منبع معجزات و کرامات استدعا آنکه نظری بحال من کنی چون رجب آنمرد
را در حمام دید بسیار رنجید و منفعل شد حضرت که او را بنزد حضرت از طلب
حسن و خلق رجب را منع فرمودند پس فرمود که هیچ بگو پس حضرت

از لطف

از لطف کرم و بزرگوار خویش طاسه آبی از حوض حمام برداشت و سوره
فاتحة الکتاب بر آن خواند و بآن آب دمید و بر آن مبروص ریخت
در ساعت بامر حق تعالی و برکت آنحضرت آن مرض برص بالمره از وی زایل شد
بشابه که پنداشتی هرگز آن مرض بر او نبوده و بدن او سرخ و سفید شده
در بصورت خویش معاودت نموده پس حضرت برجب امر فرمودند که این
مرد را پیرهن ببر و از بزرگان یک دست رخت پاکیزه بگیرد و بر وی پوشانید
و او را در سر حمام نشاند تا از حمام بیرون آئیم رجب نموده حضرت عزم نمود
و چون آنحضرت از حمام تشریف بیرون آوردند آنمرد در رکاب دست و پای حضرت
اثنا و چون اقربا و خویشان آنمرد از این واقعه خبردار شدند بیاد از نفر
از مرد و زن شیعه باخلاص آنحضرت در عالمیان شدند الصبا در ان
کتب از کتاب مزبور روایت نموده که در وقتیکه امام سرور اولیا علی بن موسی
الرضا ع از مدینه بسمت خراسان طلب نمود در آن سفر سعید نفر از اقربا
و اصحاب آنحضرت در ملازمت او متوجه خراسان شدند در اثنای راه بمنزلی
رسیدند و در آن منزل کوهی دیدند که در آن غاری بود و زاهدی در آن غار
مشغول بعبادت خدا بود چون از آمدن خبر آمد آنحضرت را شنید که بخدمت
آنحضرت آمد و زبان بمدح و ثنای آن قبله عالم گشود و گفت یا امام مع
صوم چندین سالست آرزوی خدمت شما را دارم و تخم محبت شما در زر
دل میکارم و پیوسته بذکر شما و آبا و اجداد شما مشغولم و از ملازمت شما

توقع آن دارم که قدم رنجه فرموده ساعتی مسکن این فقیر را بنور قدم خود
منور سازی حضرت از قبول فرموده باتفاق اصحاب همراه زاهد
روانه شدند تا بدر غار زاهد رسیدند حضرت با آن سیصد نفر
بسم الله الرحمن الرحیم گفتند و باندرون غار در رفتند و نشستند
و حال اینکه آن غار زیاده از چهار پنج نفر نمی گنجید زاهد چون آن
جماعت را در آن غار نشسته دید تعجب نمود و در قدوم آنحضرت
انشا و بوسه بر پای مبارک آنحضرت میداد و از جهت عدم تدارک
و عدم احتیاج درویش بسیار شرمسار بود حضرت از نور باطن دانست
که خجالت درویش از چه جهت فرمود ای درویش هر چه داری
حاضر کن و در خانه هر چه باشد و مهمان هر چه باشد زاهد رفت
سه قرص از نان و کوزه از عسل آورد و در پیش روی آنحضرت
گذاشت و عذر خواهی نمود حضرت روی مبارک خود را [illegible]
و لب بجنبانیدن و بعد از آن دست زیر ردا برده پاره از نان
و عسل بیرون آورد و بزاهد میداد که پیش اصحاب گذارد و درویش
الخدمت بتقدیم میرسانید تا اینکه نان و عسل بجمیع سیصد نفر تمام رسید
بعد از آن زاهد نگاه کرد دید که کوزه عسل و سه قرص نان در حال خود
باقیست و هیچ کم نشده خود را در پیش آنحضرت بر خاک انداخت و روی بر
پای مبارک آنحضرت میمالید و میگفت لعنت بر کسی باد که در امامت تو شک داشته

بلند

بلند **ایضا** از آن کتاب از کتاب مزبور روایت بود که
در وقتیکه آنحضرت امام رضا علیه السلام بخراسان تشریف ارزانی میداشت
بشهر نیشابور رسید و در آنجا گذشت بچشمه آبی فرود آمد و در آن
موضع سنگی بود حضرت بر سر آن سنگ ایستاد و بنماز مشغول گردید و نقش قدم
مبارکش بر آن سنگ ماند اهالی آن سنگ را بریده اند و بدیوار نصب
نموده اند و مشهور شده اند و گنبد بر آن قرار داده اند و آن
موضع بقدمگاه مشهور است و باغی بسیار در آن موضع بود و حضرت
باغبان آن محل را طلبیده و فرمود ما را میل بانگور رسیده بود بجهت
ما انگور بیاور باغبان گفت انگور از کجا بیاورم فصل زمستان است
و از شدت سرما درختهای انگور را بر خاک ریخته و بزیر خاک پنهان
کرده ایم باد از آسیب سرما زنند تا در فصل شود و قدرت حق تعالی را تماشا کن
باغبان چون بباغ در آمد بقدرت حق و معجزه حضرت علی ابن موسی الرضا ع
هر درخت میوه که در باغ بود از انگور و غیره همه را پر بار دید و همه را
در غایت نما و آبدار رسیده بود که همه بسیار متحیر شدند که در این فصل
این نعمت میوه ها از کجا پیدا شد و با خود میگفت که این باغ از من نخواهد
بود یا من در خواب می بینم و چون باغبان از محبان آل محمد بود
بود و از هدایت و توفیق بخشی بود و هدایت در یک لحظه بمذهب حق
بگروید و بجز انگور یکدانه نیست که این از کرامت بر اولیاء است صلاح
آنست که بر مردم دروغ نگوییم که در این باغ انگور رسید که این

نعمتهای این باغ بماند پس باغبان ملعون بدست خطا از بالاغ پرون الله

و امام رضا ع فرمود که چرای ما انگور نیاوردی آن روسیاه ملعون گفت

در این باغ انگور نیست حضرت فرمودند که او دروغ میگوید در عقب زند

و گفت الهی باغ و باغبان هر دو را بسوز این بگفت و در آن مو

ضع گرم بود روانه شد و آن ملعون با خود گفت که اگر چه دروغ بسیر

ابو طالب گفتم اما تعجب عظیم در دست داریم پس شادی کنان متوجه

باغ شد و چون داخل باغ شد ناگاه ابری پدید گردید و رعد و برق

در آسمان پیدا شد و هوا بسیار متغیر گردید و آواز سهمناک از آسمان برآمد

و از هوا آتشی پیدا شد در باغ افتاد در یک لحظه بسوزانید و هر چه در باغ

بود بسوخت **ایضاً** و در یک باب از کتاب بصائر الدرجات و کفایت

المؤمنین از عبدالله [illegible] روایت میکند که روزی حضرت امام رضا ع

را گذاشت و من و تمیم بن یعقوب با یکدیگر خصم و حق لطف آنحضرت

بودیم پس علی بن موسی الرضا ع بجانب صحرا روانه شدند و ما از عقب

او در صحرا ابنها دیدیم و سخنان بد او با نسبت با آنحضرت بنیاد کردیم

و در اثنای راه آهوها چند دیدیم که در صحرا میچرند دیدیم که آنحضرت

با آهو بره اشاره کرد و آن را بجانب خود طلبید آهو بره بجانب

آنحضرت دوان دوان پیش رفت و حضرت دست مبارک بر سر

آن آهو بره میمالید بغلام خود سپرد آهو بره بجهت جدا کردن

او را از

٧٨

او را از چراگاه و مادر و پدر خود اضطراب داشت پس آنحضرت نزدیک خود

طلبیدند و دست بر سر او کشید و چیزی گفت که نفهمیدم و آن آهو بره

ساکن گردید و ترک اضطراب نمود و بعد از آن آنحضرت نظری

بمن نمود و گفت یا عبدالله آیا ندانستی که ما اهل بیت رسالتیم و وحوش

طیور در جمیع امر ما را منقادند گفتم بلی ای سید من و مولای من و حجت

بر خلق خدا و من توبه کردم از آنچه گفتم و میکردم پس آنحضرت بغلام خود

جهت آزاد کردن آن آهو بره اشارت نمود فرمود غلام آهو را رها نمود

آهو بجانب صحرا رسید و دید قطرات اشک از گوشهای چشمش بر زمین میچکید باز

آنحضرت دست مبارک از روی شفقت بر سر آن آهو کشید و آن

آهو بجانب صحرا روان گردید حضرت فرمودند یا عبدالله میدانی که

این آهو بره چه گفت عرض نمودم که خدا و رسول و فرزند رسول خدا دانا

ترند فرمود آن آهو میگوید مرا طلبیدی و مرا با امیدی آن آوردم که

شاید چیزی از گوشت من غذای تو شود پس نا امید مرا رها نمودی من

او را خاطر جمع نمودم تا بچه آگاه خود سعادت نمود در کتاب عیون

از احمد ابن محمد ابا نصر بزنطی روایت نموده که میگوید قرائت

نمودم مکتوبی را که حضرت امام رضا ع با امام محمد تقی ع نوشته بود که

یا ابا جعفر بمن چنین رسیده که غلامان تو وقتیکه اراده بیرون رفتن

از منزل خود داری ترا سوار می نمایند و از در کوچک منزل بیرون

میبرند و این بجهت بخلیست که ایشان دارند میخواهند خیر تو با احدی نرسد

ای فرزند قسم میدهم ترا بحقی که من بر تو دارم باید که خروج و دخولت فی منزل خود
از در بزرگ باشد و هر وقت سوار بشوی باید اشرفی در یال با خود برداری
و هیچکدام از سؤال کنندگان را محروم نسازی و از اعمامت هرگاه از تو سؤال
نمایند کمتر از پنجاه اشرفی بایشان مده و زیاده از این هرچه بخواهی بدهی اختیار
داری و از عمهات هرگاه از تو سؤال نمایند کمتر از بیست و پنج اشرفی بایشان
مده و اگر بیشتر بدهی اختیار داری ای فرزند اراده دارم که خداوند ترا
بان شیوه مرضیه بلند مرتبه نماید فانفق و لا تخش من ذی العرش
اقتارا ایضا در کتاب تحفة المجالس از عمار بن زید روایت
کرده است که خدمت حضرت امام رضا ع بودم در مکه میرفتیم در اثنای راه غلام مرا
بیماری عارض شد و از من انگور خواست گفتم درین بیابان انگور از کجا پیدا کنم
که دران حین حضرت امام رضا ع کسی پیش من فرستاد که غلامت آرزوی
انگور کرده بمقابل خود نگاه کن چون نگاه کردم باغی در غایت خوبی و
طراوت دیدم که دران باغ انواع درختان انار و انگور و انجیر بسیار
بود من برخاستم و بان باغ رفتم انگور و انار بسیار چیدم و پیش غلام
آوردم و توشه راه نیز از ان گرفتم و چون به بغداد آمدم این حکایت
را با لیث بن سعد الجواهری بیان کردم ایشان بخدمت حضرت امام
رضا ع آمدند و آنچه از من شنیده بودند بجهة آنحضرت نقل نمودند حضرت
بایشان فرمود آن باغ از شما دور نیست به بینید چون نگاه کردند
باغی مانند باغهای بهشت عنبر سرشت مشاهده نمودند که انواع میوه

دران باغ موجود بود گفتند ما شهادت میدهیم که تو فرزند رسول خدائی و بحق
خلف او بعد از پدر و جد خود ایضا در آنکتاب از چند کتب نقل نموده
که توقیع روایت میکند که وقتی حضرت امام رضا ع از مأمون اجازت
خواست که دوا خورده ام و بچشمه آب گرم میروم باید که مرا هفت روز
معاف داری پدر و رسول تو بر پیش من آمده اند گفتند مأمون آنحضرت را
اجازت داده آنحضرت بر بیت و بنا بر چشمه رفت در آنجا خیمه زد مأمون
روز می شمرد تا آنکه روز هفتم رسید پس با خدم و حشم سوار شد و بقصد دیدن
آنحضرت با سر چشمه توجه نمود و چون بان موضع رسید از اسب فرود آمد
بخیمه آنحضرت داخل شد و شرف ملاقات حضرت را در آنجا ادراک
نمود بعد از مراسم تعظیم و تکریم و اظهار اشتیاق باتفاق آنحضرت سوار شد
بمحل خود مراجعت نمودند بعد از اندک زمانی نامه از والی مدینه
رسید که حضرت امام رضا ع در فلان روز بمدینه تشریف آورده
روز دیگر بجانب مکه توجه فرموده بعد از چند روز دیگر نامه از والی مکه
رسید که حضرت امام رضا ع بمکه رسیده اند مأمون چون نامها را خواند
تعجب بسیار نمود و رخصت خدمت حضرت امام رضا ع آمد گفت
که از من درخواستی که هفت روز ترا معاف دارم که دوا بخوری و آب
گرم روی و باین بهانه بمکه و بمدینه رفتی حق تعالی ترا علمی عظیم عطا فرموده
من برادر و پسر عم توام چه شود که از ان علم حرفی بمن آموزی تا از ان منتفع

شفیع شوم حضرت امام رضا فرمود اگر من حق بودمی آنچه تو میگوئی قادر نبودی
نکیف که یکم روز بپای تو میباشم و امر من ملعون نکنند پس گریخت و گفت
که دانستم که باید اماکن رفتن و رجوع نمود و تو حجت خدائی و بلا این امامت
ایضاً در ان کتاب کشف الغمه روایت نموده که محمد بن داود روایت
نموده که من و برادرم در خدمت امام رضا بودیم که خبر آوردند که عمش
محمد بن جعفر در حالت نزع است و زبان او را بسته اند پس در خدمت آنحضرت
بدیدن او رفتیم و دیدیم که برادرش اسحق و فرزند محمد در بالین او نشسته
بودند و میگریستند آنحضرت لحظه نشست و تبسم نمود در حین رفتن باز
برخواستند یاران گفتند شماتت کرد به بردن عم خوش را شد و من نیز نیک ایشان
آمدم گفتم فدای تو شوم تبسم تو را حمل بر شماتت نمودند فرمود که غلط فهمیدند
تعجب و تبسم من از آن بود که اسحق بر او میگریست و حال آنکه اسحق پیش از او
می خواهد مرد و او گریه بر اسحق خواهد کرد پس بعد از زمانی محمد عوق نمود
خوب شد و مدتها زنده بود و اسحق مدتها پیش از محمد چنانکه آنحضرت فرموده
بودند از دنیا رحلت نمودند ایضاً در کتاب از علی بن ابراهیم
از پدرش نقل نموده که او گفت از آن جمعی که در راه مکه که در خدمت
حضرت امام رضا بودند شنیدم که ایشان میگفتند که وقتی در ملازمت
آنحضرت بحج میرفتیم بکوهی رسیدیم فارغ نام که در طرف دست راست آنکوه
واقع بود حضرت نظره بآن کوه کرد و فرمود باقع و هادیک یقطع اربا

ادبا

اربا یعنی این کوه آنکه تو را بکند پاره پاره خواهد شد و ما نفهمیدیم که مطلب آنحضرت
ازین سخن چه بود تا وقتیکه بردند بمکه پیرمردی در ان موضع منزل
ساخت بجهت ارتکاب بر بالای آنکوه رفت و حکم کرد تا از آنکوه سنگ کنند و چون
بعراق رسیدند بحکم او آن پاره پاره آنرا ساختند در ان وقت
معنی کلام آنحضرت بر ما ظاهر شد ایضاً در ان کتاب از احمد ابن طلحه
ابی نصر نقل روایت نموده که در امامت حضرت امام رضا در شک بودم در رقعه
نوشتم در رخصت رسیدن بخدمت آنحضرت در راه طپیدم و با خود چنین قرار دا
دم که چون بخدمتش مشرف شوم آیه از آیات قرآن را که در معنی آن در مانده
بودم بپرسم چه صلی آن شد از دو بپرسم مکتوبی از آنحضرت بمن رسید که در این
وقت سرکلان رابت طانشسته اند در رسیدن تو بخدمت مشکلات در ان مو
قوف بوقیفت دار اما آن سه آیه را که میخواهی بپرسی حلش این است و حل آنرا
شد را چنانچه خاطر خواه من بود نوشته بودند پس آن شک از خاطر محو شد
و دانستم که آنحضرت حجت خدا است و غیره ایضاً در آن کتاب کشف
الغمه از حسن بن الوشاء روایت میکند که چون بخراسان رسیدیم روزی خا
دمی از جانب حضرت موسی الرضا آمد و گفت از آن مرکب که آورده اند
برای ما بولیت و مرا چون بخاطر نبود عذر خواستم که مرکب نیاورده ام خادم
رفت و باز آمد و گفت البته هست پیدا کن من برخواستم و با غلامان دیگر
تفحص بسیار کردیم و نیافتیم پس کس دم گفتم براپ و سبب که مرکب داشته ام
و در میان اسبابهای من نیست خادم رفت و بعد از ساعتی برگشت و گفت

صندوقچه ایست که دران ملبوسات و چون تفحص آن نمودم چنان بود که او
سروری فرموده بودند خدا آن مرکب را برداشته بخدمت آن حضرت رفتم
و گفتم گواهی میدهم که تو امام مفترض الطاعه و اعتقاد من بامامت او در
نمودم و باین سبب هدایت یافتم **ایضاً** در آنکتاب از حسن بن علی
روایت نموده که روزی در مرو بودم و مردی واقفی با من همراه شد گفتم
ابو واقفی از خدا بترس و ترک راه حق مکن و از گمراهی و ضلالت خود را
خلاص نما من نیز مثل تو بودم حق سبحانه و تعالی مرا بمحبت اهل بیت رسول خود هنوز
گردانید روز چهارشنبه و پنجشنبه نیت روزه کن و دو رکعت نماز بگذار
بجای آور تا حق سبحانه ترا هدایت کند آنچه مقصود و توست به بهترین
صورت شاید که حسن بن کرید بعد از نصیحت آنمرد واقفی گناه خود فهمید
و پیش از روشن شدن کتابت علی بن موسی الرضا رسیده بود و دران نوشته
بود آنچه من آن واقفی را نصیحت نموده بودم و دران نامه را امر فرموده بود
که یکبار دیگر آن واقفی را نصیحت کن بروزه داشتن و خواندن نماز گزاردن پس بار
دیگر پیش آن واقفی رفتم آنچه ترا نصیحت نمودم بجای آور و شک مکن که حق تعالی
ترا هدایت میکند و در این باب اگر میخواهی تا صد بار استخاره کن که من
بسیار استبداد کشته ام با اینکه حق سبحانه و تعالی دل تو را نورانی خواهد کرد
زیرا که مکتوب حضرت امام رضا ع در همان وقت که ترا نصیحت کردم بمن
رسید که دران مکتوب امر نموده بود که آن واقفی را نصیحت نما و آنچه آنحضرت
نوشته بود

نوشته بود بهمان ترتیب که من بتو گفتم و تاکید بسیار نمودم ابو واقفی آنچه با تو گفتم عذر
بعد از آن سحر روز شنبه آن واقفی نزد من آمد و گفت گواهی میدهم بیمن
خدا و رسول خدا که حضرت علی بن موسی الرضا امام مفترض الطاعه است و محبت خدا
بر کافه عالمیان با او گفتم که در چه چیز که این هدایت از کجا یافتی گفت شب جمعه
امام رضا را در خواب دیدم که بمن فرمود ای ابراهیم بخدا قسم که تو را بدین
حق در اصل میسازند در راه راست البته خواهی یافت و دلهای ثابت شد
من که دین بسبب آن بحق توان پیوست مذهب اهل بیت رسالت
و اعتقاد من در این مذهب ثابت و واضح شد و از جمله مخلصان و شیعیان
آنحضرت گردیدم **ایضاً** در آنکتاب از نصیر الدرجات و کفایت المؤمنین
از فضل بن یونس روایت میکند که وقتی عازم سفر حج بودم و تهیه اسباب سفر
و تجهیز زاد و راحله نمودم و بعد از طی مراحل بمدینه رسیدیم و بسیاری از خیل
و حشم هارون الرشید را در آن مکان دیدم دانستم که هارون اراده حج دارد
در منزل فرود آمدم و جمعی از دوستان رسول خدا با من در آن منزل
نزول کرده بودند طعامی حاضر کردند ما هم کردیم هنوز خود دست بطعام
دراز نکرده بودند که غلام من در آمد و گفت شخصی که کنیتش ابوالحسن است
بیرون در ایستاده و اذن دخول مجلس ترا میطلبد گفتم الحمد لله که
طالب او بودیم اگر باشد ترا از او می نمایم در زودی اضطراب بیرون رفتم دیدم
که حضرت ابوالحسن علی بن ابیطالب موسی الرضا سواره ایستاده گفتم
یا ابن رسول الله نزول ارزانی فرمائید و منزل ما را بنور قدم خود

منور نما حضرت فرمود و آمد و با ما بر سفره نشست و بعد از صرف طعام گفت
ای ابا الفضل خلیفه امروز بحسین بن زید ده هزار دینار عطا فرموده و آن مبلغ را
بتو حواله فرموده و حسین بن زید از من توقع نموده که مبلغ معهود را نزد او
باو برسانی ابا الفضل گوید من عرض کردم یا ابن رسول الله بگذار کنند که از محاسبه خلیفه
نزد من از قبیل دیگر چیزی باقی نمانده اما هر چه تو بفرمائید مطیع و منقادم آنحضرت
فرمود یا ابا الفضل تو مبلغ ایحاح تسلیم نما که قبل از آنکه بمنزل خود برسی آن
مبلغ بتو در اصل خواهد شد و اندکی از ما نگذشت بود که حسین بن زید نزد من آمد
و مطالبه آن وجه کرده و من حسب الامر امام رضا مبلغ معهود را بمجلس او
و بگذاردم که پیش از آنکه بمنزل خود برسم آن مبلغ بمن رسید الرضا ۱۷۶
و از کتاب از محمد بن ابی نصر بزنطی روایت نموده که روزی بخانهٔ آن حضرت
پرسیدم که امام کیست بعد از امام تو و من چون از حضرت امام رضا
درین باب چیزی نشنیده بودم جواب نداده گفتم تا از وی نپرسم جواب نگویم
پس بخدمت آنحضرت مشرف شدم و سؤال آن شخص را عرض نمودم فرمود که
امام بعد از من پسر منست و بعد از آن گفت هرگز کسی جرأت میکند که بگوید
پسر من خلیفه منست و حال آنکه او را پسر نباشد امام محمد تقی هنوز متولد نشده
بود و بعد از آن متولد شد و در حدیث وارد شده است که ابو اسمعیل سندی
میگوید که در سند بودم که شنیدم در عرب است کسی است که حجت خدا است
بر روی زمین پس بطلب او از سند بیرون شدم و در تفحص حجت خدا
برآمدم تا آنکه جناب امام رضا را بمن نشان دادند پس توجه بخدمت
نمودم

نمودم و وارد مجلس آنحضرت شدم در حالی که عالم بلغت عرب نبودم پس بر آن
حضرت بزبان سندی سلام نمودم و آنحضرت نیز بزبان سندی رد سلام
من نمودند و میان من و آنحضرت سؤال و جواب چندی بزبان سندی شد
عرض کردم بعد از آن که من چون شنیدم که در میان طایفه عرب کسی است که
امام و راه نمای خلایق و حجت خداوندست لهذا در طلب آنکس بر آمدم که
بیابم آنحضرت فرمودند که من آنکس که تو در طلب او بر آمده و من حجت خداوندم
سؤال نما از من آنچه اراده داری ابو اسمعیل میگوید پس سؤال نمودم از آن
سرور از آنچه مقصودم بود پس چون خواستم که از خدمت آنحضرت مرخص شوم
عرض نمودم که من زبان عرب را نمیدانم و دوست دارم که دانا شوم بلغت
عرب پس بخوان خداوند را که مرا دانا نماید بلغت عرب آنحضرت مرا نزد
خود طلبیده و بدست مبارک زبان مرا مسح فرمود و از آن وقت تا بحال بلغت
تکلم می نمایم و در حدیث دیگر روایت شده که علی بن احمد کوفی میگوید که چون
قصد کردم که از کوفه بسوی خراسان روم دختری خواستم در وقت نزد من آمد
و یک حلقه بمن داد و گفت چون بخراسان رسیدی این حلقه را بفروش و قیمت
از را از برای من فیروزج بخر من آن حلقه را در میان بارهای خود گذاشتم و روانه خرا
سان شدم و چون بمرو رسیدیم و در آنجا منزل کردیم بعد از زمانی غلامان حضرت
امام رضا نزد من آمدند و گفتند آمده ایم که از تو حلقه بگیریم و از آنگفتن بعضی از
غلامان حضرت رضا نمائیم من بایشان گفتم در نزد من حلقه نیست و من از آن
حلقه که دخترم بمن داده بود که از برای او فیروزج بخرم فراموش کرده بودم بعد از

لطف باز غلامان آنحضرت در آمدند وگفتند آقای ما حضرت امام رضا علیه السلام
رسانیده فرمود که در میان بارهای تو حقه ایست باین صفت نشان داده که
از کوفه بسوی خراسان می آمدی دختر تو داده که از برای شب زفاف بخری این
دختر وحقه را بده پس من دختر را از ایشان گرفتم وحقه را بایشان
دادم و باخود گفتم که قسم بخدا هر آینه سوال نمایم از آن جناب چند مسئله اگر جواب
داد پس معلوم است که امام وحجت خداست و آن مسئله را نوشتم وصبح آن نوشته
باخود برداشتم روانه منزل آنحضرت شدم وچون بنزدیک منزل آنحضرت رسیدم
از کثرت جمعیت وازدحام نتوانستم که پیش روم در گوشه نشستم که ناگاه دیدم
از میان مردم یکی از غلامان آنحضرت بیرون آمد وگفت کیست احمد ابن
کوفی پس من پیش رفتم وگفتم منم گفت بگیر این است جواب آن مسائل که باو نوشته
پس نوشته آنحضرت را گرفتم دیدم بعینه همان مسائل که من نوشته بودم وجدا
بعد واحد جواب فرموده بودند ودر حدیث دیگر از حسین بن موسی ابن جعفر
علیهما السلام روایت شده که میگوید من با جمعی از جوانان بنی هاشم در نزد آن
حضرت نشسته بودیم که ناگاه جعفر بن عمر علوی با لباسهای مندرس ودر حال
بدی برما گذشت ما از احوال جعفر وهیئت او خندیدیم حضرت امام رضا علیه السلام چون
دید که ما از احوال هیئت او خندیدیم فرمودند که زود باشد که تا جعفر را صاحب مال
وثروت وخدم وحشم ملاحظه نمائید میگوید هنوز یکماه از زمان فرمایش آنحضرت
نگذشته بود که جعفر والی مدینه شد وصاحب ثروت وعزت وخدم وحشم گردید
وروزی برما گذشت وحال آنکه با غلامان وخادمان بسیار بودند وایضا در عیون

اخبار الرضا

اخبار الرضا مرویست که موسی بن عمران بن بزیع میگوید که من دو کنیز حامله داشتم
وبسوی حضرت امام رضا علیه السلام نوشتم که آنحضرت را اعلام نمایم از این مرحله ودر این مرحله درخواست
کنم از آنحضرت را از خالق اکبر بخواهد که قرار دهد این دو حمل را در طفل ذکور وانث را
بمن ببخشد موسی میگوید که آنحضرت در جواب من نوشتند که انشاء الله چنین خواهم
شد وبعد از آن آنحضرت توقیع دیگر بجهة من نوشتند که مضمون آن نسخه این بود
بسم الله الرحمن الرحیم عافانا الله وایاک باحسن عافیة فی الدنیا
والآخرة برحمته بدانکه امور جمیع بید قدرت خداوند جل شانه میباشد
ومضی می نماید مقادیر امور را بطریقی که مقدر شده ومتولد میشود در این نزدیکی
از برای تو پسری ودختری انشاء الله تعالی پس نام آن پسر را محمد ونام دختر را فاطمه بگذار
تا آنکه مبارک گرداند خداوند عالم از برای تو موسی میگوید بهمان قسم که آنحضرت
نوشته بودند خداوند عالم یک پسر ویک دختر بمن فرمودند ایضا در کتاب عیون
اخبار الرضا روایت نموده که میگوید که چون اراده نمودم که بسوی عراق
بیرون روم وعزم نمودم بر اینکه حضرت امام رضا علیه السلام را وداع نمایم وبیک پیراهنی
از آن پیراهنی که آنحضرت می پوشد بجهة کفن خود از آنحضرت بگیرم وچند درهم از
مال آنحضرت نیز بگیرم وبجهة دختران خود انگشتر بسازم وچون این مطلب را
کنون خاطر خود ساختم وبمجلس بهشت مثال آنحضرت مشرف شدم ودر وقتی که
آنحضرت را وداع نمودم که برگردم از کثرت گریه وتاسف بر مفارقت آنحضرت
حوایج خود را فراموش نمودم فلما خرجت من بین یدیه صاح بی یا ریان
ارجع فرجعت یعنی چون آنکه بیرون رفتم از نزد آنحضرت بیرون شدم فریاد زدند

که ای ریان برگرد پس برگشتم آنسرور فرمودند آیا در دست داری که چند درهم
بتو دهیم که بجهة دختران خود انگشتر بخری و جامه بخری بهای جد خود بتو دهیم
که این کفن خود نمائی هرگاه اجل تو رسد عرض کردم بلی [illegible] فکان
فی نفسی ان اسئله ذلک فمنعنی الغم بفراقه فرفع علیه السلام
الوسادة واخرج قمیصا فدفعه الیّ ورفع جانب المصلی فاخرج
دراهم فدفعها الیّ فعددتها فکانت ثلثین درهما یعنی ای [illegible]
من بود در خاطر من آنکه از جناب شما سؤال نمایم این مطلب را پس هم و غم
مانع شد مرا و مفارقت از جناب مقدست فراموش نمود از خاطرم این
مطلب را پس آنسرور زیر بالشهای مبارک خود را بلند نمودند و یک پیراهن
بیرون آوردند و بمن مرحمت فرمودند و بعد یکطرف مصلای خود را بلند نمودند
و چند درهم برداشتند و بمن مرحمت فرمودند پس شمردم آن درهمها
سی درهم بودند **ایضا** در عیون از محمد بن عبد الله قمی مرویست که
گفت در خدمت حضرت امام رضا ع بودم و عطش شدیدی بر من وارد شده
بود و پس کراهت داشتم که در آن مجلس آب طلب نمایم پس آن امام خود در نزد
بدون آنکه من اظهار عطش نمایم خود آب طلبیدند و قدری چشیدند و
بعد بمن مرحمت فرمودند و گفتند ای ابو محمد ازین آب بیاشام که آب
سردیست انظف آنرا گرفتم و آشامیدم **ایضا** در عیون از ابو
محمد غفاری مرویست که قرض ثقیل بر من عارض و لازم شده بود پس
بخود گفتم که چاره از برای ادای دین نمیشود مگر آنکه متوسل شوم بمولا و آقای

خود

خود ابو الحسن علی بن موسی الرضا ع پس چون صبح شد بدر بار آنسرور آمدم و قبل از آنکه
اظهار مطلب نمایم و لب بسؤال حاجت خود باز نمایم فرمودند که یا ابا محمد حاجت
ترا فهمیدیم و بر ماست که ادا نمائیم قرض ترا پس چون که وقت افطار شد
طعامی بجهة افطار آنسرور آوردند و با آن حضرت طعام خوردیم بعد از فراغت
طعام آنسرور فرمودند ای ابا محمد آیا تو امشب در نزد ما میمانی یا برمیگردی
عرض نمودم ای آقای من اگر حاجت مرا روا شود برگشتن را دوست دارم
پس آنسرور از زیر بساط خود مشتی دراهم و دنانیر برداشتند و بمن مرحمت
فرمودند بعد از آن از خدمت آنحضرت بیرون آمدم و نزدیک چراغ آمدم
و نگاه بآنها نمودم فاذا هی دنانیر حمر وصفر فاول دینار وقع بیدی
ورأیت نقشه کان علیه یا ابا محمد الدنانیر خمسون ستة
وعشرون منها لقضاء دینک واربعة وعشرون لنفقة عیالک
فلما اصبحت فتشت الدنانیر فلم اجد ذلک الدینار واذا هی
لا تنقص شیئا یعنی پس نگاه دیدم اشرفی در دست پس اول اشرفی که از آنها
بدستم آمد دیدم بر آن اشرفی نقش شده که ای ابا محمد پنجاه اشرفی
میباشد بیست و شش اشرفی بجهة قرض خود بردار و بیست و چهار اشرفی
بجهت نفقه عیال خود بردار پس چونکه صبح شد در آن اشرفیها هرچه نظر
نمودم آن اشرفیهای منقوش را نیافتم و از عدد آن اشرفیها چیزی کم نگردیده
بود گوید که چون این روایت با روایتی که سابق نظر این روایت
بود اختلاف داشت لهذا نقل نمودیم تا واضح شود اختلاف متن این دو روایت

بر متشیع در احیا و در کتاب عیون اخبار الرضا ع از یاسر خادم روایت نموده است
حدیثی را که حاصل آن حدیث اینست که میگوید روزی در مرو ما خدمتکاران
حضرت امام رضا ع در خدمت آنحضرت بودیم که ناگاه شنیدیم صدای باز شدن
دری را که از خانه مامون بود و متصل بود آنخانه بخانه حضرت امام رضا ع همینکه در
باز شد حضرت با فرمود برخیزید و متفرق شوید پس ما برخواستیم و رفتیم
داخل شد مامون بر آنحضرت و در دست نوشته طویلی بود که نظر در آن مینمود و از آن
سرور خواسته شد که بجهة تعظیم او از جای خود برخیزند قسم داد مامون آنحضرت را
بحق جدش رسول الله ص که برخیزد بعد مامون نزدیک بآنحضرت آمده
روی مبارک آنحضرت را بوسید و پیش روی آنحضرت نشست پس شروع نمود
بخواندن آن نوشته که در دست داشت و در آن نامه سرداران او نوشته
بودند که فتح نمودیم ما فلان قریه که مسرور و ... کابل را پس چون از خواندن
فتحنامه را فارغ شد حضرت فرمودند که مسرور ... بفتح قریه از قریهای
مشرکین مامون عرض کرد مگر جای سرور و خوشحالی نیست حضرت فرمودند
بپرهیز از خدا و نظر نما در حقوق امت محمد که بتو دارند و خدا داده تو را بر ایشان
والی و پیش کرده و تو را مخصوص بریاست نموده که امور ایشان برسی و توقف
ننمودی امور مسلمانان را واگذاشته امر ایشان را بغیر خودت که آن غیر
در میان ایشان بغیر حکم خدا رفتار می نماید و تو درین بلد خراسان منزل
نموده و ترک نموده بیت الهجرت و مهبط الوحی را که مدینه طیبه است و
حال اینکه مهاجرین و انصار مظلوم میباشند ای تو بر ایشان تعدی مینمایند
و لا حفظ

٨٥

ولا حفظ نمی نماید ولاة تو در حق ایشان هیچ مومنی قرابت و عهد و ذمه اسلام را و میگذرد
بر مظلومین روزگاری که در المدت بغضهای ایشان از ظلم ظالمین در تعب
مشقت است و نمی یابند دادرسی را که شکوه بآن نمایند و نمی توانند که خود را
بتو رسانند از کثرت دوری که میان تو و ایشان است پس بترس از خدای مومنان
در امور مسلمانان و برگرد به بیت الهجرة و بیت النبوة و محلی که معدن مهاجرین
و انصار است اما علمت یا امیر المومنین ان والی المسلمین
مثل العمود فی وسط الفسطاط من اراده اخذه ...
ای امیر المومنین که والی مسلمانان باید مثل عمود خیمه باشند در وسط خیمه که
از هر جای آن خیمه که خواسته باشند بتوانند باو برسند و بالنسبه بهمه مساوی باشند
از جهة رسیدن باو مؤلف گوید ولایات و شهرهای بسیار از ربع مسکون
در تصرف مامون بود چنانچه از شرح قصیده ابو فراس نقل شده است که مامون
ملعون ولایات از ربع مسکون که در تصرف او بود بر اولاد خود قسمت نمود بمامون
الرشید شرقی عقبه حلوان را که عبارتست کرمان شاهان و نهاوند و قم
و کاشان و فارس و ری و اصفهان و قومس و بلاد جبل و خراسان
و ماوراء النهر و طبرستان و زابل و هند و کابل است و بمحمد امین واسط و کوفه و
و بصره و شامات و سواد عراق و موصل و جزیره و حجاز و یمن و مصر تا انتهای
مغرب را داد و بقاسم موتمن بعضی از ولایات جزیره را داد و وقتیکه مامون
غالب بر ایشان شد ولایات ایشان هم در تصرف او در آمد پس مملکت مامون
مثل کردن بود و درین زمان که حضرت رضا ع باو فرمودند که در بیضه

منزل نما پس موافق فرمایش حضرت مدینه در وسط مملکت او بود چنانچه
ستون در وسط خیمه میباشد موافق حدیث سابق بعد از آن مامون عرض
کرد که ای سید و اقای من انچه رای تو قرار گیرد چنان خواهم نمود حضرت فرمود
رای من اینست که ازین بلاد بیرون شوی و مکان گیری در موضعیکه آباء
و اجداد تو در انجا منزل داشته اند یعنی مدینه طیبه و در ان مکان با امور
مسلمانان برسی و امر ایشان را بغیر خود وا نگذاری زیرا که خداوند عالم بازخواست
خواهد نمود تو را ازین ریاست و سلطنت که بتو عطا فرموده پس مامون از
از جای خود برخاست و عرض کرد بلی ای سید و مولای خودم اجابت نمودم
فرمایش تو را و رای تو نیکو رائیست پس بیرون رفت مامون و امر نمود که
نوابان او بیرون روند و اسباب مدینه طیبه مهیا نمایند و چون
این خبر بذوالریاستین که در نزد مامون بود رسید مغموم و مهموم شد و اندوه
عظیمی او را عارض گردیده با وجود اینکه امور بدست او جاری بود در جمیع امور اطاعت
رای او بود لیکن درین مقام جرات نکرد که با مامون در ظاهر درین
خصوص چیزی بگوید و در دل هر تقویت رای آنسرور نمود که مبالغه درین
نمود پس آمد پنهانی به نزد مامون و گفت ای امیرالمومنین این چه اراده است
که نموده اید و چه امریست که فرموده اید مامون گفت ای فضل درین کار من
رای ندارم و چون مولا و سیدم ابوالحسن مرا باین کار امر نموده است لهذا
صواب دانستم فضل گفت یا امیرالمومنین این اراده صواب نیست و
دارند بر سلطنت و مملکت داری دور است زیرا که تو برادرت را درین
نزدیکی

86

نزدیکی بقتل آورده و خلافت از وی گرفتی و برادران دیگر تو جمیع دشمن تو میباشند
و کل جمیع اهل عراق و طوایف اعراب و منسوبین تو از طایفه بنی عباس همه عداوت
با تو دارند و دیگر اینکه این امر دیگری که تازه از تو بظهور رسیده که حضرت رضا را
ولیعهد و جانشین خود نمودی و ولایت عهد را از فرزندان هارون که برادران
تو می باشند بیرون نمودی و حال اینکه فقها و علما و دانشمندان و سایر مردمان
و آل عباس راضی باین امر نبودند و دلهای ایشان بسبب اینکار نفرتی از
تو دارد و من چنین یقین میدانم که در همین بلده خراسان بجائی نارضایتی کرد
دلهای مردم از کینه و عداوتی که با تو دارند بکوفی هم رسانند و ناموس شوند با
چیزی که تو درباره برادرت محمد امین نمودی و از آن خیالات بیرون شوند
و اگر این سخن را از من قبول نمیفرمائی بر مردانیکه سالها خدمت به پدرت
نموده اند و از امور رعیت و نظام مملکت داری وقوفی دارند با ایشان مشورت
نما هرگاه ایشان این کار را پسندیدند اختیار کن و الا ترک نما مامون و چگونه
گفت آن مشایخی که میگوئی با ایشان مشورت نمایم درین خصوص کیستند و چگونه
اشخاص میباشند گفت مثل علی بن ابی عمران و جلودی و این جماعت که بودند که در
وقتیکه مامون حضرت رضا را ولیعهد نموده بودند راضی باین نبودند با او
بیعت ننمودند و باین سبب مامون هر سه نفر ایشان را حبس نموده بود مامون
گفت چنان خواهم نمود پس چونکه روز دیگر شد حضرت رضا بمنزل
مامون وارد شدند و فرمودند که چه کردی درین امر مامون انچه بفضل او

و ذو الریاستین واقع شده بود بآن سر در عرض کرد بعد از آن امر نمود که آن بیچاره را
از حبس بیرون آورده بمجلس او بیاورند و اول دفعه علی بن عمران را بمجلس برده شد و
نظر نمود که حضرت رضا ع در پهلوی مامون در نهایت جلال و عظمت نشسته
است آتش عداوت و حقد او مشتعل شد و گفت یا امیر المؤمنین طلب پناه می نمایم
تو را بخدا از اینکه امر سلطنت و ریاستی را که خداوند از برای شما و آباء و
اجداد شما قرار داده بیرون نمائی و قرار دهی آن امر را از برای دشمنان
خود و کسانی که پدران تو پدر کشتند ایشان را و پدران ایشان را متفرق
می نمودند ایشان را در بلدها مامون از سخن آن دون در غضب شد
و گفت یا ابن الزانیه هنوز تو در این عداوت و کینه هستی ای جلاد بگیر او را و زدن
گردنش را چون گردن او را زدند ابن یونس را بعد از آن شقی وارد نمودند
و چون نظر آن شقی بر آن امام متقی افتاد که در پهلوی مامون بر سریر عظمت و جلال
متمکن گردیده نوایر حسد و کینه از سینه او مشتعل گردیده و گفت یا امیر المؤمنین
این شخص که در پهلوی تو نشسته صنم یعبد من دون الله مامون از
آن ملعون نیز در غضب شد و گفت یا ابن الزانیه تو هم هنوز بر آن کینه و عداوت
باقی ماندی ای جلاد بگیر او را گردنش را بزن بعد از کشتن آن شقی جلودی را وارد مجلس آن
دنی نمودند و لیکن این جلودی از جمله سرداران کار هارون بود سالهای سال
خدمتها بهارون نموده بود و در زمان هارون در وقتی که امام زاده محمد فرزند
امام جعفر صادق ع در مدینه طیبه خروج نموده بود هارون همین جلودی را با لشکر عظیم بمدینه
فرستاده بود امر نموده که هرگاه غالب بر امام زاده محمد گردید او را گردن زنند
دیگر آنکه

تغیر دهد خانهای آل ابوطالب را و برهنه نماید زنان ایشان را و آنچه لباس
و لباسی که ایشان دارند همه را بغارت از ایشان بگیرد و از برای ایشان سوای
یک ثوب چیزی وا نگذارد و در آن زمان حضرت امام موسی کاظم شهید شده
بودند حضرت امام رضا ع در مدینه منزل داشتند پس چونکه جلودی مدینه را
تصرف نمود امام زاده محمد را گرفت و بقتل در آورد و نظر بامر هارون رو نمود
با عسکر و لشکر خود بدر خانه حضرت امام رضا ع که عیال و اطفال آنحضرت و متعلقین
و منسوبان و خویشان آنحضرت که از آل ابوطالب بودند برهنه نماید پس هجوم آوردند
لشکر تا بغارت او بدر خانه آنحضرت و در آن حال عزت المقرب ذو الجلال مانع
از این شد که مشاهده نماید که زنان آل ابوطالب را لشکر آن شقی برهنه نمایند همه زنان
را در خانه جمع شدند و خود به در آن خانه ایستاده مانع لشکر او شد جلودی در آن
حال فریاد بر آورد که ای ابو الحسن من از جانب امیر المؤمنین هارون مامورم که داخل
در این خانه شوم و زنهای آل ابوطالب را برهنه نمایم حضرت فرمودند هرگاه مقصود
تو گرفتن لباس و اساس ایشانست من لباس و زیور ایشان میگیرم و بتو میدهم
و آنحضرت قسم یاد فرمودند که من هیچ چیزی از لباس و زیور ایشان را از برای ایشان
نگذارم همه را از ایشان خواهم گرفت الملعون اول قبول نمیکرد تا بالاخره بعد از
سعی و کوشش بسیار که آنحضرت نمودند قبول کرد و آن معدن رحم و احسان
داخل خانه زنان شدند آنچه لباس و زیوری و اساس که داشتند حتی گوشوارها
و خلخال بندها و دگمهای پیراهن ایشان را گرفت و جمیع را بجلودی واگذاشت
و نظر آن شقی و لشکر او بر قد و بالای و سر و صورت زنان آل ابوطالب نشد

و آنچه در خانهٔ ایشان بود از قلیل و کثیر همه را گرفت و بآن خلق تسلیم نمود اما درین روز
که جلودی را از حبس بیرون نموده و بمجلس مأمون آورده بودند و نظر آن منبع کرم
و احسان بران شقی افتاد و برادر مترحم گردیده گفت که یا امیرالمؤمنین این پیرمرد
را بمن ببخش و از تقصیر او بگذر مأمون عرض کرد که ای سید و مولای من مگر بخاطر
نداری که این شخص در مدینهٔ طیبه با دختران رسول خدا و آل ابو طالب چه رفتار
رها نموده و چگونه ایشان را برهنه نمود حضرت باز سؤال از عفو او فرمودند چون
جلودی را نظر نمود که حضرت رضا ع با مأمون تکلم می نمایند او را چنین گمان
رسید که نظر بآن اذیتهائی که بآن سرور نموده بود آنحضرت در صدد
سعی نمودند در قتل او در آمده است پس رو نمود بجانب مأمون و گفت یا
امیرالمؤمنین سؤال می نمایم از تو و قسم میدهم ترا بحق خدا و بندگی عظیم و
دبآن خدمتهائی که بهارون الرشید نموده ام که سخن این شخص را در حق من قبول
نکنی مأمون ملتفت آنسرور شد و عرض کرد که بتحقیق استغفی نمود جلودی از سخن
شما و ما حال راست می نمایم قسم او که بما داد بعد از آن رو نمود بجانب جلودی و گفت
قسم بخدا قبول نمی نمایم سخن او را در حق تو و بعد از آن اشاره نمود بجلاد که او را بار
فعالیش ملحق سازند چونکه مأمون این کرده را گشت ذو الریاستین دانست
که عزم مأمون بر حرکت و خروج است اگرچه در اول امر نواب و کارگذاران
مأمون را منع از خروج نموده بود اما درین زمان که این مطلب را فهمید هیچ نگفت
و در خانه پدر خود سهل قرار گرفت بعد از آن حضرت امام رضا ع بمأمون
فرمودند که در خصوص بیرون شدن نواب و کارگذاران امر شو

چو دید

چو دید مأمون عرض کرد که شما ایشان را آزاد دارید و امر نمائید باین کار
پس حضرت بیرون شدند و در میان مردم فریاد بر آوردند که بیرون
شود نواب و کارگذاران راوی میگوید که کلام آنسرور در قلوب جانان
تأثیر نمود که گویا پارهای آتش و اخگر در دلها واقع شد و ایشان سپند
آسا از زمین جستن نمودند و رو نمودند به بیرون شدن و مقدم شدن
و ذو الریاستین در منزل خود نشسته بود اصلا درین امور مداخله نمینمود
مأمون بعقب او فرستاد و بعد از حضور او عتاب نمود که چه شد که
ترا که در خانه خود نشسته و در امور دخیل نمیشوی بفضل گفت یا امیرالمؤمنین
گناهان من عظیم و اعمال که باعث نفرت اهل بیت تو میباشد جسیم است
و علاوه مردمان مرا ملامت می نمایند بقتل برادر تو که از خلافت او
را دلالت منع نمودی و هم چنین ملامت می نمایند مرا نیز در ولایت عهدی
رضا که از شما ناشی شده و این میترسم از حسودان و بدگویان و نمامان که نمامی
می نمایند و سخن بد از من بشما میرسانند و این باعث هلاک من شود پس مرا
واگذار که در مملکت خراسان خلیفه و جانشین تو باشم مأمون گفت کار
بدون تو نظم ندارد و بتو احتیاج دارم در امورات خود اینکه گفتی که
مردم در حق تو نمامی می نمایند و سخن بد از تو بمن نقل می نمایند تو ازین
خواطر جمع باش که سخن کسی را در حق تو قبول نخواهم کرد و تو در نزد ما ناصح
و مشفق و امینی و بنویس از برای خود امان نامه و بنما خط که تو در امان
و ضمانی و کسی را بر تو سلطنتی نخواهد بود و بنویس بقسمی که تو مطمئن و آسوده خواطر

شوی فضل گفت رفت و نوشت از برای خود امان خطی و جمع نمود بران امان خط
جمع علما و دانشمندان را و آورد آن امان خط را نزد مأمون و برو خواند
مأمون عطا نمود بفضل هر چیزی که در دست داشت و مایل بآن بود مأمون
بخط خود علاوه بر امان خط نامه نوشت که فلان اموال ضیاع و اماره
در ولایت فلان مکان را بتو دادم و آنچه از و داشت از امتعه دنیا باو عطا نمود
پس بعد از ان ذو الریاستین بمأمون گفت که دوست دارم که خط حضرت
امام رضا ع درین نوشته باشد و آن سرور مرا امان دهد و آنچه شما عطا فرموده اید
او نیز عطا فرماید زیرا که او ولی عهد توست مأمون گفت ای فضل مگر نمیدانی
که ابو الحسن الرضا ع در وقتیکه قبول نمود ولایت عهدی را شرط نمود با ما که
دخیل چنین امورات نشود و اعتراض امور مملکتی از و صادر نشود و من از
سؤال نمی نمایم چیزی را که او ناخوش داشته باشد و هر گاه تو خود از ان سرور
التماس بمطلب نمائی امان نامه را خواهد نمود یاسر راوی حدیث میگوید ما در خدمت
آنسرور بودیم آنحضرت فرمودند برخیزید و متفرق شوید پس ما برخواستیم پس
داخل شد فضل بر ان سرور عالمیان و پیش روی مبارک آنحضرت بسیار
بعد از زمانی آنسرور سر مبارک را بالا نمودند و فرمودند ای فضل چه حاجت
داری فضل عرض ای سید و مولای من امان نامه عطا نموده است بمن امیر
المؤمنین و شما سزاوار ترین بعطای آن نامه چرا که شما ولیعهد همه
مسلمین هستید پس آنسرور فرمودند بخوان کتاب امان را ای فضل آن
کتاب را که در جلد بزرگی بود که امان نامه و عطیات مأمون در ان مندرج
بود

ح بود شروع نمود بخواندن و مدت مدیدی ایستاده بود و مشغول خواندن
آن بود تا تمام نمود بعد از تمام آنحضرت بفضل فرمودند یا فضل لک علینا
هذا ما اتقیت الله عز و جل یعنی ای فضل از برای تست این امان
و بر ما لازم است وفا بآن مادامی که پرهیزکاری نمائی خداوند عالم را یاسر
وی حدیث میگوید بهمین یک کلام آن دانای رازهای نهان و برگزیده ملک علام
او را که امان نامه باشد نقض فرمودند پس فضل خوار و جمع شد و بیرون
شد از مرو و مأمون با تابعین خود نیز بیرون شده و روانه مدینه طیبه
شدند و ما نیز در خدمت آنسرور از مرو بیرون شدیم چون چند منزل از
مرو بیرون شدیم در بعضی از منازل کتابی از حسن بن سهل که منجم بود برادر
او فضل بن سهل رسید مؤلف گوید که بعض منازل ظاهرا که سرخس باشد
چنانچه از روایت دیگر که در عیون است چنین معلوم میشود و دران نوشته بود
که در تحویل این سال درست ملاحظه نمودم از اوضاع گردش افلاک و حساب
نجوم بر من چنین معلوم شده که در فلان ماه در روز چهارشنبه گرمی آهن
و گرمی آتش بتو ضرری خواهد رسانید و من دفع این نحوست چنین میدانم
که در همان روز چهارشنبه معلوم تو با مأمون و حضرت امام رضا ع داخل
حمام شوید و تو در میان حمام حجامت نمائی و خون از ابدانت بریزانی
رفع شود و بعد رسیدن کاغذ بفضل و مطلع شدن از مضمون آن نامه
همان نامه را نزد مأمون فرستاده التماس نمود که با او داخل حمام شود و در
خدمت حضرت التماس نماید و آنسرور را نیز بحمام بیاورد پس مأمون رقعه

باآنسرور نوشت و سؤال نمود ازین مطلب حضرت در جواب او نوشتند
من فردا داخل حمام نمیشوم و از برای تو هم مصلحت رفتن نمیدانم و از برای
فضل هم مصلحت نیست مأمون جواب حضرت را بفضل ارسال داشت فضل
رقعه نوشت و خواهان این مطلب شد و همان رقعه باز مأمون بخدمت
آنسرور ارسال داشت درین رقعه باز بآنحضرت نوشت که فردا میروم بحمام
زیرا که درین شب حضرت رسول را در خواب دیدم که فرمود لا تدخل
الحمام غدا پس مصلحت نیست از برای تو یا امیر المؤمنین و نه از برای فضل
اینکه فردا داخل حمام شوید مأمون این رقعه در جواب رقعه حضرت نوشت
صدقت یا سیدی و صدق رسول الله من فردا بحمام نمیروم و فضل داناتر
باحوال خود و آنچه بجا می آورد راوی حدیث که یاسر خادم آنسرور است میگوید پس
چونکه شام شد و آفتاب غروب نمود حضرت بما فرمودند که بگوئید نعوذ بالله
من شر ما ینزل فی هذه اللیلة پس پیوسته این کلام را میگفتیم تا
طلوع صبح شد آنسرور بعد از نماز صبح باز فرمودند که بگوئید نعوذ بالله
من شر ما ینزل فی هذا الیوم پس پیوسته این کلام را میگفتیم تا نز
دیک بطلوع آفتاب شد حضرت فرمودند که ای یاسر برخیز و به پشت بام برو و گو
ش بده که چه می شنوی یاسر میگوید چون نظر نمودم آنسرور در پشت بام برآمدم
صدای ناله و نوحه و غوغا شنیدم کم کم آن آوازه بیشتر شد پس ناگاه دیدم مأمون
سراسیمه رو بجانب خانه آنسرور می آید تا اینکه از همان که ای سید و مولای من
اجرک الله فی الفضل فضل داخل حمام شده بود جماعتی با شمشیر برهنه بر او ریختند

و او را کشتند و یکی ازان سه نفری که در حمام وارد بر او شده بودند پسر خاله فضل
که او را ذو القلمین میگویند راوی حدیث میگوید بعد ازین سخن دیدم که
لشکریان و لشکرکشان و اشخاصی که منسوب بفضل و تابع فضل بودند بدر خانه ما
جمع شدند و فریاد برآوردند که این حیله و مکری بود که تو نمودی و فضل را کشتی
و هر آینه ما مطالبه خون فضل را از تو می نمائیم پس مأمون مضطرب شد
و بآنسرور عرض کرد که ای سید و مولای من مصلحت اینست که شما تشریف برید
و ایشان را متفرق سازید و شر ایشان را رفع نمائید از یاسر راوی حدیث
میگوید پس سوار شد حضرت امام رضا و رفتند بسوی ایشان در حالتیکه
اجتماع نموده بودند و هیمه بسیاری جمع نموده بودند که در خانه مأمون را بسوز
نند و در خانه او بریزند پس آنسرور صیحه بر ایشان زدند و اشاره بدست
مبارک خود بسوی ایشان نمود که متفرق شوید پس ایشان بقسمی متفرق شدند
و رو بفرار نمودند راوی حدیث میگوید که مردم از هیبت و جلال آنسرور
بعضی بر بالای بعض واقع می شدند و کسی در آن مکان باقی نماند و در حدیث
وارد شده است که مأمون بعد از قتل فضل در خدمت آنسرور شروع نمود
بگریستن و در مقام الحاح و تضرع برآمد و عرض کرد که ای سید و مولای من
هذا اوقت حاجتی الیک یا ابا الحسن فتنظر فی الامر و تعیننی
مؤلف گوید آنچه ازین حدیث و احادیث دیگر ظاهر میشود این است
که مأمون در وقت خروج از مرو اراده شهادت آنسرور را نداشت و مقصود
ش این فتنه روی نمود و دید که لشکریان فضل اگر تدبیر امر او و صاحب عسکر

دل لشکر او بود و در جمیع امور او از کاردانان و حیله و زیرک بود و بدون
امضا و تدبیر او امور مملکت او جاری نمیشد او را کشتند و لشکر او در ساعت
عسکر قصد آن داشتند که او را بزنند بکشند و آتش خواستند بدر خانه زنند
در ظاهر اگر چه پناه بحضرت امام رضا آوردند و آنسرور او را از آن ورطه
خلاص نمود و لیکن در باطن عداوت داشتند و زیرا او را کشتند و او را
با معین نمودند و قلوب جمیع لشکر مایل بحضرت امام رضا بیشتر و بیشتر
گردید لشکر مایل آنسرور است و تا آنحضرت در حیات باشد لشکر از معاودت
او تغافل نخواهند نمود و همه تابع آنسرورند خایف از این شد که مبادا
باشاره آنسرور او را بکشند یا در صدد قتل او برآیند و آن سرور
او را از قتل رها نماید و معین او بگردد و در همان مکان اراده کشتن
آنسرور نمود و لیکن او را ممکن نشد و در هر منزلی که از سرخس دور میشد
در هلاکت تدبیر بود و انتظار فرصت میکشید تا آنکه در اراضی سناباد که محل
بقعه و باغات و عمارات حمید بن قحطبه بود نزول نمودند و در آن مکان
فرصت یافته آنسرور را شهید نمود و این وجه صحیح است چنانکه از ابن بابویه ظاهر
میشود نه آنوجهی که ابو علی حسین بن احمد روایت نموده که سبب خروج
مامون از مرو این بود که چون بسعی و اهتمام فضل بن سهل ذو الریاستین
که امور وزارت و تدبیر عسکر و نظم ریاست باو منتظم بود و در خراسان در سنه
دویست از هجرت مامون حضرت امام رضا را ولیعهد خود کرد و امین برادر
خود مؤتمن را خلع نمود و دختر خود ام حبیب را بآنسرور تزویج نمود این خبر بطایفه
بنی عباس

بنی عباس که در بغداد بودند رسید بسیار ایشان را ناخوش آمد و در مقام
عداوت مامون برآمدند و ابراهیم بن مهدی را که در بغداد بامر مامون
محبوس نموده بودند از حبس بیرون آوردند و بخلافت بیعت نمودند
و ابراهیم بن مهدی را که بسیار لاابالی بود و پیوسته بشرب خمر و ساز و لهو
لعب مشغول بود چنانکه ابو فراس در قصیده میمیه خود در این بیت اشاره نموده
منکم علیة ام منهم وکان لکم شیخ المغنین ام لهم یعنی ای طایفه بنی
عباس که از شماست علیة که دختر مهدی بود و خواهر ابراهیم و بسیار
مغنیه بود بنوعی که شیخة المغنیات مشهور بود یا علیة از اولاد ابی طا
لب است و شیخ مغنیان ابراهیم بن مهدی از شما بنی عباس است یا از آل طه و یس
میباشد و همچنین دعبل بن علی خزاعی در قصیده خود اشاره نموده
خلیفة مصحفه البربط و مراد از این خلیفه ابراهیم است که در خانه هارون
والی دمشق بود و در زمان مامون چند روزی در بغداد خلیفه شد
باری چون این خبر بمامون رسید بسیار در غضب شد بفضل بد دل گشت
و دانست که فضل در کارش خطا نموده و موافق تدبیر مملکت ننموده پس
از مرو باین اراده بیرون شد که بطرف بغداد و عراق رود و در آن
اثنا قلوب را خوش سازد تا اینکه در حمام سرخس خالوی مامون
بحیله مامون در ماه شعبان او را کشت و بعد از کشتن فضل در صدد این
برآمد که آنسرور را بکشد تا اینکه بمکر و حیله آنسرور را در سناباد کشت
زیرا که او بخوف تمام است بجهت اینکه خود مامون آنسرور را ولیعهد نمود

نموده زینکه بیع و اتمام فضل انبکار را نموده باشد زیرا که مامون قبل
از سلطنت خود نذر نموده بود که اگر امر ریاست و سلطنت باو قرار گیرد
و بر برادر خود غالب اید آن سرور را ولیعهد خود سازد زیرا که چنانچه
در عیون مسطور است محمد برادر او بعد از اینکه بر سریر حکومت متمکن گردید
چون از مامون واهمه داشت فرستاد که مامون نزد او رود او ابا
نمود زنشت محمد لشکر بسیاری بسرداری علی بن عیسی بر مامون فرستاد
که مامون را بگیرند و او را بادست بسته مقید نموده و غل جامعه در گردنش
گذارند و او را نزد محمد آورند و لشکر مامون در کرمان و سیستان
و نواحی آنجا که هرثمة بن اعین سردار آنجا بود شکست خوردند و از برای او قوت
و قدرت چندانی نبود لشکریان و لشکرکشان او همه در ترس و بیم بودند و تاب
مقاومت با لشکر محمد برادر نداشتند و از غایت دهشت و اضطراب مامون
اراده نمود که پناه بپادشاه کابل برد که او را نگاه دارد و باز از این اراده برگشت
با خود گفت پادشاه کابل کافر است مبادا محمد برادر او اموال بسیاری نزد
او فرستد و پادشاه کابل او را با دست بسته نزد او فرستد باری چون
ابواب چاره از همه جانب بر او مسدود شد نذر نمود که هرگاه او را
خداوند از این ورطه و آشوب خلاص فرماید و بر برادر خود غالب شود و سلطنت
بر او قرار گیرد امور رعیت و بندگان خدا را باهل آن واگذارد لهذا
چون غالب بر برادر خود شد و امر سلطنت و ریاست باو قرار گرفت ادا
سزاوار این امر ندید بجز حضرت امام رضا ع پس آن سرور را از مدینه طلبیده

وباجبار

وباجبار واکراه ولیعهد خود گردانید و وجوه دنانیر و دراهم را بنام نامی آن سرور
زینت داد در هر مرحله از مراحل از فرمایش آن سرور تخلف نمی نمود و نهایت
اخلاص با آن سرور داشت از باب الملک عقیم نظر ببعض وجوهات
مثل حکایت الشخص دزد که با مامون گفت تو بنده منی زیرا که مادر تو را
از بیت المال مسلمانان خریده اند و مادر تو ملک همه مسلمانانست و حضرت
رضا تصدیق او نمود و همچنین حکایت فسخ بیعت و عقد بیعت و همچنین
حکایت حمید بن مهران و همچنین حکایت زلزله مرو و غیر اینها و علاوه
بر همه حکایت سرخس بود که آن ملعون اقدام بقتل آن سرور عالیان نمود
والا او لا قصد قتل آنحضرت نداشت و هو العالم

در بیان کیفیت شهادت آنحضرت

بدانکه بعضی از علمای عظام را اعتقاد داشت که مامون دون جناب
امام رضا ع را شهید نموده چنانچه صاحب مجالس المؤمنین این قول را از کشف
الغمه نقل نموده و نسبت داده است بسید فاضل نحریر سید رضی الدین بن طاوس
رضی الله عنه و گفته که اعتقاد آن بزرگوار نیست که مامون زهر داده جناب
امام رضا ع اقدام نموده است اینست که صاحب کشف الغمه روایت نموده است که
محمد بن امام جعفر صادق ع در سالی بسیار نموده در مکه بر مامون خروج کرد و زیدیه
و جارودیه بر او جمع شدند و مامون عیسی جلودی را که از امرای او بود فرستاد
تا جمعیت محمد مذکور را متفرق ساختند و او را گرفته نزد مامون فرستاد و هر
گاه محمد قصد مجلس او می نمود با گروه انبوه از بنی اعمام خود سوار میشد و میرفت
و با آن ملعون اظهار تکبر می نمود و مامون تامل می نمود و همچنین زید بن موسی

الکاظم که بزید النار مشهور بود در بصره بر مأمون خروج نمود و مردم را بخلافت
خود دعوت مینمود و خانه بسیاری از بصره بسوخت و غارت کرد و چون مأمون
بر او ظفر یافت او را گرفته نزد او بردند از تقصیر او عفو نمود و با او احسان
نمود پس هرگاه مأمون با محمد و زید که برادر خروج کردند و دعوی خلافت
می‌نمودند و انواع خرابی و فساد در بلاد او نمودند با ایشان عفو و احسان نماید چه
گنجایش دارد که با حضرت امام رضا علیه السلام که تقصیری از او ظاهر نشده بود
و یقین میدانست که آنحضرت داعیه خروج ندارد و بقبول ولایت عهد
نیز توجه نمی‌دارد غدر و فتک بر او جایز شمارد و با آنکه آنحضرت با مأمون
دون مددهای کلی میرسید و او را از ورطه‌های هلاک خلاص مینمود مانند آنکه
چون اهل مرو بر مأمون خروج نمودند و هیزم و آتش جمع نمودند که خانه او را
بسوزانند مأمون بخانه آنحضرت پناه برد بشفاعت آن سرور رفع فتنه
یافت و مانند آنکه چون آنحضرت بالهام ربانی میدانست که جمیع اعادی قصد
آن دارند که مأمون و فضل را در حمام بقتل رسانند هر دو را از دخول
در حمام منع نمود مأمون بسبب متابعت آنحضرت صحیح و سالم ماند و فضل
بسبب مخالفت آن سرور بقتل رسید انتهی کلامه نور الله قبره که از این دو وجه اگرچه
ظاهر چنین می‌نماید که آن ملعون اقدام بقتل آنسرور ننموده باشد لکن
مخالفت دارد این قول با اخبار دیگر که مضمون آن اخبار همه صریح است که آن
لعین آن سرور را شهید نمود و همچنین شهرت بلکه اجماع جمیع علما و محدثین و اهل
اخبار بر خلاف این است و علاوه بر اینکه آن ملعون چنانکه از سیاق اخبار

سابق

سابق و غیر آن معلوم میشود چنان در مقام مکر و خدعه و شیطنت کامل بود
که میخواست باین سلوک و رفتاری که با آن سرور می‌نمود بمردم وانمود نماید
که با آن سرور بسیار مایل است و هرگاه در رسد و قتل آنسرور بر آید مردم
این گمان در حق او ننمایند چنانکه بر سید جلیل رضی الدین بن طاوس این
امر مشتبه گردیده باری این قول ضعیف است در کتاب عیون اخبار الرضا
از احمد بن علی انصاری مرویست که او گفت پرسیدم از ابو الصلت هروی
که چگونه دل مأمون مایل شد بقتل حضرت امام رضا علیه السلام با آنهمه اکرام و محبت
و ولایت عهدی که در باره او ظاهر میساخت گفت جهت آن بود که مردم
ظاهر سازد که او راغب در دنیا نیست و اعتقاد مردم را در شأن او فاسد سازد
و وقع او در خواطر ایشان سازد پس چون دید که از آنحضرت محبت
و اکرام و ولیعهدی از جا در نمیرود بلکه موجب زیادتی اعتقاد مردم بفضل او
میشد و حکم کرد تا علمای اطراف را آوردند و با آنحضرت در بحث انداخت
تا شاید در مناظره یکی از ایشان ملزم و عاجز و منقطع گردد و محل منزلت
او نزد علما پست گردد و نقص و جهل و عجز او در میان مردم مشهور شود
و در این حیله مقصود او حاصل نشد بلکه بمجلس از مخالفان از علمای اسلام
و یهود و نصاری و صابیه و مجوس و براهمه و ملاحده و دهریه با آنحضرت مناظره
نمودند که ملزم نشد و چون مردم ظهور حجت و غلبه او را بر کافه مشاهده
می نمودند بایکدیگر میگفتند والله که سزاوارتر است بخلافت از مأمون
و خواص مأمون سخنان مردم را در شأن آنحضرت با او میرسانیدند

و آن ملعون از آن در خشم و غضب میشد و حسد او بحضرت امام رضا زیاده
میگردید و مع هذا در اکثر احوال آنحضرت طریقه محبت با مأمون و محبان آن
او می ورزید و این باعث زیادتی عداوت او میشد لکن بنا بر مصلحت
اظهار آن نمیکرد در آخر امر چون آن پلید را حیله در نقص محل
و منزلت آنحضرت از قلوب مردم نماند چاره رفع آن امام را بسم دید
آن سرور را شهید نمود شهادت آن بزرگوار چنانچه در عیون و سایر کتب
اخبار از ابو الصلت هروی مرویست باین قسم است که ابو الصلت میگوید
که روزی در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام ایستاده بودم آنحضرت فرمودند
که داخل قبه هرون الرشید شو و از چهار جانب قبر آن ملعون از هر جانب
یک کف خاک بیاور چون آوردم خاکی که از پس پشت آن ملعون برداشته بودم
بوئید و بینداخت فرمود که مأمون دون خواهد خواست که قبر پدر
خود را قبله من نماید و مرا درین مکان مدفون سازد سنگی ظاهر شود
که اگر جمیع کلنگ داران خراسان جمع شوند و خواهند حرکت دهند یا
از آن جدا نمایند نتوانند آنگاه خاک بالا سر و پایین پای او را استشمام
نموده نیز چنین فرمودند و چون خاک طرف قبله را بوئید فرمودند
که زود باشد که قبر مطهر من درین موضع باشد پس تو امر کن تا کلنگ
که حفر می نماید قبر مرا که هفت درجه بزمین فرو برد و لحد او را ذراعی
و شبری سازد که حق تعالی چنانچه خواهد گشاده سازد و باغی از باغهای
بهشت گرداند آنگاه از جانب سر من رطوبتی ظاهر شود پس دعایی که

تورا

تورا تعلیم می نمایم تکلم نما تا بقدرت الله تعالی آن آب جاری شود و این
نان را که بتو می سپارم دران آب ریزه کن تا ماهیان بخورند آنگاه
ماهی بزرگی پیدا شود و آن ماهیان ریزه ها را برچیند و فرو برد
دران وقت دست بر آب گذار و دعایی که بتو تعلیم می نمایم بخوان
تا آن آب بزمین فرو رود و قبر خشک شود این اعمال را بکن مگر در
حضور مأمون ملعون بعد فرمودند که من فردا بمجلس این کافر
نا فرجام میروم اگر از خانه آن ملعون سر برهنه بیرون آیم با من تکلم
نما اگر چیزی بر سر بسته باشم با من سخن مگوی ابا صلت گفت چون روز
دیگر شد حضرت امام رضا علیه السلام نماز بامداد ادا نموده و جامهای خویش را
پوشیدند و در محراب طاعت و عبادت نشستند و منتظر بودند تا اینکه
غلامان آن مردود بطلب آنحضرت آمدند آنگاه آنحضرت از جا برخواستند
و کفشهای خود را پوشیدند و ردای مبارک بدوش خود افکندند
بمجلس آن ملعون روان شدند و من در خدمت آنحضرت بودم تا دا
خل مجلس آن ملعون شدیم در آن وقت ظرفهای چند از میوهای الوان
در نزد آن ملعون نهاده بودند آن ملعون خوشه انگور زهر آلوده که در
بعضی از دانهای آن به زهر بیالوده بودند از جهة رفع تهمت خود در دست
میگرد و چون نظرش بآنجناب افتاد مشتاقانه از جای جست و دست در
گردن مبارکش درآورد و میان دو دیده آنحضرت را بوسید و آنچه
لازمه اکرام و احترام ظاهری بود بجا آورد آنحضرت بر مسند خود نشانید

وآن خوشه انگور را بآن سرور داد و گفت یا ابن رسول الله از این بهتر انگوری
ندیده‌ام آنحضرت فرمودند مرا از خوردن این انگور معاف دار آن ملعون
مبالغه بسیاری نمود و گفت البته باید تناول نمائید مگر بمن بد ظنی و متهم میدا
ری و با این همه اخلاص که از من مشاهده میکنی این چه ظنست که بمن می بری
وآن خوشه انگور را گرفته چند دانه بی زهر را خورد و باز بدست آنحضرت داد
و تکلیف خوردن نمود امام مظلوم سه دانه از آن انگور زهرآلود تناول
نمودند حالش دیگرگون شد و باقی خوشه را بر زمین افکندند و متغیر الا
حوال از مجلس آن ملعون برخواستند آن ملعون گفت یا ابن عم کجا
بکجا میروی حضرت فرمودند بآنجا که تو فرستادی میروم پس آن سرور حزین
و غمگین و نالان سر مبارک پوشیده از خانهٔ آن ملعون بیرون آمدند ابو
الصلت میگوید که بمقتضای فرمودند آنحضرت با وی سخن نگفتم تا بخانهٔ
مبارک خود داخل شدند و فرمودند که در خانه را ببند آنحضرت رنجور و
نالان بر فراش خود تکیه نمودند چون آنحضرت بر بستر قرار گرفتن من
در را بستم و در میان حیاط محزون و غمگین ایستاده بودم ناگاه جوانی
خوب روی خوشبوی مشکین موی را در میان حیاط دیدم که سیمای ولایت
و امامت از جبین نازنین الانوارش ظاهر بود شبیه‌ترین مردان بود
بآنحضرت امام رضا پس بسوی آن مولا شتافتم و سؤال کردم که از
کدام راه داخل شدی که من بفرمودهٔ حضرت در را بسیار محکم بسته
بودم فرمود آن قادری که مرا از مدینهٔ طیبه بیک لحظه بطوس آورد

وازدر

آورد داخل در های بسته میتواند مرا داخل نماید پرسیدم که شما کیستید فرمود
که من حجت خدا بر تو ای ابو الصلت منم محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده‌ام
که پدر غریب مظلوم معصوم خود را ببینم پس آن نگاه بحجرهٔ مطهره منوره پدر بزر
گوار خود داخل شد چون چشم آن مظلوم غریب فرزند دلبند خود افتاد از
جای برخواسته و یعقوب وار یوسف گم گشته خود را در آغوش کشیدند دست
در گردن نور دیده و سر در سینهٔ خود در آورد و او را بسینهٔ مبارک خود
چسبانید و میان دو چشم مبارک او را بوسید و آن فرزند مبارک
خود را در فراش خود داخل نمود و بوسه بر روی دمید و او را اسرار
ملکوت و خزاین حی لا یموت رازی چند باو تعلیم فرمود که من نفهمیدم
و ابواب علوم اولین و آخرین و ودایع حضرت سید المرسلین را بآنحضرت
تسلیم کرد آنگاه بر لبهای مبارک حضرت امام رضا کفی دیدم سفید تر از
برف و حضرت امام محمد تقی را دیدم که از آن لیسیدند و دست در میان
سینهٔ منور پدر بزرگوار خود برد و چیزی مانند عصفور بیرون آورد و در آن
انظار قدسیش شاه پاک ارتحال تعلقات جسمانی را از دامن خود فشاند
بجانب ریاض قدس پرواز نمود پس حضرت امام محمد تقی فرمودند ای
ابو الصلت برو اندرون خانه و آب و تخته بیاور عرض کردم یا ابن
رسول الله این خانه نه آب است و نه تخته فرمودند آنچه میگویم بشنو و چنان
کن تو را با اینها کار نباشد چون داخل خانه شدم آب و تخته حاضر دیدم
بر داشته بحضور آوردم و دامن برکمر زدم و مستعد آن شدم که آن

آن شدم که آنحضرت را در غسل دادن مدد نمایم فرمودند که دیگری هست که مرا مدد
نماید ملائکه مقربین با من همراهی نمایند و بتو احتیاج نداریم چون از غسل آنحضرت
فارغ شدند بمن فرمودند داخل خانه شو کفن و حنوط بیاور چون داخل شدم
سبدی دیدم که کفن و حنوط را بر روی آن گذاشته بودند که من هرگز
آنها را ندیده بودم برداشتم و بخدمت آن حضرت آوردم پس آنحضرت
پدر بزرگوار خود را کفن نمودند و بر سجدگاه شریفش حنوط مالیدند و با ملائکه
مقربین و ارواح اوصیا و انبیا مرسلین بر آن جگر گوشه سید المرسلین
نماز نمودند آنگاه فرمودند تابوت بیاور عرض کردم یا ابن رسول الله
نزد نجار روم و بگویم که تابوت بسازد آنسرور فرمودند که از خانه بیاور
چون باندرون خانه رفتم تابوتی دیدم که هرگز در اینجا ندیده بودم
ولیکن قدرت حق تعالی از چوب سدرة المنتهی برای آنجناب ترتیب
داده بودند پس آنحضرت را در تابوت گذاشت و دو رکعت نماز بجا آورد هنوز
از نماز فارغ نشده بود که ناگاه تابوت بقدرت الله تعالی از زمین جدا شد
و بجانب آسمان مرتفع گردید عرض کردم یا ابن رسول الله هرگاه مامون
ملعون بیاید و آنحضرت را از من طلب نماید در جواب آن ملعون چه گویم حضرت
فرمودند خاموش باش که بزودی مراجعت خواهد نمود بدان ای ابو
الصلت که اگر پیغمبری در مشرق رحلت فرماید و وصی او در مغرب فوت
شود و الله حق سبحانه و تعالی اجساد مطهره و ارواح منوره ایشان را در اعلی
علیین با یکدیگر جمع می نماید آنحضرت درین حرف بود که از سقف خانه
نمایان شد

نمایان شد و آن تابوت محفوف برحمت حی لایموت فرود آمد
پس آن حضرت پدر رفیع القدر خود را از تابوت برگرفت و در بستر
ش بخوابانید که گویا او را غسل نداده اند و کفن نکرده اند
پس فرمود بر در خانه را بگشا تا مامون ملعون داخل شود چون
در را گشودم که مامون با غلامان خود ایستاده اند پس آن ملعون
داخل شد و آغاز نوحه و زاری و گریه و بیقراری نمود گریبان خود را
چاک زده و دست بر سر میزد و فریاد میکرد و میگفت ای سید و سرور من
بمصیبت خود دلم را بدرد آوردی پس بحجرهٔ منوره آن حضرت داخل
شد و در بالای سر آنحضرت نشست تا اینکه گفت شروع بحفر قبر نمایند اگر
آنچه گفته بودند بظهور رساند چون در عقب هارون ملعون خواستند
که حفر نمایند زمین انقیاد نکرد و کلنگ اثر نکرد یکی از اهل مجلس بان
ملعون گفت تو اقرار بامامت او داری گفت بلی پس آنحضرت گفته بود
که امام باید در حال حیوة و ممات مقدم بر همه باشد پس امر نمود که قبر
منورهٔ آنحضرت را در جانب قبله حفر نمودند چون آب و ماهیان
پیدا شدند مامون ملعون گفت که همیشه اوقات حضرت امام رضا ع
در حال حیوة عجایبات و معجزات ظاهر می نمود و بعد از وفات عجایب
و کرامات و معجزات خود را بر ما ظاهر گردانید و چون ماهی بزرگ
ماهیان خورد را برچید و فرو رفت یکی از وزرای مامون با و گفت
که میدانی که آنحضرت در ضمن این عجایب و کرامات که چه خبر ترا

تو را خبر میدهد آن ملعون گفت نه وزیر گفت آنحضرت در ضمن این
غرایب اشاره فرموده است باینکه مثل ملک و پادشاهی شما بنی عباس
مثل این ماهیان خورد است که باین کثرت دولتی که دارید عنقریب ملک
شما منقضی شود و دولت شما بسر آید و سلطنت شما باخر رسد حق سبحانه
و تعالی شخصی را بر شما مسلط گرداند چنانچه ماهی بزرگ ماهیان کوچک را
برچید شمارا از روی زمین براندازد و انتقام اهل بیت رسالت
را از شما بگیرد مامون گفت راست میگوید بعد از دفن آنحضرت
که مراجعت نمود ابو الصلت را طلبید و گفت آن دعا را که خواندی
در آب فرو رفت بمن تعلیم نما ابو الصلت گفت که گفتم بخدا که فراموش
کردم آن ملعون باور نکرد و بازیکه راست گفتم امر کرد که مرا بزندان
برند و یکسال در حبس آن ملعون بودم و چون دلتنگ شدم شبی
بیدار ماندم و بعبادت و دعا مشغول بودم و انوار مقدسات حضرت
پیغمبر و آل او را شفیع خود کرده بودم و بحق ایشان از خدا سؤال نمودم
که مرا از زندان نجات بخشد هنوز دعای من باتمام نرسیده بود دیدم
که جناب امام محمد تقی ع در زندان نزد من حاضر شد و فرمودند ای
ابو الصلت سینه تو تنگ شده است عرض کردم بلی والله فرمودند برخیز
پس دست مبارک خود را بآن زنجیرها زد و از پای من جدا شد و دست
مرا گرفت و از زندان بیرون آورد و حارسان و غلامان امرا میدیدند
و با عجز از آنکه قادر بر تکلم نبودند و چون آن سرور مرا از حبس بیرون
آورد

بیرون آورد فرمودند برو و در امان حق سبحانه و تعالی باش که دیگر تو هرگز
مامون را نخواهی دید و چنان شد که حضرت فرموده بودند مؤلف گوید
که چون احوالات حضرت امام رضا ع بعد از شهادت حضرت امام موسی
کاظم و حقیقت آمدن آنحضرت بخراسان و دو مرتبه و پاره معجزات آنسرور در
عرض راه و شهر طوس و کیفیت شهادت آن سرور که بسیار غریب و عجیب بود
تا بحال در هیچ یک کتب معتبره که پیش محدثین شیعه اشتهار دارد بنحو زده
نبود در این اوان بعضی از صدقا و اخلا در حالی از شیراز و بعضی از یزد
بزیارت آن سرور در ارض فیض قرین شرفیاب شدند و هر یک نسخه در
احوال آنسرور در این قسم داشتند که جامع و راوی آن ابا عبد الله الواقدی
جد ابا سید هشام بن سایب کلبی بود و چون احادیث غریبه آن نسخه در این
هر یک نبود لهذا مجمل آن را در این نسخه شریفه ابراز نمودم در آن نسخه
چنین مسطور بود که بعد از شهادت امام موسی کاظم ع و اشتهار حضرت امام رضا ع
بفضل و علم و برهان و معجزات و کرامات و مطلع شدن آنجناب را وزرا
و امرا و قضات و ارباب دول و غیره و حجاب و نواب هارون ترسیدند
مبادا مردم برا و بشورند و امر سلطنت از دست او بیرون شود آن سرور را
در حبس سندی بن شاهک محبوس نمود چنانچه پدر بزرگوارش را در آن
حبس محبوس نموده بودند آن حضرت چندین در آن حبس محبوس بودند تا
زمانیکه هارون بخراسان وفات نمود و آنچه در زینت المجالس مسطور است
اینست که هارون دو مرتبه بخراسان رفته دفعه اول بواسطه این بود که آل برامکه

علی ابن عیسی بن ماهان که از جانب هارون والی خراسان بود بنا بر ظلم
و عصیان منسوب نمودند هارون بجهة دفع او بخراسان آمد و چون فهمید
که این سخن از بوقت بوده حکومت خراسان را ثانیا باو مفوض نموده مراجعت
نمود و بار دیگر در آخر عمر خود نیز بسبب علی بن عیسی بود که باو گفتند که
علی ابن عیسی در خراسان ظلم و تعدی بسیار می نماید بقسمی که مردم خرا
سان از ظلم و تعدی آن تنگ آمده اند و رافع بن لیث بن نصر سیار که در خراسان
خروج کرده و ماوراء النهر را تسخیر نموده بود پیوسته این خبر برشید رسید
بجهة دفع این امر عزم آمدن خراسان نمود در آنوقت رنجور بود و پسر خود
محمد امین را در بغداد گذاشته وصیت نمود که زنهار زنهار برادر خود را نقض
مکنی و طمع در ولایت او مکنی و بقسمی که تقسیم ولایت و شهرها بین شما
نموده ام که از گریوه اسدآباد همدان تا نهایت مغرب از آن تو باشد
و همچنین از گریوه اسدآباد همدان تا نهایت مشرق از مامون باشد
تخلف نه نمائی و من بخراسان میروم و مال و حال من معلوم نیست آنگاه
مامون را طلبید و در مقدمه با بیست هزار کس فرستاده و خود
آهسته آهسته بطرف خراسان مسافرت نمود چون بری رسید بیماری
او اشتداد یافت و در تاریخ گزیده مسطور است که چون هارون
بطرف همدان رسید مردم شهرستان قزوین که اکنون محلات از
قزوین از دست دیلمان شکایت بحضرت او رسانیدند هارون نمود تا
محلات دیگر در قزوین بسازند و بارو بکشند و چون بعمارت مشغول
شدند

شدند هارون بجانب طوس رفته و در آن مکان شب شنبه ثالث ربیع الآخر
سنه ثلاث و تسعین و مائة وفات نمود و او را در جائی که اکنون مشهد
امام رضا است دفن نمودند باری موافق آنچه در نسخه سابق الذکر مسطور است
بعد از وفات هارون که استقرار خلافت محمد زبیده شده و او آن سرور را
از حبس بیرون نموده و تعظیم و تکریم آن حضرت نموده خلافت خویش
اقرار بامامت آن سرور می نمود بعد از آنکه مامون بر او غالب شد
و خلافت بر او قرار گرفت مردم بطریق اکراه باو طاعت می نمودند ولیکن
دلهای ایشان مایل بحضرت امام رضا علیه السلام بود آن سرور از مامون بسبب تجبر
و تکبر و مکر و خدعه که آن شقی داشت و در طلب آن سرور بر آمده بود
در خانه از خانهای بغداد با یکی از شیعیان خود و چند نفری از اصحاب خود
پنهان شدند تا وقتیکه مامون از طلب آن حضرت توقف نمود پس
در آن وقت آن حضرت تغییر لباس نموده و لباسهای کهنه پوشیده
ببازار بغداد آمد و از دکان خبازی سه قرص نان خرید و سنگی که آتش از آن
هویدا [illegible] داشت در میان آن نانها انداخت و درهم بخشید و ترسان
از بازار بغداد بجانب خراسان توجه نمود و چون بکنار شط بغداد رسید دید
ملاحی کشتی پر از آدم نموده اراده عبور دارد و حضرت بآن ملاح فرمودند
یا حمید بن برید مرا هم باین اشخاص از این شط بگذران ملاح عرض کرد تو را
خائف می یابم زیرا که چنان رضا می نمائی که کسی تو را نشناسد هرگاه دوا
زده درهم بدهی تو را از این شط میگذرانم حضرت فرمودند این شخص

از اهل بیت پیغمبر شما هستم و در همه دنیا زر ندارم آیا میخواهی که جدم از تو خشنود گردد
و روز قیامت تو را شفاعت نمایم و منم علی بن موسی الرضا حمید غلام تبسم نمود
و عرض نمود هرگاه تو از اهل بیتی خود بر روی این آب عبور نما تو را از غرق نجا
دهد نمود باری آن سرور رکعت نماز بجا آورده و دعا خواندند و بعد سجود نموده
در سجود دعای خواندند و بعد سر از سجده بالا نموده ولنگ مبارک خود را
بر روی آب گسترده و بر روی آب نشستند و آب آن سرور را تر ننمود آن
غلام واهی آب و با آن سرور سلامی نمودند و تعجب بسیار کردند و از کار خود پشیمان
شد چرا که با آن حضرت خدمت ننمود باری آن سرور بعد از عبور از شط
بغداد اراده خراسان فرمودند و طی مراحل نموده تا بیابانی رسیدند
که هوا بسیار گرم بود و آفتاب تابیده بود یک اصله درخت بنظر آن
سرور آمد که جمیع شاخهای آن درخت شکسته و آن درخت خشک شده بود
آن سرور در سایه آن درخت نشستند و بعد برخواسته مشغول نماز شد پس آن درخت
باعجاز آنحضرت سبز و خرم شد و شاخ برگ و ثمر آورده و از اول بز
رگتر شد و بعد از نماز آنحضرت تکیه بآن درخت داده مشغول تسبیح
و تهلیل و شکرگزاری حضرت باری شدند پس نگاه شبانی در آن مکان
با گوسفندان خود آمد و آن شبان مدت ماه بود که گذارش بآن بیابان
نیفتاده بود پس چون شبان مشاهده نمود که درخت خشک شده
در آن بیابان سبز و خرم بثمر رسیده متعجب شد پس نگاه نمود
بر آن سرور انداخته دید که از نور رخسار مبارکش آن بیابان روشن شده

خود را

خود را بقدم آن سرور افکند و عرض کرد که شما کیستید و در این جا
چه میکنید آن سرور نام و نسب و حسب خود را بیان فرمودند و بعد باو
گفتند آیا شیر داری راعی عرض کرد که جمیع این گوسفندان از یک
مرد است و من یک بز لاغر لنگ دارم که شیر ندارد حضرت فر
مودند آن بز را نزد من آور راعی بز را حاضر نموده آن سرور بز را حاضر نمو
ده و آن سرور دست مبارک بر سر و روی و جمیع اجزای او از دم تا بصورت
او کشیدند به برکت دست مبارک آن حضرت فی الفور آن بز
جمیع عیوبش دور شد و فربه و جوان و با شیر گردید و شیر چنان از
پستانش جاری شد که گویا باران بر روی الارض جاری شد حضرت
بآن شبان فرمودند قدح داری عرض کرد ندارم آن سرور دست
مبارک سنگی از زمین برداشته و آن سنگ را مثل خمیر بدست میگرد
و او را مثل قدح ساختند و او را در زیر پستانهای آن بز نگاهداشتند
فی الفور پر از شیر شد آن شیر در صفا و تراوت مثل آهوی گردیده بود
پس راعی نظر نمود دید که آن سرور چند گرده نانی بیرون آوردند
و در میان سنگریزه مثل یاقوت میدرخشید و آنها همه نان ارزا
ن پدید بود عرض کرد این سنگ آتش و نان از کجاست فرمودند
از تنور خبازی بغداد و در میان این نانها گذارده ام باری آن
سرور نان در آن شیر خورد نمودند و آن شبان با آن سرور همرهی کرد
از آن نان و شیر تناول نمودند بعد بآن شبان فرمودند یا غلام آیا تربت

آبی داری عرض کرد خیر حضرت از جا برخواستند و سنگی در آنجا افتاده بود بنزد آن
سنگ آمدند و انگشتان دست راست خود را در آن سنگ فرو بردند و تکلم
بکلام نمودند از آن سنگ مثل سنگ حضرت موسی آب جاری شد در آن وادی
بقیع که نهر شد و چون عامر شبان از آن سرور این معجزه مشاهده نمود عرض نمود
که چشم راستم نابینا گردیده و مدتها باین قسم کور چشم هستم امیدوارم که بلطف
التفات چشم بینور مرا صاحب نور فرمایید حضرت فرمودند یا عامر
دنا منی یعنی نزدیک بیا عامر نزدیک آن سرور آمد و آن بزرگوار بکلام الله
نمودند که او نفهمید و آیه نور را قرائت و آب دهان مبارک بچشم او انداختند
از معجزه آن سرور بینا شد بعد از آن شبان عرض کرد که تمنا دارم که بکوی
تشریف فرما شوید و خانه و منزل و اهل و عیال مرا بقدوم خود مشرف سازید
فرمودند خداوند تو را جزای خیر دهد تو بمنزل خود برو زیرا که من در زیر این
درخت عبادت خداوند مینمایم تا وقتیکه مقدر بوده پس شبان بسوی
طوس روانه شده و ندا بر آورد که ای گروه مردم بیایید که خداوند
بشمارده و عطا فرموده چون مردم جمع شدند این اشعار را انشا نمود
ظهر المصباح من آل مصطفی نوره یعلو علی نور القمر فانی بالحسن علی
کل الملا یخجل البدر اذا البدر بدا احور الطرف علی جید الضیا
فی الوجه لیلی الشعر لؤلؤه ثلث بدر واسالما یخجل الاغصان لما ان
خطر جده المختار ذاکی المرسل وهو شبل المصطفی ازکی البشر
ساد بالفضل علی کل الوری ذاکی الجدین یوما افتخر شرف الله تعالی

١٥٥

تعالی قدره وحباه الله دلی بالظفر حبه بالبر اسعی عاجلا
ولحث الضان ما بین الشجر اذ دفت دوحتکم من فضله
وکذا الوادی من العیب ظهر وشفا شانی وعینی ذدها
وازال الضیم عنها والقذر وابنع الماء له فی کهفه وسقانا منه ما
منهمر فعلیه الله صلی خالقی ما اضاء نجم و ما لیلا کفهر چون عامر شبان
از مدیح آن سرور فارغ شد فریاد بر آورد که ای مردم بدانید که حضرت امام رضا
درین نزدیکی نزول اجلال فرمودند و جمیع معجزات که از آن سرور دیده بود
برای مردم طوس بیان نمود مردم در تعجب شده نظر والی طوس بود باور نشد
تا عامر شبان گفتند ما را بنزد آن سرور برسان تا بقدوم مبارکش مشرف گردیم
عامر اجابت نموده با ایشان بخدمت آن سرور عالمیان شتافتند
و بعد از شرف یابی استدعا نمودند که آن سرور بشهر طوس تشریف فرما
شوند و با امامت و نصایح و مواعظ مردم اشتغال نمایند آن سرور قبول نموده فرمودند
می آیم بشرطی که خانها و منزلها و عقارها که در طوس میباشد بمن بلاد بخشید
و وجه آنرا باضعاف آن از من بگیرید ایشان قبول نمودند اول دفعه نفر
بن وهب بن مدرک بن عمر طوسی که والی بود املاک و منازل خود را بآن
سرور بخشید و آن سرور دست مبارک بزیر جانماز خود برده و دراهم و
دنانیر بیرون نموده باو داد بعوض آنها و بعد از آن وزیر او که مبارک نام داشت
املاک و منازل خود را بآن سرور فروخت و آن سرور از زیر بساط مبارک
خود املاک داد او را و هر کدام مردم طوس خبردار شده فوج فوج می آمدند و بخشش

می نمودند تا اینکه عثمان بن مروان طوسی بخدمت آن سرور آمدند و عرض
نمودند درین مکان پدرم مال خطیری از دراهم و دنانیر دفن نموده حضرت
فرمودند که آنچه پولها بعوض املاک داده بودند مردم بیاورند ورد نمودند مردم
چنین نمودند بعد از آن سرور از آن مکان برخواستند و رفتند و در
مکان دوری بساط مبارک را فراش نمودند آن را آوردند که آنان
درین جا مال دفن نموده جمیعاً عرض نمودند یابن رسول الله حضرت در تمام آن
مکان نشستند و مثل آن مکان از زیر بساط خود دینار و دراهم بیرون
می آوردند و بعوض مبالغ املاک ایشان بمردم طوس میدادند اما عثمان بن
مروان که این کلام با آن برگزیده سبحان عرض نموده بودند و آن حضرت
در آن مکان حرکت نمودند بعد از رفتن آن سرور بیل و کلنگ آورده و آن
مکان را هر چه حفر نموده چیزی بجز خاک ندیدند باری اهل طوس جمیع منازل
خود و املاک خود را بآن سرور با علانیه فروختند مگر اکرمه قاضی که از املاک
خود چیزی نفروخت بعد مردم آن سرور را خواهش نمودند که بشهر طوس حرکت دهند
حضرت فرمودند هرگاه شما طالب من هستید باین مکان بیائید
والا مرا احتیاج بآن مکان نیست مردم طوس دست و پای مبارک آن
سرور را بوسیدند و مراجعت نمودند و چون مردم طوس بمنازل و مکانهای
خود رجوع نموده شب بجاهای خود آسودند و چون نصف از آن شب گذشت حضرت
امام رضا مشغول نماز و مناجات و زاری گردیده و دعا خواندند
و بدست مبارک اشاره بجانب شهر طوس نمودند که بیا بجانب ما در آن وقت

باعجاز آن سرور

باعجاز آن سرور جمیع منازل و خانهها و مکانهای شهر طوس بجانب آن
شمس الشموس روانه شدند و جمیع آن شهر در نزد آن حضرت حاضر شد سوای
خانه اکرمه قاضی و مناره که در آن شهر بود بهمه حاضر شدند و چون صبح
شد مردم طوس خود را بنزد آن سرور دیدند و آن حالت عجیب مشاهده نمودند
و عجب تر از آن دیدند مناره که شب نیامده بود در آن وقت بخدمت آن
سرور بطریق تعظیم و تکریم منحنی شده روانه تا به پیش روی آن سرور ایستاد
و بزبان فصیح بر آن حضرت سلام نمود و آنجناب پس از رد سلام با او فرمو
دند که یا مناره که بایست درین موضع قرار بگیر و بعد فرمودند چرا امشب نزد
ما نیامدی و با شهر طوس و اهلش در شب نیامدی آن مناره باعجاز آن سرور بزبان
در آمده عرض نمود که ای آقا و مولا چون طوس و اهلش شب آمدند و مردم در خوا
ب بودند و از طریق آمدن ایشان کسی مطلع نگردید من در روز روشن بجانب
زیاد تا قدر و فضل و اعجاز تو آمدم که مردم سیر مرا رأی العین دیده اعتقاد
ایشان در حق شما مضاعف گردد در آن وقت نظر بر ذهب اشعار جنیدی در
مدح آن سرور انشا نمود باری سوای بیت مگر قاضی از شهر طوس چیزی باقی نماند
که همه باستقبال آن سرور شتافتند و در نسخه نقل نموده که آن مکان تا بحال
زمان حضرت البته کسی در آنجا سکنی نداد و آن سرور در طوس ملتفت بودند و طر
یقه خداپرستی و احکام شرایع اسلام بطایفه انام می آموختند تا اینکه از فضا
یل و مناقب آن سرور در جمیع شهرها و ولایتها منتشر گردید چون مامون از
بودن آن سرور در طوس مطلع شد از بغداد بخدمت آن سرور آمد و ط

و مدتی در طوس در خدمت آن سرور بود و اظهار کوچکی و اخلاص بآن سرور می نمود ولیکن آنحضرت از مامون خایف بود و در آن نسخه از علی بن عیسی بن حسن بن روح روایت نموده که آن سرور جمیع اوقات که در طوس بودند معالم دین و احکام نبوی بمردم می آموختند و روزها را روزه داشتند و شبها بعبادت اشتغال داشتند و مردم همه مطیع و منقاد آن سرور بودند مامون روزی نزد آن سرور آمد عرض کرد یا ابن رسول الله من اراده دارم که مردم را جمع نموده از برای شما از ایشان بیعت بگیرم و در منابر و محافل و مساجد نام شریف شما ذکر شود زیرا که تو فرزند رسول خدا میباشی و سزاوارتری آنحضرت فرمودند مرا حاجتی در خلافت نیست مرا بحال خود واگذار مامون عرض نمود چاره بجز قبول خلافت نداری اطاعت نما و الا در این امر والله ترا هلاک خواهم نمود باری همینکه شب گردید آن سرور ترسان از طوس بیرون شده بجانب مدینه آمدند و بر سر روضه جد خود حضرت نبوی آمدند و درد دل خود را بآنحضرت نمودند و شکایت عصات و ظلم ایشان را عرضه آن سرور بیان نمودند و اشعار چند از سوز دل بخدمت آن سرور بیان کردند و آن سرور در آن حال خواب رفته بودند و در عالم رؤیا بخدمت پیغمبر رسیدند و دیدند که حضرت پیغمبر آن سرور را در بغل کشیدند و نوازش و دلداری میدادند و پیشانی او را می بوسیدند و فرمودند ای فرزند ببلای خدا راضی باش و در مصائب و آلام صابر و خوش دل شو که عنقریب ترا از زهر جفا اند و داد بما ملحق خواهی شد و ما منتظر قدوم توایم

و با ما در بهشت

و با ما در بهشت خواهی بود آن سرور از خواب بیدار شدند و مدتی در مدینه در روضه جد خود معتکف بودند باری چون مامون فهمید آن سرور از طوس بیرون بمدینه رحلت فرموده اند کاغذ بآن سرور نوشت و عذرخواهی بسیاری نمود و در آن کاغذ مضامین مرغوب و کلمات خوب نوشت که مشتمل بر ولایت عهدی آن سرور بود و در آخر آن نوشت و کتبه المامون ابن هارون الرشید بیده بسبع خلون من رجب سنه احدی و مائة و ثمانین من الهجرة آن مکتوب را در حریر سبزی پیچید و بخادم خود هرثمه داد و او را بمدینه روانه نمود چون هرثمه نزد آن سرور رسید و دست مبارک آن سرور را بوسید و مکتوب مامون را بآن سرور داد چون آن سرور بر مضمون نامه مطلع شد دست مبارک بجانب آسمان بلند نمود و بدرگاه حضرت باری تضرع و زاری نمود و بیان احوال خود بحضرت ذوالجلال نمود و ناچار قبول ولایت عهدی از جانب مامون نمود و در جواب نامه او نامه نوشت مشتمل بر حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناه و قبول ولایت عهدی بتاریخ یازدهم شهر رمضان سنه احدی و ثمانین و مائة من الهجرة و نامه را در خرقه حریر سفیدی پیچید و بدست هرثمه داده و او را نزد مامون روانه فرمودند چون هرثمه نزد مامون آورد و آن شقه از مضمونش مطلع شد بسیار خوشحال گردید و قصد رحلت مدینه نمود و دختر خود ام حبیب را با خود برد که بآن سرور تزویج نماید چون در مدینه بخدمت آن سرور رسید از اهل مدینه و مکه بجهة ولایت عهدی آنحضرت از مردم بیعت گرفت

و دختر خود ام حبیب را بآن حضرت تزویج نمود و بعد بآن سرور روانه
بغداد شدند و بعد از آن در خدمت بوده و آن سرور مرتبه دیگر
بطوس آمدند و در آن نسخه کیفیت آمدن دعبل بن علی خزاعی بخدمت آن
سرور و قصیده که در مدح آن سرور بیان نموده بود و جوائزی که
آن سرور باو عطا فرموده بود و بعد اتمام حکایات امر نموده مامون
آن سرور را که بنماز عید روانه و ابای آنسرور اولا الحاح مامون و
بالآخره بنماز عید رفتن و کیفیت رفتن آن سرور با عظمت و جلال و با حشمه
مامون خود بردن آمدن و با مردم نماز عید بجا آوردند و بعد از آن حکا
یت هرثمه و خبر دادن آنسرور هرثمه را از شهادت خود بیان نمودن
امینات و اوصیا و مهانین و مودت علما و زاهدین و مودت اغنیا و فقرا
آن سرور بجهة او بیان نمودن و کیفیت شهادت خود را بهرثمه بیان
نمودن و بعد از آن در آن نسخه حدیث اباصلت هروی بیان نمودن
آنسرور بجهة اباصلت کیفیت شهادت و محل دفن خود را در قبه ایند
و وصایای که آنحضرت در محل دفن و کیفیت حفر قبر و ظاهر شدن آب
و ماهیان و غیره که در آن حدیث مطول است بیان نمودن و کیفیت
شهادت آن سرور در وقتیکه مامون ببر احرام خود رفته و حضرت
امام رضا را طلبیده بخوردن انگور زهر نموده بود چون آنسرور از انگور زهرآلود
تناول فرمودند آن حضرت انگور را بر داشته بآسمان انداختند و بعد
واقع رسیدن بامام خانه آنسرور شد و مخفی شد و کسی او را ندید مگر وقت

مردن

مردن مامون و کیفیت تعزیه ام حبیب و اولاد او که از کثرت بودن
بیان نمودن و آمدن امام محمد تقی و ملاقات با پدر بزرگوار خود و آن
سرور متحمل کفن و غسل و دفن نماز آنسرور شدن و حبس نمودن
مامون اباصلت را که تعلیم دعای که آنسرور باو یاد داده بودند
و بالآخره امام محمد تقی او را از حبس مامون نجات دادن نقل
نموده و در آخر آن نقل نموده و کانت وفات امام الرضاء یوم
الجمعه فی یوم ثالث و عشرین من شهر رمضان فی یوم الا
ثنین بقریه سناباد و دفن بطوس فی دار حمید بن قحطبه فی بقعه
التی فی خراسان و فیها قبر هارون الرشید و در آن نسخه عدد
اولاد آنسرور شش نفر ذکر نموده که محمد الجواد و محمد القانع و جعفر و ابراهیم
الحسن والحسین و یک دختر لبابه و در روایت دیگر نقل نموده که بجز
امام محمد تقی اولاد دیگر نداشتند و نقل نموده که ام حبیب دختر مامون چند
اولاد داشت و در نزد آنسرور بسیار تقرب داشت حتی وقتیکه وقت
رحلت آن سرور از این دنیا او را بنزد پای مبارک خود طلب نمود
و اسرار چندی باو بیان فرمودند و نقل نموده که ام حبیب بعد شهادت
آنسرور شب و روز در گریه و ناله بود و ساعتی قرار و آرام نداشت و بنوحه نشسته
برای آنسرور نوحه و ناله می نمود تا زمانیکه پدرش مامون مریض
شد بنوع مرضی که اطبا از معالجه او مایوس گردیدند و ام حبیب در آ
ن مرض پیوسته در نزد پدر خود مامون بود صدای او بر مامون بسیار

بسیار دشوار بود با او مأنوس بود تا اینکه روزی طبیب حاذقی برای مأمون
آمد و نظر نمود در مرض او و آنچه بر او وارد شده بود مأمون با آن طبیب گفت
تو را ماهر میدانم در درمان دردکش و آنچه میخواهی بتو میدهم از طلا و نقره
و تحف و حلل و پیرایه و زیور طبیب گفت اگر انگور تازه موجود باشد میتوانم
درد تو را علاج نمایم بعد از آنکه طبیب از نزد مأمون بیرون رفت
ام حبیب سخنان طبیب را شنید و بر کیفیت مطلع گردید نزد پدر خود
مأمون آمده و گفت پدر غم مخور که از زمان شهادت حضرت امام
رضا علیه السلام خوشه انگوری در نزد من میباشد که تازه است گویا حالا از رز میوه باز
نموده اند و هیچ متغیر نگردیده مأمون گفت برو آن انگور را نزد من بیاور
شاید خدا مرا به برکت امام رضا شفا دهد ام حبیبه آن انگور را که
حضرت امام رضا علیه السلام باو سپرده بودند باو فرموده بود که مخفی دار تا
زمان مرض مأمون بعد باو بدهد بخورد نزد مأمون آورد مأمون
آن انگور را برداشت و باو نگاه می نمود و تعجب میکرد ولیکن مسرور بود
در آن وقت سه حبه از آن انگور برداشت و در دهان خود گذاشت فی
الفور زهر در اعضای او تأثیر نموده گویا اعضای او بکارد پاره پاره نمودند
پس باواز بلند فریاد نمود او را بگیرید غلامان مأمون بعقب ام حبیبه دویدند
که او را بگیرند ام حبیبه رو بفرار نهاده و بقدرت حق تعالی و معجزت حضرت
امام رضا علیه السلام در زیر پای او بجنبیده گردید خود را بخیابان نزد
مرقد مطهر معنبر منور حضرت امام رضا علیه السلام رسانید همینکه مقابل قبر انور

رسید

۱۰۲

رسید قبر مبارک شق شد و قامت مبارک آن سرور در قبر نمایان شده
و ام حبیبه را در بغل گرفت و با خود فرو برد بعد قبر اگرفت
بهم پیوست و دیگر کسی نشان از ام حبیبه نداد غلامان مأمون
که بعقب ام حبیبه و گرفتن او آمده بودند مأیوس شدند برگشتند و این
واقعه عجیب و غریبه را با مأمون بیان نمودند مأمون بمجرد شنیدن
این حکایات شهقه برآورد و بدرک واصل شد مؤلف گوید که این روایت
را از واعظی نقل شد می گفت دارد و با روایت بسیاری که در
کتب معتبره مثل عیون اخبار الرضا علیه السلام و نصوص المعجزات و بحار الانوار
و عوالم و غیره که در احوال آن سرور نقل شده و در هیچ کتابی از کتب
معتبره ندیدم آن سرور در خراسان در شهر طوس و بودن مأمون در طوس
و ماندن در شهر طوس مذکور نیست و آنچه از روایات ظاهر میشود
که مأمون وقتی در مرو بود رجا بن ابی ضحاک را بمدینه فرستاد بطلب آن سرور
چنانچه سابق ذکر شد رجا ابن ضحاک آن سرور را از راه بصره و اهواز بجانب مرو
آورد و آن سرور وقتی در اراضی طوس بنوقات وارد شدند و از آنجا
بمرو روان شدند اصلا بشهر طوس نرفتند و آنچه در معجم البلدان مسطور
نوقان و طابران دو بلده بوده اند که زیاده بر هزار قریه متعلق بآن دو بلده
بودند بلی از عبارت مجالس المؤمنین چنانکه بعد از این در احوال ربیع ابن
خثیم ذکر خواهیم نمود ظاهر میشود که آن سرور با مأمون عباسی در طوس بوده اند
ولیکن مدت مکث معلوم نیست و احتمال دارد که بر سبیل تفرج و سیر بلده بوده چنانکه

عادت ملوک بزرگ اخبار مستفیضه بلکه متواتره وارد است که پسر سلطنت
مأمون در مرو بود و در روایت واقدی چنانکه ذکر شد از بودن آنحضرت در
مأمون در مرو هیچ وجه تصریحی و تلویحی نیست و هم چنین کیفیت مردن
مأمون بنحویکه در روایت واقدی ذکر شد مخالف است با تصریح اهل سیر و تواریخ
زیرا که چنانچه در تاریخ گزیده و کتاب زینة المجالس مسطور است مأمون قصد روم
نموده چون بآب صدد رسید میل بانجیر تازه داشت و چنانچه در تاریخ نقل
شده با انجیرهای تازه در زینة المجالس مسطور است نموده و بعد از یافتن مأمون
ازان بسیار خورد و بعد بیدرو روز وفات یافت و در تاریخ گزیده کیفیت مردن
مأمون چنین مسطور است که معتصم برادر مأمون نامه بخط هرون الرشید
بود زهرآلود نموده بغلامی داد که بمأمون دهد چون غلام نامه را بوی داد مأمون
آنرا بوسید زهر بدماغش رسیده او را هلاک ساخت و او را در طرسوس که از
ثغور روم است مدفون ساختند و اصلا کیفیت عجیب که ذکر شد در هیچ یک از
تواریخ و سیر بنحو مسطور مذکور نیست و لیکن چون واقدی از علمای عامه
از باب الفضل ما شهدت به الاعداء معجزات عزیزه که نقل نموده بود در این نسخه
شریفه بجهة روشنی چشم شیعیان و علو قدر آن امام عالمیان نقل نمودیم

باب دوم در بیان فضیلت زیارت آن حضرت و ذکر بعضی از احادیث که
متضمن است اینکه زیارت آن سرور افضل است از زیارت جناب سید الشهدا و امام
و باقی ائمه هدی علیهم السلام و اگر چه احادیث در فضیلت زیارت آنسرور بسیار است
لیکن بجهة اختصار بذکر سی حدیث اکتفا می نمائیم بدانکه احادیث وارده

در این باب

درین باب بر دو قسم است بعضی وارد است در خصوص فضیلت زیارت آنحضرت و بعضی
علاوه برین متضمن است بر فضیلت زیارت آن سرور بر زیارت سید الشهدا و باقی
ائمه هدی **حدیث اول** از احادیث مطلقه حدیثی است که ابن بابویه و دیگران
روایت نموده اند از جناب امام رضا ع که فرمودند کسی که زیارت نماید
من غریب را با دوری دارم و مزارم بعید از راه دور بزیارت من بیاید
بنزد او میرسم در روز قیامت در سه موضع تا آنکه او را از شداید
و اهوال آن سه موضع نجات دهم در نزد دادن نامهای اعمال و در نزد صراط
و در نزد کشیدن ترازوی اعمال **حدیث دوم** باز از شیخ طوسی و ابن
بابویه و دیگران روایت شده از جناب صادق آل محمد ع که آنحضرت فرمودند
بیرون میرود مردی بسوی زمین طوس که در خراسان است از اولاد فرزندم
موسی که اسم او اسم امیر المؤمنین باشد و کشته میشود در ان زمین بزهر
جفا و غریب وار در ان زمین مدفون میشود و کسیکه زیارت نماید او را
و عارف بحق او باشد عطا میفرماید جناب اقدس احدیت باو زوار ثواب
کسیرا که انفاق نموده است مال خود را پیش از فتح مکه در راه خدا و جهاد نموده
باشد با رسول خدا صلعم **حدیث سیم** از ابن بابویه و دیگران روایت شده
که رسول خدا صلعم فرموده اند که زود باشد مدفون شود پاره از تن من بز
مین خراسان زیارت نمیکند او را مومنی مگر آنکه خدا واجب میگرداند
از برای او بهشت را و حرام می نماید بدن او را بر آتش جهنم **حدیث چهارم**
از ابن بابویه و دیگران روایت شده از جناب ثامن الائمه که فرمودند

در زمین خراسان بقعه ایست که زمانی خواهد شد که دران بقعه نزول ملائکه گروه
فوجی از ملائکه داخل آن بقعه میشوند و فوجی باسمان بالا میروند و این امداد
ملائکه دران بقعه تا نفخ صور خواهد بود راوی عرض کرد یابن رسول الله
این کدام بقعه خواهد بود آنحضرت فرمودند در زمین طوس است قسم بخدا
که آن زمین روضه از روضات بهشت است کسیکه زیارت نماید مرا
دران بقعه مثل این است که رسول خدا را زیارت کرده باشد و مرقوم
شود بجناب قدس الهی در نامه عمل او هزار حج میرور و هزار عمره
مقبوله میباشم من و اجدادم شفیع او در روز قیامت
حدیث پنجم از ابن بابویه و دیگران روایت شده که فرمودند نمیدهد کسی یاری
خود را بسوی هیچ قبری مگر قبور ما آگاه باشید ای مردمان که من کشته
میشوم بزهر جفا از روی ظلم و عدوان و مدفون میشوم در مکان غربت
باشم پس کسیکه بنده باد خود را بسوی زیارت من غربت جناب اقدس الهی
جمیع دعاهای او را مستجاب مینماید و جمیع گناهان او را می آمرزد **حدیث ششم**
نیز از شیخ طوسی در کتاب تهذیب الاحکام و ابن بابویه و غیر از دیگران
روایت شده است از امام محمد تقی ع که فرمودند میان دو کوه طوس قطعه ایست
که از بهشت عنبر سرشت قبض شده است هر کس داخل شود دران محل قطعه
خاک که بقعه مطهر حضرت رضا ع باشد ایمن است و در روز قیامت از آتش جهنم
مؤلف گوید که در سنه ۱۲۵۰ اهل مشهد مقدس رضوی را وبا فرو گرفته بود و اکثر
مردم از مشهد مقدس فرار کرده بکوه پایهات رفته بودند و من از دست

بته روزگار

بته روزگار از مجاورت قبر مطهر آن برگزیده پروردگار مهاجرت
نمودم و هر روز صبح و شام خود را به بقعه متبرکه آن بزرگوار که پناه انس
و جانست میرسانیدم و عرض می نمودم که ای سبب نجات هر خاطی و عاصی
جناب مقدست آن بزرگواری میباشد که در حق روضه مطهرت و
مضجع منورت فرموده اند کان بین جبلی طوس قبضة قبضت من
الجنة من دخلها کان امنا یوم القیمة من النار چنانکه جناب
قدس الهی در حق خانه خود در قرآن مجید فرموده است و من دخلها
کان امنا از برکت آن پشت و پناه عاصیان و ملجاء ضعیفان
اسیر آزار و باد بلا گرفتار بیست روزگار و اهل و عیال این حقیر نرسید
بلکه خلاق عالم از رحمت واسعه خود دران روزها طفل ذکوری باین
عاصی عطا فرموده **حدیث هفتم** از ابن بابویه و دیگران از ابو الصلت
هروی مرویست که گفت شنیدم از حضرت امام رضا ع که آنسرور فرمودند
قسم بخداوندی عالم که ما ائمه هدی علیهم السلام کلا شهید میشوم بازهر جفا یا
بشمشیر عرض کردم کدام کس ترا شهید خواهد نمود فرمودند بدترین
خلق خدا در یک زمانی مرا شهید خواهد نمود بزهر جفا بعد از آن مدفون
میشوم در بلادی که حقش بی ضایع نموده باشند و حال اینکه در زمین بلاد غربت
باشم آگاه باشید کسیکه زیارت نماید مرا می نویسد خداوند عالم
در نامه عمل آن زوار ثواب صد هزار شهید و صد هزار صدیق
و صد هزار حج و صد هزار عمره و صد هزار جهاد کنند و آن زوار در

در روز قیامت در زمرهٔ ما محشور خواهد شد و در درجات بهشت
رفیق ما خواهد بود حدیث هشتم از شیخ طوسی و دیگران از محمد بن ابی نصر
بزنطی روایت شده که گفت قرائت نمودم کتاب امام رضا ع را
که نوشته بودند در آن کتاب این حدیث را که شیعیان ما برسانند
که زیارت من غریب نزد جناب باری تعالی برابری می نماید در ثواب با هزار
حج ابی نصر میگوید من از نوشته آنجناب بسیار تعجب نمودم دیگر بخدمت
حضرت امام محمد تقی عرض نمودم فرمود ثواب هزار حج از برای
کسیکه زیارت نماید آنجناب را و عارف بحق او باشد مؤلف گوید
که معنی عارف بحق اثر در حدیث پانزدهم ظاهر خواهد شد حدیث نهم
در جامع الاخبار و عیون اخبار الرضا ع مرویست که شخصی از اهل خراسان بخدمت
کثیر السعاده جناب امام رضا عرض کرد یابن رسول الله خدا را در خواب دیدم
که گویا میفرمودند چگونه نباشد تا هرگاه مدفون شود در زمین شما
پاره تن من محافظت نماید و دیعه مرا و غایب شود در زمین شما کوکب ستاره
های ولایت و امامت پس آن مظلوم غریب با آن شخص فرمودند که ای
خراسانی منم مدفون میشوم در زمین شما و منم پاره تن پیغمبر و ودیعه او و
منم ستاره آسمان امامت و ولایت آگاه باشید پس کسیکه مرا زیارت
نماید و او عارف باشد آنچه را که واجب گردانیده است خداوند عالم از حق
و اطاعت من و پدرانم شفیعان او میباشیم در روز قیامت و کسیکه ما
شفیع او باشیم نجات می یابد اگرچه گناهان بسیار و معاصی بیشمار نموده
باشد

باشد که گناهان انس و جن باشد حدیث دهم از ابن بابویه و دیگران از عبد
الرحمن بن ابی نجران روایت شده که از امام محمد تقی سؤال شد که چه
ثوابست زیارت کننده پدر بزرگوارت را فرمود والله ثواب بهشت
حدیث از ابن بابویه و دیگران روایت شده که علی بن اسباط از جناب
امام محمد تقی سؤال نمودند که ثواب از برای کسیکه زیارت نماید پدر بزر
گوارت را فرمودند مرتبه بلند عظیم از بهشت حدیث یازدهم در کتاب
عیون از حضرت رسول خدا مرویست که فرمودند زود باشد که مدفون
شود پاره از تن من بزمین خراسان زیارت نمی نماید او را هیچ صاحب محنت
مگر اینکه جناب اقدس احدیت جمیع مشقتهای او را ببرکت حضور مرقد پاک
المنور او برطرف مینماید و هم چنین زیارت میکند او را گناهکاری مگر اینکه
می آمرزد خداوند عالم همه گناهان او را حدیث دوازدهم نیز در عیون مرویست
از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی که گفت شنیدم از کلام وحی نظام ثامن
الائمه ع که هرکه از دوستان و محبان من زیارت نماید مرا و عارف بحق
من باشد هر آینه شفاعت می نمایم آن زوار را در روز قیامت حدیث سیزدهم
نیز از ابن بابویه و دیگران از جناب امیر المؤمنین مرویست که زود باشد
که شهید شود یکی از فرزندان بزمین خراسان بزهر جفا و اسم او اسم
من باشد و اسم پدر او اسم پسر عمران موسی باشد آگاه باشید کسیکه
زیارت نماید او را در غربت او می آمرزد جناب اقدس الهی گناهان گذشته
نموده و گناهان که بعد خواهد نمود اگرچه گناهان او بقدر ستاره های آسمان

و قطرات باران و برگ درختان باشد حدیث چهاردهم در کتاب عیون اخبار الرضا
مذکور است که صادق آل محمد فرمودند که شهید میشوند و نبیره من در زمین خرا
سان در شهری که او را طوس مینامند کسیکه زیارت نماید او را و عارف
بحق او باشد میگیرم دست آن زوار را در روز قیامت و داخل میکنم او را
در بهشت عنبر سرشت هرچند از کسانی باشد که گناهان کبیره کرده باشد را
وی عرض کرد فدایت شوم چه چیز است معرفت بحق آن فرمودند بداند که
او امام است مفترض الطاعة و غریب و شهید است کسیکه زیارت نماید او را
و عارف بحق او باشد مثل آن باید جناب اقدس احدیت بآن زوار ثواب
هفتاد شهید از شهدا را که پیش روی پیغمبر صلعم شهید شده باشد بحق حدیث
پانزدهم در جامع الاخبار و عیون اخبار از حضرت امام محمد تقی ع مرویست که
فرمودند کسیکه زیارت نماید پدر بزرگوار مرا در ولایت طوس میآمرزد خدا
گناهان که پیش نموده و گناهان که بعد خواهد نمود و چون روز قیامت شود
نصب مینماید از برای منبری در مقابل منبر حضرت رسول الله تا اینکه فارغ شود
جناب اقدس الهی بندگان حدیث شانزدهم و نیز در کتاب عیون اخبار الرضا
مرویست که اباصلت هروی میگوید که در مجلس بهشت مثال حضرت امام رضا ع
بودم که داخل شدند قومی از اهل قم و سلام نمودند بر آنحضرت پس آن بزرگوار
جواب سلام ایشان را داد و ایشان را نزدیک خود نشانید و بعد فرمودند
مرحبا بشما ای اهل قم شما از شیعیان ما میباشید حقیقة زود باشد زمانی بیاید
زمانی که بر شما زیارت کنید مرقد مرا بطوس آگاه باشید کسیکه زیارت نماید
مرا و حال آنکه با غسل باشد بیرون میاید از گناهان مثل روزی که از مادر متولد

شده باشد

شده باشد حدیث هفدهم از ابن بابویه از امام محمد تقی ع مرویست که اهل قم
و اهل ساوه را جناب اقدس احدیت گناهان ایشان را می آمرزد بسبب زیارت
و فضیلت جد من جناب امام رضا ع بطوس آگاه باشید کسیکه زیارت نماید
جد بزرگوار مرا و برسد او را در اثنای راه قطره باران یا چیز دیگر از آسمان
حرام مینماید خداوند عالم بدن او را بر آتش جهنم حدیث هجدهم نیز در کتاب
عیون روایت شده که جناب امام موسی کاظم ع فرمودند پسرم که فرزند من علی ع
شهید میشود بزهر جفا و مدفون میشود در پهلوی هارون الرشید بطوس
کسیکه زیارت نماید فرزند غریب مرا مثل آنست که رسول خدا را زیارت
نموده باشد حدیث نوزدهم باز در کتاب عیون اخبار را از حسن بن علی ع
روایت شده که گفت شنیدم از جناب امام رضا ع که فرمودند از برای هر ا
مامی از ائمه عهدیست در گردن دوستان و محبان ایشان بدرستیکه از
تمامی وفای بعهد نیکوی بجا آوردن زیارت قبور ایشانست پس کسیکه
زیارت نماید از جهة رغبت در زیارت ایشان و تصدیق نمودن باآنچه
که رغبت نموده اند از آن چیز هر آینه خواهند بود ائمه هدی علیهم السلام
شفعای ایشان در روز قیامت باز در کتاب عیون از حسن بن علی
وشا روایت شده که جناب ثامن الائمه ع فرمودند که زود باشد که شهید شوم
من بزهر جفا کسیکه زیارت نماید مرا و عارف باشد بحق من میامرزد جناب
اقدس الهی گناهانی که پیش نموده و گناهانی که بعد خواهد نمود حدیث بیستم
از شیخ طوسی در تهذیب مرویست که شخصی از اهل طوس میگوید در زمان صادق ع

آل محمد بودم که ناگاه طفلی خورد سال داخل مجلس آنسرور شد آن بزرگوار
آن طفل را گرفته و بر زانوی مبارک خود نشانیدند و میان دو ابروی
او را میبوسیدند و میفرمودند این شخص طوس بدرستیکه این طفل امام و خلیفه
و حجت خدا است بعد از من زود باشد که از صلب او مردی بیرون آید که بسبب
بدی خدا باشد در آسمان و زمین در نزد عباد کشته میشود در زمین [illegible] از جفا
مدفون میشود در آن زمین غریب و هر کس او را زیارت کند و بداند که
او امام است و بعد از پدر خود واجب الاطاعة میباشد از جانب خداوند عالم مثل
کسی است که رسول خدا را زیارت نموده باشد حدیث بیست و یکم از ابن بابویه در عیون
نقل شده است که حضرت امام علی نقی فرمودند کسیکه حاجتی بسوی خداوند عالم
داشته باشد پس باید زیارت نماید جد بزرگوارم امام رضا را در زمین طوس و حال
اینکه آن زوار با غسل باشد و دو رکعت نماز در بالای سر آنجناب بجای
آورد و در قنوت حوائج خود را از خدا بخواهد که قاضی الحاجات حوائج او را
بر میآورد بشرطی که سؤال معصیت و قطع رحمی نماید و موضع قبر مطهر و منبع منور
آن سرور بقعه‌ایست از بقعه‌های بهشت عنبر سرشت زیارت نمی نماید او را
خداوند عالم از آتش جهنم و او را داخل دار القرار که یکی از مکانهای بهشت عنبر
سرشت است می نماید حدیث بیست و دوم در کتاب جامع الاخبار و عیون اخبار و غیر
ها روایت شده که حضرت امام رضا فرمودند که منم کشته شده بزهر جفا و
دفن کردید در زمین غربت آگاه باشید کسیکه زیارت نماید مرا در غربی
من میباشم من و ابداد طاهرم شفیعان آن زوار را در روز قیامت و کسیکه

ما شفیع او

ما شفیع او باشیم نجات میابد آن زوار در روز قیامت و هر چند بر او گناه
انس و جن باشد حدیث بیست و سیم حکایت دعبل بن علی خزاعیست که در
سابق مذکور شد و آن حکایت و اکثر کتب مراثی و مناقب مذکور است
و در عیون نیز منقولست حضرت امام رضا در مرو مشرف کردید و قصیده
خود را بعرض آنسرور رسانید آنسرور فرمودند ملحق نما بقصیده خود
این دو بیت را تا تمام شود قصیده تو دعبل عرض کرد یابن رسول الله چنین
خواهم نمود آنسرور فرمودند وقبر بطوس یا لها من مصیبة توقّد
الاحشاء بالحرقات الی الحشر حتی یبعث الله قائما یفرج عنا
الهم والکربات دعبل عرض کرد یابن رسول الله این قبر که بطوس واقع
خواهد بود جناب غریب الغربا فرمودند قبر از من غریب خواهد بود باندک
زمانی میکرد طوس محل آمد و شد شیعیان من و زوار آن من آگاه
باشید کسیکه زیارت نماید من غریب را در غربت که زمین طوس است با من
درجه من در روز قیامت حدیث بیست و چهارم که دلالت دارد بر فضیلت زیارت
آنسرور بر زیارت سید الشهداء روحی و روح العالمین له الفداء بلکه بر زیارت
باقی ائمه هدی علیهم السلام نیز بر دو قسمست قسمی است که دلالت دارد بر او
ل و قسمیست که دلالت دارد بر ثانی اما اول دو حدیثست که حال بذ
کر میشود حدیث بیست و پنجم که شیخ طوسی ره در مزار تهذیب الاحکام و صدوق
در عیون و دیگران روایت نموده اند که از جناب امام محمد تقی ع سؤال نمودند
که فضیلت نزد شما زیارت پدر بزرگوارت افضل است یا زیارت جدت حضرت

حضرت سید الشهدا فرمودند زیارت پدرم افضل است بجهة اینکه پدر بزرگوارم
را زیارت می نمایند همه مردمان و پدر غریبم را زیارت نمیکند مگر خواص از شیعیان
مؤلف شاید معنی حدیث این باشد که هر عمل اختصاصش بشیعه بیشتر است ثوابش زیاد
تر است مثل زیارت حضرت امام رضا ع افضل است از زیارت حسین بجهة اینکه
زیارت آنحضرت را بالنسبة بباقی فرق شیعه از زیدی و کیسانی و فطحی و جارودی
وغیرهم اختصاص بشیعه اثنا عشری دارد زیرا که هر کس بامامت حضرت رضا ع
قائل شد بباقی ائمه قائل است ولیکن در خصوص حضرت امام حسین همچنین نیست
وهو العالم حدیث ششم در کتاب عیون اخبار مرویست که عبد العظیم بخدمت امام محمد
نقی ع عرض کرد که فدایت شوم متحیر شده ام در اینکه آیا بزیارت جد بزرگوارت امام حسین ع
مشرف شوم یا بزیارت پدر بزرگوارت و درین امر متحیرم شما درین باب چه میفرمایید
فرمودند همین جا وایست تا جواب ترا بگویم و داخل خانه شدند و بعد از لحظه
بیرون تشریف آوردند در حالتیکه اشک از دیده های مطهرش جاری بود بر گو
نهای اطهرش فرمودند ای عبد العظیم زواران قبر جدم بسیارند و زواران
پدر غریبم کم میباشند یعنی بزیارت قبر پدر غریبم مشرف شو تا ثانی بعض احادیث
که دلالت دارد بر افضلیت زیارت آنحضرت بر سایر ائمه هدی ع بسیار
حدیث است که بعضی مذکور میشود حدیث هفتم از ابن بابویه نقل شده که یکی
از صلحا و مؤمنین حضرت پیغمبر را در خواب دید عرض کرد فدایت شوم
کدام یک از اولاد تو را زیارت نمایم فرمودند بدرستیکه از اولاد من بعضی
بنزد من آمدند بزهر جفا شهید شده و بعضی نزد من آمدند بتیغ ستم کشته شده

آنحضرت

آنحضرت میگوید عرض کردم فدایت شوم کدام یک زیارت نمایم یا رسول الله
با وجود تفرقه اماکن و مشاهد ایشان آنحضرت فرمودند کسیرا زیارت
کن که بتو نزدیکتر است یعنی مشهد منور او بشهر تو نزدیکتر است و ایضا مدفون
شده است بشهر و زمین غربت پس عرض کردم یا ابن رسول الله یعنی امام رضا ع
آنحضرت فرمودند که بگو صلی الله علیه صلی الله علیه صلی الله علیه سه مرتبه حدیث هشتم
حدیث است که شیخ طوسی در کتاب مزار از تهذیب الاحکام و صدوق
در عیون اخبار الرضا ع و شیخ حر در وسائل روایت نموده اند که حضرت
امام موسی کاظم ع فرمودند کسیکه زیارت نماید قبر فرزند من علی را میباشد
از برای آن زوار در نزد جناب اقدس احدیت ثواب هفتاد حج مبرور
راوی عرض کرد که ثواب هفتاد حج است از برای زائر آنحضرت فرمودند
بلی ثواب هفتاد هزار حج است از برای زائر آنحضرت و بعد فرمودند چه بسیار حجها که قبول
درگاه احدیت نمیشود و بعض این هفتاد هزار که ثواب زیارت آنحضرت است
همه قبول درگاه الهی شده است کسیکه زیارت نماید او را یا در نزد او یک شب
بسر آورد چنانست که خداوند عالم را در عرشش زیارت نموده باشد و قریب باین
حدیث این قسمت است من زاره او بات عنده لیلة کان کمن زار
الله فی عرشه راوی حدیث تعجبش زیاد تر گردید عرض کرد چه قسم میشود
که خدا را کسی در عرشش زیارت نماید آنحضرت فرمودند که روز قیامت
شود خواهند بود در عرش عظمت الهی چهار نفر از اولین و چهار نفر از آخرین
اما چهار نفر از اولین نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علی نبینا و علیه السلام اند و

اما چهار نفر از حضرت محمد و علی و حسن و حسین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین پس بنشینند
بعد می کشند طعام را در نزد ایشان یا بیا می نمایند ترازوی اعمال را با حسنات
لفظ حدیث پس بعد از آن می نشینند با ائمه اطهار علیهم السلام کسانیکه زیارت
نموده اند قبور ائمه اطهار علیهم السلام را و آن زواری که از سایر زایرین قبور ائمه
اطهار بلند درجه تر و نزدیک تر است به بخششهای خالق اکبر آن زوار قبر
اشرف رضویه‌اند مؤلف گوید که می شود از لفظ او بابت عنده لیلة که درین حدیث وارد است
استدلال نمود بر فضیلت مجاورت اشرف و اگر چه احتمال دارد که بتوقف
بجهة زیارت باشد بنابرین خوب بچشم بصیرت ملاحظه نما و ببین که خداوند
عالم چه قدر انعامات وافر و عطیات کامله بمجاورت و زوار قبر اشرف در تحقیق
بودن یکشب در مشهد مقدس منور معطر او اعطا می نماید پس خوشا باحوال
اشخاصی که عمر خود را در مجاورت آن آستان ملائک پاسبان بسر رسانیده‌اند
حدیث ... حدیثی است که دلالت دارد براینکه زیارت اشرف در
در ماه رجب المرجب افضل است از ایام دیگر چنانچه از شیخ طوسی در کتاب
تهذیب و صدوق در عیون روایت نموده اند که محمد بن سلیمان عرض
کرد بخدمت جناب امام محمد تقی ع که والدت توم روی حجت الاسلام
عمره تمتع بر او واجب بوده و باعانت خداوند بجا آوردند بعد از آن بمدینه
طیبه مشرف گردید و زیارت قبر مطهر پیغمبر و ائمه بقیع را نیز نمود و بعد از آن
به نجف اشرف مشرف گردید و فیض عتبه بوسی آنحضرت را ادراک نمود
در حالتیکه آن شخص عارف بود بحق اشرف و رومیدانست که او حجت خدا است

بن الحسن

بر جمیع خلایق و بعد از آن بخدمت امام حسین ع مشرف شد و شرف حضور روضه
عرش سریر آن شهید مظلوم نیز ادراک نمود بعد از آن به بغداد رفت و به فیض
حضور مرقد منور و مضجع معطر جناب امام موسی کاظم ع رسید بعد از آن بازگشت
بسوی شهر و ولایت خود و پس چون که موسم حج شد باز خداوند عالم باو عطا
نمود آن قدر یکه بتواند بمکه معظمه مشرف شود آیا درین صورت بنده دو حج
و عمره بجا آورد و یا برود بخراسان بزیارت پدر بزرگوارت مشرف شود
حضرت فرمودند برود بخراسان و زیارت نماید پدر بزرگوارم را که آن افضل
است ولکن آن زیارت را در ماه رجب المرجب بجا آورد و سزاوار این است که
درین روزها بزیارت آنحضرت نروید زیرا که از جانب سلطان بجهة شما شناعتی
و تنگ حرمتی میباشد و در نسخه قدیمه از کامل زیاره بااین لفظ روایت شده
فان علینا و علیکم خوف من السلطان شنعة مؤلف گوید که از
سوق حدیث چنین معلوم میشود که گویا در آن اوان از سلطان آن زمان
که از جمله معاندین و متعصبین بوده بر آن بزرگواران و بر شیعیان ایشان
خوف و شناعتی درین خصوص وارد میشده و بر ایشان بسیار صعب
و مشکل بوده است رفتن بسوی خراسان بزیارت آن قدوه عالمیان
لهذا آن سرور فرمودند که سزاوار این است که حال بزیارت آنحضرت در
نروید که مبادا بشما اذیتی برسد ولکن بحمد الله درین اوان که سال هزار و
دویست و شصت از هجرت نبویست و زمان دولت ابد مدت آن
شهریار جهاندار و اوان سلطنت آن شاهنشاه کامکار است از برکت

فیض بی نهایت و صرصر قهر جهانگیران با مهابتش صحن دشت آباد دهنه زیدر
و بیابان الهاک که در ازمنه سابقه از خوف و بیم ترکمانیه تجوز باد صبا و
نخچیران تیزگام احدی از اعادی شرار جرات گام دران بیابان نبود
و حالا دریں اوان در امن و امان ثانی نشیمن دار القرار و عزت
اردی بهشت و فصل نیسان گردیده و در ازمنه سابقه هر گاه از اتفاقات
فلک آبنوس زنگی بوم عتبه بوسی سلطان طوس توجه می‌نمود عبور رود مرد در ایشان
ازبیابان هولناک و دره خوفناک کمتر از اجتماع دو سه هزار مردان جنگ جوی
کاری نبود و دریں اوان از ترشحات سحاب مرحمت آن شهنشاه با عدل و
داد انوادی چنان امن و امان گردیده که هر گاه پیره زنی عصا زنان و
کشان خود را با مکان رساند مشقت سفر را با قامه دران مکان ملافی
نماید و آن اماکنه در نظر او بهتر از گلستان و باغ ارم جلوه حضور قلیچ خانی
که فرمایش اوران منازل محفوظ نباشد که یکی از آنها جنت آباد بهشت که در
نظر زایرین بهتر از ارم ذات العماد بلکه بسبب آسایش و راحت ایشان
دران مکان لم یخلق مثلها فی البلاد است و دیگر که در دهنه زیدر شاه
که موسم رحمت آباد بهشت اناقان از رحمت واسعه رحیم علی الاطلاق ساخت
آن بنا بازار مملو از فیوضات لا یتناهی نموده و کشت و زار آمال ایشان
روز بروز در زیادی خضارت گردیده و دیگری بیان دشت که در بیابان
دشت نبا شده ترطانیه دشت را از آن هول تخطیم بلکه منزل فایض الاجر
وداع ایشان گردیده و در هر یک از آن منازل مزبوره تفنگ چیان
قابل

قابل زبردست و توپچیان ماهر سرمست در کنار عراده‌های توپ چشم دران
بیابان نگران و در دست فتیله‌ها سوزان و گوش‌ها و از شیهه اسبان مخالفان
مهیا میباشند که اگر بقیاس ازمنه سابقه ضاله ترکمانیه بقصد آزردن زایرین
شاهنشاه کشور رضا چنگال جفا تیز نماید و بطمع اسیر نمودن ایشان دران بیابان ثقال
دار فرار یاد نموده بنای های و هوی گذارند زبان سنان و دهن توپ تفنگ
ایشان را جواب داده فی الفور اشاره بگوشه‌های توپ نمایند که تا از دود
کبریت و باروط ابر ماتم بر سر ایشان چون مرغ اجل پرواز نماید و از غرش
رعد آسای توپ ترک مرگ در میان ایشان باریدن آغاز نماید و دلاوران
رزم آزمای آن شهنشاه کامکار که تسخیر کردن منحی العین در گوشه و کنار آن
وادی کمین نموده اند در گرفتن ایشان چنان دلیر شده اند که هر گاه بر
سبیل اتفاق گردی از اثر رنگهای ظاهر شود چون شیران گرسنه که طعمه دیده
فی الفور او را طعمه شمشیرهای خون ریز خود سازند و یا چون صیادان که بد
در کمین صیدی بوده در گرفتن آن بهتر از غزالان خطا و ختن تک و پوی
نمایند و از این جهت است که دریں ایام مقتضی کلام وحی نظام آن امام
انام که در وصف مرقد مطهر و مضجع منور خود فرموده اند که فوج ینزل
و فوج یصعد الی ان ینفخ فی الصور هنوز فوج از زایرین از آن ارض
فیض قرین کوچ نموده اند که فوج دیگر داخل دران آستان ملایک پاسبان
میشوند و قلیل از زایرین زمان صدور حدیث که حضرت جواد روحی له الفداء
فرموده اند دریں اوان بدل بکثیر از زایرین گردیده باید شیعیان و محبان

قدر این نعمت عظمی را در بند و ثبت و روز بمقتضای الدال علی الخیر کفاعله در
استدعای دوام دولت ابد مدت اعلیحضرت شهنشاه عالم پناه خلد الله ملکه و دولته
استغاثه و مناجات بدرگاه قاضی الحاجات نمایند [illegible] در معجزات
و خارق عادت که بعد از دفن آنحضرت در آن آستان ملایک پاسبان بظهور
رسیده اگر چه معجزات و کرامات آنحضرت در حال حیات و ممات ظاهری زیاده
از حد و حصر است کم سالی میشود که آن زائرین که بشرف عتبه بوسی آن مفخر
عالمیان مشرف میشوند کوری و شل و زمینگیری و علیل از فیض التفات آنحضرت
شفا نیابد ولکن چونکه بعضی از وقایع غریبه که ببرکت مرقد منور معطر آنحضرت را
رفع شده بود و صدوق علیه الرحمه در کتاب عیون اخبار الرضا نقل فرموده
بود لهذا نقل آن وقایع پرداختیم واقعه اولی در کتاب عیون روایت نموده که
حمویه پادشاه خراسان امر نموده بود که در بیرون شهر نیشابور در باب
العقیل باغی بنا نمایند روزی حمویه از نیشابور بجهت ملاحظه آن بنا از شهر
بیرون آمده بود در بین راه نظر پادشاه بر مردی افتاد بغلام خود امر نمود
که باتفاق ایشان باشی و از او جدا نشو تا اینکه او را نزد من آوری غلام
بفرموده پادشاه عمل نموده با آن شخص بمنزل پادشاه رفت بعد از آنکه رفت حمویه
بسوی منزل خود امر نمود که سرکردهای لشکر همه در مجلس او جمع شوند و بعد طعام
حاضر شدند پس چونکه همه ایشان مهیا شدند بر خوان طعام حمویه بغلام خود گفت
کجاست آنشخص که او را بتو سپردم گفت بر در خانه حضرت حمویه گفت او را داخل کن
پس چونکه آنشخص بمجلس پادشاه درآمد امر نمود حمویه که دست او را بشویند که مشغول طعام
شوند

شوند چونکه فارغ شدند از صرف طعام حمویه رو بجانب آنشخص نمود گفت
آیا تو مالک هستی درازگوش را گفت نه امر نمود که باو درازگوشی دهند باز حمویه
از او سوال نمود که آیا مالک هستی تو آن درهم را آنشخص جواب داد حمویه امر
نمود که هزار درهم باو دادند بعد از او سوال نمود که آیا از برای تو پوشیدن
یک جفت جوال حریریه باز جواب داد که از اینها ندارم حمویه گفت باو دهند
باز حمویه سوال نمود که آیا تو مالک هستی سفره دهم پالان را باز جواب داد ندارم
امر نمود باو دادند بعد از آن حمویه رو بجانب رؤسای لشکر خود شده گفت
آیا میدانید که از چه جهة سوال نمودم از این شخص از این اشیا و دادم باو
این اشیا را که نداشت جواب دادند که ندانستیم سبب آنرا حمویه گفت بدانید
که من در عنفوان جوانی بسیار شوق داشتم بزیارت سلطان خراسان و مشرف
میشدم در آن آستان عرش نشان و حالی که لباسهای مندرس می
پوشیدم و در تحت بقعه عرش درجه بکثرت مناجات با قاضی الحاجات مینمودم
از خداوند متعال درخواست می نمودم ای خداوند عالمیان بحق این سلطان
خراسان که مرا پادشاه گردان و امورات مملکت خراسان را بدست من جاری
گردان شخصی نیز در تحت بقعه عرش درجه حضرت امام رضا ع از خداوند عالم
درخواست مینمود که آنچه را که حالا از او پرسیدم دهند نشد باو دادم و دیدم
از برکت آن بقعه مطهر اجابت دعای خود را که از خلاق عالم درخواست
نموده بودم و چونکه دولت میدانستم که اجابت دعای آنشخص هم بدست من
جاری شود بحمد الله تعالی که آنهم بعمل آمد ولکن میان من و این شخص در فرق بسیار فضل بسیار باشد

قصاص میباشد که باید تلافی شود سرکرده‌ها عرض کردند آن قصاص کرامت حضور گفت
که وقتی من مشغول تضرع و زاری بدرگاه باری بودم و سلطنت خراسان از خداوند
مسألت درخواست مینمودم این شخص چون دید که لباسی مندرس در بدن من است
و با وجود این فقر و پریشانی چنین طلبی را از خداوند خواهانم سر دستهٔ بمن زد و گفت
ایمرد پادشاه خراسان را تو چنین شخص میشود یعنی تو هم مثل من سئوال های جزئی نما
تا زود برآورده شود بعد از آن سرکرده‌ها عرض کردند که ای پادشاه بگذر از
تقصیر این شخص و تمام ما عطا و مهربانی خود را در حق این شخص تا کامل نمود بخشش تو
در حق او حضور قبول نمود آنچه ایشان درخواست نموده بودند و حضور همیشه اوقات بعتبهٔ
آستان ملایک پاسبان آنحضرت میشد و احسان بسیاری بسادات و علما و مجا
ورین آن بقعه مطهره از برکت آن بزرگوار بهم رسانیده بود و تزویج نمود
دختر خود را بمحمد بن محمد بن زید علوی بعد از آنکه پادشاه شد ایشان هم بسبب آن
بود که میدانست که دولت و پادشاهی او از برکت حضرت امام رضا است
و چون ابو الحسن محمد بن احمد بن زیاد علوی در نیشابور خروج نمود با دویست
هزار نفر بیعت نموده اند خلقی که والی نیشابور بود او را گرفته مقید و محبوس
نموده ببخارا فرستاد پس چونکه حضور مطلع شد غضب نمود که چرا از گرفتن او را شد
و بامیر خراسان نوشت که این حضرات از اولاد رسول خدا میباشند و احترام
ایشان را لازمست و چون فقر و پریشانی میشوند واجبست که کفایت حال ایشان
کنند تا بجهت طلب معاش در مقام خروج بر نیایند پس از برای او رسمی در نیشابور
قرار داد و باعزاز تمام او را به نیشابور آورده بهمین سبب است که فایده در نیشابور

جاری شده

جاری شده که از برای اهل نسب رسم و رسومی قرار میدهند و جمیع
اینها بر برکت این آستان ملایک پاسبان است **واقعه قدیم** در کتاب
عیون اخبار الرضا مذکور است که ابا علی بن عبد الله از جمله اصحاب قدر
و کرم مروت میگوید که در مشهد مقدس جناب ثامن الائمه که رکن [illegible]
حضور آن روضه عرش درجه از زوار در آن مشهد حاضر بودم دیدم که شخص
ترکی داخل آن قبه متبرکه شد و در بالای سر مطهر آنحضرت که محل [illegible]
شرافت از آن میبود ایستاده و ابتهال بدرگاه قادر متعال مینمود و گریه
و زاری مینمود و بزبان ترکی عرض مینمود که ای خداوند متعال و معبود ذو الجلال
اگر پسر من زنده است چشم مرا بوصل او روشن نما و هرگاه مرده است خبر
وفات او را بمن برسان که دیگر بیش از این تاب و تحمل ندارم عامر بن عبد الله
میگوید که من زبان ترکی میدانستم دلم باو سوخت و نزد او آمدم و گفتم
ایمرد چرا اینقدر گریه و زاری میکنی گفت فرزندی داشتم که مایهٔ حیوهٔ من بود
آن طفل در جنگ اسحق آباد مفقود شده و خبری از آن معلوم نیست و الطفل
مادری دارد که شب و روز در مفارقت آن طفل مثل بلبل در مفارقت غنچهٔ
گل ناله و بیقراری مینماید من چونکه شنیده بودم که هر که او را دردی و
المی و حاجتی روی دهد پناه باین بقعهٔ عرش درجه می آورد و قاضی الحاجات
حاجت او را روا میدارد لهذا خود را باین مکان کشان کشان رسانیدم
و مطلب خود را عرض نمودم عامر بن عبد الله میگوید دلم برای او بسیار سوخت
آن مرد محزون را گرفتم و او را از آستان عرش آشیان بیرون آوردم و او را

نمودم که او را دران روز مهمان خود نمایم پس چون که ما از مسجد بیرون آمدیم
دیدم جوانی بلند قدی چون سرو آزاد و تازه خطی بر عذارش دمیده
و جامهٔ مرقعی پوشیده بما برخورد همینکه چشم آن شخص ترک بران جوان افتاد
بی اختیار جست و دست بگردن او انداخت و گریهٔ شوقی آغاز نمود و معلوم شد
که این جوان همان کسی است که این شخص یکساعت قبل ازین وصالش را
طالب بود من تعجب نمودم گفتم ای پسر حکایت تو چه چگونه بود که اینجا
تو درین موضع پیدا شدی آن جوان گفت بعد از جنگ استرآباد من
بدست سنیان افتادم و مرا آن شخص دیلمی تربیت مینمود تا بزرگ شدم بعد از غلبت پدر
و مادر خود اعلام بیرون و خبر ایشان را بهیچ وجه من الوجوه ندانستم تا اینکه جمعی
عجمی از مشهد مقدس رضویه می آمدند راه را با ایشان گرفتم و بآنجا رسیدم
که آن شخص ترک میگوید که یقینم حاصل شد بسبب آنچه از صاحب این قبر مطهر و مضجع
منور بر من ظاهر شد در خود چنین قرار دادم که تا روح در بدن من باقیست
ازین مشهد مقدس مطهر بیرون نروم و زبان حالش گویا باین مقال
میگردد — از سر کوت خدا را به بهشتم مفرست — که سر کوی تو را از کون
و مکان ما را بس خداوند عالم جمیع شیعیان و آرزومندان را بمجاورت
و بزیارت آن سرور عالم مشرف سازد واقعهٔ سیم در کتاب عیون اخبار الرضا
از حکمای رازی که همه اوقات همنشین و رفیق ابو جعفر عتبی بود روایت نموده
که میگوید که یک زمان ابو جعفر عتبی مرا بسوی منصور بن عبد الرزاق فرستاد
چون براد وارد شدم روز پنجشنبه بود چون از او گرفتم که بزیارت جناب
امام همام

امام رضا مشرف شوم منصور گفت بشنو گوش واقعه که درین آستانهٔ عرش
نشانه بجهت من ظاهر شده است که از برای تو نقل نمایم بدانکه من در ایام
جوانی از جملهٔ متعصبین بودم بر اهل این مشهد مقدس و همه اوقات
متعرض زوار این میشدم و در راههای ایشان سر راه میگرفتم و آزار
و اذیت مینمودم و رختها و مالهای ایشان را میگرفتم و همیشه بر ایشان
ظلم و تعدی مینمودم و همه وقت بر این طریق بودم تا روزی بعزم شکارگاه طوس
بیرون شدم آهوی بنظرم جلوه می نمود و یوز خود را بصید نمودن آن
آهو رها نمودم همینکه آن آهو از یوز چاره از چهار جانب بر خود بسته
دید عنان عزیمت بسمت بقعهٔ مطهر و مضجع منور آن امام همام که پشت و پناه
انام است نمود و فرار نمود در همانجا شتافت آهو روان شد همینکه آن آهو
داخل آن مکان شد ایستاد و جرأت دخول در آن مکان نه نمود ما هر چند بیوز
جهد بسیار نمودیم که شاید آن یوز آهو را صید نماید ممکن نشد و هر زمانی
که آن غزال در آن مکان فیض بنیان بیرون آمدی یوز قصد او می نمود و تا باز همینکه
داخل آن مکان میشد آن یوز جرأت کردن آن و دخول در آن مکان نمی
نمود و آن آهو را بچه که از آن مکان داخل شد و من داخل رباطی که نزدیک
بان مکان داخل شدم از ابا نصر سؤال نمودم که چنین غزال که داخل
که داخل این مکان شد کجا رفت ابا نصر گفت من چنین آهوی ندیدم
پس من داخل همان حجره که آهو رفته بود شدم و شکل و اثر بول او را
دیدم و او را ندیدم پس چونکه این اعجاز را از آن مضجع اقدس را مشاهده نمودم

علتی بر قبر منور آنحضرت شدم و اعتقادم در حق ایشان کامل شد و نذر کردم
که دیگر از زوار زیارت آن حضرت نه نمایم بلکه تلافی مافات نموده در سلک
اکرام و اعظام ایشان بر آیم و آنچه خیر و صلاح ایشانست بجا آورم و بعد از آن
هر وقت امر هولناک بمن روی میداد و پناه بمشهد مقدس منور این امام
غریب میآوردم و حوایج خود را سؤال مینمایم و خلاق عالم ببرکت این قبر مطهر
حوایج مرا روا میدارد و از جناب اقدس احدیت سؤال نمودم که بمن پسری
عطا نماید و خداوند عطا نمود و آن پسر بزرگ شد و چونکه در وقت آن پسر
کشته شد باز بزیارت آنحضرت مشرف شدم و تمنای پسر دیگر نمودم باز
خداوند عالم ببرکت آنحضرت پسر دیگر بمن مرحمت فرمود و بعد از آن هر حاجت
که داشتم در نزد قبر منور آنحضرت از خداوند عالم درخواست مینمودم و حوایج
من برآورده میشد این است آنچه من ثابت شده است از برکت این مشهد
مقدس و روضه مطهر که ساکنان او در رحمت باد واقعه چهارم در کتاب عیون
اخبار الرضا مرویست که ابونصر احمد بن محمد میگوید که در خدمت امیر ابی النصر
بن علی بودم و امیر بسیار محبت و نیکوئی مینمود و صحبت مرا گرامی میداشت
و چونکه اصحاب و منسوبان امیر این امر را فهمیدند بمن حسد بردند که چرا
امیر بایشان بسیار بمن امیر در یک وقتی کیسه زری داد که در آن ده
هزار درهم بود و مختوم بمهر خود امیر بود و امر نموده بود که آن وجه را بخزانه دار
تسلیم نمایم و من از نزد امیر بیرون آمدم و در مکانیکه دربانان می‌نشستند
نشستم و کیسه زر را در نزد خود گذاشتم و مشغول صحبت بودم کیسه را
از نزد من

نزد من دزدیدند و هرچند تفحص نمود اثری از آن نیافتم و از برای امیر غلامی بود
که او را خطیط طاش میگفتند و آن غلام در وقت صحبت در نزد من بود و من هرچند
تفحص کیسه زر را از جمیعکه در نزد من حاضر بودند نمودم ایشان گفتند که ما
ندیدیم چنین کیسه که تو میگوئی و من میدانستم که ایشان با من عداوت دارند
بمن حسد برده اند و ناخوش داشتم که این امر را بغیر اظهار نمایم که مبادا متهم
نمایند زیرا که حاسدان در حق من در نزد امیر سخنان چندی گفته بودند که قریب
باین شده بود که محبت امیر بالمره از من برطرف شود من در فکر شدم که آیا در
خصوص این کیسه زر چه چاره نمایم و این مشکل را چگونه دفع نمایم بخاطرم آمد
که هر وقت از برای پدرم امر مشکلی واقع میشد بروضه عرش درجه امام رضا ع
میرفت و رفع آن امر مشکل میشد ببرکت آن بزرگوار و من عزم عتبه بوسی
آستان ملایک پاسبان آنحضرت نمودم پس داخل مجلس امیر شدم و عرض کردم
که اذن دهید بروم بسوی طوس زیرا که شغلی دارم امیر گفت چه شغلی گفتم
غلامی داشتم که گریخته و کیسه زری که شما بمن داده اید مفقود شده و من چنین
گمان میرسد که آن کیسه را آن غلام برده است امیر گفت متوجه باش که در
نزد من خیانت و بی اعتباری نشوی گفتم پناه میبرم بخدا که چنین باشد امیر گفت
که در خصوص این وجه ضامنی بده که اگر تو نیامدی یا دیر بکار رسد یا او بدهد
گفتم هرگاه بعد چهل روز نیامدم منزل و ملکی که دارم متعلق بتو خواهد
بود و کاغذی بحکم که ابوالحسن خزعیت بنویس که جمیع اسباب مرا
ضبط نماید و از برای تو نگاه دارد بعد از آن گفت که مرا اذن داد و من بردن

بیرون شدم و متوجه بجانب مرقد منور معطر ثامن الائمه علیه السلام و منزل
بمنزل از مکاری حیوانی کرایه نمودم تا بمشهد مقدس مشرف شدم و در تحت
بقعه عرش درجه مشغول عرض حاجت بدرگاه قاضی الحاجات شدم و در بالای سر
مطهر آنسرور عرض خود را باین طریق نمودم که مطلع شوم که کیسه زر در کجا است
در بین اثنا مرا خواب در ربود و رسول خدا را در خواب دیدم که فرمودند
برخیز که خلاق عالم حاجت تورا روا نمود برخواستم و تجدید وضو نمودم
و نماز بسیار نمودم باز مرا خواب در ربود و بخدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف
شدم بمن فرمودند که آن کیسه زر را خلیج تاشش برداشته و در خانه خود
در جائیکه آتش می افروزند در زیر آن پنهان نموده است و مهر امیر هنوز
بر آن کیسه باقیست من از خواب برخواستم و حمد و ثنای الهی نمودم
و عتبه مبارکه آنجناب را بوسیدم و برگشتم هنوز سه روز دیگر از اجل
روز باقی مانده بود که بنزد امیر آمدم و گفتم الحمد لله که حاجت من برآورده شد
امیر گفت الحمد لله بعد از نزد امیر بیرون آمدم و تغییر لباس نمودم و ثانیا
بمجلس امیر عود نمودم امیر گفت کجا است کیسه زر من گفتم آن کیسه زر در نزد
خلیج تاشش غلام تابع است گفت از کجا میگوئی این گفتم که رسول خدا
مرا خبر داده است در بالای سر مطهر حضرت امام رضا علیه السلام وقتیکه در خواب
بودم بمحض این سخن اعضای امیر مرتعش شده و امر نمود که خلیج تاشش را
حاضر نمودند و با او گفت که کجا است آن کیسه زر برده و بیاور آن غلام انکار نمود
و گفت خبر از آن کیسه زر ندارم و آن غلام از جمله عزیزترین غلامان امیر بود
درآن

در آنحال امیر او را تهدید بضرب و شتم نموده من گفتم ای امیر احتیاج بانها
نیست رسول خدا مرا خبر داده است از موضعیکه زر آنجا است امیر گفت در
کجا است گفتم در جائیکه آتش در زیر آن می افروزند پنهان است و هنوز مهر امیر بر سر
آن کیسه باقیست پس امیر مردی را فرستاد که آن موضع را شکافتند و آن کیسه
بیرون آوردند در حالتیکه هنوز مهر امیر بر آن بود بهمینکه چشم او بر آن کیسه زر
افتاد گفت ای ابا نصر من قدر و مرتبه تورا هنوز نشناخته بودم و بعد از این در اکرام
و اعظام و نیکوئی تو زیاده خواهم کوشید و هر گاه میدانستم تو بمشهد مقدس مشرف
میشدی دابه خود را بتو میدادم که سوار شوی و بمشقت واقع نشوی ابو نصر میگوید
بعد از این مقدمه رسیدم که اتراک بی حد بر من و مرا ضیاع و خانه ها بخشیدند
پس اذن از امیر گرفتم بسوی نیشابور آمدم و در دکان خود نشستم و بکسب زرگری
مشغول شدم و بهمان قناعت مینمایم تا بانموقت ولا قوة الا بالله [illegible] الرضا در کتاب
عیون اخبار الرضا منقولست که ابانصر مؤذن میگوید که شبی وادی سناباد را
سیل گرفت و در آن اوان وادی بلندتر از آن بود از مشهد مقدس
و سیل رو بجانب مشهد مقدس آمد و هنگامیکه سیل نزدیک بمشهد مقدس رسید
ترسیدم که مبادا سیل مشهد مقدس را خراب نماید پس دیدم که جمیع آن آبها
در مطافی که نزدیک مشهد مقدس رضوی علیه السلام بود فرو رفت و قطره داخل آن مکان
در مشهد نگردید و مثل حایر حضرت امام حسین علیه السلام آب جرات دخول در آنجا
شریف ننمود و قناتی بود در بلندی آن وادی جمیع آبها را در آن قنوات
فرو رفت مؤلف گوید از بعضی علمای اعلام شنیده که در شرح عیون اخبار الرضا علیه السلام

پناه بمکان خود برگشتم و پیوسته لا اله الا الله میگفتم و زبان من همیشه گویا بود و بعد از آن زبان من هرگز نگرفت از برکت آن امام مظلوم واقعه پنجم نیز در کتاب عیون اخبار الرضا ع مرویست که محمد بن عبد الله هروی میگوید که در مشهد مقدس مطهر رضوی حاضر بودم که شخصی از اهل بلخ با غلام خود داخل آستانه عرش درجه آنسرور شد آن شخص در بالای سر مطهر مشغول تضرع و ابتهال بدرگاه قادر متعال گردید پس چونکه هر دو از نماز فارغ شدند بسجده در افتادند و سجده طولانی نمودند پس اول آن مرد بلخی که آقای غلام بود سر خود را از سجده برداشت و غلام خود را طلبید غلام دیر نموده آقا عجله نموده سر از سجده برداشت و نزد آقای خود ایستاد و گفت لبیک ای مولای من آقا بغلام خود گفت میخواهی تو را آزاد نمایم لوجه الله غلام گفت بلی مقصود دیگر غیر از این ندارم آقا گفت تو را در راه خدا آزاد نمودم و فلانه کنیز خود را که در فلانه مطالب است بنکاح تو در آوردم و او را نیز آزاد نمودم در راه خداوند عالم و صداق او را در ذمه خود قرار دادم فلان ملک یا باغ را بر شما و اولاد شما تعاقبوا و تناسلوا وقف مؤبد و حبس مخلد نمودم بشهادت این امام که در حضور شریف منظور داشتیم آن غلام نظری بمرقد حضرت امام رضا که منبع کرم و احسان و پناه بی پناه است نمود گریه شوق بی اختیار او شد گفت قسم بخداوند عالمیان و باین امام که ضامن غربا است سؤال نه نمودم در سجده مگر همین حاجت را از خداوند منان همین دم روا شد نظم با کسی این در که بیاید باز گردد ناامید گر گدا کاهل بود تقصیر صاحبخانه چیست واقعه ششم در کتاب عیون اخبار الرضا

منقولست که از احادیث چنین معلوم میشود که از جمله خواص ارض مقدس رضوی اینست که خداوند عالم بلیه سیل و طاعون را بسبب شرافت آن ارض اقدس از این مکان برداشته است و حدیثی که شیخ طوسی ره در تهذیب نقل نموده که در ایام طوفان چهار موضع را خلاق عالم از غرق محافظت نموده که یکی از آن چهار موضع طوس است مؤید بعضی از این مقالات واقعه هفتم نیز در کتاب عیون اخبار الرضا ع منقولست که ابو نصر مؤدب نیشابوری روایت نموده که علت شدیدی بر من وارد شد بحیثیتیکه قادر بر تکلم صحیح نبودم بقلم چنین گذشت که پناه بدرگاه حاجت روای امام الانس و الجن علی بن موسی الرضا ع بردم و شفاء درد خود را از آن حضرت طلب نمودم پس بر چهارپای خود سوار شدم و قصد مشهد مقدس نمودم در زیارت آن عالیجناب ع در بالای سر مطهر آنحضرت ایستادم و دو رکعت نماز بجا آوردم و سجده طولانی نمودم در حالت تضرع و مناجات شفیع خود نمودم صاحب این قبر را و از جناب اقدس احدیت درخواست نمودم که عافیت دهد مرا از این مرض و این گره را از زبان من بگشاید در تضرع و دعا بودم که در سجده مرا خواب در ربود پس در خواب دیدم که گویا مرقد مطهر آنجناب شق شده و از میان قبر مردی گندم گون بیرون شد و نزدیک من آمد و گفت ای ابو نصر بگو لا اله الا الله با اشاره گفتم چگونه بگویم و حال اینکه زبان من بسته شده و قادر بر تکلم نیستم پس آن شخص صیحه بر من زد و گفت منکر میشوی قدرت جناب اقدس احدیت را بگو لا اله الا الله پس باز شد زبان من و گفتم لا اله الا الله

پیاده

منقولست که علی بن الحسن میگوید که من در مرو بودم مردی از اهل مصر که اسم او
حمزه بود ملاقات نمودم آنمرد از برای من نقل نمود که من از ولایت مصر بعزم
زیارت امام رضا ع بیرون آمدم و وقت غروب آفتاب بود که وارد آستان
عرش آشیان آنجناب شدم و زیارت نمودم و بسبب آنکه اعمال و اورادی خود
رسیدم و مشغول نماز شدم در آنوقت بغیر از من زائری نبود برای آنکه در
نزدیکی نماز عشا را بجا آوردم خادم آن آستان عرش نشان بمن فرمود
برخیز میخواهم در آستانه مقدسه را ببندم من گفتم که از ولایت بعیده آمده
ام و حاجتی در بیرون ندارم بگذار که امشب در خدمت آقای خود مجاور باشم
و خواهش خود را عرض نمایم آنخادم مرا گذاشت و در را بست و در عقب کار خود
رفت و من در آن روضه مطهره ماندم و مشغول تضرع و گریه شدم بعضی تا
آنکه نظم چون بزم دولت جوابی رفت تنها بهتر است : گر دلیل راه خواهی
اشک تنها خوشتر است . شروع بگریه نمودم لکن چون تازه از راه رسیده بودم سر خود را
در بالای زانوی خود گذاشتم که ساعتی استراحت نمایم بعد از آن سر خود را از بالای زا
نوای خود برداشتم دیدم که در دیوار مقابل سر من این ابیات نوشته است
من سره ان یری قبرا برؤیته یفرج الله عمن زاره کربته فلیات
ذا القبر ان الله اسکنه سلالة من نبی منتجبة من از جای خود برخواستم
و شروع در نماز و راز و زاری نمودم تا نزدیک سحر شد و بقبله نشستم بطریقی
که در اول نشسته بودم که خود را بر زانوی خود نهادم همینکه سر خود را
برداشتم بر دیوار هیچ خبر ندیدم و آنچه اول دیده بودم تر و تازه بود گویا
همین رقعه

همین رقعه نوشته بودند در آن مکان مقدس بود همینکه صبح شد در آستانه
مقدسه را گشودند و من بعقب کار خود رفتم واقعه دوم در کتاب عیون اخبار
الرضا ع مرویست که محمد بن عبد الله کوفی که حاکم نوقان بود میگوید که دو نفر
برسالت بعضی از سلاطین از ری بسوی نصر بن احمد به بخارا روانه شدند
و یکی از این دو نفر اهل قم بود و بسیار متعصب بود و دیگری شیعه و از اهل ری
بود و پس این دو نفر به نیشابور رسیدند شخص رازی که شیعه بود با شخص
قمی گفت بیا اول برویم بزیارت حضرت امام رضا ع مشرف شویم و بعد از آن به
بخارا روانه شویم آنشخص قمی گفت پادشاه ما را برسالت بخارا فرستاده است
از برای ما خوب نیست بکار دیگر مشغول شویم تا اینکه از امر پادشاه فارغ شویم پس
به بخارا روانه شدند و آنچه مقصود بود بعمل آوردند همینکه در مراجعت مقابل مشهد
طوس رسیدند باز آنشخص رازی بقمی گفت بیا بزیارت جناب ثامن الائمه
مشرف شویم قمی باز قبول نکرد و در جواب او گفت وقتیکه از قم بیرون آمدم
سنی بودم نمیخواهم وقتیکه برگردم رافضی باشم آنشخص رازی از شوق حضور
منور آنحضرت بی اختیار شده بود و همه اموال و بارکش خود را باو سپرد و بر چهار
پای خود سوار شده متوجه آن بقعه عرش درجه گردید و بسبب آنکه از دری خود رسید
همینکه شب در رسید بخادم مرقد منور آنحضرت در عالم التماس نمود که امشب مرا
در این مکان فیض بنیان بگذارد و کلید این آشیانه را که بهتر از کلید بهشت
عنبر سرشت است بمن تسلیم نمای خادم التماس مرا قبول نموده و در را بست
و کلید را بمن تسلیم نمود و آنشخص رازی بتوجه تمام و شوق مالا کلام پروانه

پروانه وار بر دور ضریح مقدس آن شمع محفل هدایت میگوید و زبان حالش گویا
مترنم این مقال بود نظم زائران روضات را بر در خلد برین * مسند اهل
آوازه طبتم فادخلوها خالدین باری بعد ازان در بالاسر مطهر آن حضرت مشغول
تضرع و نماز شد آنچه خدا میخواهد و بعد ازان مشغول تلاوت قرآن شد
واز اول قرآن آنچه تلاوت مینمود آواز دیگری می شنید که در خواندن با او
موافقت مینماید آن شخص میگوید من قطع تلاوت قرآن نمودم واز جای خود
برخواستم و اطراف آن بقعه شریف در هر جا گردیدم که صاحب آن آواز را بیابم
نیافتم هرچند بیشتر گردیدم کمتر یافتم پس دو مرتبه بمکان خود برگشتم و مشغول
تلاوت گردیدم از اول قرآن باز مثل اول شنیدم که با من در تلاوت
قرآن موافقت مینماید پس اندکی آرام گرفتم و جذبه کشش فرا داشتم که بیابم
این صورت دل ربا در قرائت روح افزا که کلام الله در آن رزدی شنیدن
آن با صبر و قرار است پس من بلا تابانه بجهة شوق استماع آن حضرت مشغول
تلاوت شدم تا باخر سوره مریم رسیدم همینکه باین آیه وافی هدایه رسیدم
که یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا استماع نمودم که از مرقد مطهر منور چنین
قرائت بلند شد که یوم یحشر المتقون الی الرحمن وفدا ونساق المجر
مون الی جهنم وردا بعد از ختم قرآن که صبح طلوع شد من بقریه نوقان
آمدم واز قراء آنمکان ازین قرائت سوال نمودم گفتند این کلام از جهة
لفظ و معنی خوبست و لکن ما در قرائت هیچیک از قراء ندیده ایم بعد ازان
به نیشابور آمدم واز قراء آنمکان سوال نمودم بازکسی جواب نداد تا آنکه
بمشهد

١٢٠
بمشهد رسیدم واز بعض قراء سوال نمودم و گفتم کیست که قرائت نموده
یوم یحشر المتقون الی الرحمن وفدا ونساق المجرمون الی جهنم
وردا گفتند که تو از کی این قرائت را شنیدی گفتم حقیقت حال را
بسوی این قرائت ایشان گفتند که این قرائت رسول خداست موافق
روایت اهل بیت اطهار بعد ازان مبالغه در سبب رسیدن من نمودند
قصه خود را تمامه از برای ایشان نقل نمودم و اعتقاد ایشان کامل شد در صحت
این قرائت واقعه عظیم دیگر صدوق باز در عیون اخبار الرضا نقل نموده
که محمد بن عمر نوقانی میگوید که در یک شب بسیار تاریک من در میان بلندی
از نوقان خوابیده بودم چونکه پاسی از شب گذشت از خواب بیدار شدم
نگاه بسمتی از سناباد که بقعه منوره و مرقد مطهر جناب امام رضا ع بود نمودم
دیدم نور بسیاری اطراف و جوانب آنجا را فرا گرفته بود گویا آن ارض
اقدس و مشهد مقدس وادی طور یا محل روز حشر و قصور شعشعه
و اشراقات نور در ساحت آن وادی چنان پرتو افکن شده بود که گویا
خورشید عالم تاب در آن مکان نزول نموده بود و من قبل ازین
در امامت آن بزرگوار بلسان شک داشتم و علم بحقیقت آن بمنزله حق الیقین
نداشتم پس مادر خود که از جمله مخلصین و معاندین بود را اظهار نمودم
که ایا مادر نگاهی بجانب سناباد نما و سینه سینا را معاینه مشاهده نما
مادرم نگاه کرد بدیهت باد بمن گفت ای فرزند این از اشعار شیاطین است
و بانها فریفته مشو شب دیگر که از شب گذشته ظلمانی تر و سیاهی آن از تیرگی

قلب مخالفان تیره تر بود باز نگاهی بآن بقعه مطهر نمودم و بدیدم باز آنچه در شب
گذشته دیده بودم حافظ از فروغ روی او بر ما گذشت زآتش طور آنچه بر موسی
گذشت و لمعات و اشراقات نور از جانب مرقد منور آنجناب چنان در
خشندگی مینمود که چشم را خیره میکرد و آن مکان مقدس گویا قطعه نوری شده
بود من از ملاحظه این عظمت و جلال شروع بحمد باری تعالی نمودم و اعتقاد من بر عظمت
شد پس در آنوقت متوجه آن بقعه مطهر شدم دیدم دیدم که در آستانه عرش
نشانه بسته است گفتم الهی فدای عالم هرگاه صاحب این مرقد بر حق است این در بسته را
برمن بگشا پس دست بدر زدم دیدم که در باز شد پس بقلبم چنین گذشت که شاید
اول بسته بوده است بعد ثانیا چنان بستم که بغیر کلید بچیز دیگر گشوده نشود بعد از آن
عرض کردم که ای پروردگار من هرگاه صاحب این مرقد بر حق است این در بسته را
برای من بگشا پس بدست خود اشاره نمودم در باز شد و داخل آستانه
عرش نشانه شدم و زیارت نمودم و نماز بجای آوردم و بصیرت من برآن
آنجناب زیاده شد پس کی بعد از این هر شب جمعه از نوقان بزیارت آنمکان
امن و امان مشرف میشوم تا باین زمان و ایضاً در کتاب عیون اخبار
از بعضی اصحاب حدیث روایت نموده که شخصی ودیعه در نزد شخصی
گذاشت و آن ودیعه را در آن مکان دفن نموده مدتی گذشت آن شخص
موضع دفن آن ودیعه را فراموش کرد پس چونکه صاحب ودیعه آمد
و مطالبه امانت خود نمود آن شخص متحیر شد هر چند خواست عذر نسیان
بر او مسجل بیاورد آن شخص قبول نکرد و او را متهم نمود آن شخص میگوید من
مهموم

121

مهموم و مغموم شدم دیدم جماعتی متوجه طوس شده اند و قصد زیارت
امام رضا ع دارند من با ایشان روان شدم و داخل آن بقعه مطهر شدم
و بعد از فراغ از زیارت و دعا و نماز بدرگاه جناب اقدس الهی
عرض نمودم که مرا بجانب آن ودیعه راه نمائی نماید که از آن اتهام خلاص شوم
پس گویا دیدم مثل کسی که در خواب کسی را ببیند بمن فرمود آن ودیعه
در فلان موضع است پس من برگشتم و صاحب ودیعه را بسوی من آمد و او را
راه نمائی نمودم بهمان مکان که در خواب دیده و بمن فرموده بود از پس
صاحب آن ودیعه آنرا از آنجا برداشت و مال خود را بهمان طریق که مهر کرده بود
بیرون آورده آنمرد بعد از این واقعه مردم را ترغیب و تحریص مینمود در زیارت
آنحضرت و این حکایت همیشه نقل مینمود باری معجزات و خوارق عادات
که در نزد مرقد منور و مضجع مطهر آنسرور در اکثر اوقات بظهور رسیده و می
رسد زیاده از آن است که در قوه تقریر و تحریر در آید و هر سالی در بقعه عرش
درجه آنحضرت از دردمندان و رنجوران و علیلان و صاحبان
امراض و اسقام از زائرین و واردین و مجاورین لامحاله منجوه بهبودی میشوند
مؤلف گوید که درین سال که هزار و دویست و هفتاد و هشت از هجرت است برخوردم
بنسخه معتبره که در بیان معجزات و احوالات حضرت امام رضا ع که مفصلا
بیان شده بود و در سال هزار و صد و سی و پنج تالیف گردیده مسمی بوسیلة
الرضوان و مؤلف این کتاب شمس الدین محمد بدیع بن ابی طالب رضوی

که یکی از کشیکان آن آستان ملایک پاسبان بوده و معجزات بعد از رحلت
آنسرور که در عصر ما یا قریب بآن بظهور رسیده بوده و در آن
معلوم و قطعی بوده در آن کتاب ثبت نموده بودند و چون آن سید
بزرگوار از جملهٔ اجلّا و معتمدین و در احوال هر یک ائمهٔ طاهرین علیهم السلام
کتابی مثل وسیلة الرضوان تألیف فرموده متون اخبار را نقل
نموده بودند و ضبط او را درست یافتیم لهذا اتمام معجزات را بعبارت نقل
نموده و ملحق باین نسخهٔ شریفه نموده تا روشنائی چشم محبان و باعث
مزید اعتقاد شیعیان آن سرور عالمیان شود و رضا زیاده از
روایت اعجاز که در حال حیات آنسرور بظهور رسیده در کتب معتبر
شیعه نقل فرموده بودند آنچه از آن معجزات که درین نسخهٔ شریفه نبود
و سابقا از آن کتاب نقل نموده ملحق باین نسخهٔ شریفه نمودیم و از آنجمله
در کتاب مزبور نقل نموده که حقیر جامع این رساله تخمیناً چهل و پنج سال عمر
دارم و قریب بصد و پنج نفر بلکه متجاوز از زیادی حقیر از کور و شل و لنگ
شفا یافته اند و شیخ بزرگوار شیخ محمد حر عاملی نقل نمود که بسیاری از
معجزات و امورات غریبه را خود ملاحظه نموده ام و ملا محمد شریف طلب
خادم چند معجزه نقل نموده و گفته که در سال هزار و صد و یازده از روز
شنبه هفتم ذی الحجه تا روز بیست و سیم شهر مذکور بیست و سه نفر با بیست و
چهار نفر از مرد و زن و کور و کر و شل و لنگ در روضهٔ عرش درجه
آنسرور

آنسرور شفا یافتند و یکنفر کور در آخر مانده کور شفا یافت باری آن
سید بزرگوار معجزات بسیاری از آن سرور اخیار در آخر کتاب بدین
کور نقل نموده که بعد از دفن آنجناب در آن روضهٔ فیض آثار بظهور رسیده
مشهود ناظرین شده چون حقیر پاره از آن معجزات و کرامات را سابقا
از کتاب عیون اخبار الرضا و غیر نقل نموده بودم لهذا اندکی بیک صحیفه معجز
از معجزات و کرامات آن سرور عالمیان درین مقام اختصار نمودم
معجزه اول شیخ بزرگوار شیخ محمد حر در کتاب خود نقل نموده که در مدت بیست
شش سال که در آن ارض مقدس مجاور بودم بسیاری از آثار غریبه مشاهده
نمودم و از آنجمله آنست که در جوار ما شخصی دختر گنگی داشت روزی آن دختر
بزیارت قبر آن حضرت مشرف گردید نزد فراش آنحضرت مردی میگوید آشنا
دیدم نشسته است و چنین یافت که آنحضرت امام رضا بوده باشد پس
با آنحضرت با وی خطاب کرد که چرا حرف نمیزنی فوراً آن دختر بسخن آمده متکلم شد
و علت گنگی از آن زایل گردید مؤلف گوید که در نصوص المعجزات بخط خود آن بزرگوار
دیدم که این اشعار را درین مقام خطاب بآن دختر نموده بفرموده اند نظم یا
کلمنی الرضا علیه السلام وعلیك السلام والاکرام کلمنی عسی اکون کلیما
لکلیم الرضا علیه السلام اصابك اصطفاه ام حسنك البادع مما یصبوا
انبه الامام ام دنا الاعجاز فبك وهذا الوجه اقوی من غیره والسلام
ونیز فرموده که لسنح خواطری الی دعوت فی هذا المشهد وطلبت قبر
من الله حاجة الا وقضیت الحمد لله وتفصیل ذالك یضیق عنه المجال

ویطول فیه المقال و لذلک اکتفیت بالاجمال **معجزه هردهم** چون
اینحقیر از جمله ماتم داران حضرت امام حسینم و سی سال شده که توفیق این امر یافته
و سیاه نمودن در و دیوار خانه را حقیر درین شهر رواج داده ام و از آن
تاریخ آیین بستن از میان مردم کم شده و جمعی از متوطنین این ارض مقدس
مکرر ائمه اطهار را در خواب دیده اند که آن بزرگواران باین نحو ماتم داری بر الحسین
فرموده اند که فلان حزب وضعی ماتم داری می نماید و مردم مشهد تابع او گردیده
حزب وضع ماتم داری میکنند اتفاقا در شبی از ایام محرم با جمعی از فضلا و صلحا
نشسته بودم و احادیث خوابها در باب فضل و لوای ماتم داری و مرثیه گویان
امام شهید مذکور میشد تا بحرف مولانا محتشم کاشی رسید که جمعی خواب دیده
اند که مراثی او بدرجه قبول رسیده و حقیر نیز چند بند مرثیه گفته بودم گریه
بسیاری کردم و از جناب مولای عزیزیان استدعا نمودم که ای مولا چه شود
تا که روب آستان شمایم و قریب بسی صد سال است که آباد و اجداد من خدمت
کاری این آستان کرده اند و ما را از جمله اولاد شما میشمردند چه شود
اگر این چند بیت که گفته ام بدرجه قبول رسد و باعث نجات آخرت
من گردد و گریه بسیار کردم و خوابیدم اتفاقا در خواب دیدم که بزیارت
امام رضا رفتم و در درب طلا ایستاده بودم و دعای اذن دخول میخواندم
دیدم جمعی در برابر روی مبارک در پیش ضریح منور ایستاده بودند و نفر
بسرعت میشتافتند که بیا امام تو را میطلبد من بسرعت رفته در برابر
ضریح مبارک ایستاده و سلام کردم خطاب باین حقیر فرمودند که
بخوان

که بخوان مرثیه که گفته این حقیر تأمل بسیار کردم که کدام بند را بخوانم ناگاه بند قافیه
کربلا بزبانم جاری شد و خواندم و گریه بسیار کردم از بسیاری گریه از خواب بیدار
شدم و الحال همان روز بزیارت آنحضرت مشرف شدم دیدم که علی الظاهر که مرد و زن
در دار الحفاظ در برابر روی مبارک ایستاده همین بند را میخوانند گریه بسیاری
کردم و یقینم حاصل شد که بدرجه قبول رسیده و هر چند مناسب این مدعا نبود
که درین مقام نوشته شود بنا بر آن چون شروع بر بعضی از این معجزات اتفاق
افتاد که در ماه محرم سنه ۱۲۳۳ بود لهذا همان بند درین مقام نوشته شد

ای چرخ خون فشان که بمیدان کربلا ؛ در هم شکسته پیکر سلطان کربلا
دهر تا که نخل برومند دین شکست ؛ از تند باد صرصر طوفان کربلا
خون ریخت ز آسمان چه بدیدند اهل بیت ؛ صیدی بخون طپیده بمیدان کربلا
از تیر و تیغ و نیزه نمودند کوفیان ؛ در خون غم ضیافت مهمان کربلا
برخواست آه و ناله جان سوز از حرم ؛ قاسم چه کرد روی بمیدان کربلا
لب تشنه از فرات چه سیراب شامیان ؛ دادند آب تیغ بمهمان کربلا
ماندند چه پرده گیان بی ز ظلم ؛ تنها ز خویش و قوم بمهمان کربلا
از چشم اشک بار یتیمان اهل بیت ؛ شد رود خون روان بمیان کربلا
از صرصر حوادث این چرخ بیمدار ؛ خاموش گشت شمع شبستان کربلا
نزدیک شد که قطع شود رحمت خدا ؛ تا شد جدا از تن سر سلطان کربلا
روزی که گشت دامن آن شاه تر ز خون ؛ زد چاک دست دهر گریبان کربلا
هر لاله که سر زند از خاک آن زمین ؛ دارد بسینه داغ شهیدان کربلا

چون شمس یاد تشنه لب کربلا کند : بارد سرشک دیده بدامان کربلا
معجزه سیم ملا محمد باقر خادم ولد حکیم شریف نقل کرده که شمعهائیکه با صباح
در روضه مبارک میسوزد و شب در گوشهای گذاشته میشود نصف شب شمع
کج شده و از شمعدان افتاده بر روی قالیها و نمد و نسوخته بود و مکرر این معجزه را
نقل نموده که خود دیده ام معجزه چهارم روئیدن چند بوته کبریت از گنبد
مبارک که این امریست غریب و عجیب که گنبد مبارک از گچ و آجر است و خشت
مس که روی آن مطلا نموده و نصب کرده اند و ما بین خشتها فرجه بلا
و چندین سال شده که همه ساله سبز میشود که رهای آن را می چینند و برای سرکار
نواب اشرف اعلی در شربت خانه سرکار فیض آثار ترشی می پزند و کجبه
تبرک به اردوی معلی میفرستند و چندین سال شد که بدین منوال است
دولت و دشمن ملاحظه این امر غریب مینمایند تا حال تحریر که سنه ۱۱۳۹ است
باقیست معجزه پنجم روئیدن گل نرگس است که در السنه و افواه خواص و عوام
مشهور و نزدیک بحد تواتر است با وجود آنکه فرجه در میان خشتها نیست
روئیده بود در آن عصر و همه کس دیده و بنظم آورده اند و اگر کسی انکار
این نماید ظاهرا که از راه تعصب دینی باشد معجزه ششم آنستکه ضابطی استرا
بادی آن را بنظم آورده در وقتیکه افاغنه ملعون استراباد را تاخت نموده
بود پیرزنی بوده و دختری داشته صاحب جمال آنرا اسیر کرده بودند و پیرزن
آنچه داشته بمردم داده که شاید تفحص بکنند و دختری از دست بیارند بعد از
نومیدی از هر طرف رو بروضه رضا که قبله حاجات و کعبه مرادات
خاص

خاص و محبت نموده بعد از زیارت عرض نمود که کنیز باتم فرزند
خود را از تو میخواهم تو ضامن غریبانی و من دختر غریب اتفاقا
دختر را بادر گنج برده بودند و از آنجا به بخارا و از آنجا به بلخ و فروخته
بودند و از آنجا بسند و از آنجا بهند و در هند شیعه متقی بوده که همیشه
زائران امام غریبان را اعانت بسیار میکرده در خواب دیده بود
که در دریائی افتاده و مشرف بهلاک شده ناگاه دیده که دختری در
کنار دریا ایستاده در نهایت جمال دست آن را گرفته بسیار زود
در غرقاب هلاکتش بیرون آورد و همیشه در این اندیشه بود تا روزی
خبر آوردند که تاجری آمده از بلخ و متاع بسیاری دارد خواجه مذکور رفته
پاره متاع خرید و دختر مذکور را هم باو نمودند که بخرد ناگاه چشم خواجه
بر جمال دختری که در خواب دیده بود که او را از آب بیرون آورده
افتاد و در حال آن دختر را خریده بخانه برد و آنچه لازمه محبت و مهربانی بود
درباره او بعمل آورد و چون خواجه عصمت او را دید احوال از دختر پرسید
گریه بسیاری کرد و گفت من از جمله اسیران استرابادم و کنیز نیستم
خواجه گفت من پسران دارم که هر کدام را که خواهی تو را بآن عقد کنم گفت
مرا بکسی عقد کن که مرا بخراسان برد خواجه به پسران خود گفت هر کدام
بخراسان میروید این دختر را باشماست پسر بزرگتر قبول کرد و دختر
باو عقد بستند و روانه خراسان شد بعد از طی منازل بعتبه بوسی
امام همام حضرت امام رضا مشرف شدند و خانه گرفتند نزدیک صحن

در همان ناگاه آن دختر بیمار شد و پیرخواجه بر روضهٔ مقدسه آمده بحضرت
که بیماری دارم و بدار الشفا آمده ام بعد از عرض مدعا از روضهٔ مقدسه بیرون
آمده در راه به پیرزن آشنا برخورده و با او گفت ای مادر بیماری دارم عزیزم بلد و کسی
شاه خراسان بیا بخانهٔ ما شاید علاجی توانی کرد از برای ما پیرزن قبول کرد
آمده تا بخانهٔ پیرخواجه و چون پیش آن بیمار آمد دختر خود را دید و شناخت
و دختر مادر خود را شناخت و هر دو به برکت آن امام بمراد خود رسیدند شکر
نعماء الهی بجای آوردند معجزهٔ هفتم ملا محمد شریف طبیب خاتون آبادی نقل کرده
که در روز شنبه چهاردهم شهر محرم الحرام مطابق شهور سنه سبع و مائة بعد الالف
مردی از مردم سمت قندهار که مدت قبل از این جماعت حرامی اموال
او را برده و زخم مهلکی بر کتفش زده بودند دست او باین سبب خشک شده بود
که راست نمیشد و حرکت نمیکرد الا یک انگشت یا دو انگشت که اندک حرکتی از آن
ظاهر میشد شفا یافت و در سنه مذکوره چندین نفر دیگر بمعجزهٔ حضرت علی بن موسی
الرضا علیه السلام شفا یافتند که در سنه مذکوره واقع شد از آن جمله اینست که فضلای
شعار ملا محمد باقر ولد حکیم ملا محمد شریف نقل کرد که والد مرحوم این داعی بر روی
پای او ماده سبع بهم رسیده به بزرگی خربزه و بعنوانی چاق شده بود و گفتند بود شد
و مدتهای مدید بود که او را از راه رفتن عاجز کرده بود و ماده بود که در معالجه
محتاج به بریدن و شکافتن بودند در آن خطر عظیم و زحمت تا آنکه یکی فرمودند
که این بیماید بمعجزهٔ حضرات ائمه معصومین علیهم السلام شفا یابد شبی در خواب
دید که حضرت امام الجن والانس علی بن موسی الرضا علیه السلام را که آنحضرت فرمودند

که شفای

که شفای این آزار با همت دارد این رجوع بجد مظلوم حضرت سید الشهدا
نما از این رؤیا بسیار مشعوف شد و اراده زیارت عتبات عالیات کرد
از آنجا با قدرت روانه طرق شدیم و همان شب در طرق خواب دید تا صبح
که بر خواست اثری از آثار ماده نبود گویا هرگز پای او آزار نداشته و دیگر تا
حیات باقی بود هرگز اثری از آن ظاهر نشد معجزهٔ هشتم ملا محمد باقر که از جملهٔ
نقل نموده که روزی قدری مسکه گرفته بودم که در خانه آب کنند از جماعت
اکراد التماس بسیار کردم که چون قیمت آن را حاضر نداشتم که فردا بگیرد و روز
ولایت خود شود و هر چند سعی و کوشش نمودم در آن روز قرض بهم نرسید
شب کشیک بودم در نهایت اضطراب بخدمت حضرت علیه السلام مراتب را
عرض نمودم و گفتم یا مولا خادم آستانهٔ مقدسهٔ قوام و در مانده ام و از تو میخواهم
تا آنکه طرف سحر که خدمت سرشمع میکردم و چون بالای سر مبارک رسیدم و
مبارکه ضریح مقدس را بر داشتم سر شمع گرفته شود دیدم که قدری پول در اندرون
است آنها را بر داشتم و بعد از آنکه شمردم چهار هزار و نهصد دینار کم بود و مبلغ
قیمت مسکه کم و زیاد نبود شکر الهی بجا آورده معصومین را نمود معجزهٔ نهم شفا یافتن
لطبع نام مردار دبیلی شعرا او را مفصلا بنظم در آورده اند در سال سنه ۱۱۹۵ واقع
شد و جمع کثیر از خدمه و سکنه این ارض مقدس نقل کرده اند که بعد از آنکه نابینا
شده شب جمعه در خواب دیده بود که فرمودند بطرسی برو که علاج چشم تو
آنجا میشود و بعد از آمدن شب نهم شهر ذی الحجه چشم او شفا یافت و روشن
شد و حضرت امام رضا را در خواب دیده که دست مبارک خود را بر چشم او

او مالیده دعا کرده بود و یازده نفر دیگر با آنحضرت بوده همه آمین گفته بودند
و این نقل طول بسیاری دارد بهمین قدر اکتفا شد **معجزه دهم** فضیلت و
سیادت و افادت پناه میر علینقی اردبیلی نقل نموده که مردی بود ملا عبد
الباقی شیرازی در نجف اشرف مجاور بزیارت حضرت امام رضا آمده و فرزندی
نداشت بخدمت آنحضرت عرض کرده بود که یا حضرت فرزند ندارم و زا
ئر توام و هر روز سه ثنای فرح میت داشتم عادارم که این وجه بمن رسد
بعد از عرض این مدعای ملا مذکور گفته هر روز که از خواب بیدار میشدم سه تنگه
در طاق خانه خود میدیدم بر میداشتم خرج بالاحتیاج مینمودم تا حین فوت او
بدین منوال بود دکت **معجزه یازدهم** مولانا محمد معصوم یزدی که از جمله صلحا
و معتمد در مشهد مقدس رضوی ساکن بود نقل نموده که نوبه غبی و تب لازمی
بهم رسانیده بودم در کمال شدت و هر چند مداوا کردم فایده نکرد روزی
در خانه بسیار سردی خوابیده بودم در عالم رؤیا چنان مشاهده کردم که شخص
نورانی قدسی شمایل روحانی بمن میگوید که چرا از کیسه در ملازمت حجره
در صندوقچه است رسیدن خود نیمانا لکشم کدام حجره فی الحال حجره
منقش بنا آوردن کسی در نظر حاضر نمود شد درین اثنا از خواب
بیدار شدم و از شدت آزار از آنکه در واقعه دیده بودم غفلت
نمودم و از بسیاری الم و حرارت آه و ناله میکردم پس در همان وقت
صالحه مخدره والده ماجده ام و چون مرا بدان حال دید گفت ای فرزند
از لطف الهی مایوس مباش چرا درین عرض مدت از غبار ضریح
باز ریح

بازیج بر بدن خون نمالیده گفتم ای مادر آن غبار زعفران درکجاست و برا
نمی آوری و مرا از زهر کدار این آزار خلاص نمیدهی در لحظه رفت و صندوقچه آورده
از آن گشوده و قدری غبار ضریح بیرون آورد و بمن داد از دو گرفتم و بسر و
روی و سینه خود مالیدم و خوابیدم بعد از ساعتی از خواب بیدار شدم خود را
در کمال صحت یافتم و عرق بسیاری کرده بودم و دفعه بالکلیه آزارم بر طرف
شد برکت آن غبار معطر منور و بر خواسته بزیارت آنحضرت مشرف شدم
و شکر الهی بجا آوردم **معجزه دوازدهم** فضیلت پناه مذکور بوده نقل کرد در عهد سلطان
در صدمت والد ماجده خود با تمام اهل بیت بزیارت حضرت امام رضا علیه السلام و بعد از
چند وقت توقف اراده رفتن وطن مالوف نمودیم و جاریه داشتیم که از بالای
صدقه یکچشم او لکه افتاده بود و جابا را نمیدید بخدمت آنحضرت آمده سنگ
عای رفع آزار از جناب آنحضرت نموده و سر خود را بر عتبه ضریح گذاشته بود
او را سینه دست داده بود که ناگاه آنحضرت را در خواب دیده که انگشت
سبابه خود را بر بالای پرده چشم او گذاشته انگشت مبارک آنحضرت نصف آن
پرده رسیده که آنجاریه بیدار از خواب بیدار کرده بود که انجاهای نصف پرده
وقت وداع رفتن است چون جاریه از خواب بیدار شد آن که بقدر نصف که
انگشت مبارک آنحضرت بدانجا رسیده بر طرف و روشن شده بود و نصف
دیگر بجای خود بود و جاریه تاسف بسیار خورده بود و او را نداشت بسیاری دست داد
و ظاهر حکمت این امر عجیب اظهار کمال قدرت آن بزرگوار بوده باشد **معجزه سیزدهم**
و فضیلت پناه مذکور نقل نموده که مرتبه چشم من آزار کشید و جابا را نمیدیدم

[illegible]

و معالجه بسیار کردم فایده نکرد دوازده و اکردن مأیوس شدم تب در روز در ایام
که بزیارت آن حضرت علی بن موسی الرضا مرخص شدم و ضریح مبارک بنوعی و قبر شریف
منکشف و خاک بسیار بر بالای قبر مبارک مثل توتیا بود در خواب بکسی اظهار کردم
که قدری از این تربت برگیر بردارم و در چشم خود بکشم پیش رفتم که قدری
بردارم کوبنده گفت ای بی ادب با این ضریح و قبر مبارک حرمت بجای آر از
شنیدن این ندا با ادب لرزه در بدنم افتاد و بر زمین نشستم بیکدست خود را از
گذاشتم دخیل شده بدست دیگر قدری از آن خاک برداشتم و در هر دو چشم خود
در زدیک وقتی چشم من چاق شد و قریب بیکسال است که دیگر آزار بهم نرسانیده
معجزهٔ چهاردهم حکیم حسن تربت دار سرکار فیض آثار که فراش حرم محترم بود نقل کرد
که شب کشیک دار الحفاظ خوابیده بودم در خواب دیدم که در بسته حرم خود بخود
باز شد و حضرت سلطان ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا
از حرم محترم بیرون آمدند و بمن امر فرمودند که برخیز و بگو که مشعل بالای گلدسته
برید و روشن کنید که جمعی از اعراب بحرین بزیارت من آمده و راه را گم
کرده اند از سمت طرق سرگردان شده اند و برف بسیار و سرما تلف شوند
و به میرزا شاه تقی متولی بگو که چند مشعل روشن کنند و با اتفاق جمعی
بروند و آن جماعت را پیدا کنند و داخل شهر شوند من از خواب بیدار شدم
و سر کشیک را از خواب بیدار کرده و نقل خواب را برای او گفتم تعجب بسیار
کرد و با اتفاق او از آستانه مقدسه بیرون آمدیم و دیدیم که برف عظیم
باریده و بسیار و مشعل دار فیض آثار امر کرد که مشعل روشن کرده

بالای

١٢٧

بالای گلدسته برد و خود با اتفاق حقیر و جمعی از خدام آن آستان
ملایک پاسبان بخانه عالیجاه میرزا شاه تقی متولی سرکار فیض آثار رفتیم
و نقل خواب را کردیم او با جمعی کثیر مشعلها روشن کرده از شهر بیرون
رفتیم و بسمت طرق روانه شدیم نزدیک بطرق رسیدیم جماعت
بحرین را ملاقات کرده ایشان را داخل مشهد مقدس نموده بخانه عالیجاه
متولی آوردیم کیفیت حال را از ایشان استفسار نموده ایشان نقل کردند
که ما بزیارت میآمدیم شبی برف بارید و طوفان عظیم شد و راه را گم کردیم
و هر چند تفحص کردیم راه پیدا نشد و دست و پای ما از شدت سرما
از حرکت افتاده تن بمرگ دادیم در میان صحرا از چاروا های خود پایین آمدیم همه
جمع شدیم و فرشهایی که داشتیم بر بالای خود انداخته سر بهم آوردیم و برف میبارید
رسید و گریه و زاری بسیار کردیم در میان ما شخصی طالب علم صالحی بود او را خواب
در ربوده در خواب دیده که حضرت امام رضا ع بما فرمود که برخیزید
گفته ام که در گلدسته مشعل روشن کنند و متولی خود را هم گفته ام با استقبال
شما بیاید بروشنی مشعل گلدسته بروید تا بمتولی من برخورید المرد صالح طالب علم
از خواب بیدار شده نقل خواب خود را برفقای خود کرد همگی برخواستیم و مشعل
گلدسته را بنظر در آوردیم و بسمت روشنی آن روانه و قدری راه که آمدیم
روشنی مشعلهای شما را دیدیم و بشما برخوردیم معجزهٔ پانزدهم ملا عبدالرزاق
مشهدی نقل کرده که مردی از جمله صلحا حاجی محمد تقی نام داشت و داماد حاجی شریف
مدرس مدرسه شیراز بود نقل کرد که چهار سال قبل در هندوستان بودم و حال

پیسهای جمع کرده بودم و اراده زیارت علی بن موسی الرضا داشتم که بسیار
کرده و خوابیدم جمال منور مبارک حضرت را در خواب دیدم که آنحضرت
فرمودند که ای صاحب حاجی محمد باقر بزیارت ما بیا که بعد از زیارت از آن
جمعه سالی که تاریخ او بخاطر راوی نبود تو فوت خواهی شد و ترا آنجا در شب جمعه
دفن خواهند کرد راوی مذکور گفت که بعد از شرف زیارت بدستوری
که آنجناب فرموده بود در همان تاریخ فوت شد در رای من دو شیخ الحرمین
خوابرا نقل کرده بود متوجه دفن کفن او شدیم و او را در شب جمعه در قتلگاه
دفن کردیم معجزه شانزدهم آخوند ملا عبدالرزاق نقل کرده که مردی از مردم
استراباد بزیارت آمده بود در محرابی که پشت روی ضریح مبارکست مشغول
تلاوت قران بودیم دفعه آنمرد استرابادی شروع بگریه کرد ملای مذکور
گفت از او سوال کردم که سبب گریه چیست گفت حضرت را در واقعه
دیدم فرمودند بیا و در مشهد مقدس ما بمان باش الحال رفقای آمده اند
و مرا میخواهند که ببرند و من در خانه میر دوست محمد بیلیاشم ملای مذکور
گفت هرگاه چنین است از حضرت بخواه که ترا آنجا نگاه دارند بعد از
عای سر بالای قران گذاشت جان تسلیم نمود و تا بیان ناظر آمدند او را بردند
بردند تا سه روز او را دفن نکردند که مبادا سکته بهم رسانیده باشد
بعد از سه روز مشخص شد که مرده او را دفن کرده اند معجزه هفدهم
ملای مذکور نقل کرده که والده من عنبر چه طلوب طلای داشت و کنیز او را
دزدیده بود و منکه نداشتیم که برده طلا کنیز نداشتیم در هر چند تفحص کردند
و ازتی

اثری بهم نرسید بزیارت آنحضرت آمدیم التماس نمودیم که ما حضرت گم شده
مرا بدر کن شب آنمرد در را در خواب دیده بود که باو فرموده بودند که گم شده
ترا کنیز تو برداشته در فلان خانه باین نشان در زیر طاق کرده صبح
در همان جا که حضرت فرموده بود رفته زینت کنیز گم شده از انجنس
برداشته بودند معجزه هجدهم میر معین الدین اشرف خادم که مرد
صالحی بود نقل میکرد که من شب در دار الحفاظ بادر کشیک خانه خوابیده بودم
در خواب دیدم که از آستانه مقدسه بعزم تجدید وضو بیرون آمدم بر پیش
صفه میر علی که رسیدم دیدم که جمعیت عظیم در صحن مقدسه داخل شدند
و پیش پیش شخص نورانی صبیح الوجه عظیم الشانی میآمد و در عقب او جمع
بیلها و کلنگها در دست داشتند می آمدند چون بمیان صحن مقدسه رسیدند
آنشخص با آن جماعت فرمود که بکنید این قبر را و بدن این بدبخت را بیرون آورید
و اشاره بقبر خاصی کردند و آن جماعت شروع بکندن آن قبر نمودند من از
شخصی پرسیدم که این امیر عظیم الشان کیست گفت حضرت امیر المومنین علی بن
ابیطالب علیه السلام است و در این اثنا دیدم که حضرت ثامن ضامن امام رضا
علیه السلام و التحیه و الثنا از آستانه مقدسه بیرون آمده بخدمت آنحضرت در
آمدند سلام کردند و آن بزرگوار جواب سلام ان عالیمقدار را دادند لیس الحباب
عرض کردند که یا جداه التماس دارم که تقصیر این شخص را ببخش
آنحضرت فرمودند که تو میدانی که این مرد فاسق فاجر شارب الخمر بوده
آنحضرت عرض کردند یا جدی چنین بوده اما در حین فوت وصیت نموده

نمود که اورا در جوار من مدفون سازند و من میخواهم تقصیرات اورا بمن ببخشی
آن بزرگوار فرمودند که تقصیرات او را بتو بخشیدم و در آنجا تشریف بردند و من
از خواب بیدار شدم و خوف بر من غلبه نمود و از آستانه مقدسه بیرون آمدم
و یکی از کفشبانان را از خواب بیدار کردم و همراه او تا آن مکان رفتیم
و دیدیم که قبر تازه ایست که پاره خاک تازه از آنجا بیرون ریخته اند من از آن
کفشبان پرسیدم که تو میدانی این قبر کیست او گفت که این فلان زنست
که دیروز در نیمکان تشریف دفن کرده اند **معجزه نود و دوم** حاجی محمد عباس از مستحفظان
صحن مبارک که مرد ثقه بود و جمع دیگر از موثقین از آباء خود شنیده بودند نقل خود
کردند که در وقتیکه عبد المؤمن خان اوزبک مشهد مقدس را گرفته داخل
داخل شهر شد شخصی تفنگی بطرف عبد المؤمن خان انداخته بود و خان مذ
کور را بدرآمده گفته بود که قتل عام نمایند ملازمان خان بفرموده عمل کرده
قتل بسیاری کرده بمرتبه که در اندرون روضه مبارک جمعی را بقتل رسانیدند
و جمعی دست بر ضریح مقدس گرفته بودند دست ایشان را قطع کرده بودند آخر جمعی از
سکنه و معتبرین آن ارض مقدس بخدمت خان مذکور رفته التماس نموده که ما را
بخاطر امام ببخش خان گفته بود شیشه را آب با گلاب کرده بالای گلدسته
ببرید و از آنجا پایین بیندازید اگر شیشه نشکسته و درست پایین آمد امام کرامت
حق است دست از قتل عام برمیداریم والله فلا شیشه پری بر آب بالای گلدسته
برده انداخته بودند شیشه بخوبی بر زمین خورده بود باز از زمین جدا شده مرتبه دیگر
بر زمین خورده شیشه شکسته بود و نه آب ریخته بود عبد المؤمن خان الله اکبر معجزه بود
دیده دست از

دیده دست از قتل عام برداشته بود **معجزه نود و سیم** فضیلت پناه میر علی نقی
نقل نمود در وقتی علامت برص در بدن من بهم رسیده با طبا رجوع نمودم معالجه نشد
در وقتی یکی گفتگوئی کردم بمن گفت اگر تو مرد خوبی بودی چرا برص بهم رسید این حرف
در من بسیار اثر کرد به آستانه حضرت امام رضا آمده زیارت کردم و بسیار
بحضرت نالیدم و استغاثه بسیار کردم و گفتم یا حضرت من سید هستم
اگر سیدم رو را سیاه از چنین عیبی و آزار مبتلا باشم اگر سید نیستم بمن
بگو از آنلم بعد از گریه و زاری بسیار بخانه آمدم کتاب را گشودم از کتابی دیدم که نوشته
از یکی از ائمه که شخصی شکوه کرد از بهق و برص حضرت با او فرمودند که حنا را با نوره
بر آن موضع بمال دانستم که از اعجاز آنحضرت است همان دم رفته بفرموده عمل نمود
در اندک فاصله شد که آن آزار بالکلیه از من سلب شد **معجزه نود و چهارم**
سیادت و نجابت و صلاحیت پناه میر محمد تقی معلم که یکی از جمله صلحاست نقل نمود
که زنی بود انجمنی از مردم عاین و طوف مرقد علی بن موسی الرضا علیه السلام از ولایت
مزبور با جمعی از اقربای خود آمده در سنه ۱۲۳۵ اقربای او بوطن رفته
او آنجا مانده و چند ذرع کرباس داشته که مایه خود کرده بود و خرید و فروخت
میکرد و مدار امرار خود میکرد از بد اتفاق در یکی از روزهای زنانه که شنبه
و سه شنبه باشد و دستور چنین است که هر هفته در این دو روز بعد از ظهر
آستانه مقدسه را زنانه میکنند شخصی کرباس او را دزدیده و آن
بیچاره بروضه مقدسه آمده استغاثه بسیار نموده که یا امام سرمایه و گذران
من همین چند ذرع کرباس بود که بخرید و فروش آن اوقات میگذرانیدم

و عاجزم چیز دیگر ندارم و بغیر از آستان تو راه بجائی نمیبرم فکری بر احوال
بکن و خود را بر زمین انداخته تضرع مینمود که در این اثنا صدائی از ضریح منور
باو رسید که برخیز تو را شفا دادیم چون از جا برخواسته دیده بود که بهر دو چشم
روشن شده شکر بسیاری آورده بود و جمعی کثیر مشاهده احوال او نموده بودند
سابق بر این آن نابینا بود و بعد از شفا یافتن نیز او را دیده از جمله
مردم خانه حقیر میگفتند که چشم او بمرتبه خوب روشن شده بود که مانند آن
خوبها هرگز چشم ندیده ایم و عجیب از دیگر آنکه ضعیفه مذکوره میگفت شب و روز
پیش من مساوی است اینجا که شب بر عکس بوده و هیچ جا را نمیدیدم و الحال
شب و روز همه جا را می بینم و شب هم محتاج چراغ نیستم بدستوریکه روز می
بینم و چندین سال دیگر زنده بود و بخانه ما می آمد و بهمان دستور بوده این
مقدمه پیش حقیر ثابت است معجزه بیست و دوم ایضا سید مذکور نقل نموده که شب از
شبهای احیا در آستانه مقدسه بودم ناگاه نوری از ضریح مبارک بلند شد و تا سقف قبه
مبارک تتق کشیده بود و مردم جمع شدند و مشاهده نمودند و بعض مردم که اعتقاد میکردند
روشنی چراغهاست تا آنکه خدمه آمدند و چراغها بر داشتند که بر مردم ظاهر نمود
که از روشنی ایست نه نور چراغها مردم همه ملاحظه کردند نوری واقع بود و مدتها چنین
بود و برطرف شد معجزه بیست و سوم ایضا سید مذکور نقل نموده که سه نفر کور در
در سه شبانه روز متوالیا ببرکت آنحضرت شفا یافتند تخمینا پنج سال قبل از
پیش من ثابت است و آنچه خود بخاطر دارم و در بلاد دیگر غیر از آنچه مذکور شد
شفا یافتن از دویست و سیصد نفر متجاوز است معجزه بیست و چهارم در روز شنبه

ششم شهر

١٤٠

ششم شهر رجب المرجب سنه ١٣٣٢ که حالت تحریر و تألیف این رساله بود دختر از
مردم باخرز که نه ساله و اعمی بود با اقربای خود بزیارت آمده بود
بعد از مراسم زیارت آن سرور شفا داد و جمع کثیر او را بدین حالت دیده
بودند بعد از ثبوت این واقعه نقاره شادیانه نواختند بنحوی که دستور
و معمولست و از سرکار رفیق آثار او را مخلع نمودند معجزه بیست و پنجم ملا درویش علی
ملای مشهد نقل نموده که دختر درشت نه ساله از مردم رباط مشهد اعمی
بود او را بزیارت حضرت امام رضا ع آوردند چون آستانه منبر که مردانه
بود در حرم روضه شد تمکن نمود بر پشت پنجره فولاد که در پشت مبارک
واقع است و ضریح مبارک از آنجا نمایان است آمدند و خاله در آنجا گفت او را
از همان جا سلام کن و بیا برویم بار دیگر زنان که شبها به پشت زیارت
بیاییم شاید آنحضرت ترا شفا دهد دختر گفت اگر حضرت مرا شفا دهد
از همین جا هم شفا میدهد و دست به پنجره زده گفت یا حضرت ظفر و بابا
پدر و مادر یا مرا شفا بده یا مرا که بده دیگر بیش از این امر دنیا مرا
نمیبود از کشیده و ترا زمیکشم و دست بدعا دارم که مرا شفا دهی در این حالت پدر
که در زیارت خدمت چشمهای او روشن شده بود گفت حضرت مرا شفا
داد بخانه خود گفت که زنیکه حضرت امام رضا ایستاده من او را دیدم
معجزه بیست و ششم که از حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا ع بیان سنه
ظاهر شده اینست که صلاحیت و تقوی شعار ملا علی نقی ساکن مدرسه صالحیه
نقل نمود که حقیر ملا علی نقی شیرازی از دار العلم شیراز روانه بقصد زیارت

علی بن موسی الرضا با کلفت خود بیرون آمده وارد اصفهان شدم و باتفاق
جمع از مردم اصفهان حرکت نموده در عرض راه بمحمد نام جعفر صباغ از مردم
اصفهان همسفر و آشنا شدم و او نیز کلفت همراه داشت با کلفت داعی
در یک خیمه میبودند و اطفال داعی نقل نمودند که دختری وارد استاد محمد
جعفر صباغ که هر دو چشم او اعمی است بزیارت میرود که چشمش روشن
شود حاصل کلام آنکه وارد مشهد مقدس شدیم و زوار سه ماه در مشهد مقدس
بودند و بعد از سه ماه اراده حرکت نمودند و آن دختر اعمی باستانه مقدسه
آمده و در روز وداع الحاح و بی تابی مینماید تا آنکه بیهوش میشود و بعد از
بیهوش میاید و بوالده اش میگوید اینها چه چیز است که آورده معلوم والده اش
میشود که چشم صبیه اش روشن شده از خوشحالی بیهوش میشود و بعد زنان
دیگر آن دختر را گرفته رختش را از هم میدرند بعد از آن رفته رخت
دیگر آورده او را پوشیدند و بخدمت میرزا ابوالحسن رفتند که حضرت
چنین اعجازی نموده میرزا آن دختر را طلب نمود و جمع کثیری از زنان و مردان
شهادت دادند که این دختر از هر دو چشم عاجز بود و الحمد لله که شفا یافت
بعد از آن فرمودند که نقاره زدند و خلعتی از سرکار دادند و بعد از
پنج یوم دیگر قافله روانه شدند تا آنکه وارد اصفهان شدیم و در میان خانه
استاد محمد جعفر بخواستگاری دختر آمدند تا بحدیکه مردم بیکصد تومان نقد
راضی شدند که بدهند دختر شوهر را خوشنما نمیکرد و بعد زین الدین
او بدبخت مساحت کردند و دختر در خواب گفته بود که شما خوش دارید

الحقیر

که حضرت امام شوهر تمام همان شخص که در ایامیکه اعمی بودم خواستگاری من آمده
الحال شوهر من خواهد بود یک دینار از تو توقع ندارم و آن مردی بود در نهایت بی بضاعت
پای حاصل آنرا طلب کردند و اخراج عروسی را والدین دختر کشیدند و
داماد در انجام فرستاده عقد بستند انجلاب پادشاه رسیده دختر را
بحرم طلبیده اعزازش نمودند مدت سی روز در حرم بود و بعد از آن بیرون
آمد و بقدر سیصد تومان همراه او داشت و تسلیم شوهرش نمود الحال قرب ظاهر است
که مایه او بچهار پنج هزار تومان میرسد و این شوهر در زمانیکه دختر اعمی بود
میخواسته دختر قبول نکرد الحال که صاحب چشم شده او را قبول کرده و انجامت
صاحب احوال را چرا نگفت نظم آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند : آیا بود که گوشه چشمی
بما کنند معجزه بیست و هفتم سیادت و نجابت پناه فضیلت و کمالات دستگاه میر علی
نقی اردبیلی نقل نموده که روزی عید غدیر بود و ندار که برای خود و اطفال
نکرده بودم بزیارت حضرت امام رضا علیه السلام آمده بعد از ادای مراسم زیارت به
آنحضرت عرض نمودم که یا امام امروز روز عید است و عیدی از تو میخواهم که ممنون
گشته باشم و از روضه مقدسه بیرون آمده ام در مسجد صحن شخصی با علم شناسائی
بمن رحو زده بقچه پارچه بمن داد که این قدر لباس تو دادم که این بقچه پارچه را
بجهه خود ببر و همان روز پیغام داد که پارچه را از خود بیست تومان کردم
بقدر چهار تومان قیمت پارچه ها بود و دانستم که محض شفقت آنسرور بود معجزه بیست و
هشتم حقیر شمس الدین محمد بن محمد بدیع الرضوی جامع این رساله و جمع منفعل
رسیده زیارت که در شدم در حرکت مقدور نبود و از آزار طول کشید اتفاقا تا سحر

سحری از راه تکیه پدر و فرستادند و بسمت خدمت کاری تعلیم خطاب جناب
حضرت امام رضا ع نموده عرض کردم که یا مولای با وجود چند کوری که مدتی شد
که صاحب آن هستم و متوجه احوالم نمی‌شوید و نمیگوئید که چرا این غلام چند وقت شد
که باستان بوسی ما نیامده و مرا التفات نمیدهید و گریه بسیار کردم بعد از لحظه
خبر آوردند که محمد کاظم فراش حرم محترم آمده کوزه آب شبی بردند و روغن چراغ
بر بالای سر مبارک گذاشته تیمناً و تبرکاً با شمع روشن کرده آورده دانستم که بسبب
شفقت آنحضرت است آبرا آوردند همینکه آبرا گرفته خوردم گویا روغن بود که داخل
عروق من گردید همان ساعت شفای حاصل شد معجزه بیست نهم شیخ محمد رفیع نقل
کرد آنچه کلب عتبه الرضا محمد رفیع فراش حرم محترم خود دیده ام شخصی بود از مردم طبس
محمد شفیع نام داشت و در محله حوض نقاش میبود و صبیه داشت سن نه سالگی
و عاجزه و شل و کور و گنگ بود در روزی والده اش آن طفل را برداشته باستانه
مقدسه امام رضا ع برده زیارت نموده آنحضرت طفل را شفا داده
و الحال موجود است معجزه سی ام الصباغ شیخ مذکور نقل کرده آنچه خود دیده ام زنی
ضعیفه از مردم غبیران که از دهات کوه پایه مشهد مقدس است دختری بسن یازده
سالگی همراه آورده شل و گنگ بود به بنده خانه دار شدند و از آنجا بحرم
زیارت کردند و آن ضعیفه دختر خود را برداشته باستانه مقدسه برده حضرت
آن دختر شفا داد روز دیگر باز آمدند صحیح و سالم بود معجزه سی یکم الفاضل شیخ مذکور
نقل کرده خود شنیده ام از کربلائی شمس الدین محمد سبزواری که نقل نمود که شبی
در خواب حضرت امام رضا را دیده ام که آنحضرت فرمودند که ای شمس الدین
شخصی

شخصی که در برابر امام ایستاده زر زکات و نذر زیارت آمده و فرمودند از
بولایت خود برود مبلغ دوازده هزار را بو بده شمس الدین مذکور نقل
کرد که چون از خواب بیدار شد زوجه خود را از خواب بیدار نمودم
و زر را از او گرفتم و روانه مشهد مقدس شدم در وقتی که بدروازه رسیدم
در بسته بود صبر کردم که دروازه را گشودند داخل شهر شدم آمدم تا باستانه
مقدسه زیارت نموده انتظار بسیار کشیدم تا صبح طالع شد و آفتاب برآمد
اثری از آن مرد ظاهر نشد از روضه مقدسه بیرون آمدم و از صحن مقدس داخل
بازار زرگران روانه شدم چون بپای زنجیر رسیدم دیدم که آن شخص که حضرت
نشان داده بود پیدا شد پیش رفته سلام کردم و با او بجانب صحن مقدس رو آوردیم
و داخل روضه مقدسه شدیم چون از زیارت فارغ شد شروع بنماز کرد
و بعد از فارغ از نماز نزد او آمده در رفته سؤال نمودم که شما مردم طوسی سرکار و محمد نام
بزیارت آمده از راه ولایت دارید و تمام نشانی که حضرت فرموده بود گفتم
گفت بلی گفتم حضرت برای شما قدری زر و وجه مقرر فرموده اند که بشما داده
شود و زر را به پیش او آورده بر زمین گذاشتم آنمرد بسیار متغیر شده رو بجانب مرقد مطهر
آنحضرت کرده گفت یا حضرت من هرگز از خدمت تو بولایت خود
نخواهم رفت آنمرد تا مدت هشت ماه در حیات بود و هر گاه از شهر بیرون می‌آمد
در مسجد جامع او را می‌دیدیم و بعد از آن فوت شد معجزه سی دوم الفاضل محمد رفیع
مذکور نقل نمود که از جمع ثقات شنیده ام که در ایامی که آنحضرت میرزا جلیل
الرضوی کلانتر مشهد مقدس معین بودند آقا محمد فاضل مختص مشهد مقدس معین

نقل کرد که شبی در واقعه دیدم که بزیارت حضرت امام رضا ع مشرف شدم و چون
داخل حرم محترم شدم دیدم که آنحضرت در پیش ضریح نشسته اند و چون نظر آن
حضرت بر من افتاد فرمودند چه در بغل داری و در بغل من بعضی از
براة بود بخدمت آنحضرت بردم آنحضرت براتها را گرفته براتی از میان
براة گرفته پاره نموده فرمودند که دیگر بمحل میرزا باقر چیزی حواله مکن
من مضطرب از خواب بیدار شدم و وحشت عظیمی بر من رو داد و در شب چراغ
طلب نمودم رفتم براتی که براة در میان او بود برداشتم و ملاحظه نمودم که
یکی براة پاره شده چون متوجه اسم صاحب براة شدم که براة باسم میرزا
محمد باقر ولد میرزا ابقل که یکی از خدام آستان ملایک پاسبان بوده پاره بجهة
علی الصباح بخدمت عالیحضرت شهریار الملک صورت واقعه را باره نمو
دن براتها را عوض نموده براة مزبوره را بنظر رسانیدم و آنحضرت شهریار
الملک تا ما دام حیاة بمیرزا محمد باقر مذبور دیگر براة برده او حواله ننمود معجزه سی
سیم فضیلت پناه ملا محمد صادق کشمیری نقل نمود که ملا ابراهیم کشمیری که مادرزاد اعمی
و طالب علم بود و ملا عبد الله نام کشمیری احرام زیارت و طواف مرقد مطهر منور
ثامن الائمة الاطهار علیه و علی آبائه و ابنائه الاخیار الوف صلوة الملک الغفار
بعنوان وداع بدیدن ملا ابراهیم مزبور رفته مشار الیه از ملا عبد الله التماس
غبار حرم محترم روضه مقدسه آن امام همام نموده که تا اثنای ملا عبد الله از درگاه
سعادت زیارت و مراجعت از برای من بیار ملا عبد الله بآن شرف
مشرف و مراجعت بکشمیر نموده روزی از محله که ملا ابراهیم در آن محله بود
سکنی داشته

سکنی داشته عبور ملا عبد الله رو داده بخاطرش آمده از رفیقش پرسید که ملا
ابراهیم زنده است جواب داد که بلی او را به بینم بدر خانه ملا ابراهیم آمده در زد
از اندرون جواب دادند که اگر میخواهی گفت بگوئید ملا ابراهیم که ملا عبد الله
از مشهد مقدس بدیدن تو آمده ملا ابراهیم ملا عبد الله چون صدای او شنید
بشوق تمام بدون عصاکش در را گشود و بملا عبد الله بخاطر آمده که مرا سفارش
غبار نموده بود دنیا و ردم از در خانه ملا ابراهیم قدر خاکی برداشته بگوشه
دستمالی بسته ملا ابراهیم بعد از ملاقات و صحبت اظهار نمود که غبار مرقد مطهر
از برای من آوردی گفت بلی دستمال گره بسته را باو داد که این بگیر
ملا ابراهیم باز زدی تمام دستمال را گرفته بچشم مالید هر دو دیده او روشن و بینا
شد و این قصه در بلاد شهرت تمام دارد و هذا اسمعنا من الثقات
معجزه سی چهارم حاجی میرزا اسمعیل خیاط ساکن مشهد مقدس که از جمله صلحا و متقیان است
و اکثر اوقات عمر خود را در زیارت عتبات عالیات بسر برده و میرزا خود نقل
نموده که تخمینا پنجاه سال قبل از این در شبی از ایام تابستان دیدم که بالای
گنبد مبارک حضرت امام رضا ع نوری روشن و سبز و لیمونی و زرد نیم رنگ
ساطع تا بآسمان کشیده و عریض بود و تخمینا قطر آن بقدر دو ذرع که بر
بغل زر منیا آمد و بقدر دو ساعت باقی بود و پدرم نیز آنرا ملاحظه آن نور نمود و بعد از
دو ساعت من و پدرم رفتیم خوابیدیم ندانستیم تا چه وقت باقی بود معجزه سی پنجم
در ابتدای این حقیر جامع این رساله شتری پناه به بست حضرت امام رضا ع

آورده در ایام حکومت الیاس خان حاکم مشهد مقدس و آن مقدمه چنین بود که شتر با
زیر بار از شدت تعب و بسیار بار در خیابان با آیین از مصاحبش گریخته بود
و خود را بچوب بست رسانیده بود و چوب بست بسیار پست چون رسیده
بود و از زیر چوب بست سینه خیز خود را باندرون بست رسانیده
در خواسته دوان دوان آمده بود تا پای پنجره فولادی که در عقب پشت
انور رضویست و ضریح مبارک نمایانست آنجا خوابیده بود و هر چند
مردم خواسته بودند که از آنجا برخیزانند برنخواسته بود تا آنکه صاحب شتر را
آوردند الیاس خان صاحب شتر را راضی کرده بود و قیمت شتر داد و بعد از آن
شتر برخواسته بود و آدمهای الیاس خان شتر را بردند و حضرت مذکور
شتر را باردوی معلی برد که نزد نواب کامیاب سلاطین آیات سلیمان
جاه ظل اللهی فرستاد و آنجا شتر را بسیار باحترام نگاه میداشتند و هر گاه
جل زربفتی برای آن میدوختند و در کوچه و بازارها سر میگشت و در مدت حیات
بود و آخر آنرا بامر نواب اشرف ارفع اعلی بباغ وحش فرستادند و علوفه برای
او قرار دادند و بنی بود تا مرد معجزه بیست و ششم در ایام حقیر که جامع این رساله است
بهمان دستور در وقتیکه نواب کامیاب شهریار سپهر رکاب سید
سرور سلاطین جهان اعظم و اشرف خواقین دوران و صاحب النسب الطاهر
النبوی و الحسب الباهر العلوی وارث ملک سلیمان سکندر جاه ظل اللهی
بزیارت ثامن الائمه طاهرین علیهم السلام مشرف شدند بازپناه بر بست حضرت

امام رضا ع

۱۳۴

امام رضا ع از شدت سختی آورده بود آنرا از بست بیرون آورده بخدمت
نواب همایون اشرف اعلی بردند و آن سلاله دودمان مصطفوی در
نگاهداری آن شتر با وجه مرغوب سفارش بسیار فرمودند و همراه
باصفهان بردند معجزه بیست و هفتم سیادت و نجابت پناه میر سید محمد موسوی
خادم روضه رضویه که اکثر اوقات سالک راه نجات عتبات عالیات و روضات
مقدسات ائمه هدی است روایت کرد که در اوقاتی که
رسیدم بسید صالحی که مستغرق بحر خوشحالی است که مدتی کار در راه درگاه
آسمان جاه ائمه معصومین و پادشاه خراسان از برکات آن درگاه در دنیا
و عقبی سرانجام پذیرفته ملخص این معجزه آنکه من مردی بودم طالب العلم
ساکن بحرین در طلب راه سلوک و مدرسه نشین روزی خواستم از مدرسه بیرون
روم چشمم بروی آفتاب طلعتی افتاد که تازه از حمامی که برابر مدرسه بود
بیرون آمده و زلف را پریشان کرده بود غافل از آنکه این رخ
[illegible] که در بحرین [illegible] فرق کرده که زر حمام
بکانه رود بمرتبه محو جمال او شدم که یک لحظه تاب فراق نداشتم و پیوسته بجز
رخش در برابرم جلوه گر بود تا آنکه از مطالعه و مباحثه و عبادت برماندم
قضا را قافله عزم زیارت امام معصومین رضا ع نیک بود باخود گفتم که درد
دوای این درد جانکاه و شربت این مرض علیم الاشتباه در تربت حضرت
رکار رفیق آثار آن امام بزرگوار بهم میرسد تا آنکه در اول شهر رمضان
بزیارت آن قدوه انس و جان فایض شدم در عالم واقعه که نشست

آن نور حدیقهٔ مصطفوی و نور حدقهٔ مرتضوی رسیدم در خواب دیدم
که فرمودند در بیست ماه مهمان مایی بعد از بیست ماه ترا روانه بجایی میکنیم
و کلام زاید بر این آوردیم چنانکه یکروز شده ... عزیزی بیست تومان خرج الا
شاره آن امام واجب الاطاعه بمن هدیه نموده در تمام آن ماه صیام بوجه بیان
طاعات قیام و اقدام نمودم صبح عید بعد از نماز و زیارت وداع
عازم مقصد شدم در وسط خیابان شخصی از طرف دست راست صدا کرد
شنیدم که شخصی بنام میخوانند اجابت دعوت نمودم گفت البارحه مولانا
در واقعه دیدم که میفرمودند فلان طلبه را بصلاح تر از وصول بانضمام بروز
موعود میکنم بشرطیکه ده تومان در سبب حاضری که داری بفلان شخص
که بیدار شدند ترا از خواب در رسیدن بدر خانه نوعی رسیدن خواهد بود
بلی چنانچه فرموده مولا بیان واقع بوده بیا و آنچه فرموده اند بشما و مرا
در کرمانیت ممنون کن پول را گرفتم و روانه شدم تا آنکه رباطی که منزل اول است رسیدم
تا اینجا دیدم بجهة استرداد طرق در طریق ساکن و متحیر بود شب در واقعه دید حضرت
امام رضا علیه‌السلام را میفرمایند که اگر منافع آن پانصد تومان را بفلان سید بدهی
که فردا بفلان هیئت و لباس می آید بدهی از الصحت و سلامت بمقصد میرسانم
و شغل نوراهی نمایم تا آنکه تاجر بملازمت سید جایزه در خدمت او
داخل اصفهان میشد و پنج صد تومان منافع شرعی آن پانصد تومان
که حضرت فرموده بودند بسید بسید سید نیز از آن مبلغ تهیه بعضی از
اسباب کذا نموده عازم نجف میشد و بعد از ورود نجف بمدرسهٔ
قدیمی

قدیمی که مسکن دائمی او بوده میآمد روز دیگر شیخ که شیخ با هر یا قدم و چشم
بمدرسهٔ مذکوره بملازمت سید فایز میشد و با دست و پای سید می افتاد
و سید در مقام امتناع میآمد شیخ مذکور میگوید چگونه دست و پای
ترا نبوسم که بر برکت تو در زمره آشنا گشته‌ام که حضرت امام رضا علیه التحیة
ایشان کنند من دیشب در عالم واقعه دیدم که آنحضرت میفرمودند که اگر تقرب
ما را میخواهی سفر دار و بفلان مدرسه حجرهٔ فلان سیدی که آمده از
این شهر از زیارت ما دختر خود را با وی بده که از ما استدعا کرده تا آنکه
من شفیع تو باشم روزیکه مضمون یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله
نمی بخشد و دختر خود را عقد کرده بمن داد و سید نقل میکرد که در بحرین حضرت
حضرت را بخواب دیدم که میفرمودند که برو نجف اشرف و جز [illegible]
جنبت [illegible] رسیدم و یکسال مجاور گردیدم در آنجا مقرر فرمودند که یکسال
در کربلا و یکسال در کاظمین مسکن نما بعد از یکسال باینکه فرمایم عمل کن هنوز
در کاظمین یکسال تمام نشده منتظر تا مولایم چه میفرمایند نظم همه چشمیم تا برون آئی
همه گوشیم تا چه فرمائی معجزهٔ سی و ششم در سال هزار و صد و سی که اسد ابدالی افغان
بعد از تسخیر هرات و فراه باراده گرفتن مشهد مقدس سمع آمده بکما هو
پنج روز اهل آن بلدهٔ طیبه نیز در ز متحصن بودند و معجزات بغیر متناهی
بحیز ظهور آمد از آنجمله یک نفر که تفنگدار قادری بود در خواب دید حضرت امام
رضا علیه السلام را که فرمودند بگو بآن ملعون که از غزوه و ورود و الا همه قشون
بعذاب گرفتار میشوند و دلیل نزول عذاب آنکه رود و دست چپ خود را اگر نابود

تو درم خواهد کرد چنانکه این معنی باعث تنبیه آن کاعین شقاوت آیین شد

واسیری از لشکر نمبت اثران بدگوهر گریخته نقل کرد که پس فردا آن ملعون

آواره او بار خواهد کرد چه آنکه در خواب دیده حضرت را هنگامیکه در عالم

واقعه تزو باز ابدیوار قلعه گذاشته بود که حضرت علی بن موسی الرضا

بدست مبارک خود تزو باز را بفرق آن ملعون زد و مغز را از دماغ او و اکثر

از سر او برآمد و گویا بخواب آن جمعی کثیر از فرقه طاغیه باغیه دیده بودند

بیماری در لشکر ایشان شیوع یافت و جمع کثیری بجهنم واصل شدند و شبی دیگر

بخواب دید که اژدهائی دهن گشوده رو بلشکر او میاید بعد از بیدار

واهمه زیادی بر آن ملعون و لشکرش مستولی شد که دیگر بار بار کلان گذاشته

گریخته رفتند این معجزه از کونین دور نیست **معجزه سی نهم** سیادت

و نجابت پناه میرزا محمد رسول موسوی خادم ولد میرزا محمد شفیع بازی نقل

میکند که مبلغ پنجهزار دینار را از تاجر بندر بنسیه خریده بودم و تاجر اراده

رفتن داشت و میامد و تشدد بسیار می نمود تا آنکه شب تنگ شد

و تاجر با استانه مقدسه آمده تشدد بسیار کرد و بسید مذکور گفت که فردا

صبح بعنه ام میاید فردا طلب مرا کارسازی کنی و سید مذکور میگوید

دیناری نداشتم آمدم بروضه مقدسه و بخدمت حضرت امام رضا عرض کردم

که یا حضرت فدای تو شوم می پسندی که این تاجر مرا خفیف کند و طرف مرا

برد و چون صبح شد مقراض برداشتم و بدرون حرم محترم آمدم که سر شمعها را

بگیرم و چون شرفه بالای سر مبارک برداشتم مبلغ پنجهزار دینار بی زیاد و کم

بقدر طلب

بقدر طلب مرد تاجر در میان شرفه مبارکه بود برداشتم و شکر الهی بجا آوردم

در همان وقت تاجر مذکور حاضر بود طلب او را باو تسلیم نمودم و گفتم این زر کرامت

حضرت امام رضا علیه السلام است **معجزه چهلم** آنکه هفت سال قبل از تحریر

این رساله ضعیفه مسماة خانم نام مردم دشت بیاض برای این اقل نقل

کرد که این ضعیفه بیمار و دردار نقاهای سرکار رفیق اثار بودم شبی در خواب دیدم

که مردی بلند بالای سبز پوشی بمن گفت بیا بروضه حضرت که تو را

میخواهد شفا بدهد روز دیگر بروضه پیش پنجره فولاد آمده دیدم که چند نفر در روضه

بودند شروع بدعا نمودند بعد از استغاثه توجه بمن نشسته شفا یافتم

معجزه چهل یکم در سال ۱۱۳۳ روز سه شنبه در حالت تحریر این رساله در کشیک

این حقیر مار انف ضعیفه از مردم مایان که دهی است از دهات کوه پایه مشهد

مقدسه ضعیفه باتو نام مدتی بود که چشم او غبار بهم رسانیده بود و یک سال تمام

در بود که چشم او مطلقا جایی را نمی دیده و چند نفر از موثقین شهادت دادند

که مدتها بود که چشم او را جایی نمیدید ضعیفه مذکور نقل نمود که دست مرا

گرفته بدر ب طلا آوردند استغاثه نموده در صحن روضه مبارکه که حضرت

علی بن موسی الرضا شدم دیدم روشنی مثل چراغ در نظر پیدا شد چشم خود را

مالیدم دیدم چشمم روشن شده بود **معجزه چهل دوم** هم در آن سال بعد از جمعه یازده

ماه محرم الحرام در کشیک دوم در طرف عصری مردی از مردم مشهد مقدسه

محمد رضا نام شل و زمینگیر بود او را بروضه منوره ثامن الائمه الاطهار آوردند

بعد از مراسم زیارت و استغاثه شفا یافت **معجزه چهل سیم** کربلائی مؤمن کفش

بان نقل نموده که مرد زواری اعجمی در عرض راه با ما رفیق بود و هر شب عشا او را
طلبیده حصّه از طعام خود به او میدادم تا آنکه در ارض مشهد مقدس داخل شدیم
و بکاروانسرا فرود آمدیم چون وقت تنگ بود گفتیم سحر بحمام رفته
غسل زیارت کرده بزیارت مشرف شویم در وقت عشا بطریق عادت
متفحص آن مرد اعجمی شدیم نبود معلوم شد که در آن کاروانسرا فرود نیامده
بعد از اکل طعام خوابیدیم در وقت سحر در خواب دیدم که گویا داخل صحن
مبارک شده ام و در کنار حوض صحن محاذی پنجره فولاد دیدم که شخصی عظیم
الشان نشسته و دو نفر مقابل او ایستاده اند بعد از آن شنیدم که از روضه
صدائی میآید بلند که یا مولا انتقامم بده بعد از آن آن شخص عظیم القدر بیکی
از آن دو نفر که ایستاده بودند گفت چند قطره از این آب بچشمش بچکان
در این اثنا بیدار شدم وقت سحر برخواستم و بحمام رفتم بعد از غسل بزیارت
مشرف شدم که آن شخص در آستانه مبارکه شفا یافته بود چون نیک ملاحظه نمودم
همان شخص رفیقم بود او را بکاروانسرا آوردم و کیفیت شفا یافتن را
از او پرسیدیم گفت دیروز وقت عصر بزیارت مولای خود مشرف شدم چون
ببالا سر مبارک رسیدم گفتم یا مولا انتقامم بده بعد از آن چیزی احساس کردم
ناگاه چند قطره آب بر چشم من ریخته شده چشم روشن شد معلوم شد که
شفا یافتن چشم او بجهتی بوده که در خواب دیده ام معجزه چهل و چهارم در سال هزار و
صد و بیست و هفت شخصی از مردود بیوزم با جمعیت بمشهد مقدس رضا علیه السلام آمده بود
و چند روز در دور مشهد نشسته و همه روزه جنگ و جدل فیمابین سکنه آن ارض
مقدس

مقدس و میانه آن مرد و سپاه او واقع میشد و چند مرتبه قورش رعیت را
از جا کنده تا نزدیک دروازه رسانده تولک میر قلی بیک میر نظام مرو شاه
جهان که مرد مسنی بود که سابق بر این در جنگ اشرار غازی مردود شده
او را با و درکنج برده آنجا او را اکرشه ستایش نموده در نزدیک خانه خود او را
جای داده بود و او را بعضی اوقات میطلبیدند و از آن احوالات میپرسید
میر نظام مزبور برای من نقل کرد که آن مرد و خود بمن نقل کرد
که در وقتیکه قورش رعیت وقزلباش را از جا کنده نزدیک بود
که داخل شهر شویم صدائی از غیب شنیدم که گوینده گفت برگرد برگرد از این
از شنیدن این سخن واهمه بوضعی بر من غلبه کرد که خود داری نتوانستم کرد
برگشتم و رفتم معجزه چهل و پنجم در روز شنبه بیست ۷ شهر جمادی الاول سال ١١٣٢ سنه
خواجه مجتبا نام شخصی از مردم محمد در بیت از زمان ترشیز مدت ده سال کور بود
شب زنبیل گر بود شب در خواب که شخصی با او میگوید برو بمشهد مقدس که
حضرت امام رضا تو را شفا خواهد داد بعد از خواب بیدار شدن با قافله روانه
مشهد مقدس رضوی شده او را به پشت کرده در صحن آستانه مبارکه
مینماید که چون بدرب طلا میرسد بزمینش میگذارند خود را بر روی
عتبه انداخته شروع بگریه میکند خواجه مذکور نقل کرد صدائی شنیدم که
شخصی فرمود برخیز چون برخواستم از آزارم تمام برطرف شده بود و صحیح
و سالم شده بودم این مقدمه بشیاع رسید معجزه چهل و ششم در سال هزار و
صد و سی و دوم هجری در روز شنبه ۶ شهر جمادی الثانی که روضه حضرت امام

امام رضا علیه السلام را زیارت کرده بودند نجیبه نام دختر اعمی از مردم مایان
که دهیست نام از دهات کوپایه مشهد مقدس که یک سال قبل زیارت بسبب آزار
در چشم اعمی شده بود او را قبول نمیکردند دختر از این سبب بسیار متألم
بوده در خواب دیده بود که مرد سفید پوشی باو گفته که بپا بشهر تا تو را
شفا بخشم علی الصباح بقصد زیارت و آستانه بوسی آن قبله حاجات
و حلال مشکلات نظم شه هر دو کون آن امام انام علی بن موسی علیه السلام
آمده در بالای سر مبارک همان مرد سفید پوشی که اش در خواب دیده
بود بنظرش میاید و باو میگوید که چشم باز کن که تو را شفا دادیم چون چشم
باز میکند میبیند که هر دو چشمش روشن شده بود و این معجزه بسماع رسید
معجزه چهل و هفتم فضیلت و افادت پناه ملا علی اکبر مدرس آستانه مقدسه منوره
سدره مرتبه عرش درجه برای حقیر نقل کرد که طرف صبحی باستانه بوسی حضرت
امام الجن والانس علی ابن موسی الرضا ع میرفتم در درب صحن مبارک
مرد اعمی را دیدم که دست بدیوار و سکون کرده بزیارت میرفت
همینکه برابر گنبد مبارک رسید یکدفعه چشم او شفا یافت و من رفتم
دربان را خبر کردم آمده او را دیدند و تحقیق احوال او را کرده تا بثبوت
رسید و موافق معمول بعد از ثبوت نقاره شادیانه نواختند معجزه چهل و هشتم
در روز شنبه دهم شهر رجب المرجب سنه ۱۱۳۲ هجری ضعیفه‌ای از مردم ده نو
که دهیست از دهات مشهد مقدس باتفاق والده خود بعزم زیارت و
آستانه بوسی حضرت علی بن موسی الرضا ع آمده و سبب شک او این بوده
که او لال

که دو سال قبل از زیارت آزار بیماری عارض او شده بود باین سبب شل
زمین گیر شده و چون او را بدر روضه منوره میآورند چشم او بر مرد
سفید پوشی می افتد که در درب ضریح مبارک ایستاده آب بقفل میریزد
و بخدمت آمده در رفته التماس مینماید که چه بود که از این آب تبرکا باین
عاجزه توجه نمائی که شاید بسبب آن شفا یابم آمده در خواب میگوید که این
آب را مخصوص تبرک مینمایم و جام آبرا باو میدهد بمحض آب خوردن
شفا می یابد فریاد میزند که شفا شفا و زنان جمع شده جمیع رخت
او را پاره پاره کرده هر یک ذره برای تیمنا و تبرکا می برند و آن ضعیفه
هر چند ملاحظه کرد دیگر آمده در ان ندید معجزه چهل و نهم در سنه مذکوره ضعیفه
اعمی از مردم سبزوار در سن هفت سالگی بسبب آبله چشم او کور شده بود
بعد از مدت مدید سالها در خواب جوان سبز پوشی را می بیند که باو میگوید
که برو بمشهد مقدس تا چشم تو روشن شود بعد از دیدن این خواب عازم
آستان مراد میشود و در بیستم شهر رجب المرجب سنه مذکوره در روز شنبه
وارد روضه مقدسه میشود و چون داخل روضه میشود و برادرش چنین ظاهر میشود
که کسی دست بر چشم او کشید چون چشم باز کرد چشمش بر ضریح مقدسه می افتد
و با چشم بینا از آن آستان مراد روانه وطن خود میشد معجزه پنجاهم در روز
شنبه بیست ۳ام شهر ربیع الثانی سنه هزار و صد و سی و سه هجری که حالت تحریر
این رساله بود بعد از ظهر که آستانه مقدسه منوره عرش درجه امام الجن
والانس علی بن موسی الرضا ع زنانه شده بود ضعیفه از مردم باخرز

حوالی قاف طفل داشته در سن یکسال و نیم و چهار ماه
بوده که دست او شل شده بود و مادر او او را همراه
باندرون روضه مبارکه حضرت علی ابن موسی الرضا ع
آورده بود و دست او را از راه تیمّن و تبرّک بر قفل
درب ضریح مبارک که گذاشته بود ناگاه دید که دست آن
طفل بحرکت آمده و آزار او برطرف شده بود و این
معجزه نزد اهالی شرع انور به ثبوت شرعی رسید و برای
اعلام مردم نقاره شادیانه زدند **معجزه پنجاه و یکم** سیّد فاضل
عالم عامل محقّق مدقّق حسیب نسیب ابو الفتح سیّد نصر الله
بن سید حسین موسوی مدرس کربلای معلّی در کتاب
مسمّی بروضات الزاهرات نقل نموده اند و خودم هم شفاهة
از ایشان استماع نمودم که خود گفتند از شیخ محمد باقر مکی ولد
ملا محمد حسین شنیدم که او گفت یکی از فضلای ثقات
امامیه برای من نقل کرد که در قرن حادی عشر در کشتی
نشسته کشتی شکست من بجزیره افتادم و در آن جزیره میمونی
دیدم که از چاهی که آنجا بود آب می کشید و در حوضی که آنجا
بود میریخت بعد از آن دیدم که فیلی آمده آن میمون را گرفته
زیر گرفت و او را نرم کرد و آب آن حوض را خورد و رفت
بعد از آن دیدم که آن میمون زنده شد و شروع باب کشیدن

کرد

و میمون بتکلم شده گفت مرا می شناسی گفتم خیر بعد از آن میمون گفت لعنت
خدای بر اعدای آل محمد شنیده مامون عباسی را گفتم بلی گفت منم ما
مون عباسی از وقتیکه من مرده ام بسبب ظلمی که بر حضرت امام رضا ع
کرده ام باین حال حق تعالی مرا باین عذاب معذب کرده است و هر
روز این فیل میاید و مرا باین زجر میکشد و باز مرا خدای تعالی زنده
میکند و فضای من از فضلای این فیل است و کار من کشیدن آب برای فیل
معجزه پنجاه و دوم ایضا سید فاضل عالم عامل مذکور در کتاب مزبور نقل
نموده که او گفت که از ثقه از ثقات مردم کربلای معلی شنیدم که آن
ثقه نقل کرده برای سید از ثقه دیگر که برای او نقل کرده بود که گفت
ما آمدیم بزیارت حضرت امام رضا ع با مردی از تجار بغداد و چون
نزدیک مشهد مقدس شدیم آن تاجر بمن گفت سبحان الله کتی برای
زیارت حضرت امام رضا ع دوازده تومان خرج کرده من کرده ایم
آن ثقه گفت چون نزدیک درب روضه مقدسه حضرت امام رضا ع
شدیم منتظر ایستادیم که داخل روضه شویم از خدام آمده مانع زیارت و داخل
شدن تاجر بغدادی شده گفت مولای خود را در خواب دیدم که فر
مودند دوازده تومان ترا بدهم دیگر لازم که تو زیارت کنی جز که ایشان
شده دوازده تومانی که درین راه خرج کرده مرد بغدادی دوازده تومان
گرفته برگشت و کسی بر این سخت مطلع نبود از من نشده **معجزه پنجاه و سیم**
میرزا نور الدین محمد خادم نقل نموده که حقیر از جمع ثقات شنیدم که او

که او بیانم گفت بابا از کفشبانان حضرت امام رضا ع بود نقل کرده بود که
شبی بعد از فراغ از خدمت بخواستم بخانه بروم و چیزی نخورده بودم آمدم ببازار که
که چیزی بخورم بازار بر چیده بودند برگشتم بصحن مقدس آمده دیدم که در
روضه را بسته بودند و هیچ چیز از ماکولات بدست من نیامده که بخورم بگنبد
حضرت امام رضا ع عرض کردم که یا مولای من گرسنه ام چیزی میخواهم ناگاه دیدم که
از در نقره صدائی برآمد ملتفت شده دیدم که طبق حلوای گرمی با یک نان
آنجا گذاشته بر داشته بشوق تمام آنرا خورده شکر الهی بجای آوردم زیاده
معجزه پنجاه چهارم میرزا ابو الحسن صاحب نسق سرکار فیض آثار نقل کرد که والده
مرحوم من شبی در خواب دید که دوازده امام در اطراف حرم محترم مقدس
تشریف دارند و مرد کوری در روضه مقدسه طواف میکند حضرت امیر المؤ
منین بحضرت امام رضا ع فرمودند که چرا معالجه نمیکنی این اعمی را آنحضرت
بدست مبارک خود بجانب آن کور اشاره فرمودند و دست مبارک آن
حضرت تر بود چون صبح شد شنیدم که کوری شفا یافته است من از آن
کور احوالش پرسیدم که چه وجه شده گفت که من احساس کردم که قطره
آبی در چشم من افتاد و بینا گردیدم صلوة الله علیه **معجزه پنجاه پنجم** ایضا میرزا ابو الحسن
صاحب نسق سرکار میگوید که والد من در خواب دیده که حضرت امیر المؤمنین ع
با جماعت بیداران تشریف آوردند که نزدیک نقاره خانه قبری حضرت
گنبد بیل بر سنگ زنند حضرت امام رضا ع تشریف آوردند و بوالد من [illegible]
حضرت امیر المؤمنین ع و عفو نمایند آنحضرت عفو فرمودند چون صبح شد

موفق

بان موضع شریف رفتم دیدم که اثر پیلی در آن سنگ ظاهر است شب شخصی را در آن
مکان دفن کرده بودند **معجزه پنجاه ششم** فاضل محقق مدقق آقا ابراهیم نایب
الصداره نقل کرد که از بعض اطبا اتفاق شد بمقدس رضوی صلوة الله علیه مشرفه
که او گفت دختر علیله جهة معالجه نزد من آوردند که بالایش خشکیده بود بحیثیتی که
در طولش در آنجا باقی نمانده بود در که و عصبی ظاهر نشد و از دو زانویش دو غده
بزرگ بیرون آمده و خشک شده بود من گفتم که موافق طب معالجه این ممکن نیست
پس او را باستانه متبرکه عرش درجه رضویه صلوة الله علیه مشرف گردانیدند
برکت آن معصوم صادق شد **معجزه پنجاه هفتم** ایضا فاضل مزبور نقل کرد از ثقه از
ثقات که گفت در دوره ضیافت بعضی افتادم و هفده دینار که
عبارت از شش عباسی باشد چیزی نداشتم ملتجی بجناب مقدس رضوی ع
گردیدم و عرض حال کثیر الاختلال خود نمودم ناگاه مردی نیکو منظری بر هیئت
عربان در نزد ضریح مبارک دیدم و شش اشرفی بمن داد بطرف پایین پای
مبارک روانه شد و تفتیش حالش کردم آنرا ندیدم بعد از آنکه آن ضیافت
منقضی شد دیدم که از آن شش اشرفیکه نزد من بود چیزی باقی نمانده است
معجزه پنجاه هشتم ایضا سید مزبور نقل نمود از جمع کثیری از ثقات و صلحای مشهد
مقدس رضوی ع خبر دادند که این نزدیکی تر است که مرد کوری
از آذربایجان قصد زیارت امام همام علی بن موسی الرضا ع کرد با جمعی
از اهل شهرش پس بعد از آنکه مشرف بتقبیل آن عتبه علیا و تلثیم
آن سده سنیا شدند در راه رجوع بوطن خود نموده در قفای اعمی

زیارت نامهای منقش و مزین بشکل آن قبه رفیعه و روضه شریفه از جهة
تبرک خریدند و از آن ارض مقدس بقدر دو فرسخ دور رفتند آن
کاغذهای زیارت نامه را بسکه گرمی نمودند و شعف و خوشحالی مینمودند مرد
اعمی صدای کاغذها را می شنید از ایشان پرسید که این چه صدا است از
روی استهزا بان کور گفتند که اینها براتهای خلاصی از آتش جهنم است که امام
بما بخشیده اعمی گفت که امام شما که بشما برات داده من که مرد ضعیف و
کورم و از آذربایجان قصد زیارت او کرده ام براه من عطا ننموده است بخدا
قسم که بشهر خود بر نمیگردم تا آنکه بمن هم مثل آن براتهای که بشما عطا فرموده
بمن عطا فرماید رفقایش گفتند که با تو مزاح و خوش طبعی می نمودیم اینها کاغذ
های زیارت نامه است آن اعمی از ایشان قبول نکرده مراجعت بآستانه نموده
در حرم مشرف شد و چنگ بضریح مبارک زد و گفت ای آقای من مرد
ضعیف کوری عاجزم و از شهر خود با رفقای خود بزیارت تو مشرف شدم
و بایشان براتهای آزادی از آتش جهنم تصدق فرمودی و بمن تصدق
نفرمودی از کرم تو بعید است که مرا با وجود عجز و کوری محروم گردانی و قسم
بحق تو که دست از ضریح مبارک بر نمیدارم تا برات مرا عطا فرمائی
ناگاه براتی بسطر بخط سبزی نوشته شده بدست او دادند که فلان
پسر فلان از آتش جهنم آزاد است چشمهایش مانند دو نرگس تر روشن
گردید و خوشحال روانه گردید برفقای خود ملحق گردید معجزه پنجاه و نهم
ایضاً سید مزبور نقل نمود که مرد ثقه برای من نقل کرد که یکی از خدمه [illegible]

رضویه را افلاسی عارض شده اراده سفر هند کرد چون از شهر اراده مشهد و بیرون
رفت بعد از نماز شب در میان خواب و بیداری دید که در آستانه متبرکه است
و اراده دارد که بخدمت مشرف شود حضرت امام رضا علیه السلام با و فرمودند که
بچه جهت ترک خدمت من میکنی و مرا میگذاری به هند میروی آن گفت ای سید
من شما بحال من علم دارید که من چیز ندارم حضرت علیه السلام فرمودند که یا
زده تومان وظیفه از سرکار فیض آثار من بتو خواهند داد از اخراجات معیشت
خود بکن و برو آمد گفت بعد از چند روز آن یازده تومان وظیفه را با
من عرض کردند بجهت آنکه آنحضرت فرموده بودند معجزه شصتم ایضاً صاحب فضیلت
پناه آقا ابراهیم نقل نمودند که در سالی که اوزبکیه شومیه مشهد مقدس را غارت
کردند قرآنی را که مشهور است باینکه خط شریف حضرت امام جعفر صادق است
بزور بردند پیش هر قبیله که می بردند طاعون در میان ایشان بهم میرسید پس
مضطرب شدند و آن قرآن شریف بحرم محترم فرستادند ص‌ع معجزه شصت و یکم
ایضاً سید مذکور از ثقات مشهد مقدس رضوی نقل کردند که او گفت [illegible] را
نقشه که مشهور بقدمگاه حضرت امام رضا است آوردند در آن قبه که سنگ
عمارت که اثر قدم آنسرور در او ظاهر است و مردم تیمناً و تبرکاً تقبیل آن
مشرف میشوند آوردند آن شب گفت چه میشد که من پای میداشتم که با
خود بوضعی که مردم میروند و تقبیل او می نمایند من هم میرفتم ناگاه در همان
ساعت شفا یافت و پایش چاق شد معجزه شصت و دوم ایضاً سید مزبور
از ثقه از ثقات مشهد مقدس رضوی ص‌ع علی مشرفه نقل کرد که او گفت زند

نزد ما زن کوری بود حضرت امام رضا ع چشمهای او را شفا داد معجزه شصت
سیم فضیلت و صلاحیت شعار شیخ موسی ولد شیخ علی نجفی که از جمله ثقات
و معتمدین است مشافهة نقل کرد که چند وقت قبل ازین بزیارت حضرت
امام رضا ع آمده بودم و در خانه میرزا جعفر مشهدی بسر می بردم ناگاه بیمار شدم
بیماری صعبی هر دو چشم من آب سیاه آورد و چنانچه شنیده بودم و قدری
زر داشتم و صاحب خانه ازمن بقرض گرفت و اسبم را هم خرید
و زر مرا بمن نداد و چند کتابم گم شد ازین جهت بسیار دلگیر بوده پیش
کحالی که اسم او حاجی محمد باقر بود رفتم و از او چشم خود را باو گفتم او چشم مرا
دید گفت دوائی میدهم ۳ روز باین مداومت کن اگر نفع کرد فبها و الا
دیگر دوا مکن که نفع ندارد و آب سیاه آورده است بگفته کحال مذکور عمل نمود
فایده نکرد مایوس شده باستانه منوره حضرت ثامن موسی آل رضا ع
که دار الشفای خاص و عام است رفته عرض کردم که با امام باین شهر آمده ام
که اینجا تحصیل علم دین کنم و چشم من چنین شده شفای چشم خود را
از تو میخواهم و در باب وصول طلب و قیمت اسب و پیدا شدن کتاب
نیز بخدمت آنحضرت عرض کردم و گریه بسیار کرده از صبح تا ظهر آنجا بودم
بعد از آن مرا بخانه بردند گفتم بروم و چیزی بخورم و بیایم بخانه رفتم خوابیدم
و چون از خواب بیدار شدم دیدم هر دو چشم روشن شده با خود گفتم که
که خواب می بینم یا بیدارم از جا برخواستم براه افتادم و مردم خانه
تعجب کردند و معلوم همه شد که آنحضرت چشم مرا شفا داده و زر مرا و قیمت
اسب مرا

اسب مرا بمن دادند کتابهای گم هم پیدا شد و همه اینها برکت آن معصوم
برای من مقرر و محصل شد معجزه شصت چهارم صلاحیت شعار ملا علی اکبر کاتب
ولد ملا شمس الدین محمد جوینی نقل کرد که محمد صالح حداد برای من نقل
کرد که من در سن شانزده سالگی بیمار شدم بیماری بسیار صعبی مدت
چهار ماه کشید و مشرف بموت شدم و مرا رو بقبله خوابانیدند و
چشم و دهن مرا بستند و دل از من کندند و بفکر تجهیز و تکفین من
افتادند و هنوز از حیات من رمقی باقی بود و قریب چهل روز
بود که چیزی نخورده بودم و ایشان بر من گریه میکردند و من میشنیدم
اما قوت و قدرت بر حرکت و حرف زدن نداشتم و در آن حالت
رو بروضه حضرت امام رضا ع کرده طلب شفا از جناب آن معصوم
نمودم در آنوقت دیدم که سقف خانه شکافته شد و شخصی بصورت
مهیبی بر من داخل شد و بمن گفت آمده ام که روح تو را قبض کنم در این
وقت دیدم که شخصی نورانی سبز پوشی از همان جا که او داخل شده
بود داخل شد و به آن شخص گفت برگرد که من استدعا
از جناب اقدس الهی کردم که تاخیر در مرگ او نماید و رو بمن کرد
گفت که ترا شفا دادم برخیز در همان دم عرق صحت کرده برخواستم
و نشستم و بسیار گرسنه بودم گفتم که چیزی بخورم و بزیارت روضه
رضویه مشرف شوم بعد از چیز خوردن باتفاق پدرم بروضه مقدسه
آمدم و همان شخص که مرا شفا داده بود دیدم آنجا نشسته و قرآن

فرزان خادمت مبذول فرمود و او را دیده شناختم بعد گفت آنچه دیدی بکسی اظهار مکن
و بعد از زیارت بیرون آمدم و به پدر خود گفتم که آن مردی که من شفا داد در کجا
بود پدرم مرا باز گردانید که با او را این نشان بده چون برگشتم او را
ندیدم معجزه بیست و پنجم فضیلت و صلاحیت و تقوی شعار شیخ محمد صالح
مدرس که از جمله موثقین است مشافهه نقل کرد که محمد زمان نام مردی از
مردم مشهد مقدس بود من او را می‌شناختم بزیارت حضرت امام رضا علیه السلام
آمده بعد از مراسم زیارت او را سینه درد داد و آن سرور او را
در آن حالت شفای عاجل کرامت فرمودند معجزه بیست و ششم ایضا فضیلت پناه
شیخ محمد صالح نقل نمود که محمد رضا برادر حاجی حسین نام مدتی مدیدی
بودش بود و روز آستانه منوره متبرکه عرش درجه امام رضا علیه السلام رفته
باعجاز امام از دولت شفا یافت و این معجزه بشیاع رسیده در کار
نیق آن نقاره شادیانه زدند معجزه بیست و هفتم صلاحیت و تقوی شعار
ملا علی اکبر ولد شمس الدین محمد حسین نقل کرد که مردی ثقه برای من نقل
نمود که شخصی نقل کرد که از ولایت خود اراده زیارت حضرت امام رضا ع
نموده بعد از قطع منازل بعتبه بوسی امام جن و الانس علی بن موسی الرضا مشرف
گردیدم بعد از زیارت حیران بودم که در کجا فرود آیم و کسی را نمی‌شناختم
در مدرسه پائین آمدم دیدم که شخصی از طلبه مدرسه که اسم او محمد طاهر
رازی بود مرا طلبید و گفت بیا زود با من رفته و در حجره او فرود
آمدم و مدت دو سال بتحصیل علوم و پیشه اشتغال داشتم بعد از آن

مرا بخانه

مرا بخانه برد و دختری داشت بمن عقد بست و گفت تا مدت یکسال خرج تو
و خرج عیال تو با من است و بعد از آن اختیار با تو است و همچنین تا مدت
مذکور با هم دیگر بودیم و چون وعده منقضی شد از آن خانه بیرون آمدیم
بعد از چند روز خویشان و اطفال حقیر بدیدن ما آمدند هیچ چیز
نداشتم ملتجی شده رو بروضه امام رضا ع نموده بعد از زیارت گریه بسیار
کردم و گفتم یا امام تو ضامن غربا هستی مرا که پیش خویشان خود خجالت نکشم
بعد از فراغ زیارت آمدم بمسجد بالای سر مبارک در پشت پنجره شروع بنماز
کردم هنگامی که رکعت اول بجای آوردم خواستم که برخیزم دیدم که در زیر جانماز
گره بسته ای هست بعد از آنکه از نماز فارغ شدم آن گره بسته را برداشته بحجره
خود رفتم و شمردم دیدم که سه تومان زر است قدری از آن برداشته خرج مهمانی
خویشان کردم و شکر الهی بجای آوردم و بر من معلوم شد که ببرکت آن معصوم است
معجزه بیست و هشتم نجریست که آقا نور الدین محمد که از جمله تاجران معتبر و معتمد است
بعبارات و الفاظ رنگین نشاط انگیز بنظم تحریر در آورده و باین نحو نقل کرده
که اقل عباد الله نور الدین محمد بتاریخ شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۱۱ در وقتی که
بعزم سفر حج بیت الله از بندر معموره گنگ در بندر مشهور بندر لار که سفر
و اسباب را همراه آوردند و با انتظار آرایش جهاز عروس دریا حباب
دار چشم حیرت بر روی بحر دوخته بود حسب الحکم اهل رفقا شدند معجزه
نقل مزبوره را با شعله آتش مطالب و مقاصد بطریق مرقوم نموده در شام
جام اعجاز بیان و کلام بیان از شیرین سازند بخند و ریشه از مردیکه لامسیح شکر

مسموع شد که از جمله سفیر بن الولایت و از موثقین آن بلاد و مدتی مدید مسافر
هر مرز و بوم و مجاور هند و روم و پرکار وار گردش دیار غرب و عجم نموده
که وقتی از اوقات چهره رسید بسیاه روزکاری سفر پر خطر شد بنیلی
البوم تجارت دارد یکی از بلاد آن دیار که مشهور است به نیلانه کردید
و در سرا نازل اقامت افکنده مدت شش ماه در بلد مذکور بوده بودم و داد و ستد
مینمودم مرد غریبی نیز در همان سرای در جنب حجره که سلیکا سکنی داشتم ساکن
بود لیکن روز تا شب چون ذمالان و شب تا سحر مانند شمع سوزان و کاهی
بدرت باری چشم گریان حبوب قطرات عبرات اشک در دست سرای سینه
انکار میداشت و ساعتی بمدد کاری سیل سرشک مرغ امید را سیراب داشت
عوض همه اوقات چون تار طنبور در ترنل زال و چون ابر بهار متصل گریان بود
و روز بروز در بکا میفزود و در مطلوعانه مناجات بدرگاه قاضی الحاجات
مینمود چون زیادی گریه و وفور بکا از سر حد اعتدال تجاوز نموده تا اینکه بقلم
اختلال رسیده قامت از جهة تحقیق و تشخیص این مرتبه افراختم و چوب
سرنی مساهم دلداری با و طرح رفاقت انداختم مردی دیدم در نهایت ضعف بنیه
چنانچه صورت تشریحی بر تخته هستی کشیده و معموره ملک وجودش بسر حد انهدام
رسیده رگهای اعصابش چون تار طنبور شکسته گشته و قلمهای دست و پایش مانند
نای از مغز تهی و چون نال قلم باریک گردیده استخوانها چون موسیقار از ضعف
پهلو به پهلو داده به پشت گرمی هم استاده که رشته بدنش از دو نور زاری و رنج
بیماری بمرور ایام تحلیل رفته و چون دف پوستی بر استخوانش مانده سفینه جسمش
از صدمات

از صدمات امواج بحر غم در هم شکسته و بهی وجودش حباب وار نقش بسته
بعد از آنکه از گرمی بسیار چون خون بمجرای عروق او راه یافتم و از رقت و نرمی شبیه
مانند مغز در استخوان او جای کردم سبب گریه مدام و نوحه علی الدوام را
استفسار نمودم بعد از مضایقه بسیار بمفتاح اتحاد در گنجینه راز را گشوده گفت
که دوازده سال قبل از این مال التجاره خود را بجزید انواع امتعه غریبه و تحفه
نفیسه رسانیده آرایش جهاز عروس دریا نقل و حمل کشتی فنا نموده چون
تجالنگر اقامت در عرشه عرش آسای غراب انداختند و مسافران بحر
در طبقات پست و بلند جهاز جای ساختند ارباب کشتی دعله بادبانها را بر افراشتند
و همه بسبب ایران کمان شدند سفینه سینه بر آب داده غراب وار از نشاط بال
شراع پرها گشوده در هوای دریا به پرواز در آمد تندی رفتار چون کشتی
زار مینالید و چون عروس صاحب جهاز برخود میبالید تا مدت بیست یوم
رفاه حالت و فراغ بال در طیران بود و قطع مراحل مینمود که یک دفعه از درشتی
رفتار کشتی بسبب بادی که در دماغ درشت بحر زخار متغیر شده چون جنازه
مست کف بر لب آورده جهاز را از حدود در ساخت و در ورطه تلاطم انداخت
و ناگاه از بلند پروازی غراب چشم صیاد قضا بر افتاد و دام اجل گسترانید
انقلاب نفس ماهی صفت در گرداب فنا پیچ کشید و مانند کرباس تار و پودش
از هم درید دست قدرتش بر تخته بست استخوانهای وجودش در هم شکست
حبل المتین عودش چون تار عنکبوت از هم گسیخت و پر و بال نشر اعش

مانند برگ خزان فرو ریخت نهال قامتُ نقش بارهٔ موج از پای در افتاد و رشته
لنگرش بمقراض اجل گسسته روی بقعر بحر نهاد و علاج دل از جان کنده امید حیات
نداشت و ناخدا دست از جان شسته کار بخدا واگذاشته تجار طعمه ماهیان گردیدند
وطی راه دور و دراز امل دار فنا در یک طرفة العین نموده بسر منزل بقا رسیدند
من نیز موافق آیه کریمه کل نفس ذائقة الموت دل بر مرگ نهادم و بوم شوم
وجود را دادم چون در بحر غلطیدم خود را سوار مرکب تخته پاره دیدم که بضرب
تازیانه موج چون باد صرصر در تکاپو بود و از سر سختی عنان اختیار را از دست فلاکم
گرفته بهر طرف میخراشید و مرا بی اختیار بهر سو می کشید ناگاه کحل الجواهر سواد جزیره
بنظر درآمد چشم روشن شد و دلم قوت گرفت غرض محصل دیوان حسب الحکم
قاضی قدر بضرب پی در پی تازیانه موج آن اسب چوبین را بهمین منوال عقبا حثیث
تا مرا از کام نهنگ بحر بلا رهانیده بکنار راند رخت چون بساحل رسیدم سجده
شکر بجای آوردم جزیره دیدم در نهایت خرمی و در غایت سبزی درختان سرد
سیر دگرم سیر موجود لیکن از آدمی زاد خالی   بهشتی از طراوت سبز و خرم
همه چیزش فراوان غیر آدم   مدتی تنها و حیران روز چون حیوان آب و علف
بخوردم و شبها از خوف جانوران در بالای درخت بسر می بردم بعد از مدت
یکسال روزی بجهت وضو بپای درختی که آب باران در زیر آن جمع شده بود آمدم
در حالتیکه مشغول افعال وضو بودم عکس صورت زنی در آب بنظرم درآمد چون
بالا نگریستم بر شاخ درخت دختری دیدم در نهایت نیکوئی که حسن یوسف آفتاب
انوار از شعشعه پرتو جمالش کسب ضیا مینمود و زلیخای ماه تابان از لمعات نور
عارضش

عارضش در جلباب اختفا بود   زلفین مشکینش چون شب یلدا دراز نرگسش
چون خدنگ غمزه اش دلنواز چشم پرکینه اش مثل آهوی مست مخمور
قوس ابرویش چون کمان رستم پر زور حرم سرای عصمتش بزیب و زیور شرم
تزئین گلستان عفتش از گلهای حیا ملون چهره آئینه عارضش از زنگ جهل
پاک و بزلال عقل و فطرتش در مرتبه کمال اما مانند سرو از لباس عاری تن
دید که من چون نرگس بیشرم دیده گشاده بر گل رخسار او مینگرم تار و
پود گیسوی شب بوی بر نقره خام بدن کشود و خود را بجامه شب اندوز
گیسوان از نظر ملبس نمود و چون چشم بیگانه بر خویش آشنا و گشاده دید
عورت خود را بموی سر پوشید و بمفتاح زبان درج دهان را گشوده
در تکلم افشاند که ای جوان از خدا نمی ترسی و از رسول و شرم نداری که بی باکانه
نظر بنا محرم میکنی من از گفتگو او خود را آشفته ساختم و سر خجالت بزیر انداختم
داور ا بذات پاک خدا قسم دادم که بگوی از جنس انسانی یا از نسل ملک از
سلسله بشری یا از طایفه پری گفت ایمرد از نشو و نمات سه سال شده
که درین جزیره بسر میبرم پدرم مردی بود ایرانی باراده سفر هند برکشتی
نشسته و در قبه دریا کشتی ما شکسته سیل موج دریا و ملاحان قضا مرا
باین جزیره انداخته چون اطلاع بر کیفیت حال او بهم رسید من نیز
چگونگی احوال کثیر الاختلال خود را بیان نموده گفتم که اگر کسی ترا خواستگا
ری نماید آیا قبول شوهر خواهی کرد چون سخن باینجا رسید بموجب رضا سکوت
اختیار نمود من رای خود را گرفته دانستم تا آن دلربا کما الوحی من السما

بزیر آمد و در عقب همان درخت خود را مخفی نمود ما وقتیکه بموافقت شریعت نبوی
و طریقت ملت بیضای مرتضوی صیغه گفته او را بحباله نکاح در آوردم پس با هم
می بودیم و باین عطیه عظمی شادیها نمودیم تا آنکه حق تعالی بر ما رحم کرده
و این دو فرزند که می بینی بما کرامت فرمود گاهی بدلداری و نصایح
دل پر درد و غم بصبر و شکر آن انیس جان و مقوی ایمان دل محزون
شاد می نمودم و گاهی بصحبت و اختلاط فرزندان مشغول بودم و آن
ضعیفه عاقله نیز بصیقل مهر جگر گوشه ها زنگ کدورت از آیینه دل می زد
و در دستگیر یاری در تربیت فرزندان می نمود غرض اوقات سرگشتگان
جزیره حرمان اوطان و این دل خستگان بیشه هجران دوستان
باین حال و باین منوال میگذشت تا آنکه یکی هشت و دیگری نه ساله
رسیدند چون رخوت از بدن فرو ریخته (فرزندها) و بدنها مانند غول بیابان
موی بر آورده بود روزی از کیفیت این اوضاع موحش و عریانی بار
جانی گفتگو در میان داشتیم که آیا چه شود که پارچه کرباسی یا جنسی دیگر
بهم رسد که رخوتی سر انجام شود و ستر عورت خود نمائیم و از رفع شرمسار
و خجالت برآئیم فرزندان از استماع این خبر متعجب شده زبان گشودند و
سؤال نمودند که مگر بغیر این اوضاع دیگر و مکانهای دیگر هست مادر
ایشان گفت بلی حق تعالی شهرها و مردمان بسیار و ماکولات و
مشروبات بیشمار خلق کرده لیکن ما بعزم سفر در کشتی نشسته بادهای مخالف
موافقت ننموده کشتیها ما را منهدم ساختند و ما را بوسیله تخته پاره باینجا
انداختند

انداختند ایشان گفتند پس چرا مراجعت نموده بوطنهای مألوف خود
نمیروند آن زن بیچاره گفت بدون کشتی ممکن از این بحر زخار و این دریای
خون خوار عبور نیست گفتند ما خود کشتی میسازیم والده ایشان چون دید
در این باب ابرام می نمایند گفت اگر میان این درخت بزرگ را که در
میان دریا افتاده است خالی توانید کرد و عنایت الهی شامل حال ما
بیچارگان باشد امان کرد و باین وسیله توانیم خود را بجائی رسانیم و از این تنهائی
و بی کسی برهائیم چون ایشان این سخن شنیدند فی الحال برخاستند و خود را
بکوهی که در آن حوالی بود رسانیدند و دو سه پاره سنگ خارا که سرهای آنها
مثل تیشه نجاری تند و تیز بود آورده شروع بکاوش اصل آن درخت کردند
و در فضا کردند و سعی بلیغ و اهتمام تمام بجای می آوردند چنانچه خورد و خواب
بر خود حرام نموده یک ساعت از امر مزبور فارغ نمیبودند تا آنکه در عرض شش ماه
بنحوی شکم آن درخت را خالی و مجوف ساختند که در جوف آن موازی ده
دوازده نفر می توانستند قرار گرفت چون ما آن درخت را بآن نحو ساخته
و پرداخته دیدیم شادمان گردیده شکر الهی بجای آوردیم بخصوص آن زن عاقله
عاجزه رو بدرگاه کبریا نموده مناجات میکرد که الحمد لله که در خزانه احسان
گشوده و فرزندان مرا چنین کرامت فرموده که بمحض یک شنیدن تا
دی چنین تربیت نموده که ما درماندگان بیچاره را بوسیله آن خود را
بجائی می توانیم رسانید و از غم تنهائی و بی کسی رهانید و در این باب شکر
الهی می نمود و از آن مقدمه خوشحال و شادمان بود چون آن ضعیفه

عاجزه را از غم نشاط قطعش ناق شده و از محنت بیکسی و بی استطاعتی بجان رسیده بود
وسعی زیاد در ترتیب کشتی می نمود عرض با وجود بی درمانی همه دامن همت بر
کمر زده شروع در آوردن عنبر از دهن کوهی که در حوالی همان جزیره واقع بود
در نهایت ارتفاع و بلندی چنانچه سر بلند باکشیده و گردن اوج آن به آسمان
هفتم رسیده در عقب آن کوه پر شکوه جنگلی بود تمام اشجار آن منحک و مگس
در فصل بهار شکوفه منحک خورده بر قله همان کوه عسل میکردند و باران رحمت
آلهی عسل آغشته آن تربت را با ایهای دریا میخسانید و از موم آنکه عنبر اشهب بود
مسافران بحر را بمنافع کثیر میرسانید و در پای آن کوه عنبر بسیاری بسبب آنکه
در وقت جریان آب و آمدن بارانی سیلاب دست خیل بر دامن جبل زده
و پای استقامت بر کمر کوه استوار نموده و خود را از کام نهنگ بلا خلاص و پشت
گرمی نیز اعظم دست بیعت بیکدیگر داده کل آن صحرا را تحت تصرف خود در آور
آورده بودند و هر روز بقدر چند من میآوردیم تا اینکه مقدار یکصد من
جمع شد یک سر آن ناو را از همین موم حوضی ساخته و ظروف چند از عنبر ترتیب
داده و مدتی با ظروف مزبوره آب می آوردیم تا حوض مزبور را پر کردیم
و چون ناجیی بسیاری که ریشه ... در آن بیشه وفور داشت جهت خوراک
در آن ناوه جمع کرده و ریسمانی از پوست درخت تاب داده یک سر آن را بر ناو
ده بسته و سر دیگرش را بر درخت عظیمی محکم نمودیم و هر صبح و شام حساب و ابر
چشمها بر روی دریا دوخته منتظر بودیم تا وقت زیادتی آب دریا ناوه را
بقوت نفس صرصر بکام نهنگ کشیده چون ناوه را در آب دیدیم همگی
خود را

خود را میان آن کشیدیم و شکر الهی بجای آوردیم در نهایت شادی و خوشحالی
خواستیم که روانه شویم ناوه ایستادگی نموده در رفتن تامل داشت متوجه شده
دیدیم که ریسمان او را از درخت نگشوده در صدد گشودن آن در آمده ایم
یکی از فرزندان خواست که بیرون رود و مرکب ناوه را سبک عنان سازد
و محصل قدر با مرافقتی قضا آن عاجزه غافل از تقدیر را بوسیله گشودن مهار
خواهی نخواهی از کشتی بزیر آورد چون ریسمان باز کرد فوج فوج عنان اختیار
ناوه را از دستش گرفته بدریا کشید و در یک طرفة العین چون سیل سرشک
یتیمان بر رخسار بحر دوید آن هدف بیشه قضا و آن دل خسته پیکان جفا
دامن دور افتاده از جگر گوشها بدست بیطاقتی گریبان جامه را تا بدامن چاک
زده و از درد دوری داغ مینالید و اشک غم از دیده رمدیده فراق
میبارید و از بی تابی چون سیماب بهر سو میدوید و از غیرت مانند گرداب
بر خود میپیچید از بیطاقتی دم بدم میشنید آسا از جام محبت و از حسرت
جان شیرین بی ستون سینه افگار را فرهاد وار بتیشه هم و غم آلم می
خست مجنون صفت سر و پا برهنه و حیران یعقوب وار متفکر و گریان
چون دور شدیم بر فراز درخت بلند رفته کشتی نشستگان بیقرار دیار
فراق بی اختیار را از دور میدیدند و مظلومانه آه حسرت میکشید چون
از نظر غایب شدیم و فرزندان را ندیده خود را بر خاک افگنده مانند ماهی
می طپید و این بیتها میخواند: ز دوری بار رنجت صعب بود ای خونخوارها: سخت است
جدائی بهم آمیختگان را: فرزندان چون مادر را ندیدند درد و غم

چسبیدند و شروع در گریه و زاری و ناله بیقراری نموده عارض خود را بناخن
بیطاقتی میخراشیدند و نمک بر جراحتم میپاشیدند و بی‌تابی می‌نمودند
و غم بر غمم میافزودند چون نقبهٔ در بار رسیدیم از خوف تلاطم خوابیدن
شدند و مادر را فراموش کردند غرض در عرض هفت یوم براه نمائی
حفظ توکّل و ناخدائی خدا آن کشتی بی لنگر و بادبان ما را بساحل رسانید
از برهنگی ناصبر کرده در شب سیاه جامه تری که خود را ملبس و مستور نموده
بر بلندی بر آمدم آثار علامت شهری منظم در آمده بدلالت ضوء آتش
که از سواد بلد پیدا بود و از دور مینمود خود در شب بدر رسانیدم درگاه عالی
دیدم دستی بر حلقه آشنا کردم صاحب خانه مردی تاجر و از روسای آنجا بود
بود بیرون آمد قدری از آن عنبر اشهب که با خود داشتم باو داده در عوض
آن سه دست رخت و یکدو گلیم گرفتم و در همان شب خود را باطفال رسانیدم
رخت را در ایشان پوشانیدم چون صبح شنبه در آمده همین حجره را
اجاره کردم و اطفال را آوردم و همان گلیم را جوال دوخته شما عنبر و
چوب چینی را میآوردم تا تمام آنها را نقل حجره نمودم و بدفعات قدری از آنها
را بعرض بیع در آورده اوضاع خود و حجره را موافق وضع تجار و ممکن
ایشان ترتیب دادم و از آن تاریخ تا حال مدت یکسال است که در غم و
اندوه و گریه و زاری مشغولم فراق آن عاجزه بسمل تیغ هجران زن
ضعیفه در رمانده از فرزندان مرا باین حال انداخته و این اطفال را که
چنین مهموم و خسته و مغموم و دل شکسته می بینی بیمار آتش هجران درکار و
لیکنم

۱۴۲

سینه ایشان افروخته بدین آتش فراق جگرهای ایشان را سوخته است چون
سخن بدینجا رسانید من تاب نیاورده با آن مظلومان و مهجوران مو
افقت و مرافقت نموده چون فصل بهار زار زار بگریان در آمدیم بعد از
زمانی شعله بیقراری را بسیلاب اشک منطفی کرده بنده گفتم ای عزیز
موافق آیه کریمه یمحو الله ما یشاء و یثبت قضای الهی تغیر نیابد مگر
بحکم قضا و مقادیر و حسن مضمون موجب مقادیر الخلق قبل ان یخلق
السموات والارض بخمسین الف سنة قبل از وجود انسان
بظهور پیوسته پس قضیه قضا را چاره نیست و واقعه قدر را علاجی نه چنانکه
انوری میفرماید شعر و فرموده شیخ مثنوی
اگر محول حال جهانیان نه قضاست : چرا مجاری احوال بر خلاف رضاست
بلی قضاست بهر نیک و بد عنان کش خلق : بدان دلیل که تدبیر خلق جمله خطاست
هزار نقش برآرد زمانه و نبود : که نقش بند حوادث ورای چون و چراست
کسی ز چون و چرا دم نمی‌تواند زد : یکی چنانکه در آینه تصور ماست
بدلت حاصل چه از زینت عقد گهر بیت : بعیش ناخوش خوش کن رضا دهیم ز تو را
لیکن ظن من غالب و یقین من حاصل است که اگر این نیم جان خود را باستان
ملایک آشیان و درگاه عرش اشتباه حاکم عادل احکام شریعت
غرای نبوی و قاضی القضاة دیوان طریقت ملت مرتضی سلطان
اقلیم عصمت و فرمانروای مدینه حکمت و سپهر اوج عزت مخزن الا
الکابر و الاعاظم و فرزند سعادت سند امام موسی کاظم ع صاحب عال

عدل و احسان مدفون ارض خراسان شفیع روز جزا شاه امام رضا ثامن ضامن
حضرت امام رضا رسانیده این شکوه را بآنجناب نمائی و احوال کثیر الا
ختلال خود را مشروحاً بالمشافهه عرض و زوجه خود را از آنحضرت استغاثه
و مطالبه نمائی البته حاجت تو برآورده میشود او را بتو خواهد رسانید و ترا
از غم دوری و الم رنجوری خواهد رهانید چرا که هیچ محتاجی ملتجی بآن جناب نشده
که او را از خزانه کرم خود غنی نکرده باشد و هیچ حاجتمندی حاجتی نخواسته که
روا نموده نباشد و هیچ مظلومی دادخواهی پناه بدرگاه او نیاورده و استغاثه
از و نخواسته که امداد او ننموده بفریاد او نرسیده باشد پدر یتیمان و کس بیکسان
مایه مفلسان و دادخواه مظلومانست از استماع این کلام عاقبت فرجام چون
نسیم رسید کان لرزه بر اعضایش افتاده کالنقش فی الحجر بر دل او جای گرد
پس در همان مجلس خالصاً مخلصاً لوجه الله نذر کرده قندیلی از چند من
طلای خالص مرتب ساخته بدست خود برداشته پای پیاده روی نیاز بدرگاه
آن چاره ساز نموده که در تحول شکسته و احوال جگر خسته را عوض و عمل
از آن حضرت طلب کند همان روز بتحصیل طلا مشغول بعد از اندک فرصتی از
صیرفی چهار سوق خواهش باهتمام وقوف اشتیاق ابتیاع و با آتش دسوزان
در کوره اخلاص صافی و در بوته اعتقاد و عقد ننموده بدست پای استاد
و توفیق حسب الوقع ساخته و بصیقل محبت علی بن موسی الرضا پرداخته بر
مرکب راه و از همت سوار در رفاقت خضر توکل روانه مقصد گردید
بعد از قطع مسافت در پا سر قدم ساخته طی مراحل می نمود تا خود را بیک
منزل

منزل بخراسان رسانید چون آن مسافر شاه راه نجات سالک طریق راه
هدایت بطریق رسید متولی مشهد مقدس حضرت امام رضا م را در
خواب دید که میفرمود فردا زائر ما داخل میشود باستقبال او قیام
نمایید علی الصباح متولی و ارباب مناصب مشهد منور باستقبال
آن فرخنده فال بیرون آمده او را باعزاز و اکرام مالا کلام داخل شهر
نموده قندیل را بشرف تزیین دخول روضه متبرکه مشرف و مزین
نموده بجای خود قرار دادند پس او بعد از تقلیب و تغییر لباس غسل زیا
رت نموده سر و پا برهنه در نهایت خضوع و خشوع خود را بدان آستان
ملایک پاسبان انداخته روضه دید بهشت نشان در نهایت علو
شان شمه ابوابش با کنگره ایوان برابر پیش طاق روضه اش با طاق
فلک سر مرتبه عرش زند ریشه فرشش پشت طلا زرین خورشید از عطر
زرکش خود در روی بیت المعمور خشت طلایش مست قطره کند منورش زنگ
دور فلک خاک آستانش کحل الجواهر چشم ملک فراشش دیوان خانه اش
جبرئیل امین جاروب کشان حرمش حور العین فلک از رفعت کبریا
س درش در هراس فرق فرقدان بناها کرسی نشینان بارگاهش
با عرش مجید تماس کرد دولت بر گرد گنبدش عمر بیت در طواف خفقان
خاک ره مشهدش از باز خوراست روز جزا مسلم و مضاعف چرخ با
رفعت و جاه در مجلس ملا صیت بر پشت تخت ابلق سحاب
در صف نعال نشسته آسمان بان عظمت و جلال بر درگاه ملایک

پناهش کوچک اهل البیت زنگ و زنجیر بسته اساس آسمان از همت آن
آستان بر پای ایستاده خورشید درخشان خشت طلائیست که در بنای
گنبد منورش از زینت بنای فضا بر در و بام سما افتاده چنانچه ناظم گوید
نظم در جنب علوی روضه شاه رضا خورشید مگو که بود نور فزا روزی که
فضا گنبد او را بسرشت * یک خشت طلا فتاد بر بام سما * بعد از تمام آداب
زیارت روی نیاز بر خاک میمالید و پرگار وار بر گرد مرکز امامت گردیده
طواف می نمود و تمام روز بدین منوال بود در گریه و زاری و بیقراری تا هنگام
که خدمه سرکار فیض آثار زوار را از سوای او بیرون کرده درهای آستانه مطهره را
بستند و هیچکس از خدمه متوجه احوال او نشد همگی بمسکن و ماوای خود رفتند
چون آن خال را بدان منوال دید ساعتی خموش شده بعد از زمانی که
خاطر از رفتن تمام خدمه جمع نموده شروع در استغاثه و زاری کرد که ای
چاره ساز بیچارگان و ای فریادرس مظلومان و غمخوار بیچارگان از دست
بیداد و ظلم زمان معموره وجودم منهدم و خاکستر انچه در دستم از هم گسیخته
رسوای این درگاه شیعیان امیدگاه پناهی و نه غیر از جناب اقدست
امیدگاهی دارم روی امید بدرگاه تو آورده عیال خود را از حضرتت
میخواهم بفریادم برس فرزنده ام را بمن برسان چون یک ثلث از شب باقی
مانده و آن بیچاره تضرع را از حد گذرانید سر بسجده گذارانیده سینه را در
دست داده فی الحال سهم دعای بیچاره پیکان از کمان رضا چون تیر شهاب
بر سینه سماوات دوید و خدنگ از تاثیر زور بازوی قدر سپهر شکاف
آسمان را

١٥٠
آسمان را در هم شکافته بر هدف اجابت رسید در حالت سینه صدائی
بگوشش در آمد که برخیز چون بحضرت انحلال مشکلات و کشاف معضلات
شیر بیشه فتوت فارس میدان مروت گشاینده کارها فریادرس
بیچارها طبیب جگرهای خسته مومیائی دلهای شکسته زینت بخش سریر امامت
تاج کرامت فرمان فرمای انس و جان سلطان اقلیم عدل احسان پادشاه
شاه ملک خراسان امام هدی جگرگوشه رسول خدا امام رضا علیه التحیة
والثنا را دیده ایستاده آنحضرت فرمود برخیز که زوجه ات آورده
ام و در عقب روضه ایستاده او را بپا و رکشم فدای تو شوم درهای
مسجد بسته است آنجناب فرمود که هر کس که او را از چند درب سال آورد
درهای بسته را میتواند گشود چون روانه شد بهر دری که رسید گشاده شد
خود را بعقب روضه منوره رسانیده عیال خود را دید بهمان هیئت
که در جزیره واگذاشته بود ایستاده حیران و هراسان چون شو
هر او دید بر دامنش چسپید پس از وی پرسید که ترا از کجا بنجا آورد گفت
من در کنار دریا متفکر نشسته بودم چشمهایم از زیادتی گریه درد
شده بود و آنجا مینالیدم دیدم شخصی دست بر چشم مالید فی الفور
از درد ساکن شد چشم گشودم دیدم جوانی ایستاده که از پرتو انوارش
بر و بحر در آن شب تیره و تار چون روز روشن شده دستم را
گرفت و فرمود چشمت را بپوش چشم پوشیدم بعد از زمانی چشم
که چشم گشودم خود را درین مکان دیدم پس آن زاهد را بگو که در آن

شهر کرده بود برده بفرزندان رسانید بعد از آن در شادی و فرحی
میبودند او را از معجزه آنحضرت این فرج بعد شدت روی نمود
پس ساکن خراسان بوده تا بجوار رحمت ایزدی پیوستند **معجزه شصت و نهم**
حاجی ابو الحسن نقل نمود که از مرد ثقه درویشی شنیدم که از شخص حبشی
استماع نمود که درویشی در مشهد مقدس بود غنایت نام و از کسب طلب خیر
نمیکرد و هر روز در سه روز بفاقه میگذرانید و چند روز قوت نداشت رسید
بمرور اراده زیارت امام الجن والانس نموده و از غایت گرسنگی
تضرع با امام ضامن ثامن نموده در آنحال او را سنه دست داده در عالم
سنه حضرت امام رضا ع را دید که با وی گفت ای غنایت بپیش بیت
خیابان سفلی برو در حجره فروشی بساطی می اندازد و سنگی بر روی بساط
میگذارد او را چهارده غاز ارزاد بخر و مایر بقال پیش پیت گفته
ایم که چهارده غاز را بتو بدهد و سنگ را خریده و بخانه بری و حفاکه
کرده دانا العیل در آن میان است بیرون آورده بهندوستان برد که ترا
زر زر خواهند کرد گفت علام مرا از خطا که بهره ثبت نمودند که ما
ترا تعلیم کردیم چون بخانه آمده همان نحو که امام ع فرموده بودند بعمل آوردم بهند
برده و در هند او را زر بسیاری داده آن سنگ را از آن خریده
مرفه الحال بایران عود نمود **معجزه هفتادم** و حاجی ابو الحسن خط ربد مذکور نقل نمود
که شخصی نزد قاضی انگشتری گرو گذاشت بقلیل و مدعی بود که نگین آن
الماس است داخل در انگشت کرد بزیارت حضرت امام رضا ع رفتم بعد از
فراغ از زیارت نگینش افتاده بود هر چند تفحص نمودیم با جمعی پیدا نشد

پس

پس استغاثه نمودم که یا امام بزیارت شما آمدم و این نگین در روضه مبارکه
گم شده و صاحبش مرد مبرمی است امید که نگین را بدامن رسانی بسیار گشتیم
در وقت عتبه بوسی نگین را در آستانه در موضع یافتم **معجزه هفتاد و یکم**
الضعیف [illegible] مذکور نقل نمود در حینی که داعی از مکه مبارکه معظمه برگردیده
بودم و عازم زیارت امام رضا ع بودم در منزل گرسکوی [illegible] تنها
خورده استخوانهای سینه ام در هم شکسته و باندرون رفتن نداشت
وجع شدت می نمود نفری را مضطرب الحال مخصوص نااشیی در محمل علاقه بند
کردیدیم سحرگاه هزار خلاکت بار کرده از نفر مرا در بالای چاپار محفظت می
نمودند و در آن شب باز از جا بیرون افتاده الم من زیاده شد تا
طلوع آفتاب که بر بلندی رسیدیم پرسیدیم که بکجا رسیده ایم گفتند
از تپه بلندی چشمه مبارکه پیدا است فقیر سلام کردم در رفتن عظیم مرادی داد
تا یک ساعت بعد از آن التماس کردم که یا امام بزیارت تو میآیم و از زیارت
جنت برگردیده ام و سلام او را بتو آورده ام و سینه ام در راه شکسته و درد
میکند چون از ناله و زاری فارغ شدم دفعة آن درد بر طرف شد **معجزه هفتاد و دوم**
سیادت و نجابت پناه فضیلت و طهارت دستگاه میر سید محمد موسی خادم
روایت کرد که شنیدم از سلالة السادات العظام و اسوة الفضلاء
الکرام سید مرتضی الموسوی عم زاده مرحوم سید محمد صاحب مدارک
او نقل کرد که شنیدم از استاد تقی اصفهانی کار و گر که کاردی سحر
بجهة مطبخ معموره رکاب فیض آثار در اراده زیارت ثامن الائمه اطهار

وآن کارد با خود بود رسیدم بکبرآباد که نزدیک کاشان است و در کاروان
سرا فرود آمدم در یکی از حجرات دیدم مریضی بر بستر ناتوانی افتاده از موطنش
او سؤال کردم گفت مردم بلخم اما بمذهب ایشان نیستم و اراده خراسان
دارم باینجا رسیدم بیمار شدم و از عدم پرستاری آزارم بطول انجامیده
تقی ساده دل خدمت زوار را از طاعات تصور کرده بکمال در آن
مقام مقیم و به پرستاری آن بظاهر مؤمن در باطن کافر مستحق عذاب الیم
استغاثه نمود غافل از اینکه آن ملعون گرگیست در لباس میش و در
جمیع خواهد نمود باصل خویش تا اینکه آن تقی قوتی بهم رسانید شبی
انتهاز فرصت نمود چهار دست و پای آن مؤمن را در وقتیکه
در خواب بود بسته در حینی که اراده قتلش نموده بود استاد تقی از
خواب جسته دید کارد از دست رفته آن ملعون میگوید که از کثرت
تبرای تو تنگ آمده ام الحال باهمین کارد ترا میکشم و آن کارد
ری بود که اگر عکسش آن در آب افتادی نهنگ ریزه ریزه گشتی و جانش
اگر بر ظاهر ریش السیدی در دم دل از دنیا بریدی و هول لا چون پیام
دست کریم از آستین با بیابانی بیرون آمدی در وقتیکه آن تقی
حرکت از غلاف بیرون آورد دید که چون زبان در کام افعی مرده
چسبیده و بیرون نمیآید تقی گوید در آن حالت من بمضمون آیه کریمه
امن یجیب المضطر اذا دعاه روی دل را بسوی محراب مسجد روضه
رضا کردم و متوسل بآنجناب بودم دیدم که آن ملعون دون کارد را
برار

بر زیر پستان خود گذاشته زور میکند که از غلاف بیرون آورد که بیکبار
انگار الماس فام برنگ تیغ انتقام بر سینه او خورده سر از ناف او بیرون
آورده در رزم جاش و امعاء آن پلید بر زمین ریخته جان بمالک دوزخ
سپرده تقی میگوید من در آن حال شکر خدا را بجا آوردم با دست
بسته کشان کار خود متحیر بودم که آدم عزیزی وارد شد تیغی در دست
که شاید دمی در آن حجره مسکن نماید چون خود را دید رسیده گفتم
نترس که معجزه عظیم دست داد آن شخص صدا امرا شنید شخصی چون
نزدیک آمد آب سر همسایه ام بود که اراده زیارت کرده بعد از
اطلاع دست تقی را گشوده لش آنخوک را عبرة لله در بیرون انداخت پیش سگها
انداخته بعد از تفتیش مشخص شد که آن ملعون یابوئی دارد و یابوش از کار
وان سردار کرده کسیکه از زوار پیاده بوده داده باعتقاد در انتیج چون
تیغ برهنه رو بجانب کعبه مراد آورده باتجمال که در سنه ۱۲۳۶ باشد کارد
مذکور در دست طهماسب خان مطبخ سرکار امام ع که سفره روز امام است مو
جود است چون تیغ مشهور مهر صحب دم از صحبت ذوالفقار اندیشه بکنی
معجزه شفا دادن جمله در بدایت جمع این رساله در سرا یا ولایت مغفرت پناه
عرض نمودم که اکثر از معجزات بعد از وفات که از ثقات معتمدین نقل و استماع نموده
قلمی نماید و حکایت نوصفی باغ در حوالی نیشابور شدتی تمام دارد و چند
نفر از صلحا متقی تقیلیت پناه ملا محمد جعفر پیشنماز نیشابور و غیره نقل کردند
بنا براین نوشته میشود که در هنگام آهنگ آن بزرگ مقام دلکش حجاز و قبله

قبله ارباب نیاز ضامن غربا ادعلی الفقرا از گوشه نیشابور بصورت سینا
باد بدر باغی رسیده باغبانرا امر فرموده که برو درین باغ خوشه انگوری
بیاور باغبان عرض کرد که در فصل زمستان انگور نمیشود حضرت فرمودند
که تو برو ملاحظه کن باغبان چون بباغ رفت دید که بیمن این سحاب رحمت
یزدان تاک سلسله تاک سبز گردیده و خوشه تاک چون خوشه پروین از افق
غیب دمیده باغبان بلا امهال چشم ازین فیض پوشیده بتصور اینکه
اگر درچنین وقت طبق انگوری نزد امیری و نایب خلیفه بیاورم ممکن
که مبلغ خطیری بمن دهد گفت در باغ من انگور نرسیده و نمیرسد حضرت
بعد از انکار آن نابکار رفته فرمودند آتشی در باغ بیفتد بعد از لحظه آن
بدر حسرت دید که تاک چون مدتها بالمره اکلهم و خوشه اخگر گردیده ملحق انکه
حرمت دین و دنیایش از زرق قهر ذو الجلال سوخت و تا حال بحمی در آن
زمین بتحقیق و تبدل خاکستری بنظر در میاید **معجزه هفتاد چهارم** تقویت شعار
محمد صادق که یکی از خدمه سرکار فیض آثار است نقل نمود که بقدر دو سه
براة وظیفه داشتم بر محال ترشیز حواله نموده بودند و روانه شدم که وظیفه
خود را گرفته صرف معیشت خود نمایم بعد از طی مسافت چند منزل
مریض و صاحب آزار گردیدم و کار بجائی رسید که قطع امید از حیات خود
نموده دل بر مرگ نهادم پس در آنحالت ملتجی بآستان امام الانس والجن
حضرت امام رضا ع که دار الشفای خاص و عام است شده گفتم یا امام من از
خدمه آستان شمایم و فریادرسی بجز از جناب مقدست ندارم و در این
غربت

غربت از نفحات رحمت امید دارم که شفای عاجلی باین کمترین کرامت فرمائی
در آنحالت بیهوشی دیدم جوانی سبزپوشی نزد من حاضر شد و خطاب
بمن نمود فرمودند که برخیز و روانه شو دست حبیب که مدعای تو حاصل
میشود گفتم ایجوان قدرت برخواستن ندارم گفت من بتو میگویم برخیز برخیز
که هیچ ناخوشی نداری در آنحالت رفقا قدری دست بمن زدند که چه حالت داری دیدم که
حرف میزنی چون متوجه رفقا شدم الجوان از نظرم غایب شد فی الفور برخواستم
هیچ آزاری در خود مشاهده ننموده بعد از آن برفقا گفتم برخیزید روانه شویم
رفقا گفتند بلا اطاعت نموده رجوع نشدند بهمان راهی که بمن نشان داده
بودند روانه شدیم رفقا گفتند این راه میت من گفتم الحمد که مرا نشان داد
بهمین راه مراره تماشا کرده آخر الامر رسیدیم دیدم بقدر یکفرسخ راه ترشیز
بوده که دیدیم کلانتر ترشیز با جمعه پیش رسیدند پس مبلغ زر داد و رقعه براة
داده تحویلدار خود را گرفته مراجعت نمودم **معجزه هفتاد پنجم** سلامت و تقویت شعار
پسندیده اطوار ملا عبدالوهاب فراش حرم محترم که مرد ثقه از جمله معتبرین
و چندین سالست که نایب جزو و ناظر آستانه مقدسه است نقل نمود
که تریش آثار رحمت عبد الصمد تبریزی که از هر دو چشم اعمی بود در شب جمعه
یازدهم شهر رجب المرجب سنه هزار و صد و چهارده که شب دوم بود قبر
بر ضعف شعجر نگو ردیم عشیه حضرت امام رضا ع مشرف شده بعد
از زیارت و تضرع و زاری دگریه بسیار بمنبه ضریح مبارک را گرفته بود دو طلب نفس

از زائرین در حرم بود که ناگاه فریاد زد که شفا یافتم چون ملاحظه کردیم هر دو چشم او
یافته و چشمهای او مثل دو پیاله خون بسیار رنگین گردیده بود بعد از
ثبوت نزد اهالی شرع رفته نقاره شادیانه زدند و او را از سرکار فیض
آثار ممتنع گردانیدند **معجزه هفتاد و ششم** ایضا صلاحیت و تقوی شعار ملا عبد
الوهاب مذکور نقل نمود که در ماه ذی الحجة الحرام هزار و صد و چهارده حاجی
بحرینی نزدیک به صبح در آستانه مقدسه در بیرون درب طلا خوابیده
که حضرت او را شفا داد و بثبوت شرعی رسید نقاره شادیانه زدند
و از سرکار فیض آثار او را ممتنع گردانیدند **معجزه هفتاد و هفتم** ایضا صلاحیت و تقوی
شعار ملا عبد الوهاب مذکور نقل نمود که بتاریخ شهر صفر المظفر هزار و صد و
شانزده ضعیفه از مردم زنده رحیم آباد که از هر دو پا شل بود او را به زیارت
آورده همینکه نزدیک پنجره فولادی که در پشت سر مبارک واقع است
رسانیدند حضرت او را شفا داد و به پای خود برخاسته به زیارت مشرف شد
و بثبوت شرعی رسید و نقاره شادیانه زدند و او را از سرکار فیض آثار
ممتنع گردانیدند **معجزه هفتاد و هشتم** ایضا صلاحیت شعار ملا عبد الوهاب مذکور نقل نمود
که غلام محمد نام پسری در سن پانزده سالگی از کمر شل بود و از ایام طفولیت
بتاریخ شهر ربیع الاول هزار و صد و شانزده در مسجد منسوب به حضرت
امام رضا علیه السلام در جنب عیدگاه مبارک واقع است او را آورده قریب
او را در آن مکان انداخته حضرت امام رضا علیه السلام او را شفا داد و در خواب
بشارت

به زیارت مشرف شده بثبوت شرعی رسید و نقاره شادیانه زدند
و او را از سرکار فیض آثار ممتنع گردانیدند **معجزه هفتاد و نهم** ایضا
صلاحیت شعار ملا عبد الوهاب مذکور نقل نمود که میرزا الف نام صبیه
محمد شفیع طبسی که از هر دو چشم نابینا بود در سن ده سالگی بود بتاریخ
نوزدهم شهر رمضان المبارک سنه هزار و صد و بیست بعد از ظهر به زیارت
حضرت امام الانس والجن مشرف شده که او قبل از این نابینا بوده
شفا یافت و بثبوت شرعی رسید و نقاره شادیانه زدند و او را از سرکار
فیض آثار ممتنع گردانیدند **معجزه هشتاد** دیگر آنکه فضیلت و افادت پناه
آقا حسین ولد مرحوم ملا مهدی نقل نموده والده من که صبیه مرحوم شیخ محمد
فاضل مدرس بود در نهایت شرف و صلاحیت نقل نمود که شخصی به
تربت امام ثامن علی بن موسی الرضا علیه السلام رفت و یکی از منازل شخصی اعمی بود در راه
بود از او التماس نموده بود اعمی که در وقت مراجعت قدری خاک از آن
روضه مقدسه از برای من بیاور شاید به برکت آن تربت چشم من شفا یابد
و آن شخص فراموش کرده بود که خاک بردارد و اتفاقا در وقت مراجعت
باز بآن منزل رسید آن شخص اعمی که خبر یافت رسید بسیار خوشحال شده
بود آن مرد اعمی مطلع شد که آن شخص آمده نزد آن مرد و طلب خاک نموده
آن مرد قدری خاک از همان منزل برداشته برای آن اعمی آورد و آن
اعمی از روی نیت خالص بر چشمهای خود کشید در همان شب بینا و شفا یافت
و صله و هدیه بسیاری به او داد و او را دعا نمود **معجزه هشتاد و یکم** صلاحیت و تقوی شعار

حکایت کرد اصفهانی خادم روضه رضویه که مرد ثقه‌ایست نقل نموده که در اصفهان
مردی طباخی بود سید و صالح بود روزی میر لوحی سبزواری ساکن اصفهان
موعظه میکرد و مناقب و فضائل ائمه را نقل میکرد تا اینکه گفت در
وقتیکه حضرت امام رضا علیه السلام بمرو تشریف آوردند در یکی راه در منازل
وارد حمامی شده بودند مرد میر و صالح هم در آن حمام بوده در وقت
داخل شدن آنجناب بحمام طاسی پر آب کرده بپای آنسرور ریخته بود
چون ملاحظه کرده بود دیده بود که آن آزار که از آن رنج دفع شده
رسیده بود که این مرد که ثقه بودند که حضرت امام رضا علیه السلام
بپای آنحضرت افتاده بود و پای آن عالیجناب را بوسیده بود
شکر الهی بجای آورده در آنوقت آن مرد طباخ بعد از شنیدن این
نقل بیکی از حمامهای اصفهان رفته و طاسی را پر آب کرده رد نمیکند
مقدس کرده بگریه و زاری تمام طلب استشفای آزار خود از آن حضرت
میکند و میگوید چه شود که بهمان نحو آزار آن مرد را شفا دادی مرا نیز
شفا بدهی و طاس آب را بر سر خود و پای خود ریخته بود دفعةً آزار
او ببرکت آنجناب برطرف شده بود دهان دم بهمان مجمع آمده
بمردم گفته بود که من این نقل را شنیده بحمام رفتم و چنین کردم
از برکت آنحضرت آزارم برطرف شد همه مردمی که او را در امروز
دیده بودند ملاحظه کردند دیدند که آزار او را بالکلیه رفع شده بود شکر
الهی بجای آوردند معجزه هشتاد و دوم ایضاً حکایت مذکور نقل نمود که من از

اصفهان

155

اصفهان آمدم و در مشهد مقدس سکنی نمودم در سنه هزار و صد و شصت و چهار
شبی دزدی بخانه من آمده و صد صندوق رخوت عورات و مال غیرت
من که در آنجا بود برد چون صبح من بیدار شدم و آن ماجرا را دیدم
و اطفال اضطراب بسیاری کردند و وضو ساختم و نماز صبح ادا کردم
و باستانه حضرت امام رضا علیه السلام آمده و تضرع و زاری نموده عرض نمودم
که یا امام پناه باستانه شما آورده ام و مال خود را از تو میخواهم و متوسل
بجناب تو ام و بگریه و استغاثه میکردم و در آستانه بودم که یکی از خویشان
من آمد که نوید ما بتو پیدا شد بیرون آمده اموال خود را در خانه
خود دیدم و شکر الهی بجای آوردم و کیفیت پیدا شدن آنرا پرسیدم
گفتند در این نزدیک حمام خرابه بود شخصی آنجا میگذشته صدائی
می‌شنود بدرون حمام رفته می‌بیند که شخصی آنجا در زمین را
کنده چیزی پنهان میکند دانسته بود که مال دزدی است جمعی را خبر
میزند می‌آیند مال را گرفته دزد فرار مینماید که در این وقت اولاد من
تا خبر می‌شنوند مال را گرفته بخانه میآورند مجدداً شکر الهی
نموده اموال خود را تصرف کردم معجزه هشتاد و سیم سیادت و نجابت پناه
فضیلت و طالت دستگاه میرزا ابدال الدین محمد خادم و مدرس ولد
مرحوم میرزا ابراهیم نیشابوری که مردی فاضل صالح ثقه است
برای من نقل نمود که در وقتیکه ازبکیه شومیه مشهد مقدس را گرفتند
و اموال سکنه مشهد مقدس و روضه رضویه را غارت کردند و سر طاق

گنبد مبارک سلطان الجن والانس حضرت امام رضا علیه الاف التحیة والثنا را
بردند ولیکن هر چه که می بردند دوباره پیدا شدند و از آن شهر آثار طاعون
و وبا بهم رسید و سبب را دانستند لابد سر طوق مبارک را آوردند در
جای خود نصب کردند معجزه هشتاد و چهارم در ماه شوال سنه هزار و صد و شصت و
چهار محمد افغان با لشکر بسیار از بلده هراة بعزم تسخیر قلعه مشهد مقدس
آمده دو ماه قلعه را محاصره نموده و معجزات بسیار از حضرت علی بن
موسی الرضا ع ظاهر گردید از آنجمله آنکه محمد شفیع ولد اسمعیل الدین مسعود
زرگری که مثل روز اسیر آنها بود و خدابخش ولد بخشی جاجی مرد مسلمان
که دهلیت از دهات جام که قریب دو ماه بود که اسیر بود در روز
پانزدهم شهر ذی الحجة گریخته از دروازه نوغان داخل شهر شدند
و هر دو برای حقیر نقل نمودند که ما هر دو در پیش میرزا اسمعیل خانی
که منشی محمد بود بودیم و مرد مسلمان زر الحجه منشی آوردند که هر دو دست
او سوخته بود کجل شده بود سبب را از او پرسیدند گفت شب
حضرت امام رضا را در خواب دیدیم بمن فرمودند که محمد بگو که از دور شهر
برخیز و برود و چه بجا اهد؟ در خواب دیدیم که آتش بدستهای من افتاد
و بلوحت؟ از خوف بیدار شدم دیدم که دستهای من سوخته بدین نحو
معجزه هشتاد و پنجم آنکه در وقت محاصره مذکور حضرت فضایل مآب ستوده
اطوار علامی ملا محمد رضای مدرس و نایب سرکشیک و سرکشیک آستانه مقدسه
برای حقیر نقل نمود که شبی بمحافظت دروازه عیدگاه مشغول بودیم
دیدیم

دیدیم که صبح گنبد منوره جنبند مبارک امام الجن والانس بوده مسکفند
که نور باران شده چون این کمترین متوجه شده مشاهده نمود که حق
و صدقست هردم نور بسیاری بر جنبند مبارک میریزد بحمد الله
والمنة بزیارت او مشرف شدیم معجزه هشتاد و ششم الضا در زمان او
اوقات قلعه بندی که محمد مرد و قلعه مشهد مقدس را محاصره نموده
بود شبی از شبها از دو سمت شبیخون آوردند یکی از سمت در
وازه نوغان و یکی از ما بین دروازه مسجد سراب و مردم دروا
زه نوغان زود خبردار شدند بضرب گوله تفنگ و بادلیج آنها را پس
نشاندند و نردبانها را که ساخته همراه آورده بودند در میان راه
انداخته گریختند و مردم برج سمت دروازه دشت جرد و سراب چه
کالا پناه بود دیرتر خبردار شدند و افاغنه از خندق گذاشته بودند
و به بالای نردبان آمده نزدیک بایشان رسیده بود که داخل شهر شوند
و تیر و تفنگ بسیار بجانب آنها انداخته بودند جمعی را مجروح و جمعی مقتول
نمودند آخر فرار نمودند و جمعی اسیر را که گریخته بشهر نقل کردند که
جماعت افاغنه که همراه بودند مجروح شده بودند می گفتند که در دروا
زه سه نفر عرب را دیدیم که یکی شمشیر و یکی نیزه و یکی زنبورک در دست
داشتند بر ما حمله میکردند و ما را مجروح میساختند و ممانعت از
از دخول شهر می نمودند باعجاز حضرت امام رضا معجزه هشتاد و هفتم
الرضا در زمانیکه محمد افغان از ما بین دروازه سراب و دشت جرد یورش

آورده بود محمد مهدی ولد حاجی محمد جعفر توپچی که از مردم ساکن اصفهان
که توپچی همان برج بود نقل کرد که یک قبضه توپچه و یک قبضه زنبورک که
در آن برج بود و زنبورکچی آنجا نبود و من مشغول به انداختن توپچه بودم
و میدیدم که زنبورک خود بخود پر میشد و خالی میشد بخودیکه تا من
یک توپچه پر کرده می انداختم زنبورک چندین مرتبه پر و خالی میشد باعجاز
حضرت امام ضامن بدون آنکه کسی آنجا باشد و آنرا پر کند و می انداز
زد معجزه هفتاد و هشتم ایضا در همان شب یورش محمد مهدی توپچی ولد حاجی محمد
جعفر برای من نقل کرد که چندین توپ انداختم توپ از بالای
عراده افتاده و کسی نبود که کمک من نماید و توپ را بر بالای عراده
انداز و حیران بودم ناگاه دیدم که توپ خود بخود حرکت کرده بر بالای
عراده ایستاده بقلعه شد از جمله معجزات آنحضرت بود معجزه هشتادم
ایضا در همان اوقات قلعه بندی که محمد افغان آمده بود و چون در یورش
اول کار نساخته مایوس و مخذول بی نیل مقصود برگشتند بعد از
چند روز دیگر باز اراده نموده سرکرده های لشکر خود تهدید و وعید
نموده نردبانهای بسیاری ساخته از عقب دروازه نوغان و دروازه
میر علی آمو اراده یورش داشتند چند اسیر گریخته آمده نقل کردند
که چون چوب نردبانها تر و بسیار سنگین بود مردم او هر چند سعی کردند
که نردبانها را بردارند و بیاورند نتوانستند بردارند آخر الامر
قاطر بسیاری آوردند قدری راه که آوردند باعجاز حضرت امام رضا

قطارها رم

قطارها رم کرده نردبانها را شکستند بعضی را شکسته پیش ماندند
و آن ملعون سوار شده بود دید که نردبانها را شکسته و شکسته اند که
نمودند که باو اتفاق شده بود دیدند که مردم بر جهار پیلار و تفنگ می
اندازند همانجا برگشتند هر چند محمد آنها را از جبر منع کرده بود فایده
نکرده بودند و در جواب گفته بودند که آنها پیلار زند و مار تفنگ
میزنند معجزه نود ایضا در همان شب یورش تنها اسیری نقل کرد
که زنبورها بر شتر بار کرده که همراه بیاورند و بر مردم قلعه بیندازند
که نزدیک قلعه رسیدند هر چند شترها را میزدند بسمت قلعه نمی آمدند
و آخر شترها برگشته بسمت اردو رفتند باعجاز آنحضرت معجزه نود و یکم
ایضا در همان اوقات قلعه بندی جبار دروی [illegible] یوزباشی تفنگچی
بقوا و بیرون شهر فرستاده بودند از برای من نقل کرد که از برج
نذر بطرف قلعه میکردم بنظر من چنین می نمود که دیوار قلعه برابر [illegible]
بلند رتبت باعجاز آنحضرت معجزه نود و دوم جناب ستوده آداب فضیلت
و افادات آداب افاضت پناه علامی فهامی آقا حسین مدرس و خادم
باشی نقل کرد که شخصی از سر نقل کرد که من در میان قوشت محمد نعیم
جمعی گفتند که دست از محاصره بردارید و تفنگ بجانب گنبد
مبارک امام رضا علیه السلام بیندازید که حضرت شخصی از آن ملاعین گفته
بود که از مشهد رضا همان قدر کار می آید که از زمین بر آید در همان وقت یا
همان روز آتشی باو می افتد و میسوزد و بجهنم واصل میشود معجزه نود و سیم در انسنه ایضا

هزار و صد و سی و چهار در ایام قلعه بندی و محاصره نمودن محمد افغان مشهد مقدس را
ضعیفه اعمی و بسیار فقیره و بی چیز بود شخصی التماس میکند که دست مرا بگیر ببر بصحن
مقدس برا آن شخص دست او را گرفته بصحن مقدس برابر پنجره فولادی که می
دی قبر مبارک علی بن موسی الرضا علیه السلام آورده آن ضعیفه نقل کرد که آن شخص مرا
ملعان بمن گفت بگیر این سیب و سبزه را من دست دراز کرده بجانب آب
و سبزه بدست من آمده آنرا گرفتم در بین اثنا دیدم که چشم من روشن شده
چشم گشودم گنبد مبارک و صحن مقدس را دیدم اما آن سبزه و سیب را در
دستم نبود یقین شد که حضرت امام رضا علیه السلام چشم مرا روشن و شفا داد فریاد بر
آوردم مردم جمع شده رخت مرا پاره پاره کرده تیمنا و تبرکا بردند و جمعی
که مرا بدر الحال دیده بودند آمده پیش امام شرع انور شهادت دادند بعد از
ثبوت نقاره شادیانه زدند معجزه نود و چهارم ایضا در همان وقت قلعه بندی
صحیح بود که آدمی از رفقا امیر علی قورلاس ولد تیمور علی که ملازم من بود در
دروازه نوغان کشیک حیات بود آمده با و گفت بیا بخانه که ترا همشیره
نور امیطلبد دیشب حضرت امام رضا علیه السلام چشم او را شفا داده او از خوشحالی
بخانه خود رفت بعد از زمانی که وقتی آمد چگونگی مقدمه را از و استفسار نمود
گفت همشیره من اعمی بود دیشب گذشته حضرت امام رضا او را شفا داده
معجزه نود و پنجم حقیر که جامع این رساله در اوقات که این رساله را جمع می‌نمود
بخدمت عالیحضرت سیادت و نجابت پناه فضیلت و افادت و حقایق
انتباه جامع المعقول و المنقول افضل الزهاد و المتعبدین حسیب نجیب میر محمد تقی
الرضوی

رضوی ولد مرحوم مرحمت پناه میرزا معز الدین رسید التماس نمود که اگر خود معجزه از مو
لای ما علی بن موسی الرضا علیه السلام دیده آید بیان فرمایند که در ضمن این رساله نام و نشا
نیم ازین ثواب بهره ور شوید با این مضمون نوشته فرستادند که بسم الله الرحمن
الرحیم و هو حسبی بنده فدوی تقی رضوی معروض میدارد که فقیر شبی در پایین
پای مبارک میگذاشتم دیدم که نوری از قبه مبارک ساطع میشود و در همین سمت
که فقیر بودم و قدری ماندم همانجا محو بود که فقیر رفتم معجزه نود و ششم ایضا سید
مذکور نقل نمود که مدت سه سال بدین منوال بود هر وقت فقیر را آزاری
در بدن عارض میشد چون باستانه مقدسه مشرف میشدم موضع درد را بضریح
مبارک مقدس میمالیدم همان وقت شفا میشد و در آن مدت مستمر بود
بود و تخلف ننمود و بعد از آن احوال مختلف شد رزقنا الله العفو و
العافیه بمنه معجزه نود و هفتم ایضا سید مذکور نقل نمود که فقیر وقتی از اوقات
پنج روز تا وقت در بستان در آستانه مقدسه میبودم و ضرورتی بیرون نمیرفتم
در آن اثنا از توجهات مولای غریبان امور غریبه بظهور ظاهر شد و آنچه نوشته‌ام
کمی از بسیار است معجزه نود و هشتم آنکه چون در سنه هزار و صد و سی و چهار محمد
افغان مشهد مقدس را محاصره نموده بودند در سمت دروازه نوغان باعتبار
آنکه نزدیک بقلعه همه جا دیوار بست باغات و محوطات بود و فرود آمده
بجایی نزدیک بود که صدای حرف زدن افاغنه یعنی که در دروازه و برج
بودند میرسید و گلوله تفنگ و زنبورک ایشان مبالغه از برج بارو
میگذشت و بشهر می‌افتاد و بر مردم میخورد و باعجاز حضرت امام رضا علیه السلام از بس

یکی بهم رسانید معجزه نود و نهم آنکه همان ایام قلعه بندی با وجود قحط غلا
و کمی محصول سال سابق هنوز محصول نو را بشهر نیاورده بودند مگر
قلیلی باعجاز حضرت امام ضامن نان جو و گندم بوضعیکه وفور بهم رسانید
تا نصف شب نانفروشها دکانها و تبنگها پر نان را می آوردند و در
برج و دروازها میگردانیدند که شاید مردم بخرند و نان اکثر ایشانها می ماند و
مانده میشد و کسی نمیخرید و بالبته دو ساعت سرگردان بود تا نواند
و این همه برکت آنحضرت معجزه صدم جناب فضیلت مآب علامی
فهامی مولانا محمد مؤمن شیخ الاسلام نقل نمود که از جمله معجزات که نسبت باین کمترین
بیمقدار از معدن فیوضات ربانی فتوحات طبیب امراض عاصیان و شفیع
اوراد گناه کاران صورت وقوع پذیرفته اینکه در اوایل سن ازاری عارض
این مریض معاصی و خطا پا گردیده که مدت سه سال و نیم باین مبتلا گشته و
اطبای این ارض مقدس از معالجه عاجز مانده ورمی بود که در پا بهم میرسید
روز بروز زیاد میشد اطبا و جراحان علاج آن را منحصر در شکافتن دانستند
وچون شکافتن خالی از خطری نبود بعد از معالجات بسیار و یأس از آن
ناچار صبر و انتظار فرج از جناب حکیم علی الاطلاق گذشته روزی این مبتلا
گناه کار و این عاصی روسیاه را بالعروه در محفه نشانیده بحمام برده
بعد از دخول حمام باراده تطهیر و تنظیف در گوشه قرار گرفته که جمعی
از بیدردان جاهل و جاهلان غافل وارد حمام گردیده چون زبان درد
و علت عجیبه ملاحظه نمودند بلاتامل بسخنان ناملایم و استهزاء و سخریه
شروع

شروع نموده این غریب بیکس معصیت و غریب دیار عافیت از سخنان
ایشان الم تازه در اضطراب باندازه روی نموده بی اختیار از بیرون
آمدن از حمام سعی نموده بپرستاران خود التماس کردم که مرا بدر
گاه ملایک سپاه سجده گاه امام الانس والجن ثامن الائمه الاطهار
صلوة الله علیهم اجمعین رسانید که دوای درد ما و علاج سختیهای بیش
بعد از رسانیدن این بیچاره دردمند بآن سده سنیه بصدای
بلند نالیدم که پادشاها درگهت دار الشفای دردهاست
کارم سخت شده و طاقتم نمانده و هرچند روسیاهم و قابل هیچ گونه
مرحمت نیستم اما تو معدن کرم و رحیمی درد مرا چاره کن که بعد از تضرع
الهی و توجه شما امیدوارم بعد از فراغ از زیارت مرا بخانه رسانیدند
و در بستر امیدواری خوابیده هنگام بیداری از خواب بدن مستور
معمور پرستاران خود را طلبیده که معاونتی در حرکت با برخواستن
خواستن ارخا نمایند در این حالت محسوس شده که حالت هرشب
نیست و لحاف سبکی در خود و پای خود می بینم بعد از ملاحظه تمام معلوم
گردید که آن ورمی را که پیشتر بود و تعفنی از آن کم شده و از آن درد و
المی ظاهر نمیشد همچنین شب دوم ثلث آن و شب سیم بالکلیه آن
مفقود گردید که بعد از آن اثری از آثار درد و الم باقی نمانده
زیاد الحاله برکت و شفقت و مرحمت آن زبده اخیار و نور دیده سید ابرار
نوابد عطیه و خلاصی این مرض یافته چندی از دیگر برکت و میمنت

این نظر رحمت اثر رفع شده شکر ادا نمودم معجزه صد و یکم ایضاً فضیلت پناه
مذکور نقل نمود که از جمله معجزات خود برأی العین مشاهده نموده آنست که یکی
از یوزباشیان ولایت قراباق که بسفر خراسان مامور بود و او را
از آزار فالجی عارض شده بود چنانچه او را بر پشت ماشتی عونش
بنیان حمل و نقل مینمودند در یکی از شبهای جمعه که حقیر کثیر التقصیر در کشیک در صفه
زوار الحفاظ نشسته بودم و از شب تقریباً نصفی گذشته بود و یوزباشی مذکور را
بدستور معهود بعد از زیارت در گوشه از ایوان زرنگ چنانچه
افتاده بناله و زاری مشغول بود که ناگاه نعره زده بسرعت از جای خفیف
حرکت نموده بدستور اصحا بروضه متبرکه منوره سه مرتبه دور
گردیده فریاد کنان ترک بعجز و نیاز و شفا شفا گویان منطلق میگردید
بعد از فراغ از اقوال و اعمال زیارت و نماز یکی خود فرمود
که مبلغی اشرفی ارزنده نثار المرقد منور نمودند و از یوزباشی مشار الیه کیفیت
آن معجزت را استفسار نمودند تقریر نمود که در اثنای ناله و زاری خوابم برد
دیدم شخص نورانی از حرم محترم بیرون آمده عصای بدست که آن عصا را
در بر من ایستاد و گفت برخیز من گفتم چه گونه برخیزم که چندین سالست
که از برخواستن عاجز شده ام آن شخص فرمود که برخیز بحول و قوه رب العالمین
من گفتم یا رب العالمین و از خواب بیدار شده خود را صحیح و سالم دیدم
که گویا هرگز آزاری نداشته ام والحمد لله رب العالمین الذی جعلنا من
امه جده سید المرسلین معجزه صد و دوم جامع بین الشرفین
حاجی ذو الفقار در اصفهان که در خدمت رحمت و غفران پناه میرزا
محمد صالح

محمد صالح الرضوی ناظر جلیل القدر سرکار فیض آثار نایب نراه بودم تقریباً
سی سال قبل از این شخصی از زارعین طرق که از جمله موقوفات سرکار فیض
آثار است آمده مذکور نقل کرد که خدای تعالی فرزندی بمن داد و والده
فوت شده و کسی نبود که طفل را شیر دهد چند روز طفل را بخانهای همسایه
برده التماس نمود ضعیفهایکه شیر داشتند او را شیر بدهند تا آنکه ضعیفها در شیر
دادن او مضایقه نمودند یک شب از سر شام تا صبح آن طفل بیحالی گریه کرده مرا
از آرام بکرد چند نوبت اراده کشتن آن طفل کردم تا آنکه صبحی باراده رهایی
شبار کردن بصحرا رفتم و طفل را برداشته همراه بردم که او را در بیابان در چاه
اندازم یکبار رحمی آمده خواستم آن طفل را در چاه اندازم و خاطر غم آلوده را
از زحمت او بپردازم ناگاه چشم من بر گنبد مبارک امام رضا افتاد گریه بر من
غلبه نمود و استدعا نمودم که یا امام غریبان و چاره ساز بیچارگان رحمی بر
حال این طفل بکن میبیند که من مرتکب قتل او شدم طفل را در کنار چاه
گذاشتم و رفتم و بعد بشیار مشغول گشتم بعد از ساعتی سینه من خارش
زیادی بهم رسانید وقتی ملاحظه کردم که شیر از پستانهای من روان شده خود را
بر چاه رسانیدم دیدم از بسیاری گریه آن طفل نزدیک بجان رسیده
که از طرف شود پستان خود را بدهن او دادم شروع بمکیدن نمود و
ساکت شد بخواب رفت باز بدستور بصحرا الحکم و هر مرتبه که آن طفل
بیدار و گرسنه میشد از اینجا شیر در پستانهای من ظاهر میشد عوض که تا
آن طفل انفصال ایام رضاع بسر رسید شیر هم در پستانهای من خشک شد و آن

وان مرد سینه خود را نمود و بر سینه او از کثرت مکیدن طفل چون پستان
زنان بزرگ شده بود معجزه صد و سیم جناب مذکور برای این نقل کرد که محمد
جعفر از اقوام کمترین والده او فوت شده بود کسی نبود که او را شیر دهد
یکمرتبه از سبب گریه و غلبه گرسنگی بی تابی زیاد کرده پدرش از ضمانت
غریبان استمداد جسته تضرع زیادی بدرگاه آن واجب التعظیم می نماید فی
الفور می بیند که آن طفل خاموش و ساکت شد بخاطرش میرسد که البته
آن طفل برطرف شده صبح که شد می بیند که طفل انگشت ابهام دست راست
خود را در دهن گرفته می مکد و شیر در دهن طفل میریزد انگشت را از دهن طفل
بیرون می آورد می بیند در بن ناخن انگشت ابهامش دو سوراخ بهم رسانیده
شیر روان شده شکر الهی بجای میآورد تا ایام رضاع هر گاه طفل گرسنه
می شد انگشت خود را می مکید و شیر میخورد و تا بزرگی زنده در اسلام کرده
رشد رسیده بود بسکه تا تنها انگشت خود را در دهن بگیرم خوابش نمی برد
اثر آن دو سوراخ که شیر بیرون می آمده در انگشت او ظاهر بود معجزه صد و
چهارم شنیدم از ملا محمد تقی که بود عالم و صالح و متقی بصفحه دلش رنگ بایع لازم
بود از حجه حافظ که بودم مشرف بصدق صفا بطوف حرم علی رضا
نعلی دست کرته رنجش سعید به پابوس شاه خراسان رسید پدر از دیش
اندر پس پشت پشت باو کرد و گفتش بظاهر درشت ندزدی الکرزه غنیت
رهی در بن باب ایباب بزدم رهی چه آن نبا نور این نور اشنید جوش فی
آبی نزول برکشید حسینی صفت دیده پر آب کرد لصوت می نعت
کنند

کشید آه سرد که کف ای از رکن عراق و حجاز پس من کو بحکم ملا عایم باز
امام رضات مقتدای رفت چه باشد بکار رنج و غلبت رمن بقا نزن به
کردرین دعا را تمام ما بجا ز آن شه علیه السلام رفاجت دیدند و نا کار رفت
شاده زحال مذلت نجات یکی از فضلای قدسی رضویه بقلم
منوره که ابا صالح نام داشت مرد ثقه بود نایب التولیه بود و با امور تقسیم
بود که تقسیم نان جیره خوران سرکار فیض آثار مولای مقتدایم علی بن
موسی الرضا علیه السلام را نماید وجه نان تسلیم او نموده بودند در پایین پای مبارک
آن مقتدای عیاری وجه نان مزبوره که مبلغ چهار صد تومان سفید
دینار بود با دست ما از بغل او برآورده بود و چون مطلع شده بود
او را یاس زیادی بهم رسیده بود سوای عرض بجناب آن بزرگوار بفر
و ملجاء دیگر نیافته بود همان لحظه رو بطرف روضه مقدسه آن بزرگوار آورده
دست دعا و بلند و استدعا نموده بود که چون مردم در این روز دخترانک
چیزی کم کنند از جناب شما التماس می نمایند با اکرام و انعام باور میشود
و این وجه از سرکار فیض مدار تو و پایین پای مبارک برده اند سبب بد
نامی این کناره کار و نقصان جیره خواران سرکار میشود منم الحال دستم
از وجه برنگرد و هنوز روح حالکه نیست آن برگزیده و دو الجلال بجا
نرسیده بود که پسر یکی مجتهد بنام علی در سنّ چهارده سالگی گفته بود که
ای ابو صالح واهمه مکن و تشویش مدار که برنده زر را من دیدم بایک
وصف و با این لباس بود و یکی از منسوبان سرکار رهان گرفته حاضر

واسم آنمرد و در اماکن مذکور ساخته بهاشب ربیعه مذکور مهیا واز در دزد مزبور
شنیده بودند که چون من زر را بردم حالتی بهم رسانیدم که گویا پای
رفتار و قدرت تصرف در ان ندارم و دزد دیگر باز زر بمعرض
خود رسید ازان جمله در ایام تحریر این رساله که مبیت نهم شهر ربیع
الثانی سنه ١٢٣٣ زن و دختر شیخ علی عرب بنابر انکه شوهر او فوت شده
بود و دزدان بخانه او رفته قدری اموال او برده بود و مقدار از خوف
پناه بخانه فقیر شمس الدین محمد رضوی برگشتیکه مؤلف این رساله آورده
بودند چون نوروز نزدیک بود اراده نمودم که برای تدارک عید قدری
مساعده نمایم چون دختر شیخ مذکور مطلع شد گفت من قدری زر دارم
بشما میدهم سندی در ان بنویسید ملکی مرهون کنید و نقد یازده تومان زر
آورده در صندوق خود گذاشته که بعد از انکه سند را بگیرد بدهد
اتفاقا در همین شب برف باریده بود و روز بامهای پایین انداخته
بودند و دو در حوالی را پاک نکرده بودند و دو روز بعید مانده بود
چند نفر مزدور آوردیم که برفها را پاک کنند از انجمله محمد نام مردی فاسق
بود پسری داشت جعفر نام ده ساله بود اتفاقات بدر خانه
که صندوق زر داشت رسیده کسی در انخانه نبود رفته و قفل
صندوق را گشاییده بود و زنجیر افکنده همان کیسه زر را بدین مظنه
زر تاری برداشته بود صاحب زر سه ساعت از شب گذشته
مطلع شده و بنا نالان بسیاری کرد در همانشب کسی فرستادم و محمد مذکور
آوردند

آوردند با او گفتم او هم منکر شد آخر تا هیچ شد کس فرستادم و پسر او را آوردند
با او گفتم او منکر شد و شروع بگریه کرد بوضعیکه بر او ترحم کردم انجا با امام ضامن
غریبان شده و با آستانه بوسی آن روضه بهشت نشان مشرف شدم و
خدمت آن سرور عرض کردم که یا مولای من خاک روب آستانه شما هم بود
مدار که مال این بیچاره در خانه من تلف شود و این بدنامی و خجالت برای
من بماند یا مولا شفقتی بکن و وضعی نما که مال او پیدا شود گریه کردم و زیارت
کرده بخانه برگشتم مقارن آمدن من محمد علی نام ولد فضلعلی بنا ملاعلی نقی
مشهد آمد و گفت من جعفر مذکور را دیدم و از و تفتیش کردم بلد بودن اینکه
او را آزار دهم اقرار کرد دانستم دعای من مستجاب شده شکر الهی بجای
آوردم رفته زر را بدین مظنه آوردند مجدداً شکر الهی بجای آوردم تا تاریخ
بجا بود تمام کلام آن سید بزرگوار در کرامت و واقعاتی که از ان
سرور اخبار بظهور رسیده و اما آنچه بر خود مؤلف عاصی روی داده
بالمرتبه یقین رسیده بسیار است ازانجمله آنکه در ابتدا تحصیل علم
بسیار فقیر و پریشان حال بودم بقسمیکه قادر بر تحصیل معیشت خود بقدر
ضرورت نبودم قصد این نمودم که از مشهد مقدس منوره سرور بعزم
مسافرت پیاده بجانب اصفهان روم و عیال خود را درین بلده بگذارم
چون برین قصد مصمم شدم در صبح آن روزی که اراده انقطاع داشتم
مادر پیری دارم که تا زمان تحریر نیز که الحال حیات دارد و زیاده از
صد سال سن او میشود در شب آن سرور عالم را در خواب دیده بود

که در روضه عرش درجه در بالای تخت قرار فرموده اند و بعد از بالای تخت
آن سرور جاریست و ابن عباس در خدمت آنجناب بنده وار ایستاده بود
آنسرور بابن عباس خطاب فرمودند که تکلا از برکت از شهر ما
بجای دیگر برود اخراجات معاش و گذران او با مالک در خدمت
آن سرور اشرف درباب بسیار بود بگفت برداشتند و با ابن عباس مرحمت
فرمودند و گفتند این را در امورات خود خرج نما واز بجای
دیگر برو و ابن عباس در وقتیکه این بهار از ان معدن جود و احسان
گرفتم و در و دریاکه با رشحه زر انها در آن نهر آب افتاد آنسرور عالمیان
با ابن عباس فرمودند این دریا که با رشحه را بر دار از میان آب
برداشتن نفر موده آنسرور در داخل نهر آب شده انهار را پیدا نمودم
و برداشتم بعد از آنکه والده مقدسه این بنده روزگار این خواب را از برای
من نقل نمودند فسخ عزیمت نموده مجاورت آن سرور را اختیار نمودم
بعد از چندی زمانی از رفیق زواران آنسرور که از ولایت
بعیده بزیارت آنحضرت مشرف شده بودند مستفیض شدم و حکایت
ها با ابن عباس نمودند که از غربت و انقلاب ملک شدم از انجمله
آنکه در زمان تحریر تحفة الحسنیه که اول مؤلفات این بنده روزگار است
از کتب اخبار و مناقب و مصائب ائمه اطهار علیهم السلام اسباب تالیف
نداشتم و بسیار شوق در تالیف آن نسخه شریفه داشتم تا آنکه وقت
سحری در بالای سر آن سرور عالمیان عرض حال بزبان فارسی بدرگاه

خداوند

خداوند سبحان نمودم و گریه و ناله بی اختیار نمود و عرض حال بزبان
فارسی در قنوت نموده و التماس نمودم که خداوند عالم بسبب توجه
و التفات آن سرور عالمیان کتب بسیاری در حدیث و تفسیر و رجال
و قصص و حکایات و غیره با ابن عباس عطا فرماید تا اینکه بتوانم تالیف آن
نسخه شریفه نمایم چند زمانی از این مقدمه نگذشت خداوند عالم ببرکت آنسرور
و اسباب کار از کتب اخبار و غیره با این ذره بمقدار چندان مرحمت فرمودند
که بحمد الله تعالی قریب بسیصد جلد بلکه زیادتر از کتب هر علمی از کتب خانه
ابن عباس موجود بود و بعد از تالیف جلدین تحفة الحسنیه کتب بسیار در مواعظ
و لطایف و فضائل و مناقب تالیف نمودم از انجمله آنکه در ایام مجاورت
مشهد مقدس رضوی علی مشرفها الالف التحیة و السلام در سنه ۱۲۰۶ که اوایل
آن بود در خانه گندم بقدر مقداری که باید نداشتم و جلد اول تحفة الحسنیه را
شخصی از ابن عباس گرفته بود که بعوض آن یکصد من گندم بدهد و بوعده او
خاطر جمع بودم تا اینکه روزی در پیش روی ضریح مقدسه منوره آنسرور
برابر ایستاده بودم زیارت جواد به بجا آوردم که در آن حین آن شخص آمد و
تحفة الحسنیه را گرفته بود که گندم بدهد کتاب را بحقیر داد و از زبان او
گندم نتوانستم بشما بدهم کتاب خود را بگیر بمحض اینکه رفت براین
عالم روی داد و عرض نمودم با مولا کند انبار ما را طایفه ترکمانیه و
فساق و فجار مسخر شد و ابن عباس در مدایح و مصائب چند تا این کتاب را
تالیف نموده و علاوه از رساله خود مستغنی فرج کاتب دلگا غذ و جلد نموده ام

بجز جناب شما در این وقت در زمان ازین نااهلان کیست که طالب این کتاب باشد
کتاب را متصل بضریح مبارک مقدس گذاشتم و عرض کردم کتاب را بشما هدیه
دارم شما کسی را میخواهم بعد از گریه و الحاح بسیار از روضه منوره آمده در اختیار
بیرون آمده بدون اراده اختیار منزل یکی احباء رفتم بعد از طی تعارفات
و اطلاع ایشان ازین مطلب در همان ساعت یکصد تومان بحقیر دادند که پول
از بعد از رفع محاصره رفته تا بسند و چند روز بعد ازین مقدمه روزی در
روضه عرش درجه یکی دیگر از اصدقا بآیت عاجی فرمودند که مرحوم حاجی
حسین طهرانی باین وصیت نموده که هر وقت حرامی او را نفروشم از
تنخواه کاحرالی او جلدین تحفة الحسینیه را وقف نمایم و تولیت این دو جلد را
گذارم هر گاه نسخه موجود داری بیاور که حاجی [illegible] در عوض بیع آیت
حقیر جلدین تحفة الحسینیه را حاضر نموده ایشان خریدند و قیمت آنرا هم
دادند و از التفات آن سرور مادامت طول محاصره بلکه زیاده از آن
و کندم داشتم بلکه اعانت بعض از ضعفا و [illegible] نیز از آن نمودم از انجمله
آنکه معجزه آن سرور را که سابقاً مذکور شد در حضور آن شخص که زن او
در جزیره باقی مانده بوده او با پسر او از دریا گذاشته بودند آن شخص
از بلا و نمیده بقصد زیارت آن سرور آمده و در روضه عرش درجه باقی مانده
بود و در زیر خود در از آن سرور طلب بلنمود در همان شب باعجاز آن سرور
زن او را آن حضرت از آن جزیره بروضه عرش درجه حاضر کردند معجزه
مزبوره را حقیر خواهش نموده بودم که بلبل [illegible] بلاغت و عندلیب گلستان
فصاحت

فصاحت افصح الذاکرین و رئیس الراثین آقا سید ابوطالب بنظم
در آورند و در زمان محاصره مشهد مقدس جناب سید مزبور مشغول
مشغول بنظم آن معجزه گردیدند بعد از اتمام اشعار از معجزه در دربار
در ایوان مسجد مدرسه نواب در خدمت عالیجناب مقدس القاب
اشرف الواعظین مرحوم جنت آشیان شیخ یوسف واعظ و رئیس
الراثین اشرف الحاج و المعتمرین حاجی ملا محمد علی روضه خوان حاضر بودیم
و آن جناب بخواندن اشعار معجزه مزبوره مشغول بودند که ناگاه در آن
حین سه نفر از فرزندان شقی مخذول العاقبه که باعث فساد و رئیس
محاصره ارض مقدس شده بودند مطلب این عاص آمده که ترا آن شیخ
مسجد احمد حقیر فهمیدم که از دست او رهائی نخواهم داشت متنجی بحضرت
من الائمه شدم و همان اشعار را از جناب سید مذکور گرفته در روز پنجشنبه
این عاص در منزل مقابل گنبد مبارک آن حضرت رعایا بود همان اشعار را
در مدت حبس نوشتم و عرض نمودم یا مولای جناب مقدس بزرگوارت
فریاد رسی ندارم و روا مدار که این شقی از بنده و زواری جاهلی [illegible]
عیال و اطفال و پدر و مادرم همه مضطرب و حیران میباشند بعد از
اتمام این اشعار بوسیله یکی از شیعیان آن سرور در اختیار از حبس رها شدم
و بعد از چند زمان حبس این حقیر طول نکشید و از آن شقی هیچ
السبب [illegible] بحقیر نرسید بلکه او [illegible] از تابعین آن شقی در شب
اول حبس خاص از اعمال ناشایست توبه نمودند و از اعمال زشت خود

نادم شدند **و از انجمله** از انجمله در ایام که محاصره اشرار و فجار بنای غارت
قنادیل طلا و نقره که اهل اسلام بر در ایام پیش کش آن در دار السلام نموده
بودند نهادند در شبی یکنفر از زوار اشقیایان که در شقاوت نظیر و عدیل ن
داشت با جمعی قصد این نموده بودند که خزانه روضه رضویه را غارت
نمایند و چون قفل بزرگی بر در خزانه زده بودند که گشادن آن بجز
کلید خاص همان قفل ممکن نبود دعا بجناب اشرف السادات آقا
سید محمد رضوی که خزانه دار حرم از قصد اشقیا مطلع شده مخفی کرده بود
بود بعد از آن شقی دست بر گردن خود زد و گفت بر گردن من هم آنکه
آسیبی وارد نشود دست خود بر زنجیر گرفته و قفل خزانه مبارکرا شکست
چند روز این مرحله نگذشت که بر همان موضعیکه آن شقی دست بر گردن
خود زده بود دملی با عجز از آن سر در آورده و سه روز مثل سگ
ناله و فریاد مینمود تا بجهنم واصل شد **و از انجمله** آنکه بر یک از زوار اشرار که
در زمان محاصره اذیت و آزار بمجاورین آن سرور احیا نموده بعضی
دست تعدی بنهب و غارت آن روضه عرش مقدار گشاده بودند
بعد از رفع محاصره بهمین طریق کشته گردیدند و بمقتضی فقطع دابر القوم
الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین بعد از تنها گوناگون در دنیا معذب
شده بدار البوار پیوستند **و از انجمله** آنکه چنانچه بروایت منقول از ثقات
شنوا شد که سرشد عباسی مالهای خزاین حضرت امام حسین را
غارت نموده و گفت قبر احتیاج بجز این ندارد و در بلخ خود قیمت
نمود

و چون اکثر بلاد پر دل رفت با عجز از آن گذشت او و پسرش هر دو کشته شدند
و همچنین در زمان محاصره ارض مقدس کسیکه اقدام نمود در غارت قنادیل طلا
و نقره و کندن درب طلای روضه عرش درجه و درب مرصع ضریح مقدس
و میگفت امام رضا ع احتیاج باین ها ندارد و بعضی دیگر از اشرار بطریق موجب
قیمت نمود که اعانت او نمایند چون از مشهد مقدس بیرون شد او و
پسرش و برادرش هر سه با عجز از آن در گذشته گردیدند **و از انجمله** آنکه در
سنه ۱۲۷۸ که زمان تحریر این معجزات است النبیل الاجل لاولاد العالم ا
لمقدس الملکام الانم جناب شریعت مدار آقا سید عبد الصمد بن آقا
سید علی بن آقا سید محسن الحسینی که از فضلا و علمای بادکوبه است و در سن
سال بزیارت آن سرور احیا مشرف شده بودند نقل نمودند که بعد از رسیدگی
از عتبات عالیات بولایت اصلی خود بادکوبه برگشتم از [illegible]
آن بلد زنی بحباله زوجیت خود در آوردم و بعد از آنکه با آن زن خلوت
نمودم در خود هیچ آثار میل و رغبت با او ندیدم و هر قدر در این باب
علاج کردم مفید نشد و مدت سه سال بهمین مرض مبتلا بودم و در این
عرض مدت از معالجین ادویه هرچه اطبا و اهل خبره دستور العمل
دادند بکار برده صرف نمودم مفید نشد تا آنکه از همه جا مأیوس گردیده
روی توجه بدار الشفای حقیقی نموده عازم زیارت امام همام و مستوار
خاص و عام حضرت امام رضا ع شدم که شاید از بدرد بیدرمانم را
آن چاره سازد پی رکاب بدرمان رسانند و مرا از این خجالت

دارالزوار می‌باشد تا آنکه در سال مذکور بزیارت آن سرور ابرار مشرف
باب شدم و پیوسته روزی دو مرتبه و سه مرتبه بزیارت آن حضرت
شرفیاب می‌شدم و مستدعی رفع این بلیه و آزار از آن سرور ابرار
می‌شدم چون چند ماه از این مقدمه گذشت و هیچ نظر التفاتی
از آن باین حقیر نشد سینه‌ام تنگ شد و هجوم غموم و الم بیشمار بر من رو
داد در روزی بضریح مقدسه منوره آن سرور ابرار شدم و از زبان
عجز و انکسار عرض نمودم که با من هرکس در این دنیا مدد نماید گردن می‌نهند
با مید روی بروضه عرش سریرت آورده‌ام با نجاح مطلع از درد
خود باین آستان ملائک پاسبان توجه نموده‌ام اگر این درد بیدرمانم را
شفا عطا نفرمائی بچه روی بوطن خود گردم و بکدام زبان جواب اهل و
عیال کعبه را که منتظر شفای درد من از جناب مقدست بوده‌اند
ادا نمایم هرگاه مرا قابل این عطیه و مکرمت نمیدانید فراغت
توطن این درد مند را مرحمت فرمائید که در جوار شما باشم و چشم
از وطن اصلی خود در پوشم عود بعتبات عالیات نموده در جوار
آن بزرگوار رحل اقامت اندازم زیرا که روی عود بوطن خود
ندارم و باین حال زندگی لیت [?] و شرمساری نمیتوانم در آن بلد اقامه کنم
در آن روز هفتم یا هشتم عاشورا بود بعد از گریه و الحاح و دعا اتمام
زیارت عاشورا بمنزل خود مراجعت نموده چون بمنزل وارد شدم
در احوال خود فی الحال تغیر کلی دیدم که گویا شخص سابق نیستم
در همان لحظه

146

در همان لحظه میل [?] و رغبت بغذا و میل بزوجه خود نمودم و از برکت و التفات
آن سرور بالمره المرض برطرف شد و جناب سیادت‌نژاد مزبور مفتخر [?] بودند
که احتمال حمل هم در زوجه خود میدیدم مادامی بان بنی [?] مقصود باز بوطن [?]
اصلی خود عود نموده و دیگر از جمله اتفاقات عجیبه که از برکت مرقد منور
آن سرور بظهور پیوسته حکایتی است که در کتاب عیون [?] نقل شده
که دو برادر بودند که یکی از جمله طلاب محسوب میشد و دیگری نوکر حاکم بود
آن برادر که طلبه بود مرد متقی زاهد عابدی بود قصد زیارت حضرت امام
رضا نموده بجهت وداع بخانه برادر خود که نوکر حاکم بود آمده وقتی آمد که برادر
بخانه نبود و عیال و اطفال او را وداع نمود برگشت و روانه زیارت آن حضرت
گردید وقتیکه برادر او را بخانه مراجعت نمود کیفیت را باو نقل نمودند
چون رفتن برادر خود را بجانب مشهد مقدس شنید بر [?] سوار
گردید و از عقب برادر خود روانه شد چون ببرادر و رفقای او رسید
برادر را وداع نموده خواست برگردد با خود فکر نمود که برادرم بزیارت
حضرت امام رضا میرود و چرا من نروم خلاصه کلام شوق زیارت
آن سرور عازم مشهد مقدس نمود با برادر و سایر زوار روانه آستان
عرش درجه آن حضرت گردید چون آن شخص نوکر حاکم بود و تبعیت [?]
و اذیت مسلمانان عادت نموده بود در بین راه زائرین را اذیت
و محنت میداد و زائرین شکوه او را به برادرش می‌آوردند
و هر چند برادر او را موعظه و نصیحت می‌نمود فایده بران مترتب نمیشد

وهمیشه آن برادر مؤمن ارادت او بجمیع ذریه رسول بود تا آنکه این شخص رنجور شد

و در نزدیک مشهد مقدس فوت نمود و زوار از مردن او خوشحال شدند

برادر مؤمن غسل او را داده و کفن چنان دید که او را بر همان اسب خود

در جنازه بندد و بیاورد و در مشهد مقدس دفن نماید بهمین خیال دیگر

او را با خود همراه برد و در صحن منزل کرفت و نعش برادر خود را بر بالای

آستانه برده بعد از آن او را در همان مکان مقدس دفن نمود برادر مؤمن

در همان شب در خواب دید که بزیارت آن سرور مشرف شد و بیرون

آمده باغی در جوار صحن مقدس بنظرش آمد داخل باغ شد دید باغیست

در نهایت صفا و ضیا و انهار و اشجار و ثمرات و عمارات عالیه در آن

باغ بود و خدام بسیار در آنجا ایستاده و شخصی در نهایت عزت و اعتبار

و اقتدار در عمارت نشسته و خدام بسیار در یمین و یسار صف در صف

ایستاده این مؤمن خاطر در فکر بود که این باغ و عمارات و خدم و حشمت

و از کیست دید شخصی که در آن جا نشسته بود از جا برخواست و در دست و

پای او افتاد آن شخص مؤمن خواب ملاحظه نمود دید برادری است

که روز گذشته او را دفن کرده بود گفت ای برادر تو مردی بودی

نوکر حاکم و ظالم باین مرتبه از کجا رسیدی این چه وضعیت که در تو

می بینم سبب از را چه نما آن شخص گفت ای برادر از اینها از فیض بود

بمن رسیده از دل حکایت خود را از برای تو نقل می نمایم همینکه

محتضر شدم در نهایت شدت جان مرا کندند و چون مرا بتابوت

گذاشتند

گذاشتند و در لب بستی تابوت و در لب من آتش شده دو نفر آمدند در نهایت

خشونت و بدی رویت و حربهای آتشی در دست ایشان بود و مرا عذاب

می نمودند و هر چند در وقت التماس می نمودم فایده نمی بخشید و هر شب

در آن عذاب آتش بودم تا داخل مشهد مقدس شدیم در نزدیک صحن مقدس

شدیم آن دو نفر از من دور شدند و تابوت چوب شد و در لب آب

و آتش موقوف شد تابوت مرا گذاشتند در صحن آن دو نفر در دور

در مقابل من ایستاده بودند باز احوال من مشوش شد هر چند التماس

بایشان نمودم که مرا از دست اینها خلاص نمائید فایده بر آن مترتب نگردید که

آمدند که تابوت مرا بر روضه مقدسه ببرند دیدم مرد پیری در روضه محترم ایستاده

نزدیک روی حضرت امام رضا ع بر روی صندوق مطهر با ترتیب بالا

نشسته بود من سلام کردم حضرت روی مبارک خود را کرداندند آن مرد

پیر بمن فرمود که التماس کن حضرت ترا بخشد و حضرت جواب مرا نفرمود

چون مرا یکبار دیگر دور ضریح کردانیدند چون نزدیک آن مرد پیر رسیدیم

باز بمن گفت التماس کن چون دفعه دیگر از آن سرور التماس نمودم

جواب نفرمود روی مبارک را از من کردانیدند چون دفعه دیگر مرا بدور

ضریح مبارک کردانیدند در دفعه سیم آن مرد پیر نورانی بمن گفت که التماس

کن و حضرت را بحق جدش قسم بده والا هیچ که ترا بیرون بردند

همان عذابها که دیدی بر تو وارد خواهد شد من عرض کردم که یا حضرت

را بحق جدت قسم میدهم از تقصیرات من درگذرید و مرا عفو کنید

که زوار شمائیم و دیگر تاب عذاب نداریم حضرت روی مبارک بآن پیر نورانی
نمودند فرمودند نمیگذارند اینها که جاری شفاعت در این شخص باشم کاعلاقی
بدو انگشت مبارک باز نموده دلالت دادند هنگامیکه خواستم ازان رفقه بپرسم
این علامت چیست که در پیش من دیدی اشاره کردند که این شخص آزاد کرده
امام رضاست ترا باین باغ و این عمارت آوردند که می بینی و دیگر روی
آن دو نفر که مرا عذاب میکردند ندیدم و حالا در پیشان نعیم میباشم و اینها همه از
لطف آنست که در عالم برادری ترا بمن نمودی و هرگاه مرا باین مطلب مقلدت
بنیا آوری پایت تا روز قیامت در عذاب باشم پس آنمرد مقدس میگوید
از خواب بیدار شدم امیدواری من باشفاق الله طاهرین زیاد شد و فضیلت
زیارت و مجاورت آنحضرت را دانستم و ابن الرضا در آن کتاب روایت نموده است

في الحديث الصحيح ومما تداوله العلماء رضوان الله عليهم بحذف
الاسناد لرسول الله قال تدفن ببلد بناها العبد الصالح الا
سكندر ذو القرنين بلدة بارض طوس يقال لها سناباد بضعة
مني فمن زاره على بعد داره وتشتت مزاره ضمنت له على الله
الجنة والضامن غارم وكان في درجتي يوم القيمة وكتب الله
له ثواب الف حجة مبرورة والف عمرة مقبولة مبرورة وقال
لكل خطوة الف حجة مبرورة والف عمرة مقبولة والعلم عند الله

یعنی از جمله فرمایشکه متداول بین علما شده که سند را می اندازند و تعلیق بعمل
نمودند اینست که رسول الله صلعم فرمودند مدفون میشود بضعه که پاره تن است از بنده
نیکوکار

نیکوکار اسکندر ذوالقرنین بلده بزمین طوس که او را سناباد میگویند پاره تن من
پس کسیکه او را زیارت نماید بر دوری خانه او پراکنده گی مزار او ضامن میشوم از
او بر خداوند عالم بهشت را و ضامن بدو نیست و میباشد آن زوار در درجه من در
روز قیامت و می نویسد خدا از برای او ثواب هزار حج پاکیزه و هزار عمره قبول
شده با اینکه فرموده آنحضرت بجهته هر گامی که بر میدارد دو ثواب هزار حج عمره
قبول شده و دانا خدا است و امام ملقب بودن آنحضرت برضا این است
که صدوق علیه الرحمه در عیون از احمد بن محمد بن ابا نصر بزنطی روایت نموده است
که گفت بخدمت امام محمد تقی عرض کردم که جماعتی از قوم مخالفین چنین
گمان می برند که پدر بزرگوارت را مامون رضا اسم نهاده بجهته اینکه آنحضرت را
اختیار نموده بجهته ولایت عهد خود او را پسندیده بجهته این امر حضرت امام محمد تقی
فرمودند دروغ میگویند دشمنان جناب اقدس ایزدیست بلکه علت این است
که چون آنحضرت پسندیده جناب خلاق عالم بود در زمین و آسمان و پسندیده
پیغمبر آخر الزمان و ائمه بعد از آن بزرگوار بود لهذا ملقب برضا شد محمد بن ابی نصر
میگوید عرض نمودم که هر یک از ائمه هدی پسندیده خداوند عالم و پیغمبر بودند خصوص
بآنحضرت ندارد در آن حضرت فرمودند که چون پدر بزرگوار مرا موافق و مخالف
همه راضی و خوشنود بودند و این مرتبه از برای هیچ یک از ائمه علیهم السلام نبود لهذا
ملقب برضا شدند و اما آنکه آن بزرگوار را قبله هفتم و امام هشتم میگویند از این
جهت است که چون هفت موضع است که محل توجه خلایق با نهاست از جمیع مهام
و مقاصد و مردمان متوسل بان محال میشوند لهذا اطلاق قبله بر آنها نموده اند

چنانچه اطلاق قبله بر او اعظمی نمایند و میگویند کل واعظ قبلة باین سبب که توجه
واقبال مردم بسوی اوست اول ارزان الامکنه کعبه معظمه زاد الله شرفها است
و فی الحقیقت دویم مدینه طیبه که مرقد مطهر جناب پیغمبر آخر الزمان و حضرت امام حسن
و جناب امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق ع در آنجا میباشند و اطلاق
قبله بر آن مکان شریف بسبب توجه خلایق بشرف حضور مراقد ساطع الانوار ایشان است
سیم نجف اشرف است که مدفن جناب امیر المؤمنین ع است چهارم کربلای معلی است
که مظلوم کربلا ارواحنا و روح العالمین له الفداء در آن مکان شریف مدفونند پنجم کاظمین است
که جناب امام موسی کاظم و امام محمد تقی ع و امام حسن عسکری ع و محل غیبت صاحب الامر
عجل الله فرجه است ششم مشهد مقدس منور رضوی روحی له الفداء میباشد پس چونکه این شش
موضع من باب المجازیه قبله میباشد و اول من باب الحقیقه و مرقد مطهر حضرت امام رضا ع
قبله هشتم واقع میشود لهذا قبله هشتم میگویند و آنکه در السنه و افواه مشهور گشته
که حضرت رضا را بسبب این قبله هفتم میگویند که این بزرگوار در کوچکی نماز
نمودند حضرت امام موسی با آنحضرت اقتدا نمودند ماخذ درستی در این خصوص
بهرگز ندیدم و حرف اشتهار است **باب چهارم** در بیان آداب و مقدمات زیارت
آنحضرت از شیخ فقیه محمد بن قولویه نقل شده است که چون خواهی بزیارت
حضرت امام رضا ع روانه شوی پس غسل کن و در وقت بیرون آمدن از خانه یا
در وقت غسل کردن این دعا را بخوان اللهم طهرنی وطهر لی قلبی واشرح لی
صدری واجر علی لسانی مدحتک والثناء علیک فانه لا قوة الا
بک اللهم اجعله لی طهورا وشفاء وچون خواهی از خانه ات بیرون
آئی

بگو بسم الله و بالله و الی الله و الی ابن رسول الله حسبی الله
توکلت علی الله اللهم الیک توجهت و الیک قصدت و ما عندک
اردت پس چون بیرون آمدی در در خانه ات بایست
و بگو اللهم الیک وجهت وجهی و خلفت مالی و اهلی و ولدی
و ما خولتنی و بک وثقت فلا تخیبنی یا من لا یخیب من
اراده و لا یضیع من حفظه صل علی محمد و آل محمد و احفظنی
بحفظک فانه لا یضیع من حفظت و در بعضی از کتب مسطور است
که خواندن هر یک از این دو دعا در مشهد مقدس و اماکن
مشرفه دیگر در وقتیکه از منزلش اراده رفتن بروضه
زیارت نماید مناسب است و در بعضی از کتب مزار منقول است
که چون برسی بجائی که قبه منوره آنحضرت دیده میشود
چون نظرت بقبه منوره افتد بگو السلام علیک یا اهل بیت
النبوة و معدن الرسالة و خزان العلم و منتهی الحلم و اصول
الکرم و قادة الامم و سلطان العباد و دعائم الاخیار و عناصر
الابرار و ساسة العباد و ارکان البلاد و ابواب الایمان
و امناء الرحمن و سلالة النبیین و صفوة المرسلین و
عترة خیرة رب العالمین السلام علیکم و رحمة الله و بر
کاته و چون داخل حصارهای مشهد شوی بگو الحمد لله
الذی وفقنی لقصد اولیائه و زیارت حججه و اوردنی حرمهم و لم

يجيبني حظي من زيارة قبورهم والنزول بعقوتهم ومغيبهم وشاهد
تربتهم الحمد لله الذي لم يسمني بحرمان ما املته ولا صرف
عني ما رجوته ولا قطع رجائي فيما توقعته بل البسني عافيته
وافادني نعمته وآتاني كرامته پس چون داخل شدی حرم
سابق و غسل زیارت نما و حدیثی که شیخ طوسی ره از امام
جعفر صادق ع روایت کرده متقدم وضو و غسل مظنون میشود
چنانچه بعضی گفته اند در وقت غسل این دعا را که از محمد بن
قولویه و شیخ طوسی نقل شده است بگوید اللهم طهرني وطهر قلبي
واشرح لي صدري واجر على لساني مدحتك ومحبتك والثناء
عليك فانه لا حول ولا قوة الا بك وقد علمت ان قوام ديني
التسليم لامرك والاتباع لسنة نبيك والشهادة على جميع خلقك
اللهم اجعله لي طهورا وشفاء ونورا انك على كل شيء
قدير و بعد فراغ از غسل این دعا را شیخ طوسی ره از جناب
صادق ع و محمد ع روایت نموده است بخواند اللهم اجعله
نورا وطهورا وحرزا وكافيا من كل داء وسقم ومن كل
آفة وعاهة وطهر به قلبي وجوارحي وعظامي ولحمي ودمي
وشعري وبشري ومخي وعصبي وما اقلت الارض مني
واجعل لي شاهدا يوم القيمة يوم حاجتي وفقري وفاقتي
يا ارحم الراحمين و بعضی از علما فرموده اند هرگاه غسل ممکن
نشود

نشود وضو بگیرد که همان ثواب خواهد داشت پس پاکیزه
ترین جامهای خود را بپوشد و بوی خوش استعمال نماید و با
آرام دل و آرام تن متوجه بقعه منوره آن حضرت شو پای بر
هنه نما و تسبیح و تکبیر و تحمید گویان توجه نماید و گامها را نز
دیک بهم بردارد زیرا که در کثرت اقدام موجب زیا
دتی ثوابست و سابقا حدیثی ذکر شد که مضمون این بو
که بهر قدمی که زائر بر میدارد ثواب دو هزار حج مقبوله
و دو هزار عمره مبروره در نامه عمل او نوشته میشود پس از آن
چون به در آستانه مقدسه برسی سعی نما که رقتی از برای
تو حاصل شود پس اذن دخول باین طریق حاصل نما یا مولا
ي وابن مولاي ان عبدك وابن عبدك الذليل بين يديك
المعترف بحقك جاءك مستجيرا بذمتك قاصدا الى حرمك متو
جها الى مقامك متوسلا الى الله تعالى بك ءادخل يا رسول الله
ءادخل يا نبي الله ءادخل يا حجة الله ءادخل يا امير المؤمنين ءادخل يا
فاطمة الزهراء سيدة نساء العالمين ءادخل يا مولانا يا محمد الحسن
ءادخل يا مولانا يا ابا عبد الله الحسين ءادخل يا مولاي يا علي ابن
الحسين ءادخل يا مولانا يا ابا محمد ابن علي ءادخل يا ابا عبد الله
جعفر ابن محمد ءادخل يا ابا الحسن موسى ابن كاظم ابن جعفر
ءادخل يا مولاي يا ابا الحسن يا ولي الله يا حجة الله على خلقه

عليك سلام الله ورحمة الله وبركاته ءادخل يا ايها الملائكة
المقربون والحافون المحدقون في هذا المشهد الشريف المبارك
ورحمة الله وبركاته وهرگاه خواهی بان طريق اذن دخول
بگير الحمد لله الذي هدينا لهذا وما كنا لنهتدي لولا
ان هدينا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق فقلت وتو
كلت الحق يا ايها الذين امنوا لا تدخلوا بيوت النبي الا
ان يؤذن لكم فيها انا فاستاذنك واستاذن رسولك
صلوات الله عليه واستاذن امير المؤمنين واستاذن
فاطمة الزهراء والحسن والحسين وعلي ابن الحسين ومحمد ابن
علي وجعفر ابن محمد وموسى ابن جعفر واستاذن يا مولاي
يا ابا الحسن في الدخول الى حرمك واستاذن الملائكة
الموكلين بمشهدك صلوة الله وسلامه عليكم ورحمة الله
وبركاته ودر بعضی از کتب زاجین نقل شده است که چون بدر
آستانه مقدسه برسی بگو الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله والله
اكبر الحمد لله على هدايته والتوفيق لما دعا اليه من سبيله اللهم
انك اكرم مقصود واكرم ما اتاه وقد اتيتك متقربا اليك بابن
بنت نبيك صلواتك عليه وعلى ابائه الطاهرين وابنائه
الطيبين اللهم صل على محمد وآله ولا تخيب سعيي ولا تقطع رجا
ئي واجعلني عندك وجيها في الدنيا والاخرة ومن المقربين وشيخ
طو

طوسی در کتاب تهذیب نقل نموده است از محمد بن حسن
بن ولید قمی ره ودر کتاب مزار جامع که هرگاه بروضه مقدسه
شدی ومقابل قبر مطهر جناب وسیدی بعد از آن روی
خود را مقابل بضریح آنحضرت نما وقرار ده قبله را میان شانه
خود را وبگو اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد
ان محمدا عبده ورسوله سيد الاولين والاخرين وانه سيد
الانبياء والمرسلين اللهم صل على محمد عبدك ورسولك ونبيك
وسيد خلقك اجمعين صلوة لا يطيق احصائها غيرك
اللهم صل على امير المؤمنين علي ابن ابيطالب عبدك واخي ر
سولك الذي انتجبته لعلمك وجعلته هاديا لمن شئت من خلقك
والدليل على من بعثته برسالاتك وديان الدين بعدلك
وفصل قضائك بين خلقك والمهيمن على ذلك كله والسلام
عليه ورحمة الله وبركاته اللهم صل على فاطمة بنت نبيك وزوجة
وليك وام سبطيه الحسن والحسين سيدي شباب اهل الجنة
الطهر الطاهرة المطهرة التقية النقية الرضية الزكية سيدة نساء اهل
الجنة اجمعين صلوة لا يقوى على احصائها غيرك اللهم صل
على الحسن والحسين سبطي نبيك وسيدي شباب اهل
الجنة القائمين في خلقك والدليلين على من بعثته برسالا
تك وديان الدين بعدلك وفصل قضائك بين خلقك

اللهم صل على علي بن الحسين عبدك القائم في خلقك والدليل على
بعثة نبوسا لانك وديان الدين بعدلك وفصل قضائك بين خلقك
سيد العابدين اللهم صل على محمد بن علي عبدك وخليفتك في
ارضك باقر علم النبيين اللهم صل على جعفر بن محمد الصادق عبدك
وولي دينك وحجتك على خلقك اجمعين اللهم صل على موسى
ابن جعفر العبد الصالح ولسانك الناطق في خلقك بحكمتك والحجة
على بريتك اللهم صل على علي بن موسى الرضا المرتضى عبدك ووليك
القائم بعدلك الداعي الى دينك ودين اباءه الصادقين صلوة
لا يقوى على احصائها غيرك اللهم صل على محمد بن علي التقي الرضي
صلوة لا يحصاها غيرك اللهم صل على علي بن محمد عبدك وحجتك
على عبادك صلوة لا يقوى على احصائها غيرك اللهم صل على الحسن
ابن علي العامل بامرك القائم بحقك وحجتك المؤدي عن نبيك
وشاهدك المخصوص بكرامتك الداعي الى طاعتك وطاعة رسو
رسولك صلواتك عليه وآله اللهم صل على حجتك ووليك القا
يم في خلقك صلوة نامية باقية تامة تعجل بها فرجه وتنصره
وتجعلنا معه في الدنيا والاخرة اللهم اني اتقرب اليك بحبهم
واوالي وليهم واعادي عدوهم فارزقني بهم خير الدنيا والاخرة واصرف
بهم شر الدنيا والاخرة واكفني اهوال يوم القيمة بين يدين و
ميتين سر الحضرت وبكو السلام عليك يا ولي الله السلام عليك يا
حجة الله السلام عليك يا وارث آدم صفوة الله السلام
عليك

عليك يا وارث نوح نبي الله السلام عليك يا وارث ابرهيم
خليل الله السلام عليك يا وارث موسى كليم الله السلام
عليك يا وارث عيسى روح الله السلام عليك يا وارث
محمد حبيب الله السلام عليك يا وارث امير المؤمنين ا
السلام عليك يا وارث الحسن والحسين سيدي شباب
اهل الجنة اجمعين السلام عليك يا وارث علي بن الحسين
زين العابدين السلام عليك يا وارث محمد بن علي باقر
علم الاولين والاخرين السلام عليك يا وارث جعفر بن
محمد الصادق البار والامين السلام عليك يا وارث موسى
ابن جعفر العالم الخفي السلام عليك ايها الصديق الشهيد السلام
عليك ايها البار التقي اشهد انك قد اقمت الصلوة وآتيت
الزكوة وامرت بالمعروف ونهيت عن المنكر وعبدت الله
مخلصا حتى اتاك اليقين السلام عليك يا ابا الحسن ورحمة
وبركاته انه حميد مجيد بس جانب راست خود را بر قبر
بجسبانى وبكويد اللهم اليك صمدت من ارضي وقطعت
البلاد رجاء رحمتك فلا تخيبني ولا تردني بغير قضاء
حوائجي وارحم تقلبي على قبر ابن اخي رسولك صلواتك عليه
وآله بابي انت وامي اتيتك زائرا وافدا عائذا مما جنيت
على نفسي واحتطبت على ظهري فكن لي شفيعا شافعا الى الله

یوم فقری وفاقتی فان لک عند الله مقاما محمودا وانت عند الله
وجیها پس دست راست او قبر بود و دو دست چپ را بکذارد
وجانب چپ خود را بر قبر چسبانند و بگوید اللهم انی اتقرب
الیک بحبهم واتوسل الیک بولایتهم واتولی آخرهم کما تولیت
اولهم وابرء الی الله من کل ولیجة دونهم اللهم العن الذین بدلوا
دینک وغیروا نعمتک واتهموا نبیک وجحدوا بآیاتک وسخروا
بامامک وحملوا الناس علی اکتاف آل محمد اللهم انی اتقرب
الیک باللعنة علیهم والبراءة منهم فی الدنیا والآخرة یا رحمن
یا رحیم پس بیایند پائین پای آنحضرت بیایند و بگویند صلی الله علیک یا ابا
الحسن صلی الله علی روحک الطیب وجسدک الطاهر وبدنک
الزکی صبرت واحتسبت وانت الصادق المصدق لعن الله من
قتلک بالایدی والالسن و مبالغه کند در لعن بر قاتل امیر
المؤمنین و قاتلان سایر ائمه معصومین پس از پیش روی
قبر بجانب سر برود و دو رکعت نماز زیارت بکذارد در رکعت
اول بعد از حمد سوره یس و در رکعت دوم
بعد حمد سوره الرحمن و چون فارغ شوی از برای خود
و والدین و برادران خود مؤمن دعا کن پس سجده
شکر کن و در حال سجده بگو اللهم انی صلیت و رکعت لک
وسجدت لک وحدک لا شریک لک لان الصلوة والرکوع والسجود
لا

لا یکون الا لک لانک لا اله الا انت صل علی محمد وآل محمد
وابلغهم عنی افضل التحیة والسلام واردد علی منهم التحیة
والسلام اللهم انّ هاتان الرکعتان هدیة منی الی مولای ابی
الحسن علی بن موسی الرضا صلواتک علیه اللهم بافضل املی فیک
وفی رسولک وفی ولی رسولک یا ولی المؤمنین پس هر حاجت
که داری بخواه و بگو شکراً شکراً صد مرتبه پس سر از سجده
بردارد و ادعیه بالای سر مبارک الخ ممکن شود بخواند
وهم چنین تلاوت قرآن مجید بکند و بعد از اعمال
اداب چون میخواهی که از روضه منوره بیرون روی سجده
شکر بکن و بگو اللهم الیک توجهت وبک اعتصمت وعلیک
توکلت اللهم انت ثقتی ورجائی فاکفنی ما اهمنی وما لا
یهمنی وانت اعلم به منی عز جارک وجل ثناؤک لا اله
غیرک صل علی محمد وآل محمد وقرب فرجهم پس گونه راست
خود را بر زمین بکذارد و بگوید اللهم ارحم ذلی بین یدیک
وتضرعی الیک ووحشتی من الناس وانسی بک یا کریم یا کریم
یا کریم پس گونه چپ را بر زمین بکذارد و بگوید لا اله الا
انت ربی حقاً حقاً سجدت لک یا ربی تعبداً ورقاً اللهم
انّ عملی ضعیف فضاعفه لی یا کریم یا کریم یا کریم پس باز ثانیاً بسجود رود
سجده کن و بگو شکراً شکراً صد مرتبه و جهد کن و در دعا و مغفرت

و زاری بدرستیکه اینمکان شریف جای سؤال و طلب آمرزش
و استغفار است آنچه بسیار گناهکاران که از برکت این مرقد
منور گناهان ایشان عفو گردید و چه بسیار حاجتمندان
که حوائج ایشان در این روضه منوره میباشی بغیر از دعا و
تضرع و ابتهال مشغول کار دیگر مشو و غنیمت بدان همین لحظه
را که خلاق عالم توفیق حضور در مرقد منور آنحضرت بتو عطا
فرموده است و آنچه حاجتی که داری از خداوند طلب نما
که ببرکت این امام بتو عطا می نماید و دیگر اینکه مخالف ادب است
که در روضه عرش درجه اینسرور عالمیان از دیگری
سؤال نماید مثل این است که در خدمت پادشاه عظیم الشان
حاضر باشد و از او سؤال ننماید و از مثل خود محتاجی سؤال
نماید و مؤید این مطلب است آنچه از مرحوم ابن بابویه نقل شده
که جناب سید سجاد ع دیدند سائلی که در روز عرفه سؤال
میکرد از مردمان آنسرور با او فرمودند که ای شخص وای
بر تو و چنین روزی از غیر حقتعالی سؤال مینمائی بدرستیکه
امید وار هست از برای اطفالی که در شکم مادرها
میباشند در این روز که سعادتمند شوند بعفو جود و
رحمت الهی شامل حال جمیع مردم میشوند حتی اینکه جمعی که در شکم
مادر باشند و تو بان سؤال از درگاه حق تعالی ننمائی از امید

رحمت

رحمت از برای ایشان هست و جمعی که در آن سؤال داشته باشند
دراز نیکو کردهای رحمت الهی و بخشش پادشاه پادشاهان
و غنی کننده محتاجان گشوده باشد چرا از دیگری سؤال
نمایند دیگر اینکه بوی خوش بکار برند و جامه نفیس پوشیدن
را بعضی مستحب میدانند و دیگر بوسیدن عتبه مقدسه است
چنانچه از روایتی که شیخ مفید و غیره بصفوان نسبت
داده اند مستحب است و دیگر اینکه مستحب دانسته اند بعضی
که در روضه عرش درجه صدا بلند ننمایند دیگر اینکه
با موزه و کفش و نعلین بلکه جوراب داخل روضه نشوند
دیگر آنکه مرحوم علامه مجلسی ره نموده که اعتقاد حقیر اینست که بودن
روضه ضریح مقدس کوریدن خوب نیست چون در حدیث
صحیح از حضرت صادق ع منقول است که محو داب استناد
صواف صنما بقبر و بول مکن و راب الستاده بدرستیکه
کسی یکی را این را می بوسد با بلائی ملامت نکند مگر
خود را از کسیکه یکی از اینها را بکند دیگر او داخل بلا شود
مگر آنکه خدا خواهد و بعضی خرز میدانند از انظر باینکه و بعضی از فوات زیارت
که الان تطوف حول مشاهد کردم و در زیارت جواد به
هست الطواف ببابکم فی کل حین کان ببابکم جعل الطواف
شاید مراد از طواف که نهی از آن وارد شود مثل طواف

دور خانهٔ کعبه باشد که هفت شوط است و حرا را از طواف در فروع
زیادتی که دور کردیدن و بوسیدن اطراف ضریح باشد و با
بان نشست و دیگر آنکه نزدیک بضریح منوّره معطّر باشند و دهان
خود را بان چسبانیده باشد دیگر آنکه بلنگی بضریح منوّر آشنا و
شود و خود را بان متّصل نماید و تضرّع و ابتهال بدرگاه قادر متعا
نماید و از شهید اوّل در کتاب دروس نقل شده که توهّم اینکه
دور ایستادن از ضریح معطّر بیت محض وهم است اینکه بودن بضریح
منوّر و بوسیدن بعض ضریح منصوص است و شاید مراد از توهّم از قرب
ضریح توقیع حمیری باشد که متضمّن احکام کثیره میباشد در این باب
و دیگر آنکه ملاحظه نماید که وقتیکه بیرون میشود پشت بضریح منوّر
نماید که خلاف ادب است و دیگر آنکه ملاحظه نماید هر قدر که ممکن او
باشد تصدّق و احسان نماید بمحتاجان خصوص بمجاورین آن
آستان عرش نشان که فقیر و پریشان حال باشند و هر وقت نماز
زیارت نماید در بالاسر مبارک مطهّر منوّر بجای آورد
و هرگاه نماز زیارت را در پس پشت مبارک بجا آورد که پای قبله
او واقع شود نیکو است و اینکه شیخ طوسی و شیخ مفید حکم بکراهت
فرموده‌اند نیز شهید ثانی فرموده والافضل عند الرأس بحیث
یجعل القبر علی یساره ولا یستقبل شیئاً من القبر و بعضی از
متأخرین که حکم بوجوب نماز زیارت در آن موضع فرموده
اند

اند وجهی ندارد زیرا که قبور ائمه علیهم السلام مثل سائر قبور
دیگر نیست چنانچه بحر العلوم در درّه فرموده والفرق بانّ
هذه القبور و غیرها کالشمس و فرق الصعود چنانچه حضرت
فرموده انّه من صلّی خلف قبر الحسین صلوة واحدة یرید
بها الله تعالی لقی الله یوم یلقاه و علیه من النور ما یغشی له کل شیء
یراه و هم چنین در توقیع حمیری که متضمّن سؤال چندی از احکام ضریح
مقدّسه میباشد از آنجمله سؤال از نماز نمودن پشت از قبر
مقدّس را قبله قرار دهند میفرمایند و امّا الصّلوة فخلفه یجعله
الامام و شیخ بهائی در حبل المتین خود فرموده که وقتی در مشهد مقدّس
حضرت امام رضا بودم در صفه بالاسر آنسرور در صف جمع ایستاده
و نماز می‌نمودند من منع نمودم که صف اوّل نه ایستند زیرا که نقل
بر قبر شود و تقدّم واقع میشود و نماز در صف دیگر قرار دهند فرموده
والحاصل انّ المستفاد من الحدیث الحمیری انّ کل ما ثبت للامام
من وجوب التأخر عن الامام او المساواة له تحریم التقدّم علیه ثابت
للمصلّی بالنسبة الی الضریح المقدّس بل فقط باطلاقات و در بعض
احادیث که وارد شده است در وقتی که حضرت امام محمّد باقر
فرمودند که رسول خدا فرمودند لا تتخذوا قبری
قبلة ولا مسجداً فانّ الله لعن الذین اتخذوا قبور
انبیاء مساجد میشود حکم بکراهت نمود و این بعید است زیرا

که ملاقات مشرف بمقام نشود و احتمال دادن نهی و منافات
منابور بطریق قبله حقیقی باشد مثل مسجد الحرام محل خوف
نیست باری حکم باستحباب نماز در پس و نیست مبادا در محلیت
تشکیک نیست چنانچه بحر العلوم فرموده الا اذا قبله وان
صنع قلبی لله اقع اذنا انه سمع باری موافق حدیثی که از امام علی
النقی روایت شده در وقت قنوت حوائج خود را از خدا و ائمه
عالم درخواست نماید که باجابت مقرون است و از جمله
انها زیارت وداع است شیخ تقیه در من لا یحضره الفقیه
شیخ طوسی ره در تهذیب فرموده است که هر گاه خواسته
باشی آنحضرت را وداع نمائی چنین بگو السلام علیک یا مولای
وابن مولای ورحمة الله وبرکاته انت لنا جنة من العذاب
وهذا اوان انصرافی عنک غیر راغب عنک ولا مستبدل
بک ولا موثر علیک ولا زاهد فی قربک فقد جدت بنفسی
للحدثان وترکت الاهل والاولاد والاوطان فکن لی
شفیعا یوم فقری وحاجتی یوم لا یغنی عنی حمیمی ولا قریبی
یوم لا یغنی عنی والدی ولا ولدی اسئل الله الذی قدر رحلتی
الیک ان ینفس بها کربتی واسئل الله الذی قدر علی فراقک
هذا المکان ان لا یجعله آخر العهد من رجوعی الیک و
اسئل الله الذی ابکی عینی علیک ان یجعله لی ذخرا واسئل الله
الذی ارانی مقامک وهدانی للتسلیم علیک ان یوردنی

حو

حوضکم ویرزقنی مرافقتکم فی الجنان السلام علیک یا صفوة الله
السلام علیک یا امیر المؤمنین ووصی رسول رب العالمین
وقائد الغر المحجلین السلام علی الحسن والحسین سیدی شباب
اهل الجنة السلام علی الائمة واسم هر یک از ائمه علیهم السلام
و ذکر نماید ورحمة الله وبرکاته السلام علی ملائکة الله المقربین
المسبحین الذین بامره یعملون السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین
اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارتی فان جعلته فاحشرنی
معه ومع آبائه الطاهرین وان ابقیتنی فارزقنی زیارته ابدا
ما ابقیتنی انک علی کل شیء قدیر و بعد از آن بگوید استودعک
الله واسترعیک واقرأ علیک السلام آمنا بالله وبما
دعوت الیه ودللت علیه اللهم فاکتبنا مع الشاهدین اللهم
ارزقنی حبهم ومودتهم ابدا ما ابقیتنی السلام علی ملائکة
الله وزوار قبر ابن نبی الله ابدا ما بقیت ودائما
اذا بقیت السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین بعد از آن
از بقعه مطهره منوره بیرون شود و مکرر روی صورت
خود را از روضه منوره تا اینکه از نظرش غایب شود
و از جمله زیارات مشهوره ائمه هدی زیارت جامعه کبیر است
ابن بابویه در عیون اخبار الرضا و شیخ طوسی در تهذیب
و دیگران بسند معتبر روایت کرده اند که موسی ابن عمران

تمنی بطریقی که در تهذیب میباشد از امام علی نقی سؤال نمود
که ای فرزند رسول خدا مرا تعلیم نما سخنی بلیغ کاملی که
انرا بخوانم هرگاه زیارت کنم یکی از شما را حضرت فرمود
چون بدر گاه رسیدی از شما بایست بگو اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا
عبده ورسوله باید که با غسل باشی وچون داخل شوی
وقبر منوّر وضجیع مطهر را ببینی بایست وسی مرتبه الله
اکبر بگو پس برو اندکی با آرام دل و آرام تن وگامها را
نزدیک بهم دار پس بایست وسی مرتبه الله اکبر بگو
پس نزدیک قبر برو وچهل مرتبه الله اکبر بگو که صد تکبیر
تمام شود بعد از ان بگو السلام علیکم یا اهل بیت النبوة
وموضع الرسالة ومختلف الملائکة ومهبط الوحی ومعدن
الرحمة وخزان العلم ومنتهی الحلم واصول الکرم وقادة الامم
واولیاء النعم وعناصر الابرار ودعائم الاخیار وساسة
العباد وارکان البلاد وابواب الایمان وامناء الرحمن
وسلالة النبیین وصفوة المرسلین وعترة خیرة رب العالمین
ورحمة الله وبرکاته السلام علی ائمة الهدی ومصابیح الدجی
واعلام التقی وذوی النهی واولی الحجی وکهف الوری وور
ثة الانبیاء والمثل الاعلی والدعوة الحسنی وحجج الله علی اهل
الدنیا والاخرة والاولی ورحمة الله وبرکاته السلام علی
محال

محال معرفة الله ومساکن برکة الله ومعادن حکمة الله
وحفظة سر الله وحملة کتاب الله واوصیاء نبی الله و
ذریة رسول الله صلی الله علیه وآله ورحمة الله وبر
کاته السلام علی الدعاة الی الله والادلاء علی مرضات الله
والمستقرین فی امر الله والمظهرین لامر الله ونهیه وعبا
ده المکرمین الذین لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون
ورحمة الله وبرکاته السلام علی الائمة الدعاة والقادة
الهداة والسادة الولاة والذادة الحماة واهل الذکر واولی
الامر وبقیة الله وخیرته وحزبه وعیبة علمه وحجته وصراطه
ونوره وبرهانه ورحمة الله وبرکاته اشهد ان لا اله الا
الله وحده لا شریک له کما شهد الله لنفسه وشهدت
له ملائکته واولوا العلم من خلقه لا اله الا هو العزیز الحکیم واشهد
ان محمدا عبده المنتجب ورسوله المرتضی ارسله بالهدی
ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون واشهد
انکم الائمة الراشدون المهدیون المعصومون
المکرمون المقربون المتقون الصادقون المصطفون
المطیعون لله القوامون بامره العاملون بارادته
الفائزون بکرامته اصطفاکم بعلمه وارتضاکم لغیبه واختا
رکم لسره واجتباکم بقدرته وانتجبکم لنوره وایدکم بروحه

ورضيكم خلفاء في ارضه وحججا على بريته وانصارا لدينه وحفظة
لسره وخزنة لعلمه ومستودعا لحكمته وتراجمة لوحيه
واركانا لتوحيده وشهداء على خلقه واعلاما لعباده ومنارا
في بلاده وادلاء على صراطه عصمكم الله من الزلل وامنكم
من الفتن وطهركم من الدنس واذهب عنكم الرجس وطهركم
تطهيرا فعظمتم جلاله واكبرتم شانه ومجدتم كرمه وا
دمتم ذكره ووكدتم ميثاقه واحكمتم عقد طاعته ونصحتم
له في السر والعلانية ودعوتم الى سبيله بالحكمة والمو
عظة الحسنة وبذلتم انفسكم في مرضاته وصبرتم على ما اصا
بكم في جنبه واقمتم الصلوة واتيتم الزكوة وامرتم بالمعروف
ونهيتم عن المنكر وجاهدتم في الله حق جهاده حتى اعلنتم
دعوته وبينتم فرائضه واقمتم حدوده ونشرتم شرايع
احكامه وسننتم سنته وصرتم في ذلك منه الى الرضا
وسلمتم له القضاء وصدقتم من رسله من مضى فالراغب
عنكم مارق واللازم لكم لاحق والمقصر في حقكم زاهق
والحق معكم وفيكم ومنكم واليكم وانتم اهله ومعدنه وميراث
النبوة عندكم واياب الخلق اليكم وحسابهم عليكم وفصل الخطاب
عندكم وايات الله لديكم وعزائمه فيكم ونوره وبرهانه
عندكم

عندكم وامره اليكم من والاكم فقد والى الله ومن ابغضكم فقد
ابغض الله ومن اعتصم بكم فقد اعتصم بالله انتم السبيل الاعظم
والصراط الاقوم وشهداء دار الفناء وشفعاء دار البقاء و
الرحمة الموصولة والآية المخزونة والامانة المحفوظة والباب المبتلى
به الناس من اتيكم فقد نجى ومن لم يأتكم فقد هلك الى الله
تدعون وعليه تدلون وبه تؤمنون وله تسلمون وبامره تعملون
والى سبيله ترشدون وبقوله تحكمون سعد والله من والا
كم وهلك من عاداكم وخاب من جحدكم وضل من فارقكم وفاز
من تمسك بكم وامن من لجاء اليكم وسلم من صدقكم وهدى من
اعتصم بكم ومن اتبعكم فالجنة ماويه ومن خالفكم فالنار مثويه
ومن جحدكم كافر ومن حاربكم مشرك ومن رد عليكم في اسفل
درك من الجحيم اشهد ان هذا سابق لكم فيما مضى وجار لكم
فيما بقى وان ارواحكم ونوركم وطينتكم واحدة طابت وطهرت
بعضها من بعض خلقكم الله انوارا فجعلكم بعرشه محدقين حتى
من علينا بكم فجعلكم في بيوت اذن الله ان ترفع ويذكر فيها
اسمه وجعل صلواتنا عليكم وما خصنا به من ولايتكم طيبا
لخلقنا وطهارة لانفسنا وتزكية لنا وكفارة لذنوبنا
فكنا عنده مسلمين بفضلكم ومعروفين بتصديقنا اياكم
فبلغ الله بكم اشرف محل المكرمين واعلى منازل المقربين

وادفع درجات المرسلين حيث لا يلحقه لاحق ولا يفوقه فائق
ولا يسبقه سابق ولا يطمع في ادراكه طامع حتى لا يبقى ملك
مقرب ولا نبي مرسل ولا صادق ولا شهيد ولا عالم
ولا جاهل ولا دني ولا فاضل ولا مؤمن صالح ولا فاجر
طالح ولا جبار عنيد ولا شيطان مريد ولا خلق فيما بين
ذلك شهيد الا عرفهم جلالة امركم وعظم خطركم وكبر
شانكم وتمام نوركم وصدق مقاعدكم وثبات مقامكم وشرف
محلكم ومنزلتكم عنده وكرامتكم عليه وخاصتكم لديه وقرب
منزلتكم منه بابي انتم وامي ونفسي واهلي ومالي واسرتي
اشهد الله واشهدكم اني مؤمن بكم وبما آمنتم به كافر
بعدوكم وبما كفرتم به مستبصر بشانكم وبضلالة من خالفكم
موال لكم ولاوليائكم مبغض لاعدائكم ومعاد لهم سلم لمن
سالمكم وحرب لمن حاربكم محقق لما حققتم مبطل لما ابطلتم
مطيع لكم عارف بحقكم مقر بفضلكم محتمل لعلمكم محتجب بذمتكم
معترف بكم مؤمن بايابكم مصدق برجعتكم منتظر لامركم
مرتقب لدولتكم آخذ بقولكم عامل بامركم مستجير بكم زائر
لكم عائذ بكم لائذ بقبوركم مستشفع الى الله عز وجل بكم ومتقرب
بكم اليه ومقدمكم امام طلبتي وحوائجي وارادتي في كل احوالي
واموري مؤمن بسركم وعلانيتكم وشاهدكم وغائبكم واولكم
وآخركم

وآخركم ومفوض في ذلك كله اليكم ومسلم فيه معكم وقلبي لكم
مسلم ورأيي لكم تبع ونصرتي لكم معدة حتى يحيي الله تعالى دينه بكم
ويردكم في ايامه ويظهركم لعدله ويمكنكم في ارضه فمعكم معكم لا
مع عدوكم آمنت بكم وتوليت آخركم بما توليت به اولكم
وبرئت الى الله عز وجل من اعدائكم ومن الجبت والطا
غوت والشياطين وحزبهم الظالمين لكم والجاحدين لحقكم والما
رقين من ولايتكم والغاصبين لارثكم والشاكين فيكم والمنحرفين
عنكم ومن كل وليجة دونكم وكل مطاع سواكم ومن الائمة
الذين يدعون الى النار فثبتني الله ابدا ما حييت على موالا
تكم ومحبتكم ودينكم ووفقني لطاعتكم ورزقني شفاعتكم وجعلني
من خيار مواليكم التابعين لما دعوتم اليه وجعلني ممن يقتص
آثاركم ويسلك سبيلكم ويهتدي بهداكم ويحشر في زمرتكم ويكر
في رجعتكم ويملك في دولتكم ويشرف في عافيتكم ويمكن
في ايامكم وتقر عينه غدا برؤيتكم بابي انتم وامي ونفسي
واهلي ومالي من اراد الله بدأ بكم ومن وحده قبل عنكم
ومن قصده توجه بكم موالي لا احصي ثناءكم ولا ابلغ من المدح
كنهكم ومن الوصف قدركم وانتم نور الاخيار وهداة الابرار
وحجج الجبار بكم فتح الله وبكم يختم وبكم ينزل الغيث وبكم يمسك
السماء ان تقع على الارض الا باذنه وبكم ينفس الهم وبكم يكشف

بكف القدر وعندكم ما نزلت به رسوله وهبطت به ملائكته والى
جدكم بعث الروح الامين آتيكم الله ما لم يؤت احداً من العالمين
طأطأ كل شريف لشرفكم وبخع كل متكبر لطاعتكم وخضع كل جبار
لفضلكم وذل كل شيء لكم واشرقت الارض بنوركم وفاز
الفائزون بولايتكم فبكم يسلك الى الرضوان وعلى من جحد
ولايتكم غضب الرحمن بابي انتم وامي ونفسي واهلي ومالي
ذكركم في الذاكرين واسمائكم في الاسماء واجسادكم في الاجساد
وارواحكم في الارواح وانفسكم في النفوس وآثاركم في الآثار
وقبوركم في القبور فما احلى اسمائكم واكرم انفسكم واعظم
شانكم واجل خطركم واوفى عهدكم واصدق وعدكم
كلامكم نور وامركم رشد ووصيتكم التقوى وفعلكم الخير وعادتكم
الاحسان وسجيتكم الكرم وشانكم الحق والصدق والرفق
وقولكم حكم وحتم ورايكم علم وحلم وحزم ان ذكر الخير
كنتم اوله واصله وفرعه ومعدنه ومأواه ومنتهاه بابي
انتم ونفسي كيف اصف حسن ثنائكم واحصي جميل بلائكم وبكم
اخرجنا الله من الذل وفرج عنا غمرات الكروب وانقذنا
بكم من شفا جرف الهلكات ومن النار بابي انتم وامي
ونفسي بموالاتكم علمنا الله معالم ديننا واصلح ما كان فسد
من دنيانا وبموالاتكم تمت الكلمة وعظمت النعمة وائتلفت
الفرقة

الفرقة وبموالاتكم تقبل الطاعة المفترضة ولكم المودة الواجبة
والدرجات الرفيعة والمقام المحمود والمكان المعلوم عند الله
عز وجل والجاه العظيم والشان الكبير والشفاعة المقبولة
ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاكتبنا مع الشاهدين
ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من
لدنك رحمة انك انت الوهاب سبحان ربنا ان كان وعد
ربنا لمفعولا يا ولي الله ان بيني وبين الله عز وجل ذنوبا
لا ياتي عليها الا رضاكم فبحق من ائتمنكم على سره واسترعاكم امر
خلقه وقرن طاعتكم بطاعته لما استوهبتم ذنوبي وكنتم
شفعائي فاني لكم مطيع من اطاعكم فقد اطاع الله ومن
عصاكم فقد عصى الله ومن احبكم فقد احب الله ومن
ابغضكم فقد ابغض الله اللهم اني لو وجدت شفعاء اقرب
اليك من محمد واهل بيته الاخيار الائمة الابرار لجعلتهم
شفعائي اليك فبحقهم الذي اوجبت لهم عليك اسئلك ان
تدخلني في جملة العارفين بهم وبحقهم وفي زمرة المرحومين بشفاعتهم
انك ارحم الراحمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين وسلم
تسليما كثيرا وحسبنا الله ونعم الوكيل واز جمله زيارات جوامع
كه در اكثر كتب مزار مضبوط است وعلامه مجلسي ره در بحار
الانوار وصف صائب بآن نموده از بعض نسخ قديمه عبارات

مرحوم در بحار الانوار اینست وجدت فی بعض مؤلفات قد
ماء اصحابنا زیارة له علیه السلام وکان نسخة قدیمة کانت
تاریخ کتابتها سنة ست واربعین وسبعمائة فاوردتها
وهی هذا وقال زیارت مولنا وسید ابی الحسن الرضا وابنا
الصلوة والسلام کل اوقات صالحه‌ نو زیارت وافضلها فی
شهر رجب ودر ذلک عن ولده ابی جعفر الجواد صلوات الله
وسلامه وهی سلام علیک الی آخره بعد از رعایت آداب
در مقابل ضریح مقدس رو بروی آنحضرت بایستد و بگوید
بسم الله الرحمن الرحیم السلام علیک یا ولی الله السلام
علیک یا حجة الله السلام علیک یا نور الله فی ظلمات الارض السلام
علیک یا عمود الدین السلام علیک یا وارث آدم صفوة الله السلام
علیک یا وارث نوح نبی الله السلام علیک یا وارث اسمعیل ذبیح الله
السلام علیک یا وارث موسی کلیم الله السلام علیک یا وارث
عیسی روح الله السلام علیک یا وارث محمد حبیب الله السلام
علیک یا وارث امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب ولی الله السلام علیک
یا وارث فاطمة الزهراء سیدة النساء العالمین السلام علیک
یا وارث الحسن والحسین سیدی شباب اهل الجنة السلام علیک
یا وارث علی ابن الحسین زین العابدین السلام علیک
محمد ابن علی ابن باقر علم الاولین والاخرین السلام علیک
یا وارث

یا وارث جعفر بن محمد الصادق السلام علیک یا وارث
موسی ابن جعفر الکاظم الحلیم السلام علیک ایها الرضی المر
التقی اشهد انک قد اقمت الصلوة واتیت الزکوة وامرت
بالمعروف ونهیت عن المنکر وعبدت الله مخلصا حتی اتیک
الیقین السلام علیک من امام غیب وامام نجیب وبعید
وقریب ومسموم غریب السلام علیک ایها العالم النبیه
والفطن والوصی النازح عن تربة جده وابیه السلام علی
من امر اولاده وعیاله بالنیاحة علیه قبل وصول القتل الیه
السلام علی دیارکم الموحشات کما استوحشت منکم منی
وعرفات السلام علی انسان العین وعلة یوم العجیل
والبئر المعطلة والقصر المشید السلام علی غوث اللهفان
ومن صارت به ارض خراسان السلام علی قلیل الزائرین
وقرة عین فاطمه سیدة النساء العالمین السلام بهجة الرضویه
والاخلاق الرضیة والقصور المتفرعة عن النبوة الاحمدیه
السلام علی من انتهت الیه الرئاسة الملک الاعظم وعلی کل
شیء لتمام الامر المحکم السلام علی من اسماءهم وسیلة
السائلین ذهبا کلهم امات المخلوقین وحجتهم ابطال شبهة
الملحدین السلام علی من کسرت له وسادة والده امیر المؤمنین
حتی خصم اهل الکفر قلوب شیعته بحبه الی یوم القیمة السلام

السلام على سراج الوهاج والبحر المواج الذي حادث نوبته مهبط
الاملاك والمعراج السلام على امراء الاسلام وملوك الاديان
وطاهر الولادة ومن اطلعهم الله على علوم الغيب والشهادة وجعلهم
اهل السادة السلام على كهوف الكائنات وظلها ومن ابتهجت به
معالم طوس حيث حلت بربعها باقر طوس سقاك الله ورحمه
ماذا اضمنت من الخيرات يا طوس طابت بقاعك في البلاد وطاب
بها شخص ثوى بسناباد موسى شخص غريب على الاسلام معظم عم
في رحمة الله مغمور ومغموس باثرات فبر قد تضمنه حلم
وعلم وطهر وتقديس فخرا بانك مقبوط لجنته وبالملائكة
الاطهار دحر ومس وفي كل عصر لنا منكم امام هدى فربعه اهل
منكم وما نوس امست نجوم سما الدين افلة وضل اسد الثرى
قد ضمها الخيس غابت ثمانية منكم واربعة ترجى مطالعها ما
حنت العيس حتى متى يظهر الحق المبين بكم والحق في غيبة كم لدج
ومطموس السلام على مفتي الابرار وناتي الدنيا وشرط دخول
الجنة والنار والسلام على من يقطع الله عنهم صلوته في الناني السا
عات وبهم سكنت السواكن وتحركت المتحركات السلام على من جعل
الله ماتم حمنزة باب الفقه فقهي كما نعتقد بولايتهم اهل الخنا
السلام على من احيى الله به دارس حكم البلاغة ونعتقد هم بولا
ينه التمام كلمة الله رب العالمين السلام على شهود الحول وعدد

ساعات

ساعات وحرف لا اله الا الله في الرقوم السطرات السلام على قبال
الدنيا وسعودها ومن سئل عن الكلمة التوحيد فقالوا
نحن والله من شروطها السلام على من يتلى وجود كل مخلوق
فبتولاه ومن خطبت لهم الخطباء بسبعة آبائهم ما هم افضل
من شرب صوب الغمام السلام على على محمد هم وبنائهم ومن
انشد في فخرهم وعلائهم وبوجوب الصلوة عليهم وطهارة نبا
بهم السلام على قمر الاقمار المتكلم مع كل لغة بلسانهم القائل
لشيعة ما كان الله ليولي اماما على امة حق يوضبلغاتهم وارد
بابهم السلام على فرحة القلوب وفرح المكروب وشريف الانسب
وهفي عبد مناف يا ليتني كنت من الطائفين بوصيد حضرتد
مستشهد البهجة مونس الطوف ببابكم في كل حين كان ببابكم جعل
الطواف السلام على الامام الرؤوف الذي هيج احزان يوم الطفوف
بالله اقسم وبابائك الاطهار وابنائك المنتجبين الابرار لولا بعد
الشقة حيث شطت بكم الدار لقضيت بعض واجبكم بتكرار المزار
والسلام عليكم يا حماة الدين واولاد النبيين وسادة المخلوقين
ورحمة الله وبركاته تذنيب و از جملهٔ آداب مستحب است
كه چون بشرف بابي حضور مرقد منور آنحضرت مشرف شود
والدين ودوى الارحام خود را دران بقعهٔ مطهره بدعا
طلب مغفرت ياد آوردى عنايت حضور جنت و الدين خود مهما

انکه دعا و طلب مغفرت نماید و زیارت از نیابت ایشان بعمل آورد هر گاه
شخص ثقه را بنیابت نماید که از جهة ایشان زیارت بجای آورد و بسند
معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که آنحضرت فرمودند که چه چیز
مانعست شما را از آنکه نیکوئی کنید با پدر و مادر خود را در حال حیوة ایشان
و در حالت ممات ایشان نماز کنید از جانب ایشان و حج بیت الله نمائید
از جانب ایشان و از برای ایشان پس از برای شما است مثل ثواب آن عمل
و زیاد میفرماید حق تعالی از برای شما بسبب نیکوئی و صله که با پدر و مادر خود کرده اید
چیز بسیار را و ایضا بسند صحیح معتبر از حضرت امام محمد باقر ع روایت شده
که آنحضرت فرمودند بدرستیکه بنده نیکوکار باشد با پدر و مادر خود در حال
حیوة ایشان پس ابوین او فوت شوند پس بنده ایشان را فراموش نموده ادای
قروض ایشان ننماید و دعا و طلب آمرزش از برای ایشان نکند حق تعالی می نویسند
و او را عاق والدین بدرستیکه بنده عاق والدین باشد در حال حیوة ایشان و نیکو
کار با ایشان نباشد پس چون پدر و مادرش فوت شوند قروض ایشان را
ادا نماید و دعا و طلب آمرزش از برای ایشان نماید حق تعالی مینویسد او را نیکوکار و با
والدین و از شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی نیز مرویست که امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق ع فرمودند کسیکه صله و مهربانی کند با پدرش یا خویشانش
از جانب او طواف بعمل آورد مزد کاملی از طرف او عطا میشود و کسیکه از
جانب بجا آورده است مثل این مزد ثواب داده میشود بسبب صله و مهربانی
که کرده است اضافه ثواب یک طواف دیگر هم باین شخص داده میشود
کسیکه

کسیکه حج بجا آورده آن حج را هدیه و صله بذوی قرابت خود نماید ثواب حج کامل
باو عطا میشود و بآنکس نیز مثل ثواب داده میشود بدرستیکه حق تعالی وا
سعست از برای این عطا و ایضا از کلینی مرویست که از اسحق بن عمار
نقل شده او گفت پرسیدم از حضرت امام موسی کاظم ع از مردی که حج
میکند پس میگرداند بعض حج و عمره اش را یا بعضی از طواف اش را از برای
بعضی از اهلش را و آن شخص در شهر دیگر است و از وی دور است پس عرض
کردم که از مزد و ثواب این مرد چیزی کم میشود آنحضرت فرمودند که نه ثواب حج
تمام از برای او هست و از برای آنکس نیز هست و اضافه میشود از برای او از برای
دیگر بسبب صله و مهربانی که کرده است عرض کردم که آن شخص مرده است آیا این
ثواب باین میت میرسد آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که بلی حتی
اینکه میشود که آن میت مغضوب علیه باشد و باین سبب حق تعالی او را بیامرزد
یا آنکه بتنگی و فشارش گرفتار باشد و باین سبب وسعت و گشادی باو مرحمت
شود عرض کردم که آیا آن میت که در ملک نیست معلوم میشود که عمل خیری
باو رسیده که باعث آمرزش و توسعه او شود آنحضرت فرمودند
بلی عرض کردم که هر چند آن میت ناصبی هم باشد نفع باو میرسد
آنحضرت فرمودند که بلی موجب تخفیف در عذاب او میشود پس از
این اخبار معلوم شد که هر چند صله و نیکوئی در زیارت از برای ایشان
بجا بیاورد و از ثواب زیارت او چیزی کم نمیشود بلکه مضاعف میشود
و از جانب چند نفر یک زیارت بجای آورد ثوابش را حصه ایشان

نماید چنانچه بعضی از علما موید این مقالت بلکه مستحب است اکرام زائرین و استقبال
ایشان و متابعت ایشان در بعضی از روایات از حضرت صادق ع وارد شده است
که از بزرگوار نقل نموده اند هر گاه برادران دینی شما از زیارت ما یا از زیارت
قبور باز گردد پس شما استقبال نمایند او را و سلام کنید او را و تهنیت بگوئید او را
با آنچیز که بخشیده است خداوند عالم برای او پس بدرستیکه برای شما نیز مثل ثواب آن
زایر هست و فرا میگیرد شما را ثوابی بمثل ثواب آن زایر از رحمت خداوند عالم
بدرستی که هر مردی که زیارت نماید ما را یا زیارت نماید قبور ما را فرا میگیرد
او را رحمت جناب اقدس احدیت و می آمرزد جناب اقدس الهی جمیع گناهان او را
و در حدیث صحیح از حضرت صادق ع مرویست که چون حضرت رسول خدا ص
مؤمنی را وداع میکردند سفر نمودند وادعکم الله وزودکم التقوی ووجهکم
الی کل خیر وقضی لکم کل حاجة وسلم لکم دینکم ودنیاکم وردکم سالمین الی
سالمین بدانکه بعضی از علما ذکر نموده اند که مستحب است آنکه تصدق دهند بر خدام
دربانان و حافظان آنحضرت و اکرام ایشان نماید و صله بهم رساند و عطایا
وجوایز بایشان دهد که درین اکرام و اعزاز صاحب قبر است بلا شبهه زیرا
که هر کس بنوکر و خادم کسی اکرام و عطا نماید گویا فی الحقیقه بخود او اکرام
و عطا نموده چنانکه اهل عرف نیز این را میشناسند و هر چند آنجا خدام و نوکر
بمولا و آقای خود بجهت اخلاص و اشفاق زیاده تر باشد نظر التفات مولا
باو زیاده تر است و در اکرام و عطا باو ثواب و اجر افزونتر بلکه شاید
درین احسان و عطا که باین خادم و نوکر نموده فیوضات و عطیات بنوکر

باد رسد

باد رسد و بسبب این مرد از مهالک و مخاوف رهائی یابد چنانچه صاحب
مجالس المؤمنین در احوال معروف کرخی نقل نموده که کسی بوداع معروف
کرخی آمد که بسفری میرفت معروف باو گفت که هر گاه حاجتی داشته
باشی بتربت معروف کرخی از خدا الحاجت را طلب نما که مستجاب شود
آنکس تعجب نمود که چه گونه معروف تزکیه نفس خود مینماید معروف گفت
این سخن را برای آن میگویم که سالها این سر بر آستان علی ابن موسی
الرضا ع نهاده ام و الرضا در آن کتاب فرموده که بر السنه جمهور معروف
و مشهور است که روزی تاجری بدر درگاه امام همام علی ابن موسی الرضا علیه السلام
استدعای آن داشت که آنحضرت در حق او دعای خیر نماید که به
برکت آن از سفر دریا از غرق شدن ایمن باشد اتفاقا آنحضرت بدعای دیگر
مشغول بودند لاجرم معروف صورت اشتغال آنحضرت را بآن
شخص گفت و دوات و قلم گرفته بر رقعه چند کلمه نوشته بآن شخص داد
و گفت چون امواج دریا بتلاطم در آید آنچه برین رقعه نوشته ام
بر دریا بخوان که ساکن خواهد شد بلا مهلت بحل خواهد رسید پس آن شخص
رقعه را گرفته روان شد چون در اثنای سفر دریا اثر طوفان ظاهر شد
رقعه را بیرون آورد و خیال کرد که در آنجا رقعه ماثوره از حضرت
امام ع خواهد بود دید که در آنجا نوشته شده که ای دریا بحق معروف
کرخی دربان علی بن موسی الرضا است که از جوش و خروش باز ایست
آن شخص از غایت اعراض و اضطراب رقعه را بدریا انداخت و بمجرد

بوصول آن رقعه بدریا جوشش و خروش او برطرف شد آن شخص و سایر رفقای او
متنبه شدند و دانستند که حق موصوف بمین شریف در بیابان حضرت
امام ع انقدر بوده که حق سبحانه و تعالی دریا را از اضطراب باز دارد
و در این زمانها الحال معمول مسافران تجار است که چون آثار موج
و طوفان ظاهر شود بحق موصوف کرمن مقید بوصف در بیابان حضرت
امام رضا ع توکیل میدهند که از اضطراب باز نشینند و تجربه نموده اند
مفید می افتد پس ازین حکایت معلوم شد که در بیابان و خادم
آن سرور قدر و منزلتی در نزد خداوند عالم میباشد و این نیز معلوم است
که حالت حیوه و ممات طاهران آن بزرگواران درین مرحله یکسان
بلکه درین زمان اشد و اقوی میباشد پس صله و احسان بخادم و موالی
آن سرور دری علیها باعث تشریف و مغفرت و نجات از مهالک و محن در
دنیا و آخرت خاتمه در بیان اینکه اجسام انبیا و اوصیا و ائمه هدی
علیهم السلام در مراقد مطهره و مضاجع منوره خود موجودند و جمیع
اخبار که در مقام ظاهر متعارضند و مجملی از احوال ربیع ابن
خثیم که مدفون در آنجناب در یک فرسخی مشهد مقدس رضوی
قریب بر دروازه شهر طوس واقعست و غالبا زائرین از احوال
او سؤال می نمایند و ذکر بنای بقعه شریف جناب امام رضا ع
و تاریخ بنا اما بیان اول حق این است که اجسام شریفه ایشان
در قبور خود موجودند چونکه عمده شبهه در اینکه در قبور خود موجود
نباشند

نیستند باشد از احادیث معتبره شد که بعد از آنکه احادیث را نقل می‌نمائیم
بلفظه و بعد در رسد و جواب توجیهات رمی آئیم تا رفع شبهه بالمره
بشود حدیث اول شیخ طوسی در کتاب مزار از تهذیب در اول باب زیارات
روایت نموده است از حضرت صادق ع انه قال لا تمکث جثة نبی و لا
وصی نبی فی الارض اکثر من اربعین یوما تا آخر الخبر ترجمه
باقی نماند جثه پیغمبری و وصی او در زمین بیشتر از چهل شبانه روز و مدلول
حدیث این است که انتها بودن اجسام شریف ایشان در قبور خود
تا چهل روز است و بعد ازین مدت در قبور خود موجود نیستند حدیث
دویم باز از شیخ در کتاب مذکور در موضع مزبور از حضرت صادق ع روایت
نموده که آنحضرت فرمودند ما من نبی و لا وصی یبقی فی الارض
اکثر بعد موته ثلاثة ایام حتی ترفع روحه و عظمه و لحمه الی السماء فانما
تؤتی مواضع آثارهم و یبلغهم من بعید و تسمعهم فی مواضع آثارهم
من قریب یعنی حضرت صادق ع فرمودند که نیست هیچ پیغمبری و نه وصی
پیغمبری که باقی بماند در زمین بعد از فوت خود بیشتر از سه روز تا اینکه
بلند می‌شود روح او و استخوان او و گوشت او بسوی آسمان و این است
و جز این نیست که می‌آیند زائرین بمواضع آثار ایشان در آن
سلام میکنند و از دور می‌شنوند ایشان علیهم السلام در مواضع آثار خود
از نزدیک یعنی المرحبه زائر مزار در تحت سلطان دورند اما نجیب قریب معنوی
بیکدیگر نزدیک میباشند و سلام زائرین را در مواضع آثار خود می‌شنوند محقق

نماند که این حدیث اگرچه بحسب بقای در قبر بعد از دفن مختلف است اما در اینکه
بآسمان بالا برده اند متفق میباشند اگرچه بعد از چهل روز باشد اما جواب از این
محلست بدو وجه اول آنکه گفته شود که در نسبت بعد از عروج بآسمان باز عود
بمرقد شریف خود نماید این منافات باین خبر ندارد زیرا که در این خبر منع از
عود بسوی مرقد خود شان نیست لهذا میشود که بعد از عروج باز عود نمایند و با
در ضریح منور مطهر و مرقد منور خود شان باشند خصوصاً که احادیث کثیره بر این
دلالت دارد بلکه فاضل مجلسی در شرح تهذیب ادعای تواتر اخبار این مطلب
نموده اگرچه خود درین باب مذاق دیگر دارد خصوصاً اخباری که دلالت دارد بر اینکه
اجسام شریف ایشان در قبور خود موجود میباشند بسیار است از آنجمله حدیثیست
که محمد بن قولویه در کامل الزیاره و شیخ طوسی در تهذیب از مفضل بن عمر جعفی
نقل نموده اند که مفضل میگوید که بخدمت جناب صادق آل محمد رسیدم عرض
نمودم یابن رسول الله شوق من بسوی غری که نجف اشرف است بسیار شده است پس
حضرت فرمودند یا مفضل چه چیز باعث شوق تو بسوی غری شده است عرض
کردم که دوست داشتم من دوست دارم آنکه زیارت نمایم جناب امیرالمؤمنین
علی بن ابیطالب را حضرت پس فرمودند آیا میدانی قدر و مرتبه زیارت
آنجناب را عرض نمودم یابن رسول الله شما بفرمائید فضیلت او را حضرت فرمودند
یا مفضل هرگاه زیارت کنی امیرالمؤمنین را پس بدان که زیارت نموده
استخوان آدم و بدن نوح و جسم علی بن ابیطالب را الحدیث و در جمله خبر
که محمد بن بابویه از حضرت امام رضا روایت نموده است که وحی نمود خداوند

عالم

عالم بسوی موسی بن عمران اینکه بیرون برد از مصر استخوانهای حضرت یوسف را
و جناب موسی عالم بمدفن یوسف نبود بعد از آنکه تجسس و تفحص نمودند بجناب
ایشان عرض شد که پیرزالیست درینجا که میداند این موضع را حضرت
موسی طلب آن پیرزن فرستادند بعد از حضور او حضرت موسی پیرزن
دید که کور و زمین گیر است فرمودند آیا میدانی موضع قبر یوسف را عرض
کرد بلی فرمودند که مرا خبر ده بآن گفت عرض کردم نمیگویم تا چهار خصلت
بمن عطا نفرمائی اول آنکه پاهای قوه بگیرد در راه رفتن دویم نور چشم
بمن عود نماید سیم همچنین جوانی بمن عود نماید و چهارم آنکه با شما
بوده باشم در بهشت عنبر سرشت این سؤالات بر حضرت دشوار و
بزرگ آمد پس وحی نمود جناب اقدس الهی بسوی او که ای موسی عطا نما باو
آنچه را سؤال نمود پس بعد از آن دعا نمود حضرت موسی و جناب احدیت هر چهار
خصلت را بآن زن عطا نمود و حضرت موسی را بمدفن یوسف آگاه گردانید
و جسد حضرت یوسف را که در صندوق مرمری بود از رود نیل بیرون نمودند
بسوی شام بردند و از این مقدمه است که اهل کتاب اموات خود را بجای نقل
میدهند و از آنجمله حدیثیست که از قطب راوندی در کتاب خرایج و جرایح
در باب نوادر المعجزات از آن حضرت امام محمد تقی با ثر روایت
نموده است که آنحضرت فرمودند که جناب مظلوم کربلا قبل از شهادت با
اصحاب خود فرمودند که جدم رسول خدا بمن فرمودند که ای حسین زود باشد
که ببرند ترا بسوی عراق و آن زمینیست که بتحقیق ملاقات نمودند انبیاء

بآن زمین بیرون داد وصیهای ایشان و پوشیده نشوی در آن زمین و شهید مشوید
با تو جماعتی از راهب تو بعد از کلام چندی فرمودند که من با شما تو
اول کسیکه که شق شود زمین و بیرون آید تو از زمین و موافقت بیرون
آمدن تو با بیرون آمدن پدرت امیرالمؤمنین و قیام قائم الحدیث
و از انجمله حدیثی است که نیز از راوندی در کتاب مذکور از حضرت صادق
روایت نموده که فرمودند که وقتیکه امیرالمؤمنین بجنگ صفین توجه
نمودند در پایان راه بکوهی برخوردند ناگاه آنکوه شق شد و یک پیر سفیدی
بیرون آمد و سلام نمود بر آن سرور راهب تعارف کرد و گفت یا امیرالمؤمنین
کیست صاحب این سر حضرت فرمودند که یوشع بن نون است که از قوم
خود مبتلی باین کوه شده تا این زمان باقیست در اینجا و جاتی حدیث
و معجزات آن سرور در جلد نهم بحارالانوار نیز مسطور است و از انجمله
حدیثیست که باز از راوندی مرویست و حاصل بعضی از آن حدیث اینست
که رسول خدا فرمودند خالد بن سنان یکی از جمله انبیا بوده بعد از آن که
قوم او اجابت او نکردند با ایشان گفت من در فلان روز خواهم مرد پس
هرگاه مردم مرا دفن نمودید و سه روز از آن مرحله گذشت قبر مرا
باز نمائید مرا در اینجا خواهید دید آنچه میخواهید از من سؤال کنید
از حالات دنیا یکون الی یوم القیمه که من بشما خبر خواهم داد الحدیث
و از جمله ما زان از راوندی مرویست که در زمان حضرت امام حسن
عسکری در سامره رای قحط و غلا شد بدیدند پس مردم سه روز بازار به

بطلب باران

بطلب باران از آن بیابان رفتند و دعای ایشان مستجاب نشد
پس در آنوقت جاثلیق نصاری در روز چهارم بطلب باران بیرون
شدند و در میان طایفه نصاری راهبی بود پس هرچند که مشغول دعا
شدند از راهب دست خود را بلند نمود بسوی آسمان حق تعالی باران
باریدن نمود بعد از این مقدمه مردم در شک و ریب افتادند که بدعای
نصاری باران بارید و بدعای ایشان نبارید و از این مرحله متعجب بودند
در آنوقت خلیفه فرستاد که حضرت امام حسن عسکری را از زندان بیرون
نمودند و گفت حضرت عرض نمود امت جدت از دست کم راه
شدند بسبب این مرحله حضرت فرمودند که رفع این شبهه از ایشان
خواهم نمود ان شاء الله بعد از آن جاثلیق در روز پنجم باز با آن راهب طلب
باران روی بیابان نمودند و حضرت نیز با قلیلی از اصحاب بیرون رفتند
هنگامیکه باز طایفه نصاری مشغول طلب باران شدند و آن راهب دست خود را
بلند نمود آنحضرت امر نمود که دست او را گرفتند بعد از آن از
از میان انگشت سبابه و وسطای او استخوان سیاهی بیرون نمودند
و آن استخوان بدست خود گرفتند و فرمودند که حالا باران طلب نما
پس آن راهب طلب باران نمود در آنوقت ابرها برطرف شد و آفتاب ظاهر شد
پس خلیفه و مردمان تعجب نمودند و عرض نمودند که این چه حکایت بود
و این استخوان چیست فرمودند که این استخوان یکی از پیغمبرانست که در
میان انگشت این راهب بود و این شخص راهب وقت به قبرهای پیغمبران عبور نموده

این استخوان بر داشت و از خواص او اینست که استخوان هر پیغمبری ظاهر میشود
باران از آسمان میبارد و از آنجمله حدیثیست که از ابن بابویه مرویست که
سهل بن سعید میگوید وقتی از اوقات هشام بن عبد الملک مرا فرستاد
که در رصافه عبد الملک مروان از برای او چاهی حفر نمایم پس چونکه در زمانی
بقدر صد قامت از آن چاه حفر نمودیم پس ناگاه سری ظاهر شد ما اطراف آن را
از اکندیم دیدیم مردیست در بالای سنگی ایستاده و لباسهای سفید در بر
دارد و دست راست خود را بر سر خود نهاده است دست او را از سرش
بر داشتیم ضربتی بر سر او واقع شده و خون تازه از او بیرون میاید پس ما
دست او را بر همان موضع گذاشتیم خون ایستاد و مرتبه دویم دست او را
از آن موضع بر داشتیم باز خون جاری شد باز دست او را بر آن موضع
گذاشتیم خون ایستاد و هر وقت دست او را از آن موضع جدا میکردیم
خون جاری میشد و هرگاه بر آن موضع میگذاشتیم خون میایستاد و بر
لباس او نوشته بودند که منم شعیب بن صالح پیغمبر خدا که مبعوث شدم
بسوی قوم پس مرا زدند و در این چاه انداختند و خاک بر آن ریختند
پس این حکایت را نوشتیم بهشام و خبر دادیم او را با آنکه دیده بودیم هشام
در جواب ما نوشت شما او را در همان چاه بگذارید و بر او خاک بریزید
و این امر را مخفی دارید و از آنجمله حکایتیست ظاهر شدن دست پیغمبر آخر الزمانست
و مجمل آن اینست که در وقتیکه عمر بن الخطاب جناب امیر المومنین
را بمسجد پیغمبر آورد و اذیت می نمود آنحضرت را در بیعت نمودند بابی
با

بابی بکر آنحضرت خطاب بمرقد حضرت رسالت پناه کردند و عرض کرد
که یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی یعنی ای برادر
در قوم مرا ضعیف کردند و نزدیک شد مرا بکشند پس دستی از قبر
حضرت رسالت پناه بیرون آمد که همه شناختند که دست آنحضرت است
و صدائی ظاهر شد شناختند که صدای آنحضرت است که یا ابا بکر اکفرت بالذی
خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سویک رجلا و از آنجمله در اصول
کافی در باب نهی از اشراف بر قبر حضرت پیغمبر روایت شده که سقف مسجد منور
حضرت پیغمبر خراب شده بود و آن سقف مشرف بر مطهر آنحضرت بود بجهت
ساختن آن سقف عمله و کارکنان بالا میرفتند و پائین می آمدند بعضی
از اهل مدینه از این امر از حضرت صادق ع سوال نمودند که آیا بالا رفتن
جایز است حضرت فرمودند دوست نمیدارم از برای احدی از شما اینکه بالا رود
و مشرف شود بر قبر حضرت پیغمبر ص ایمن نیستم از اینکه ببیند چیزی را که بسبب آن
نور چشم بر طرف شود یا اینکه ببیند آنحضرت را که ایستاده نماز بجا میاورد
یا اینکه ببیند آنحضرت را که با زوجات خود نشسته است و از آنجمله ظاهر شدن دست
جناب امیر المومنین است از مرقد منور مطهر خود بجهت رفع مرة ابن قیس و شنیع و تقریر
او در میان عوام و خواص مشهور است و از آنجمله حدیثیست که علی ابن ابراهیم بسند
معتبر روایت نموده است در باب تزویج فاطمه زهرا را بعلی ابن ابیطالب ع
و حاصل بعضی از مضمون آن اینست که جناب پیغمبر در مقام تسلیه فاطمه فرموده
که ای فاطمه خوشنود شو که خدا بمن عطا کرده است در حق علی هشت خصلت اول

کسی است که با من در جانب راست عرش می ایستد و کسی است که با من در بهشت را
میگوید و آنکسی است که با من می نوشد از شراب سربمهر بهشت الحدیث و در ان
جمله حدیثی است که از عوالم نقل شده که حاصل آن اینست که جناب پیغمبر
فرمودند که ای فاطمه ملائکه میآیند با جامه و حلل بر سر قبر تو و تو از قبر بیرون خواهی
آمد پس از این اخبار ظاهر شد که جسم علی ابن ابیطالب و جسم امام حسین
و بدن نوح و عظام آدم و عظام یوسف و بدن شعیب و یوشع ابن نون و خالد
بن سنان و بدن مطهر پیغمبر آخر الزمان و فاطمه زهرا در قبور خود موجود اند
شاید بعد از تتبع در احادیث مثل این اخبار یافت شود و چون بنا بر اختصار
بود بهمین اکتفا نمودیم وجه دویم اینست که آن دو خبر را حمل بر تقیه نمائیم بجهة
آنکه ائمه علیهم السلام از بنی امیه و بنی العباس خائف بودند که مبادا اهانت و هتک حرمت
با نبش قبور بالنسبه بآن بزرگواران واقع شود لهذا فرمودند که بدن
انبیا و اوصیای ایشان در قبور خود نمی مانند تا آنکه این خبر شایع شود و آن
قصد این مطلب ننمایند و شاهد بر این حمل غیبت که جناب امیر المومنین
بحسنین ع فرمودند که مرا در شب دفن نمائید و موضع مدفن را هموار
نمائید که کسی مطلع نشود و همچنین مرقد مطهر آنحضرت در مخفی بود تا زمان جعفر
صادق ع و آن بزرگوار شیعیان را بمدفن آن بزرگوار مطلع گردانید
چنانکه باسانید معتبره از محمد بن قولویه در کامل الزیاره و شیخ مفید
در ارشاد و سید ابن طاوس در فرحة الغری نقل شده است و شیخ
مفید در ارشاد فرموده که بعضی از شیعیان از حسنین سؤال نمودند

که مجرا ایم

که مجرا ایم علانیه ملاحظه نمائیم آنچه شما ملاحظه نمودید پس فرمودند موضعیکه پدر
بزرگوار خود را دفن نمودید نظر بوصیت آنحضرت اثر از او برطرف نمودیم
و بعد فرموده است که علت آنکه آنحضرت حسنین را امر نموده بود باین علم او
بود بعاقبت امر دران اینست که استخفاف و هتک حرمت از اعدا بالنسبه
بایشان واقع خواهد شد چنانکه از داود عباسی شد و حکایت او از شیخ طوسی
در باب زیارات از تهذیب نقل نموده است و همچنین مرة ابن قیس شقی
قصد نبش مرقد مطهر آنجناب سبب شنیدن هلاک او واقع شد و مشهور است
که آنملعون امر نمود که شیعیان دو دست از زیارت آنحضرت منع نمایند
چون دید که با وجود این حیله باز مردم از زیارت ممنوع نمیشوند امر نمود که
مرقد منور آنحضرت را زراعت نمایند تا اثر قبر شریف برطرف شود هنگامیکه آب را
بزمین مقدس جاری می نمودند آب بحرمت پیش آمدن نمیکرد و از کمال
دهشت حیران بود و باطراف قبر شریف میگردید و جرأت نزدیک نمیکرد
و از این جهت است که آن موضع شریف را حائر می نامند و همچنین شناخته است
و خوفی که از خلفا بالنسبه بزائرین تمامی الائمه علیهم السلام واقع میشد
و در حدیث است که امام باره از آن گذشت و همچنین بالنسبه باقی
ائمه علیهم السلام چنانکه از شیخ بهائی نقل شده است و در این مقام فرموده است
دشمنان ائمه بالنسبه بقبور منور ایشان از منع نمودند زائرین ایشان
و استخفاف بآثار ایشان و چون بنا بر اختصار بود بهمین اکتفا شد و بحمد الله
با وجود آنکه می خواهند اعدای دین اطفاء نور او کوشش در برطرف شدن آثار

و استحقاق بزوار ایشان بیمودن حالی مرا قد مطهر ایشان چون آفتاب از
درطرف سماء جلوه نمایند درخشنده ولایح است حکم بدین اطلاق الله اکبر نسبت با ایشان
بلا اشکال کسب ضیا و انارة از ایشان می نماید یریدون لیطفئوا نور
الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون واما بیان آنکه
که حال ابن ربیع الثوری الکوفی باشد حق این است که آنجناب از جمله
اخیار و زهاد بوده اند و قادح صریحی بالنسبة ایشان بنظر نیامده از کتب رجال
وغیره مگر عبارت طریحی در مجمع البحرین که اشاره بآن دارد ولکن جواب از آن
را بعد از نقل عبارت ایشان خواهیم داد و در کتاب مجالس المؤمنین
مسطور است که در کتاب خلاصه مسطور است که او از زهاد و تابعین بوده
و در کتاب کشی مسطور است که شیخ اجل افضل بن شاذان قمی را از زهاد
ثمانیه بر شمرده اند که هشت تن بوده اند از ایشان است ربیع ابن خثیم و هرم
ابن حیان و اویس قرنی و عامر ابن عبد قیس که از زهاد و اتقیا و اصحاب
حضرت امیر المؤمنین بوده اند و دیگری ابو مسلم خولانی و او فاجر بوده و مرائی
صاحب معویه بود و مردم را بحرب امیر ترغیب مینمود روزی با آنحضرت
گفت مهاجر و انصار را که بر عثمان خروج کرده بودند بما بده که ایشان
را بکشم چون آنحضرت از آن ابا نمود گفت الان طاب الضراب
انما کان وضع فخا و مصیدة یعنی الان ترغیب قوم بمقاتله علی ابن ابیطالب
بر ما خوش و آسان شد چون که از تسلیم آنها ابای او معلوم شد که قتل عثمان نسبت بحیله
او بود که نهاده بودند و دیگر مسروق ابن الاجدع که از اتباع معویه بود در
اشتغال

اشتغال او با بن عمر در صحابه نمود و قبر او الحال و دیگری حسن بصری بود
داد و بهر طایفه بمقتضای هوا و هوس ایشان همراهی مینمود و از او نسبت
ریاست دنیوی مینمود و با این حال رئیس قدریه بود دیگری اسود بن زید
بود در تاریخ ابن اعثم کوفی مسطور است که او از نایبان امیر المؤمنین
که در وقت عزیمت آنجناب بشام رسید ربیع بن خثیم بود که از ولایت
ری با چهار هزار مصحح و مکمل که بخدمت آنجناب آید و چون بملازمت امیر
رسید آنحضرت فرمودند بار او را بر فتن شام و در جنگ معویه ترغیب مینمود و قبر
شریفش در کنار روضه مطهره طوس نزدیک مشهد مقدس واقع است و از اتفاقات
آن دیار شنیده شده که در وقتیکه حضرت امام الانس والجن علی ابن
موسی الرضا ع با مأمون عباسی در طوس بودند بزیارت خواجه ربیع
می نمودند و کفی هذا فضلا و شرفا انتهی مؤلف گوید در یکی از کتب
دیدم که یکی از سلاطین از احوال ربیع از مرحوم آن شیخ بهائی رحمه الله سؤال
نموده بود شیخ مغفور در جواب فرمودند که حدیثی بما رسیده که جناب
امام رضا ع با فرمودند که نیامدم بخراسان بجهت زیارت ربیع
و مؤید این است فقره که در رقعه شریفه ربیع نوشته شد قال الرضا ما
حصل لی الفائدة من خراسان الا زیارة الربیع و مرحوم علامه در خلاصه
فرموده است که از زهاد ثمانیه است و قاعده علامه در خلاصه این است
که دو باب عنوان فرموده اند باب ممدوحین و باب مذمومین
این ایراد در باب ممدوحین نقل نموده اند پس بنابرین ربیع از زهاد

در ازبعه محمده است و درین دلالت بر عظمت شان او می نماید و همچنین
مرحوم میرزا محمد در رجال وسیط فرموده است که ربیع یکی از زهاد ثمانیه بوده است
و این کلام را از کشی نقل نموده است و بعد از آن از فضل بن شاذان نقل
نموده که او با علی ابن ابیطالب بود و از زهاد و از اتقیا بود همچنین در رجال
کبیر اشعاری بمدح او میباشد و دلیل دیگر بر مدح و خوبی آن بزرگوار
این است که جماعت از ثقات از علما مادر آب و اخلاق استشهاد
بقول و فعل ربیع رضی الله عنه نموده اند و این نهایت مدح و خوبی
او است بلکه این مقام تا مرتبه معصومین هم میرسد از انجمله در مواعظ
السعادة وغیره در مقام استحباب سکوت استشهاد باین نموده اند که
ربیع کاغذی در زیر خود میگذاشت و هرچه میگفت در آن می نوشت چون
شب میشد حساب کلمات خود را می نمود و میگفت آه آه نجی الصامتون
متون و بقیتنا یعنی خاموشان نجات یافتند و ما نجات نیافتیم
و از انجمله در مفتاح الفلاح در مبحث استغفار مرحوم شیخ فرموده که باید
مستغفر در حال استغفار با توجه و حضور قلب باشد والا مرتکب گناه
و دروغ شده استشهاد نموده بقول ربیع قال الربیع ابن خثیم رضی الله
عنه لا یقل احدکم استغفر الله واتوب الیه فیکون ذنبا
وکذبا بل یقول اللهم اغفر لی وتب علی یعنی بذلک المستغفر
عن قلبه لانه لا یستغفر طلب المغفرة و لا یلجأ الی الله بقلبه
فیکون ذلک ذنبا واذا قال اتوب الیه ولم یتب فذلک کذب
را

191

کذب الی آخره و بعضی رضی الله عنه در کلمات علما و قرینه دیگر است
بر مدح و از انجمله شیخ بهائی رحمه الله در کشکول در مدح عزلت استشهاد
بفعل ربیع نموده گفته قال سلیمان الداری بینما الربیع
ابن خثیم جالس علی باب داره اذ جاءه حجر فصکت وجهه فشجه فجعل
یمسح الدم عن جبهته ویقول لقد وعظت یا ربیع فقام و
دخل داره حتی اخرجت جنازته و همچنین در مقام دیگر مرحوم شیخ
بهائی رحمه الله در کشکول فرموده است که ربیع گریه و تضرع بسیار می نمود
بحدیکه مادر او گفت ای پسر گویا تو کسی را کشته که
اینقدر گریه میکنی گفت بلی که بروم بسوی اهل مقتول و طلب عفو کنم که از تو
بگذرند دانه ای مادر اگر اهل مقتول بدانند که تو اینقدر گریه میکنی از تو
خواهند گذشت ربیع گفت ای مادر من نفس خود را کشته ام و شیخ ابو علی
در رجال خود احوال او را محمل بعنوان اویس قرنی نموده و در آنجا
فرموده اند که او از زهاد و اتقیا است در عیون ربیع از مختصر ذهبی نقل
نموده است که ربیع در خانه خود قبر خود حفر نموده بود و هر وقت که
دست قلب او را عارض میشد داخل در آن قبر میشد و می خوابید
بقدریکه خدا میخواست بعد عرض مینمود ای پروردگار من بر گردان مرا
بدنیا تا بعد عمل نمایم عمل صالح در آنچه ترک نموده ام بر دار دنیا
و بدنیا بر دم بعد از آن نفس خود را مخاطب میساخت و میگفت
ای ربیع حال بدنیا برگشتی پس بکن از عمل صالح آنچه را ترک نموده ای

و این نهایت مدح است از برای او و این مرتبه کمی در علم و عمل است و بعضی
از اهل رجال درباره او توقف فرموده اند مثل علامه مجلسی ره در وجیزه رجالیه
بی سخن کم است در کلام طریحی است در مجمع البحرین والا غیر از ایشان
از اهل رجال قادح صریحی بنظر رسیده و محل کلام ایشان اینست که بلاذری
آنکه چهار صد نفر از اصحاب عبدالله ابن مسعود که در جنگ صفین بخدمت امیر
المؤمنین ع مشرف شدند و در میان ایشان بود ربیع ابن خثیم گفتند با آن حضرت
عرض نمودند انا قد شککنا فی هذا القتال مع معرفتنا بفضلک فلا
غنی بنا ولا بک عن قتال المسلمین و بعد از این کلام عرض نمودند یا
فرمائید بعضی از سرحدات را که با دشمنان دین مقاتله نمائیم بعد از آن حضرت
امیر المؤمنین سرحدی را بایشان مفوض فرمودند و اول علمی که بجنب ری
را گشت علم نصرت امیر ربیع بود بعد ازین مقدمه معلوم باید که بنابرین
العیاذ بالله ربیع از جمله شکاکین است و جواب از این ممکن است بچند وجه اول آنکه
خود طریحی بلفظ بنابرین العیاذ بالله فرمودند و معتقد ذم او نبوده اند
و ثانیا آنکه بر فرض که این حکایت اصح درست باشد ممکن است که توبه کرده باشد
چنانکه از حاشیه رجال کبیر که در این باب عنوان نموده اند معلوم میشود و ثالثا
آنکه بودن ربیع در میان جمع که این کلام از ایشان صادر شود دلیل شکاکیت
ربیع نخواهد بود و دیگر آنکه بلفظ انا شککنا فی هذا القتال ظاهر در اینست
که ما شک داریم که آیا غالب بر خصم میشویم یا مغلوب خواهیم بود نه در حقیقت قتال
خلاصه کلام نظر به تصدیق کشی و فضل بن شاذان و علامه در خلاصه و بعضی

میرزا محمد

میرزا محمد در رجال وسیط و شیخ بهائی در کشکول و مدحیت منسوب به شیخ و علم
قادح صریحی در مقام هرگاه قطع بعظمت شان و جلالت قدر ایشان بهم نرسد
لا اقل ظن بحسن حال آن نیکو خصال بهم میرسد و ظن در موضعات رجالیه
حجت است و کسی خلاف ننموده است و قرینه دیگر خوبی ایشان اینست که این
بناها که الان بر بالای مرقد ایشان نهاده اند یا از اعاظم سلاطین صفویه
و ایشان با حسن حال و عقاید ایشان بر قطع نمیداشتند چنین عمل نمی
نمودند و از سیاق ایشان معلوم است که شیئی در فاسد العقیده و اهل تسنن را
اشعی رها و بناها نموده اند و معلوم میشود که این اعمال بمشورت و رای علمای عصر خود
می نمودند و قرینه دیگر بر خوبی ایشان اینست که هر ساله جمع کثیری از مجاورین
ارض اقدس و علما به زیارت او میروند بلکه زائرین امام رضا همیشه اوقات بزیارت
او میروند و این رویت دوائی شده است و هیچ یک از علمای عصر ایشان را
منع نمی نمایند بنابرین هرگاه کسی بزیارت ایشان برود بنظر اینکه زیارت
را آوردن ایمان و صالحین از ایشان مستحب است از باب اینکه اطلاقات
ثواب بر باجر خواهد برد هرگاه بلکه هرگاه در رفتن ریاضتی بکشد و بتوجه
تمام بمرقد او حاضر شود شاید فیض ها برسد چنانچه ملا عبد الرزاق در مبحث معاد
از کتب خود فرموده که زائری هرگاه بتوجه تمام بمرقد مزبور کاملا حاضر شود در این
حضور مرقد را حضور صحبت او داند لامحاله از فیض مزبور بنوعی بهر نفس
زائری رشد بقدر استعداد او لامحاله مستفیض شود چنانچه نقل نموده اند که
گردان از سلطنت وقت ایشان متصل میشود بر سر قبر ایشان حکم ربانیه شنید

ومباحثه می نمودند و از تیمن برکت صاحب آن قبر مسئله ایشان بر ایشان
منکشف میشد جناب اقدس احدیت نفس کامل شده در علم و عمل بهره شایان
عطا فرمایند اما بیان سیم که ابتدا بنای بقعه شریفه و عمارات آن از کجا
است که در زمانیکه حضرت امام رضا از مدینه طیبه مرحله پیمای مرو میشدند
وصل این قبه شریفه در همین موضع مقدس که حال میباشد بوده و مشهور
بقعهای رودبه بوده چنانکه از روایتی که سابقاً در حضور ورود آنسرور در علیه
العبور باراضی سناباد از عیون نقل نمودیم معلوم میشد و لفظ آن روایت
با این قسم است ثم دخل دار حمید بن قحطبة الطائی و دخل القبة
التی فیها قبر هارون الرشید الی آخر الحدیث و همچنین از حدیثی که آن
سرور رد بر غلاة و مفوضه در حضور مامون نمودند و مامون آنسرور را
اکرام و تعظیم نمود حسن بن جهم میگوید بعد از تفرق مجلس با آنسرور عرض
نمودم که حمد میکنم خداوند را که مامون را مطیع شما گردانید حضرت فرمودند
یابن جهم مغرور نسازد ترا آنچه دیدی از اکرام و تعظیم مامون نسبت بمن
زیرا که او زود باشد مرا بزهر شهید نماید حسن بن جهم میگوید این سخن را
مخفی داشتم تا زمانی که آنسرور را مامون در طوس بزهر شهید نمود و
دفن در دار حمید بن قحطبة الطائی فی القبة التی فیها قبر هارون
الی جنبه و هم چنین روایتی که وقت مراجعت آن سرور از در
شاه جهان بمامون و نزول بارض سناباد و امر نمودند که قبر را با صلبت
هر روی که از چهار جانب قبر هارون زینت قبه مبارکه که چهار کتف اش نکه
زد.

بنزد آنسرور آورد بجهة اینکه محل مدفن شریف خود را با با صلت معلوم نمایند
معلوم میشود و آن روایت را سابقاً بتمامه ذکر نمودیم و بعضی از آن روایت
این است یا با صلت ادخل هذه القبة التی فیها قبر هارون الی
آخر الحدیث و غیر این اخبار احادیث دیگر که دلالت بر این مطلب دارد و اینکه
و آنچه در السنه و افواه عوام مشهور و معروف است که این قبه مبارکه از
بنای اسکندر ذی القرنین است بالکل بی اصل و درستی بر نخورده ام شاید
وجه آن این باشد که چون مرو شاهجان که از اعظم بلاد خراسان بوده
از جمله شهرهائیست که اسکندر ذی القرنین بنا نهاده چنانکه در معجم البلدان
مسطور است و سریر سلطنت او در آن شهر بود بلکه سریر سلطنت پادشاهان
خراسان بعد از اسکندر نیز در آن شهر بوده و از غایت خوبی و خوشی
هوای آن بلد را روح الملک نام نهاده یعنی جان شاه و باعتبار تقدیم
مضاف الیه شاه جهان نام شده با رعایت چون اسکندر از جمله نیکان و دوستان
محبوب خداوند عالمیان بوده و بالهام غیبی شاید او را معلوم شده باشد
که در این ارض فیض قرین یکی از ائمه طاهرین صلوة الله علیهم اجمعین مد
فون خواهد شد بجهة یافتن این فیض که شرف و فضل بجهة او حاصل
شود در این ارض فیض قرین بلد بنا نهاده موسوم بسناباد چنانکه
تا بقدر حدیث که دلالت بر این دارد نقل نمودیم بعضی از حدیث
این است بدفن ببقعة بناها العبد الصالح الاسکندر ذی
القرنین بلد فی بادیة یقال لها سناباد بقعة منی

الحدیث و هم چنین حدیثی که در صدوق در کتاب کمال الدین و اتمام النعمه روایت
نموده که نیز این روایت است پس از این و در روایت ظاهر شد که اسکندر بنای
بلد نهاده نه قبه مبارکه و این سبب اشتباه مردم شده بقبه و اهل عالم
باری این قبه مبارکه از جمله محلات حمید بن قحطبه طائی است که از جانب
هرون والی طوس بود و از برای هارون بنا نهاده بود چنانچه صاحب
مجلس المؤمنین در احوال شیخ جمال الدین حسین خوارزمی روایت
کرده که در تواریخ مسطور است و بر السنه و افواه جمهور خصوصاً
اهل خراسان مذکور است که تا قریب بچهار صد سال بر سر قبر حضرت
امام رضا عمارتی لایق نبوده و اندک اساسی که بوده از محلات
حمید بن قحطبه طائی بود که در زمان هرون الرشید حاکم طوس بود چون
هارون الرشید وفات یافت او را در خانه حمید مذکور دفن نمودند
بعد از این حضرت امام را در همان خانه مدفون ساختند و این عمارت
عالی حال بر سر ضریح مطهر حضرت امام رضا موجود است از آثار فخر الدین
ابو طاهر قمی است که وزیر سلطان سنجر بود بنابر اشارت عینی و تفصیل
آن از سر زبان اهل زمان است بنای آن نموده و تغییر محراب مسجدی
که بر بالای سر روضه منوره است نه باشارهٔ آنحضرت بوجه وجه تعلیم
علمای شیعه بوده و معمورات قبر منور و صندوق مطهر معطر اکثر
تغییر یافته انتهی کلام و در بعضی از کتب تواریخ نقل شده که از برای
سلطان سنجر یا از برای وزیر او چنانچه در رسالهٔ الرضوان نیز مذکور

بود

پسری بود که ناخوشی دق داشت و اطبای آن عصر چاره آن ناخوشی را نتوانستند نمودن
دیده بودند روزی آن پسر با غلامان خود در بیابان مشغول نخچیر بازی بود که
آهوی سر از کمند سلطان زاده باز کشیده و بنای گریز نهاد و سلطان
زاده بعقب آن آهو اسب خود را سر داد آن حیوان بجست و خیز در آمده بود
ببیابان طوس نهاد و پسر پادشاه آن حیوان را تعاقب نموده بعد و اسب از
از کثرت تاخت آن بر نمید آخر آن آهو چون از دواب چاره ای از چهار جانب بر روی
خود مسدود دید عزیمت بسمت بقعه مطهر و مرقد منور امام الانس
والجن علی بن موسی الرضا نمود و خود را بمکان من دخله کان آمنا رسانید
سلطان زاده بعقب آهو رسید هر چند خواست که بالات صید آن
آهو را بچنگ در آورده ممکن و میسر نشد اینان نیز جرات دخل در آن
مکان شریف نمی نمودند سلطان زاده متحیر شد که شاید سری در آن
مقدسه باشد جیرانات بعضی پناه بان مکان میبرند بعض جرات دخل
نمی نمایند بغلام خود گفت پیاده شوید با ادب و احترام تمام داخل این
بقعه شویم غلامان بقبر معود که سلطان زاده پیاده شدند و داخل آن
بقعه عرش درجه گردیدند کیفیات و صورت روضه مکان و عجب انطباق زار
زطرف نمودند صورت قبر حضرت نمودار گردید سلطان زاده خود را
بر روی آن مرقد شریف افکنده و وای درد خود را از صاحب آن قبر
مسئلت نمود تضرع و زاری بدرگاه الهی قاضی الحاجات نمود خداوند عالم
برکت آنحضرت او را از آن مرض شفا داد و بالکلیه آن ناخوشی از وی دفع

میشوند نظم بکطرف مرقد سلطان علی موسی الرضا : هفت هزار و هفت صد و هفتاد کرات
نامش سلطان محمود سلطان حضرت اسد الله الغالب و مطلوب کل طالب
مظهر العجائب و مظهر الغرائب مولینا و مولی الثقلین امیر المؤمنین
اخ رسول الله و زوج البتول و سیف الله المسلول علی بن ابیطالب
صلوة الله علیه را در خواب دیده که اشاره بان کنبد خراب کرده و فرمودند
تا کی چنین خراب خواهد بود و صباح آن روز سلطان محمود معماران طلبیده و بطوس
فرستاد عمارت که اکنون بر سر قبر منور حضرت امام رضا ع بنا نهاده و با تمام رسانید
و لیر عمید سوری خراسانی سرکار عمارت بوده و شیخ جلال الدین خوارزمی در ابواب
زیارت شاه خراسان فرموده بکطرف ... از قول رسول تعقیب تا بحفاظ
فاطمه یک ... انتهی کلام و علامه مجلسی در کتاب تذکرة الائمه در احوال ائمه در ...
و مرقد مطهرش در سناباد طوس از ولایت خراسان میباشد که الحال بمشهد مشهور
سابق بران قبه محقری بوده است و بعضی از پادشاهان دیالمه و آل بویه تعمیر
کرده بودند و در آن عمارت عالی نموده اند و با بلاغ و وسعت این شهر الی سلطان
سلطان محمد خدابنده ابن هلاکو خان از ملوک مغول کذشته و اول پادشاه
از ترکان چنگیزی و بعد از چند سطر فرموده و از زمان الی سلطان تا ایام
خروج سلاطین صفویه اکثر پادشاه شیعه بوده اند که تعمیر عمارات این بقعه
متبرکه را می نمودند خصوصا سلاطین صفویه و آل سبکتکین و آل بویه و غیره و تجدید
عمارات آن بقعه مطهر را امیر طمور کورکانی و امیر شاه رخ ولد او نیز نمودند
و آنچه ظاهر میشود امیر تیمور نیز شیعه بوده بر اشعر کلامه و در بعض از کتب معتبره نقل شده

و سلطان زاده از شوق و شعف نشاط ها نموده و عریضه بوالد خود نوشت که مژده
باد در بیان انکس مرقد مطهر امام رضا ع طاهر و هویدا کردیده و خدا را
ببرکت آنحضرت ازان مرض که داشتم شفا داد و مادر همین جا اقامت نمایم
تا بنا یان ماهر و چابک دست و عمله و کار کنان بزودی روانه این سمت
نمایند تا بنای بقعه و عمارت و شهری شود و این عمل یادکار از زمان سلطان
سنجر بعد از وصول نامه و شکر باری تعالی نموده و امر نمود که کارکنان و بنا
یان روانه آن سمت نمودند و بقعه و بارگاه بر سر قبر مطهر آنجناب بنا
نهادند و شهر بند کوچکی نیز بنا نمودند و این حصار شهری که الان موجود
است از سلاطین صفویه است که در عصر ایشان شهر مشهد مقدس را
بزرک نمودند و حکایت میرزا جعفر مشهور است در کتاب التباب حبیب الانوار
مذکور و مشهور است که کنبد مبارک مطهر منور مقدس امام ثامن ضامن
علی بن موسی الرضا در زمان سلطنت و پادشاهی او بعد و در زمان
ساخته شده و تا حال باقیست و در کتاب مجالس المؤمنین آمده که
کنبد مطهر آنحضرت از انام شرف الدین الدیلمی قسمت که در زمان
سنجر بعد و صاحب کتاب زینة المجالس که در سنه اربع و الف
نصف نمود ذکر نمود که جامع کامل التواریخ کوید که سبکتکین کنبد
امام همام حضرت رضا ع را خراب کرد و مردم طوس خلایق را از زیارت
امام منع میکردند و شیعه ممنوع نشده در خفیه و پنهان خود را بان روضه
جنان و اخلاص بهشت نشان رسانیده بزیارت آنحضرت ترغیب میشدند

بشتابند

که چون پادشاهی بامیر تیمور قرار گرفت شهر طوس را خراب کرده ساکنان او را بآنجا
آورده در آنجا ساکن نمودند و در وقتیکه شاهرخ ابن امیر تیمور در هرات بر سریر سلطنت
قرار گرفت زوجه او گوهرشاد بیگم پسر ارجمند خود بایسنغر میرزا را فرستاد که بتعمیر
روضه منوره پرداخته دار الحفاظ و دار السیاده و مسجد را بنا نهاده و در نهایت
متانت و استحکام باتمام رسانیدند و بجهة هر سه مسجد موقوفات تعیین نموده
بعد از آن سلطان حسین میرزای بایقرا بتضعیف عمارات و ازدیاد وظایف
و موقوفات قیام نمود و هر یک از سلاطین و خواقین در عمارات و آبادی و ازدیاد
آن روضه منوره و بلده طیبه می افزودند تا اینکه عبد المؤمن خان کافر کیش باتفاق
ازبکیه بد اندیش آن روضه منوره را غارت کرده قنادیل و شمع و ظروف
و فروش آنرا بیغما بردند و در کتاب وسیلة الرضوان نقل شده که هزار آن
از اموال و ظروف و فروش و قنادیل و اسباب آن روضه منوره را غارت
نمودند و شهر را خراب و ویران و اهل آنرا مقتول نمودند و بقیه را بقید
اسیری مقید نموده ببلاد ترکستان بردند و بزودی حضرت از او انتقام گرفت
و بسخط رب وجهی بجهنم واصل شد و پادشاه جنت مکان شاه عباس صفوی در
تعمیر و عمارات و تزیین و تنسیق آن روضه عرش درجه و بلده مشرفه کوشیدند بقسمیکه
که آنرا معمورتر از بار اول بیشتر نمود و نیز در آن کتاب نقل نموده که مدفن الحباب
در سناباد طوس در خانه حمید بن قحطبه در جائی که مشهور بسه زراع از قبر هارون
از گنبد بیشتر نزدیک بدیوار واقع شده و آن قبه بود که بر سر قبر هارون ساخته
بودند از قبه ها و رتبه مسکلش دیگر از سلاطین سلاجقه گنبد عالی بر سر آن مرقد منور

بنا نهاده

١٩٦

بنا نهاده و جمعی از سادات تقوی در جوار مرقد انور قرار گرفته بلوازم مطالبها
اشتغال داشتند و در ایام فتورات چنگیزیه که عالم از صدمه تیغ خونریز مغلی
تاتار و یاران کرده اشرار در روضه و گلزار بود دست ساکنان آن ارض مقدس
که عدد ایشان بچهل خانوار رسید آسیبی نرسید و ببرکت تربت منوره آنحضرت در
محفوظ ماندند و از نذوراتیکه منذورین و زائرین بایشان میدادند معاش میگذرانیدند
تا شهر از عظمت نمایان بارتی تا چنان اتفاق افتاد که در زمین عصر
که سالی سیزده دویست و شصت از هجرت نبویه امنیت و ارزانی و وفور
نعمتهای منعم حقیقی در این بلده فردوس نشان که مشهد منور مقدس رضویه بر سر در
نهایت و طالبان که این بلده رشک جمیع بلدان و ملاذ طوایف شیعیان و موالیان
علی عمران چون پروانه بلدر بقعه آن شمع شبستان هدایت جمع گردیده و می ور
آنکه فریاد رجیع لذات دنیا اختیار نموده بذکر این مقال مترنم اند نظم
سر کوی ترا به بهشتم مفروش ؛ که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس خصوص
انتظام امورات سرکار فیض مدار روضه علیه رضویه در این اعصار از فیض همت
در اهتمام و وقت تولیت آن جلالت و ابهت و تازه نهال بوستان مکرمت
نعوت قره باصره عزت و جلال و غره ناصیه رفعت و اجلال جامع جمیع
صوری و معنوی و جابل فیوضات لا یتناهی و معدن سنی و عطا و منبع
و مخزن زهد و حلم و بردباری گره گشای کار فرو بستگان مهم گذار بانسوردل
خستگان قدر دان هنرمندان فهم تشنگان لو که همت بیندان هموار
که با همت ارجمندش دست جود و سخا کشاده جیب و دست بی نوایان زر

رخشان ریزگان بدرخشان گذاشته و در تربیت پروری که بوستان ترتیب عز
در زمان میمونش عالم عالم طراوت و نظارت یافته و معدلت گستری که در ایام مسعودش
نسخهٔ ظلم و ستم از معمورهٔ هستی بطومرهٔ نیستی شتافته لمع برزش نیز از حلیهٔ اطهار
قابل و درای ارجمندیش باظهار معجزات حیدر کرار اعنی محیی الصدقات الجا
ریه در المجد و الرسوم المبالیه لا المتصد لاظهار ما یختفی فی المعروف الماضیه المتصف
بالاخلاق الحسنة الرضیة المتولی للموقوفة العالیة الرضویة المنظم
لامور عدوه و عتبة المنیعة من روضة رسول رب العالمین المقتفی
لطریقة جده سید الساجدین اذهب اهل عصره و حسن العابدین
و اشرف الزوار و الحاج و المعتمرین مظهر الحقایق العرفان و لا ایقان و مشید
ارکان شرع و الایمان جناب شریعت مدار حاجی میرزا موسی
خان حفظه الله تعالی مع سید الانس و الاجان مضبوط و محکم است
که مزید دعا فوق آن تصور نتوان نمود و جمیع اوقات آن جناب همیشه در رتق و فتق
امورات کلی و جزئی آن بقعهٔ عرش درجه موقوف میشود و شب و روز در صدد آباد
و تعمیرات موقوفات میباشند و هم چنین بمراقب اهتمام آن جناب در احیای صدقات
جاریه است که سدتهای مدیدی در ازمنه سابقه در عهد تعویق بود در این اوقات بحمد الله جمیع
در تبیاء عصر رفع خیرات و مبرات ما وقف از راه نا مصروف
میشود و سعی جمیل و بذل جزیل آن مقصد خیرات و مبرات در سرکار روضهٔ علیه
شرف کاینات هشت باب کلی از خیرات و صدقات مفتوح شده که با
انفتاح هر بابی از آن انفتاح هشت باب از ابواب جنانست که از آنجمله خیرات
دار الشفای

دار الشفای مبارک است که همیشه اوقات جمعی از حضرات دوا و غذا در آن مکان
مبارک مشغول‌اند که رنجوران و مریضان و علیلان از غربا و زوار و مجاورین آن حرم
شریف قرین بدست یاری کارکنان آن محفل شفا قرین از طبیب و ناظر و جراح
و کحال و بیماردار و پرستار و حافظ و معین در مقام ظاهر نیز علاج امراض استشفا
خود نموده بیدریغ صرف دوا و غذا از شفاخانه‌های با مرحمت اسمه دوا و تذکرهٔ شفا
شفا یابند و دیگری مطبخ سرکار فیض آثار است که همیشه اوقات در آن مکان
مبارک جمعی از کارکنان و طباخان مشغول ساختن اطعمه و اشربه میباشند که از آنچه
از فقرا و مساکین از حاضرین و واردین و مرضای غربای ارض فیض قرین که از کثرت
عتبه بوسی آن حضرت مشرف شوند در مقام ظاهر نیز از خوان نعمت آن دائم النعم
حقیق بانواع مطعومات و مشروبات لبریز یابی بهره از عدول و ثقات مسلماند
بهره‌ور شوند و دیگر جهای سقاخانه طلا است که در کتیبه صحن مقدس رضوی واقع
است و همیشه اوقات سقایان چابک دست برای استسقای تشنه لبان در آنجا
که در حوض سنگ مشهد مقدس رضوی واقعست حمل و نقل نموده و در حوض بزرگی
که از یک پارچه سنگ مرمر است و در آن شفاخانه مبارکه که منصوبست مملو از آب
ما معین نموده و چون حوض کوثر جامهای بسیاری بر اطراف آن چیده که تشنگان
رفع عطش خود نمایند و دیگر مکتب خانه اطفال بی دولت علویست که در صحن بهار
رضوی واقع است و در آن مکان مبارک که همیشه تعداد کثیری از اطفال سادات
یتیم پریشان حال را تعلیم معلم رئوف و مهربان ادب و معالم استن از حلال و حرام
تلاوت قرآن می آموزند و جمیع اخراجات ایشان از مأکل و مشرب و ملبس از

از مصارف مقرره آن صرف صالح شان میشوند و دیگری جریان نهر عظیمی است که از
وسط صحن مقدس دائما جاری و از نسیم عطرسای آن دماغ و جان سکنه آن
ارض اقدس معطر بلکه بسبب جریان آن صدقات و خیرات الهی دیگر نیز
جاریست بحر خیرات دائم الوضوء نظر بحدیث الوضوء علی الوضوء نور علی نور
همیشه اوقات از آن نهر تجدید وضو نموده کسب شرافت دنیا و عقبی از
از فیض ادراک حضور پر نور باهر النور اشرف عالمیان دریافت مینمایند
و دیگر اعطای زاد و راحله بمحتاجین و مضطرین از زائرین است خصوص زوار
تربت که از عتبات عالیات و حله و نجف بعتبه بوسی آن عالم مشرف
شوند که همیشه اوقات دستگیری و اعانت ایشان مما یحتاج
فی بقائهم او بزیادة وضوئیة العلیة الوضویة و عودهم الی اوطانهم
و اوطانهم المالوف علی تفاوت طبقاتهم و مراتب درجاتهم
عطا و کفالت نموده دیگر قرار مصارف مقرره اهتمامات تعمیر مما اورد
اعظم از همه تعمیرات صحن مقدس رضوی و طلا رسته منوره و عمارات
و بقاع آن روضه مقدسه است که همیشه اوقات بنایان ماهر و کارکنان
قابل در کارند و آنچه در ازمنه سابقه در بوته اندراس و انهدام بوده تجدید
و بنا مینمایند و اعظم از همه انتظام امورات خدام و الا مقام آن آستان عرش
نشان و فراشان و دالانشان آن بهشت عدن مجاوران و حافظان و قاریان
کلام ملک منان المحفل هدایت بنیان و مؤذنان و کفشداران و دربانان
صحن مقدس آن امام انس و جانست که همیشه اعانت همگی از آنجا
بخدمت

بخدمت موظفه خود برقرار و ساعتی از آن خدمت غافل نمیشوند و مواجب
ایشان سالیانه از وجوهات مقرره موقوفات مطلقه علی حسب اجرا
ایشان و مراتب خدماتهم منتظم و برقرار است و در شبی از شبهای جمعی کثیری
و جمعی غفیری که نوبت خدمت آستانه عرش نشانه در آن شب با ایشان
متعلق است و دربان صحن مقدس رضوی از مطبخ سرکار فیض آثار انواع
مطعومات و مشروبات و ماکولات را در کشیکخانه مبارکه که حاضر
می نمایند و مجلسی شاهانه ملازمین بحلیه و فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین
آراسته نموده که خدام آستان عرش نشان روضه رضویه بعد از صرف
طعام بان مشغول خدمت موظفه خود شوند و جمیع این طایفه سنیه در جمیع
شهور سنه از فیض آستان جناب برقرار و مستدام است

امیدوار ز ارباب فطرت این کتاب که گر خطا و اگر سهوی دیده
در نکوی کتاب بپسند عفو که به [illegible]
[illegible] در [illegible] بسیار و بر [illegible]
بقدر وسع در اصلاح کوشند اگر اصلاح نتوانند بپوشند

۱۲۸۹

[illegible]

